



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما  
علیهما صابا

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# فضائل السكّان

برتری خاندان رسالت و امامت

جلد اول

علامہ میر محمد اشرف حسینی عالی  
بیاد علامہ سید محمد امجد

تفصیلی بیاد علامہ سید محمد امجد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فضایل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

نویسنده:

میر محمد اشرف حسینی عاملی

ناشر چاپی:

بهار قلوب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۹	فضایل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت جلد ۱
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۲۷	شرح حال مؤلف کتاب نام و نسب و خاندان مؤلف
۲۹	کلمات علما در باره مؤلف
۳۲	اجازه علامه مجلسی به مؤلف
۳۳	اساتید مؤلف
۳۳	شاگردان مؤلف
۳۳	مؤلفات مترجم
۳۵	اشعار مؤلف
۳۹	وفات مؤلف و مزار ایشان
۵۸	فصل اول: در بیان طریقه ثبوت نسب
۶۰	فصل دوم: در بیان تشخیص آل و اولاد و ذریه و عترت است
۶۴	فصل سیم: در بیان خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله است
۶۴	اشاره
۸۷	تحقیق
۸۹	تنبيه
۱۰۳	باب اول: در بیان سند از آیه و حدیث و مؤیداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین و یعسوب المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام
۱۰۳	اشاره
۱۰۵	سند اول: در بیان آیه اصطفی
۱۰۵	اشاره
۱۱۰	تنبيه
۱۲۵	سند دوم: در بیان آیه مودت

- ۱۲۵ ..... اشاره
- ۱۳۷ ..... تشبیه
- ۱۴۴ ..... سند سیم: در بیان سوره مبارکه کوثر
- ۱۶۰ ..... سند چهارم: در بیان آیه وائنه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون
- ۱۶۳ ..... سند پنجم: در بیان آیه (وان من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته)
- ۱۸۰ ..... سند ششم: در باره آیه (اصطفا)
- ۱۸۲ ..... سند هفتم: در بیان آیه (وأت ذا القربى حقه)
- ۱۸۳ ..... سند هشتم: در بیان صلوات بر آل محمد
- ۱۸۷ ..... سند نهم: در بیان بغض و دوستی خاندان حضرت علی علیه السلام
- ۱۸۸ ..... سند دهم: در ثواب احسان به سادات
- ۱۹۷ ..... سند یازدهم: در بیان حدیث وسیله
- ۲۰۴ ..... سند دوازدهم: در بیان حدیث نظر به آل محمد علیهم السلام
- ۲۰۵ ..... سند سیزدهم: در بیان ثواب نظر به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۲۰۷ ..... سند چهاردهم: در بیان تحیت و سلام بر ذریه
- ۲۰۸ ..... سند پانزدهم: در بیان تقدّم هاشمی در جمیع امور
- ۲۴۵ ..... سند شانزدهم: عدم حقوق ذریه رسول صلی الله علیه و آله مصداق کنایان کبیره است
- ۲۵۰ ..... سند هفدهم: در استدلال بر اینکه سادات اولاد و ذریه پیغمبرند
- ۲۶۸ ..... سند هیجدهم: در فرق بین آل و عترت و امت
- ۳۴۱ ..... سند نوزدهم: در تفسیر آیه (ومنهم ظالم)
- ۳۴۳ ..... سند بیستم: در بیان معنی آل محمد صلی الله علیه و آله
- ۳۴۳ ..... سند بیست و یکم: در اینکه آل اعم است از اهل بیت در اکثر استعمال
- ۳۴۶ ..... سند بیست و دوم: در اینکه اولاد فاطمه علیها السلام اهل رعایت و ائمه و پیشوایان اند
- ۳۴۷ ..... سند بیست و سیم: ثواب شهادت در راه اهل بیت
- ۳۴۹ ..... سند بیست و چهارم: در بیان حدیث حجه
- ۳۵۲ ..... سند بیست و پنجم: در بیان اینکه ذریه ائمه پشت سر آنها می باشند
- ۳۵۳ ..... سند بیست و ششم: در توجیه حدیث مشکل فعل وهو فاعل

- سند بیست و هفتم: تحریم بهشت بر ظالمین اهل بیت ..... ۳۵۵
- سند بیست و هشتم: ثواب محبت به اهل بیت ..... ۳۵۹
- سند بیست و نهم: آل محمد بر جمیع عالم تفضیل دارند ..... ۳۶۴
- سند سی ام: در تفسیر آیه (ومن یقترف حسنه) ..... ۳۶۴
- سند سی و یکم: در بیان وجوب تکریم و تعظیم اهل بیت ..... ۳۶۷
- سند سی و دوّم: در تفسیر اهل بیت ..... ۳۷۰
- سند سی و سیّم: توصیه پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت ..... ۳۷۱
- سند سی و چهارم: ذریه حضرت رسول افضل است از جمیع ذریات انبیاء ..... ۳۷۴
- سند سی و پنجم: نظام عالم بوجود اهل بیت قائم است ..... ۳۷۷
- سند سی و ششم: در بیان استجابت دعای ذریه پیغمبر ..... ۳۷۸
- سند سی و هفتم: در بیان حدیث ورود حضرت فاطمه علیها السلام به محشر ..... ۳۸۲
- سند سی و هشتم: شفاعت حضرت فاطمه علیها السلام برای محبتین آن حضرت ..... ۳۸۷
- سند سی و نهم: وجوب رعایت حرمت حضرت فاطمه علیها السلام ..... ۳۸۸
- سند چهلم: آموزش گناه ذریه اهل بیت ..... ۳۸۹
- سند چهل و یکم: در بیان حرمت الله ..... ۳۹۰
- سند چهل و دوّم: اهل بیت امانند برای اهل زمین ..... ۳۹۱
- سند چهل و سیم: مثل اهل بیت مثل کشتی نوح است ..... ۳۹۲
- سند چهل و چهارم: اهل بیت در آخرت معذب نخواهند شد ..... ۳۹۳
- سند چهل و پنجم: فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام معذب نخواهند بود ..... ۳۹۴
- سند چهل و ششم: اهل بیت سبب نجات اند ..... ۳۹۴
- سند چهل و هفتم: حرام بودن بهشت برای ظالمین اهل بیت ..... ۳۹۵
- سند چهل و هشتم: وجوب خیر خواهی نسبت به اهل بیت پیغمبر ..... ۳۹۵
- سند چهل و نهم: حرمت سادات از نسل حضرت علی علیه السلام ..... ۳۹۶
- سند پنجاهم: سادات از ذریه حضرت علی علیه السلام می باشند ..... ۴۰۱
- سند پنجاه و یکم: برتری اهل بیت بر دیگران ..... ۴۰۱
- سند پنجاه و دوّم: رعایت نمودن ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۰۳

- ۴۰۴ ..... سند پنجاه و سوم: در فضیلت زیارت امام زادگان
- ۴۰۹ ..... سند پنجاه و چهارم: در بیان مقامات ذریه در محشر
- ۴۱۱ ..... سند پنجاه و پنجم: ثواب احسان به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۴۱۳ ..... سند پنجاه و ششم: در بیان شجره طیبه
- ۴۱۴ ..... سند پنجاه و هفتم: هر سبب و نسب منقطع است مگر سبب و نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۴۱۵ ..... سند پنجاه و هشتم: دوست و بغض داشتن قریش
- ۴۱۵ ..... سند پنجاه و نهم: نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل نسب دیگران نیست
- ۴۱۶ ..... سند شصتم: ثواب ادخال سرور بر ذریه
- ۴۱۸ ..... سند شصت و یکم: خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله نفع می رساند
- ۴۲۱ ..... فهرست کتاب
- ۴۲۷ ..... درباره مرکز



## فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت جلد ۱

### مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی علوی، محمد اشرف بن عبدالحسیب، قرن ۱۲ ق.

عنوان و نام پدیدآور: فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت / تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی؛ تحقیق سید مهدی رجائی.

مشخصات نشر: اصفهان: بهار قلوب □ ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۳۴۰۰۰۰ ریال (دوره)؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۷-۱۰-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: سادات (خاندان) -- فضائل

موضوع: سادات (خاندان) -- احادیث

شناسه افزوده: رجایی، سید مهدی، ۱۳۳۶ -، مصحح

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۷۵/ح ۵۶ ف ۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۹۹۳۳۲

ص: ۱

اشاره



فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی

تحقیق سید مهدی رجائی.

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

الحمد لله رب العالمين حمداً كثيراً كما هو أهله ومستحقه، والصلاه والسلام على سيدنا ونبينا وطيب قلوبنا ونفوسنا وشفيع ذنوبنا محمد صلى الله عليه وآله، وعلى ذريته الطيبين الطاهرين.

فبعد: قال الله تعالى: (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ) (١).

لكل شيء سيد، سيد شهور ماه مبارك رمضان است، سيد أيام روز جمعه است، سيد كتابها قرآن مجيد است، سيد سور قرآن سورة البقره است، وسيد آيات آن آيه الكرسي است، سيد لغات لغت عرب است، كه اهل بهشت به آن زبان با هم تكلم مي کنند، سيد بلاد مکه معظمه است، وسيد آبها آب فرات است، سيد ميوه ها انار است.

قال الشهيد في الدروس: روى أن الرميان سيد الفواكه، وأحب الثمار إلى النبي صلى الله عليه وآله، وفي كل رميانه حبه من الجنة (٢).

سيد ولد آدم وسيد انبياء حضرت محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله، وسيد اوصياء حضرت اميرالمؤمنين على عليه السلام هستند، سيدة زنان عالميان، حضرت فاطمة زهرا عليها السلام هستند، وسيد جوانان اهل بهشت، الحسن والحسين عليهما السلام هستند، وسيد

ص: ٥

١- (١) سورة آل عمران: ٣٩.

٢- (٢) دروس شهيد اول ٣: ٤٢.

الشهداء، حضرت امام حسین علیه السلام می باشند.

چون کتاب «فضائل السادات» تألیف علامه جلیل، و سید والا مقام، الامیر محمد اشرف بن السید عبدالحسیب بن الامیر سید احمد سبط المحقق الکرکی (۱)، المتوفی سنه (۱۱۳۵) ه ق، کتابی است کم نظیر، و در آخر آن نیز ذکر فرموده:

کلک من این گوهر معنی چه سفت اشرف تألیف بتاریخ گفت (۲)

و دانشمند محترم، محقق گرانقدر، جناب حجّه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید مهدی رجائی موسوی سلمه الله تعالی، بازنگری و تحقیق آن کتاب را به عهده گرفته اند، و چاپ اول آن که در نزد احقر موجود است در سال (۱۳۱۳) هجری قمری به طبع رسیده، و بسیار بجا و بمورد است تجدید چاپ آن.

کتابهای بسیار از طرق شیعه و سنی در فضائل سادات از قدیم الایام نوشته شده، که بعضی از آنها مستدل، و بعضی دیگر مختصر می باشد.

خداوند متعال آیاتی مثل آیه مودت، و آیه تطهیر، و غیر آنها را در قرآن مجید بیان فرموده، و روایات صحیحه و مسند که عامه و خاصه ذکر نموده اند، که از آن جمله شافعی محمد بن ادريس که از ائمه اربعه اهل تسنن است گوید:

يا أهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاه له (۳)

ص: ۶

---

۱- (۱) محلّ دفن آن بزرگوار در ورنوسفاداران خمینی شهر اصفهان است، و پدرایشان در تکیه رضی که فعلاً جزء تکیه صاحب روضات است، دفن می باشد.

۲- (۲) «اشرف تألیف» به ابجد می شود «۱۱۰۲» که سال تألیف کتاب فضائل السادات است.

۳- (۳) یعنی: ای اهل بیت رسول خدا محبت شما از سوی خداوند در قرآنش واجب شده است، در عظمت قدر و منزلت شما همین بس که هر کس در نماز بر شما صلوات نفرستد نماز نخوانده است. در کتاب الغدیر آمده که: انتساب این ایات به امام شافعی از شرح المواهب زرقانی جلد ۷ صفحه ۷ و جمعی دیگر است.

به هر حال کتاب نامبرده کتابی است جامع از نظر آیات قرآن، و روایات، و حکایات علماء فریقین در خصوص عترت طاهرین علیهم السلام، مؤلف آن از تلامذه علامه مجلسی اعلی الله مقامه می باشد.

و در کتاب روضات الجنّات مرحوم جدّ اعلا آیه الله العظمی آقا سید محمّد باقر موسوی خونساری علیه الرحمه، ضمن شرح احوال نورالدین ابوالحسن علی بن حسن بن عبدالعالی کرکی عاملی شارح قواعد الأحکام، اشاره به کتاب و مؤلف آن فرموده.

و نیز مرحوم آیه الله شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه می نویسد: فضائل السادات للسید الامیر محمّد اشرف تلمیذ المجلسی الخ.

خلاصه اینکه زبان و قلم از تمجید و تعریف این کتاب قاصر است، لذا به فکر این حقیر رسید که اقدام به تجدید طبع و چاپ آن بشود، فیها ما تشتهیه الأنفس وتلذّ الأعین، وجزاه الله خیر الجزاء.

ضمناً بی مناسبت نیست که سؤال و جواب مسأله ای که از مرحوم آیت الله العظمی سید محمّد رضا گلپایگانی قدس سره شده در جلد اوّل مجمع المسائل در احکام خمس مرقوم داشته اند را ذکر نمایم:

سؤال: چرا عدّه ای از مردم را سید می گویند؟ و سید به چه معنی است؟ و به کسی که از طرف مادر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسد هم سید می گویند یا باید از طرف پدر به آن حضرت برسد؟ و همچنین اولاد حضرت عباس و محمّد حنفیه و عقیل و جعفر طیار را هم سید می نامند یا نه؟ و چرا یک عدّه از سادات را حسنی و عدّه ای را حسینی می گویند؟

جواب: سید به معنی آقا است، واز القابی است که در عرف فارسی زبانان و شیعه، کسانی که نسبشان به واسطه فاطمه زهرا سیده النساء علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله

منتهی می شود، و بر سائر علویین نیز که به واسطه حضرت عباس یا جناب محمدحنفیه نسبشان به امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد، احتراماً گفته می شود، بلکه بر سایر هاشمیین کسانی که نسبشان به جناب جعفر طیار و عقیل می رسد نیز سید می گویند، و این یک نوع احترام از منتسبین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و از خاندان بنی هاشم است.

چنانچه شیعه و اهل سنت سادات خصوصاً علویین بالأخص فاطمیین را شرفاء می گویند، و به کسی که از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام باشد شریف حسنی، و به کسی که از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام باشد شریف حسینی گفته می شود، و فرزند سیده علویه نیز اگرچه در عرف سید و شریف نامیده نمی شود، به واسطه مادرش به این دودمان شریف و حضرت رسول صلی الله علیه و آله انتساب دارد، و اگر مادرش از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام باشد از فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب است، بلی فقط کسانی که به وسیله پدر هاشمی هستند استحقاق خمس دارند.

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

الأحقر سید عبدالحسین بن السید حبیب الله روضاتی عفی عنهما

اصفهان - پنجم جمادی الثانی ۱۴۳۵-۱۶ فروردین ۱۳۹۳

























## شرح حال مؤلف کتاب نام و نسب و خاندان مؤلف

نام شریف مؤلف سید میر محمد اشرف علوی صادقی حسینی المرعشی می باشد.

از طرف پدر نسب مؤلف به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می رسد.

و از طرف مادر نسب شریف ایشان به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می رسد.

چنان چه مؤلف در پایان این کتاب گفته: نسب داعی از جانب ام به میر ابوالولی صدر انجوئی ابن میر شاه محمود بن کمال الدین می رسد، که منتهی می شود سلسله نسب ایشان به قاسم رسی بن ابراهیم ملقب به طباطبا ابن اسماعیل دیباج ابن ابراهیم الغمر الشبیه که پدرش حسن مثنی ابن حضرت امام حسن علیه السلام، و مادرش فاطمه بنت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، و هما ابنا علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه.

و نسب جدّه امی داعی متصل می شود به سید السند المولی الألمعی، ذی الحسب الظاهر، والنسب الطاهر، میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ، که مرقد ایشان در مازندران بهشت نشان دستور خان زاده خانم بنت میر حسین خان بن میر عماد خان بن سلطان محمود بن عبدالکریم بن عبدالله بن عبدالله بن محمد

بن مرتضی بن علی بن کمال الدین بن قوام الدین.

منتهی می شود سلسله نسب ایشان به میر بزرگ بن صادق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسن بن الإمام الهمام السید الساجدین امام زین العابدین علی بن الحسین، صلوات الله وسلامه علیه وعلی آباءه الطاهیرین واولاده المعصومین.

پدر بزرگوار ایشان علامه سید میر محمد مشهور به عبدالحسیب متوفای سنه (۱۱۲۱) صاحب تألیفات فراوان می باشد، مانند کتاب سدره المنتهی در کلام و عرفان، در سال (۱۰۵۸) تألیف شده، و کتاب مناہج الشارعیین در فقه، برای شاه سلیمان موسوی صفوی در سال (۱۰۶۸) تألیف شده، و الفطره الملکوتیه، حاشیه بر کتاب الاثنی عشریه شیخ بهائی می باشد، و در سال (۱۰۵۸) از تألیف آن فارغ شده.

و جد بزرگوار ایشان علامه میر سید احمد عاملی صاحب کتاب مصقل صفا در ردّ بر نصاری، و تألیفات فراوان دیگر.

و مادر ایشان علویّه شریفه دختر مولانا میر محمدباقر حسینی مرعشی مشهور به داماد می باشد.

و مؤلف را دو فرزند است به نام: میر محمدحفیظ، و میر مرتضی متوفای سنه (۱۱۶۰) ه، هر دو از علما و فضیلائی زمان خود بوده، اولاد اولی در سده ماربین، و فرزندان دوّمی در نجف آباد ساکن، و هر دو به نام میردامادی مشهور می باشند.

و سید مرتضی را فرزندی به نام سید محمدباقر می باشد، اول کسی است که از این سلسله به نجف آباد مهاجرت نموده است، وی نیز عالم فاضل، و ادیب کامل بوده است. و فرزند دیگر سید مرتضی: سید محمدرفیع می باشد. و فرزند سید محمدرفیع: حاج میرزا محمد رحیم می باشد که به سال (۱۱۸۱) ه وفات نموده

است. و فرزند میرزا محمّد رحیم: علامه میر عبداللّه می باشد که به سال (۱۲۵۱) ه وفات نموده، و در قبرستان خوزان مدفون می باشد. و از نسل میر عبداللّه: میرزا محمّد حسین بن سید احمد بن عبداللّه مذکور است، که در سال (۱۲۷۰) به دست طائفه شیخیه به شهادت رسید. و نسل خاندان مؤلف در این زمان فراوان می باشند، که در جای خود شرح حال این خاندان را نوشته ایم.

## کلمات علما در باره مؤلف

علامه شیخ محمّد علی حزین در تذکره المعاصرین چنین گفته: میرزا اشرف خلف مرحوم میرزا عبدالحسیب صبیبه زاده سید الحکماء امیر محمّد باقر الداماد الحسینی قدس اللّه روحه، به علوّ حسب و نسب معروف، و به فضائل نفسانیه موصوف بوده، روزگاری به عزّت و احتشام در اصفهان گذرانید، در سنه ثلاث و ثلاثین و مائه بعد الألف به روضات جنان انتقال نمود.

او رفت و خوشدلی زجهان خراب رفت

الطاف و اشفاق آن سید عالی مقدار با این خاکسار نهایی نبود، اللّهم احشره مع الأئمّه الطاهیرین، به حکم وراثت در مراتب علمی افادت پناه و معارف ذوقی آگاه بود، در سخن فهمی صاحب دستگاه، گاهی التفات به گفتن شعر می فرمود، اشعار سنجیده ای دارد. سپس مقداری از اشعار ایشان را ذکر کرده، که مقداری از آن در بخش اشعار ایشان ذکر می شود (۱).

و مرحوم کشمیری متوفای سنه (۱۲۸۶) در کتاب نجوم السماء چنین گفته:

الأمیر محمّد اشرف الحسینی، از تلامذه مولانا آخوند محمّد باقر مجلسی - علیه الرحمه - بود، و از او اجازه مبسوطه یافته، چنان چه در وصف امیر موصوف این

ص: ۲۱

عبارة اجازة آخوند مزبور كافي است: أمّا بعد لما كان السيد الأيد الموفق المسدّد، العالم الفاضل الكامل، الحسيب النسيب، الحيب اللبيب، الأديب الأريب، الجامع بين شرفي العلم والسيادة الفاخرة، المحتوى لكرائم الخصال المنتهية في الدنيا والآخرة، المنتمى إلى آبائه الفخام من حمله العلم وسدنه الدين والأئمة المقدّسين، صلوات الله عليهم أجمعين، غرّه سيماء الشرف والسيادة، ونجم سماء الفخر والسعادة، الأخ الايماني، والخليل الروحاني، شرف السلف الأمير محمّد أشرف، أسبغ الله إفضاله، ووفّر في العلماء أمثاله... كذا في شذور العقيان(1).

و مرحوم محدث جليل حاجي نوري در كتاب الفيض القدسي چنين گفته:

السيد الأيد الموفق المسدّد، العالم الكامل الأديب الأريب الجامع، الأمير محمّد أشرف صاحب كتاب فضائل السادات، وهو كتاب كبير حسن كثير الفوائد، يشهد على طول باعه وكثره اطلاعه، ألفه للشاه السلطان حسين الصفوي، وهو ابن السيد عبدالحسيب ابن السيد العالم الجليل الأمير السيد أحمد ابن السيد زين العابدين الحسيني، وللسيد أحمد مؤلفات حسنة، كمنهاج الصفوي، ومصقل الصفا وآئنه حق نما، وهو في ابطال مذهب النصاري، والحواشي على الفقيه، واللطائف الغيبية. وأمّه بنت المحقّق الثاني، فهو ابن خاله المحقّق الداماد، وقد أجازته ومدحه في ثلاث إجازات مذكوره في إجازات البحار، وكان صهرًا له على بنته، ولذا يعتبر الأمير محمّد أشرف عن المحقّق الداماد في كتابه المذكور بالجد الأعلى(2).

و علامه مدرّس در ریحانه الأدب چنين گفته: سيد محمّد اشرف بن عبدالحسيب بن احمد اصفهاني، عالم فاضل متتبع كامل خبير بصير اديب ماهر، از

ص: ۲۲

۱- (۱) نجوم السماء في تراجم العلماء ص ۲۳۵.

۲- (۲) الفيض القدسي حاجي نوري مطبوع در بحار الأنوار ۱۰۵: ۹۲-۹۳.

علمای عهد صفویّه، و از تلامذه علامه مجلسی، و نوه دختری میرداماد بوده، و کتاب فضائل السادات او که در ایران چاپ شده بزرگ و کثیر الفوائد، و از کثرت احاطه و تتبع مؤلف حاکی، و برای شاه سلطان حسین صفوی تألیف نموده، و سال وفاتش بدست نیامده (۱).

و مرحوم محدث جلیل شیخ عباس قمی در کتاب الفوائد الرضویه چنین گفته:

محمد اشرف بن عبدالحسیب بن احمد بن زین العابدین العاملی الأصفهانی، سید جلیل عالم فاضل متبّع متبخر بصیر، ذو البیت العالی العماد، والحسب الرفیع الآباء والأجداد، تلمیذ علامه مجلسی رحمه الله، وسبط میرداماد، حشره الله مع محمد وآله الأمجاد صلوات الله علیهم إلى يوم التناد.

و اوست صاحب کتاب فضائل السادات که برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته، و آن کتاب خبر می دهد از طول باع و کثرت اطلاع آن جناب، و جدش سید احمد صاحب مؤلفات حسنه است، مانند منهاج الصافی، و لطائف غیبیه، و کتاب ابطال مذهب نصاری، و حواشی بر فقیه و غیر ذلک، و سید احمد مذکور داماد محقق داماد و پسر خاله اوست، چه آن که والده اش دختر محقق ثانی، از این جهت است که سید محمد اشرف از محقق داماد تعبیر به جدّ اعلا می کند (۲).

و مرحوم علامه سید محسن عاملی در کتاب اعیان الشیعه چنین گفته: السید محمد اشرف بن عبدالحسیب بن احمد بن زین العابدین الحسینی الأصفهانی، وأمه بنت المحقق الداماد، أديب شاعر، عالم فاضل محدث، متبّع متبخر، تلمیذ المجلسی وسبط المیرداماد، له کتاب کبیر عمله فی فضائل العلویین بالفارسیه، یعرف بکتاب فضائل السادات، ینقل فیہ کثیراً عن کتاب سیاده الأشراف للسید حسین بن حسن بن محمد الموسوی العاملی الکرکی، والظاهر أنه والد میرزا

ص: ۲۳

۱- (۱) ریحانه الأدب مرحوم مدرّس ۳: ۳۸۰-۳۸۱.

۲- (۲) الفوائد الرضویه مرحوم شیخ عباس قمی ۲: ۶۴۶.

وكتاب فضائل السادات كتاب جليل في معناه، لم يصنّف مثله، يدلّ على طول باعه، وكثره اطلاعه في الأنساب والحديث، وقد ذكر في آخره مأخذه وما حضره من الكتب، ومنه يعلم أنّ خزائنه من أجلّ خزائن الكتب في ذلك العصر، واتفق أنّ تاريخ الفراغ من تأليفه هو «زبد من مناقب السادات» ومنه نسخه في مكتبته الحسينيه في النجف الأشرف، رأيتها سنة (١٣٥٢) وقد أُلّفه باسم الشاه حسين الصفوى، وفرغ من تأليفه سنة (١١٠٢)(١).

و مرحوم سيد مصلح الدين مهدوى در كتاب دانشمندان و بزرگان اصفهان چنین گفته: مير محمد اشرف عاملی از دانشمندان و علمای متبحر زمان خود بوده، در بیشتر علوم از عقلی و نقلی مهارت داشته(٢).

### اجازة علامه مجلسی به مؤلف

علامه مجلسی اجازة روایتی به مؤلف داده، و در کتاب اجازات بحار الأنوار چنین گفته: صورہ اجازہ اخری منّا لبعض تلامیذنا أيضاً: أمّا بعد لما كان السيد الأيد، الموفق المسدد، العالم العامل الكامل، الحبيب اللبيب، الأديب الأريب، الجامع بين شرفي العلم والسيادة الفاخرة، المحتوى لكرائم الخصال المنجية في الدنيا والآخرة، المتمنى إلى آباءه الفخام، من حملة العلم وسدنه الدين، ثم إلى أجداده الكرام السفره البرره، شفعاء يوم الدين، والأئمة المقدسين، صلوات الله عليهم أجمعين، غرّه سيماء الشرف والسيادة، ونجم سماء الفخر والسعادة، الأخ الإيماني، والخليل الروحاني، شرف السلف والخلف، الأمير محمد اشرف، أسبغ الله عليه إفضاله، ووفّر في العلماء أمثاله.

ص: ٢٤

١- (١) أعيان الشيعة سيد محسن عاملی ٩: ١٢٥.

٢- (٢) دانشمندان و بزرگان اصفهان مهدوى ١: ٢٩٠.



فوجدته قد قضى وطره من العلوم العقلية، واستوفى حظّه منها، ثمّ أعرّض عنها صفحاً، وطوى عنها كشحاً، وأقبل نحو تتبع آثار الأئمّه الأطهار وأخبارهم عليهم السلام، فقصر عليها همته، وبيّض فيها لّمته.

فكان من كرم أخلاقه، وطيب أعرافه أنّه بعد أن عقدت لإفادته المجالس، وغصّت لإفاضة المحافل، أتاني بحسن ظنّه بي، وإن لم أكن لذلك أهلاً لليقين طالباً، وفي علوم الأئمّه راغباً، فقرأ عليّ كثيراً من التهذيب والكافي، وكتاب بحار الأنوار، في كثير من المسائل، في مجالس عديده، بفكره الأنيق، ونظره الدقيق، فلم يكن في كلّ ذلك إفادته لي قاصره عن استفادته منّي، بل كان أربي، فأمرني زيد فضله أن اجيز له روايه ما جازت له إجازته... (1).

### اساتيد مؤلف

۱ - علامه ملاّ محمدباقر مجلسي صاحب بحار الأنوار.

۲ - علامه ملاّ محمدصالح مازندراني صاحب شرح اصول كافي.

۳ - پدر بزرگوارش علامه مير عبدالحسيب.

۴ - برادر بزرگوارش علامه سيد صدرالدين محمّد صاحب تعاليق فراوان بر كتب فقه و حديث و كلام و متوفاي بعد از سنه (۱۱۰۳) هـ.

### شاگردان مؤلف

۱ - علامه حاج شيخ محمّد بن الحاج محمّد زمان الكاشاني.

۲ - فرزند ايشان علامه مير عبدالحفيظ.

### مؤلفات مترجم

مؤلف كتاب آثار ارزشمندی از خود بيادگار گذاشته، آنچه به اين جانب

ص: ۲۵

رسیده اشاره می شود:

- ۱ - ترجمه الفیه ابن مالک به نظم.
- ۲ - ترجمه مصائب النواصب قاضی نور الله شهید.
- ۳ - حاشیه بر اصول کافی مرحوم کلینی.
- ۴ - حاشیه بر تهذیب الأحکام شیخ طوسی.
- ۵ - حاشیه بر شرح مختصر عضدی.
- ۶ - حاشیه بر صحیفه سجّادیه.
- ۷ - حاشیه بر قبسات مرحوم میرداماد.
- ۸ - حاشیه بر من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق.
- ۹ - حاشیه بر نهج البلاغه.
- ۱۰ - شرح دعای صباح.
- ۱۱ - علاقه التجرید، تعلیقه و شرح بر کتاب تجرید علامه محقق طوسی.
- ۱۲ - فضائل السادات، کتابی که در پیش روی دارید، که به نام شاه سلطان حسین صفوی نگارش یافته است، و این کتابه شریف مشتمل است بر یک مقدمه و سه باب و خاتمه می باشد، و مقدمه کتاب مشتمل بر سه فصل می باشد: فصل اول در بیان طریقه ثبوت نسب، فصل دوم در بیان تشخیص آل و اولاد و ذریه و عترت است، فصل سوم در بیان خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله است.

باب اول در بیان سند از آیه و حدیث و مویداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه آن سرور و مطلق بنی هاشم و اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله. باب دوم در لزوم محبت اهل بیت و آل و اولاد رسول صلی الله علیه و آله و فضیلت محبان ایشان و بیان بعضی از احادیثی که در این باب وارد است. باب سوم در بیان اینکه عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان کاشف خبیث ولادت است و

آنچه در باب اعادی ایشان واقع شده. وخاتمه در بیان اعتقادات اجله علمای کرام و فضلالی اعلام در باب ذریه ائمه انام علیهم السلام و ذکر برخی سخنان ایشان.

۱۳ - مشیخه در رجال، شرح مشیخه تهذیب شیخ، معروف به رجال سید محمد اشرف.

و غیر آن.

### اشعار مؤلف

اشعار فراوانی از مؤلف در این کتاب فضائل السادات و جاهای دیگر نقل شده، به مقداری از آن اشاره می شود:

آن شهنشاهی که پر گوهر شود دامان بحر ابر جودش بر کمر هر گه که دامان می زند

مگر حدیث کند به هر گل صبا روزی تمام شب همه بلبل هزار دستان است

مدینه ای که ریاض بهشت باب ویست نخوانده ای که کتاب اولین کتاب ویست

صد شکر که نیست غیر او دوست تورا بهر تو همین بس که همین اوست تورا

امروز چه غم خوری که فردا چه شود کان یار نکو همیشه نیکوست تورا

هر گز نبوده است شریک خدا کسی آل نبی شریک به خمس اند با خدا

بخود از فقر چه یک موی به چینی زبیدی است

سره مسند بی جای تکبر نمدی است

از روی تو جز گشاده روئی ناید وز خلق تو غیر نیک خوئی ناید

ص: ۲۷

گشتم به گنه دلیر کز رحمت تو دانم به یقین که جز نگوئی ناید

به زمین برد فرو خجلتم از عصیان آه

جای رحم است به قارون گنه وارحماه

هر چند ره عشق بلا پر دارد با دل چکنم که مدعا پر دارد

خالی نشود سرم زسودای بتان این کاسه سر نگون هوا پر دارد

این نشأه فانی که محلّ گذر است دل بسته به او کسی کزو بی خبر است

تا در بدنی تو هستیت پیدا نیست تا در خاک است دانه خاکش بسر است

مژده گر این است که ما دیده ایم در نظر اهل جهان دیده ایم

مجنون توام خانه به صحرا دارم و از اشک کنار جوی دریا دارم

ترسم که تو را به من نباشد یاری گر تو زمنی من ز که پروا دارم

به پای مرکب جبریل بخشش جان است در این سراز کف جود تو عقل حیران است

عاقبت اشک سحرگاه بکارم آمد این جگر گوشه چه وقتی بکنارم آمد

در بندگی اخلاص عمل در کار است هر بنده که مست اوست او هوشیار است

تسبیح بگردان و مگردان دل را کاین رشته ز صد راه تو را زَنار است  
یک سر کرا محبت دنیا بسر نبود یک مو بسر تو را ز کلاه نمد بس است  
و راجع به ماده تاریخ تألیف کتاب فضائل السادات چنین گفته:

بسم الله الرحمن الرحيم شمع فروزان ره مستقیم

ای کرمت پیش ز اندیشهها کم بره تو خرد اندیشهها

نیستی از فیض تو هستی شده صاحب رفعت ز تو پستی شده

در عدم خواهش بود از تو بود در نظرم چشم وجود از تو بود

گل به گلستان تو پا در گل است در ره تو دل جرس محمل است

جلوه شیرین تو شد کوه کن چون کنم از طور تجلی سخن

موسی و عیسی همه حیران تو کوه کمر بسته فرمان تو

دست سخای تو چه کف وا کند ابر کرم را کف دریا کند

قطره باران تو عمان بدل پیش کف ابر تو دریا خجل  
هر سخنم عذر سخن گفتن است طی ره عشق تو جان سفتن است  
مطلبم آن است که جويا شوم وز سخن عشق تو گویا شوم  
ورنه در این راه سخن ابله‌ی است طول سخن در رهت از کوتاهی است  
چون شده زو نسخه ما ابتدا ختم نمودین بنام خدا  
خامه چو این گوهر معنی نوشت مهر علی در دل و در جان سرشت  
کلک من این گوهر معنی چه سفت اشرف تألیف بتاریخ گفت  
آن ماه دو هفته دلبر جانی من آن یار عزیز یوسف ثانی من  
یک روز نکرد فکر شبهای غم یک بار نگفت پیر کنعانی من  
مرگی است زندگانی در زیر بار منت کو همّتی که از خضر آب بقا نخواهد  
نیست مشکل گذر از وادی پر خار جهان گر زخود قطع تعلق کنی آسان گذری

چون شمع صبح دم نفسی مانده از حیات وقت است اگر عیادت رنجور من کنی

## وفات مؤلف و مزار ایشان

راجع به سال وفات مؤلف اختلاف واقع شده، مرحوم علامه شیخ محمدعلی حزین در تذکره گفته: در سنه ثلاث و ثلاثین و مائه بعد الألف (۱۱۳۳) ه به روضات جنان انتقال نمود.

و در منابع دیگر همچون در ذریعه مرحوم آقا بزرگ طهرانی سال وفات ایشان را در سنه (۱۱۴۵) ه، و مدفن ایشان را در تخت فولاد نوشته اند. و هر دو صحیح نمی باشد.

و مرحوم مهدوی در باره مدفنش می نویسد: مدفنش در مقبره مخصوص در قبرستان قریه ورنوسفادرون از قرای ثلاثه سده مارین معروف است.

و مرحوم ذکاء الملک در تاریخ اصفهان چنین می نویسد: هنگامی که شاه سلیمان قصد داشت برای خود ولیعهدی انتخاب کند، مجمعی از علما و بزرگان کشور تشکیل داد، و پس از شور با آنان شاه سلطان حسین را انتخاب نمودند، به این ترتیب از قرآن تفال زده شد اول سوره حج آمد سر صفحه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ).

چون بسم الله در اول صفحه بود، حضار به فال نیک گرفتند، فقط امیر محمد اشرف به مناسبت آیه اول سوره به وضعیت خوش بین نبود، و چون شاگردانی در سده اصفهان داشت، و اهالی سده فوق العاده علاقه مند به دیانت و روحانیت بودند، همیشه به آنجا رفت و آمد می کرد.

موقع حمله افغان آن مرحوم به سده هجرت نمود، و پس از محاصره اصفهان و قتل غارت و کشتن علما، شاه افغان دو نفر مأمور به سده فرستاد که میر محمد اشرف را دستگیر و به شهر بیاورند، اهالی سده گوش و بینی مأمورین

افغان را می برند و آنها را بر می گردانند.

شاه افغان غضبناک شده، عده ای را می فرستد اهالی سده با آنها جنگ می کنند، و قشون افغان را شکست می دهند، مجدداً پنج هزار نفر به سرکردگی عموی شاه به سده می آیند، این دفعه شکست می خورند، و عموی شاه کشته می شود، بار سوم قشون زیادی برای سده تهیه می کند، ولی خبر می رسد در یزد و شیراز اغتشاشی شده، قشون را به یزد و شیراز می فرستد.

تا مدتی که افغانه در ایران بودند سده به تصرف آنها در نیامد، میر محمد اشرف پس از انقراض افغانه در سده ماند، و در آنجا وفات کرد، و در بیابان بالای سده که قبرستان وسیعی است مدفون شد.

وی بقعه ای دارد به نام بقعه میر محمد اشرف، و مزار اهالی سده می باشد، اکنون هم اهالی سده نسبت به خاندان او علاقه خاصی دارند، و ابراز ارادت می نمایند، وفات نامبرده در (۱۱۳۳) و در ذریعه (۱۱۴۵) می نویسد.

این بود مختصری از شرح زندگینامه مؤلف کتاب.

و در پایان جا دارد از دانشمند محترم حضرت آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین روضاتی دامت توفیقاته، که بذل عنایت نموده، و اهتمام بلیغ نموده برای چاپ و نشر این کتاب، تشکر نمایم، جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین.

والحمد لله رب العالمین.

سوم جمادی الثانی ۱۴۳۵ ه ق - قم سید مهدی رجائی

ص: ۳۲



فضائل السادات

تأليف

علامه مير محمد اشرف بن عبدالحسيب حسيني عاملي

از اعلام قرن دوازهم

تحقيق

سيد مهدي رجائي

جزء اول

ص: ۳۳



الحمد لله الحسيب الذي خصَّ محمداً وآله بالكرامة، وجباهم بالرسالة، وخصَّصهم بالوسيلة، وجعلهم ورثة الأنبياء، وختم بهم الأوصياء والأئمة، وعلمهم علم ما كان وما بقي، وجعل أفئدة الناس تهوى إليهم (١)، وشرفهم به.

وأوجب لهم الحقَّ على الخلق بقرابته، وخلق من الماء بشراً، فجعله نسباً وصهراً، وهو سيد السادات، وعنده نيل الطلبات، الذي صير سادات الأنساب أنساب السادات.

وألزم بمودته أقارب رسوله معارج الدرجات، ومنتهى مطلب الحاجات، وسلكتنا في سلك ذريته رسوله المصطفى، الذين أنزل في علو شأنهم، ولزوم محبتهم (قُلْ لَا أَشْتَكُمُ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢) حمداً لا يحدُّ حدّه، وشكراً لا يعدُّ عدّه، ممّن تعالی جدّه، وتبارك جدّه، أعنى: خاتم النبیین، وشمس سماء

ص: ٣٥

---

١- (١) این چند فقره که در افتتاح خطبه با آیه (أَفْئِدَةٌ مِنَ النَّاسِ) مرقوم شده اقتباس از صحیفه مکرمه است، و فقرات مرقومه در طی دعاء حضرت سید الساجدین علیه الصلاه والسلام که در ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله بیان فرموده اند وارد شده، و در بین دعاء این آیه را حضرت اقتباس کرده اند، و مفسرین نقل نموده اند، که این آیه شریفه بیان دعایی است که حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام به جهت محبت ناس نسبت به اولاد اسماعیل که آن اولاد بخصوص بنی هاشم تفسیر شده، و از حضرت واهب حقیقی استدعا نموده، فلهدا به این فقرات که ضمّ به آیه شریفه شده ابتدا نمود، پس در ضمن اقتباس این کلام شریف که آیه شریفه در آن مقتبس است استدلال به اصل مطلب تحقق و براعت استهلالی است که بی حاجت مشیر است بر عین مقصود «منه».

٢- (٢) سورة شوری: ٢٣.

المرسلین، وعبیه علم رب العالمین، أحمد أجداد عترته، وأشرف آباء ذرّيته، محمّد المصاب في أولاده المظلومين، عن مراتبهم كمال النصاب، المشاب في ثأرهم أعلى مراتب الثواب، ثواباً يرغم خدّ أعدائهم النصاب، الذين يضاؤون في عبادتهم عبده الأنصاب، صلّى الله عليه وآله الطيبين الطاهرين.

سيما على أفضل الوصيين، ونفس خير المرسلين، كلام الله الناطق، وباب حطّه الله الصافق، المولود في أستار بيت الله المعظمه، والد العتره الطاهره المطهره أميرالمؤمنين على بن أبى طالب صلوات الله وسلامه عليهما أجمعين.

للسيد الداماد المتخلّص ب «الإشراق» عليه سلام الله بالعشى والإشراق:

در كعبه قل تعالوا از مام كه زاد از بازوى باب حطه خبير كه گشاد

بر ناچه لا يعدى إلا كه نشست بر دوش شرف پاى كراسى كه نهاد(1)

ص: ۳۶

۱- (۱) كعب به معنى شىء مرتفع آمده، و كعبه معظّمه را گفته اند كه از آن مشتق است، چنانچه در نهايه ابن اثير ايراد نموده: كلّ شىء علا وارتفع فهو كعب، ومنه سميت الكعبه. پس ممكن است معنى مصراع اول آن باشد كه در اين مرتبه رفيه مباحله كه آيه «فَقُلْ تَعَالَوْا» شرف نزول در آن يافته كيست كه از مادر متولد شده، كه مراد كعبه معنوى باشد، و ايماء و اشاره بر تولّد صورتى. و احتمال دارد كه آيه شريفه اقتباس باشد از جهت اشاره بر مأمور شدن حضرت ابراهيم على نبينا وآله وعليه السلام در طلييدن مردم به جهت طواف بيت الله الحرام. چنانچه در كتاب من لا يحضره الفقيه در باب علل حج واقع است «وإنما جعلت التلييه لأين الله عزوجل لَمَّا قال لإبراهيم عليه السلام «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَاأَتْوَكُ رِجَالًا» فنادى، فأجيب من كلّ فجّ يلتون». پس معنى مصراع مسطور اين خواهد بود: كه در كعبه معظّمه كه مردم مأمورند بر طواف آن كيست كه از مادر متولد شده، و اين شرافت از براى كه روى داد، و چنانچه مروى است كه كعبه قبله اهل مسجد، و مسجد قبله اهل حرم، و حرم قبله اهل دنياست، از اشرفيت محاط بر محيط مستفاد و متولد مى شود كه آن ذات اقدس نسبت به كعبه قبله است، و آيه شريفه هر چند در باب مباحله نصارا شرف ورود يافته، ليكن ارباب فصاحت و صنايع كلام ايراد نموده اند كه در اقتباس مجوز است نقل از معنى اصلى، چنانچه در فنّ بديع از مطول ايراد

وله:

كالدرّ ولدت يا يمام الشرف فى الكعبه وأتخذتها كالصدف

فاستقبلت الوجوه شطر الكعبه والكعبه وجهها تجاه النجف

ص: ٣٧

ولعنه الله على أعدائهم المنافقين إلى يوم الدين، وله:

بر سید کاینات بی حد صلوات بر زوج بتول و نفس احمد صلوات

أما بعد: چون فاضل دولت آبادی از علمای اهل سنت دیار هند به تسوید رساله مناقب دودمان ذریه نبوی صلی الله علیه و آله سواد اعظم مشاعر اقلیم جهان آباد عالم خیال و کشمیر اندیشه را دولت آباد مدینه توفیق یافته، محبت اهل بیت نبوت را سفینه نجات غریق بحر عصیان، و سالک این مسلک را حزم و سلیم از آفات و خذلان دانسته، رساله ای در مناقب ذریه رسالت پناه نبوی صلی الله علیه و آله تألیف نموده، و لزوم محبت ایشان را موافق منطوق آیه و نص حدیث اکبر عبادات شمرده، مترقب آن بود که به وسیله موذت سادات شاداب از کوثر جنان چنان شود که به وصال شاهد مقصود طوبی لمن وصل إلیه رسیده، به زیر نخل خوش ثمر وصل بهم بر خورند، و آن بی دولت ذاهل جاهل از این معنا که مرتبه عظمای هر دو نشأه با اعتقاد خلافت اهل خلافت و غیرهم دچار احدی نمی شود.

این ندانسته که قدر همه یکسان نبود زاغ را مرتبه مرغ خوش الحان نبود

و علمای شیعه رضوان الله تعالی علیهم از غایت ظهور این معنا نسابگی اکرام ذریه رسالت را به دست غیب خیال داده به شیرازه تألیف فارسی به نحوی که متعظشان کوثر محبت اهل بیت عموماً از این جوی:

إن فی الجنة نهراً من لبن لعلی وحسین وحسن

متروی و سیراب شوند نموده بودند، هر چند صدوق رضی الله عنه کتاب فضائل العلویه، و شیخ مفید سلام الله علیه کتابی معنون به این عنوان که: مسأله فی وجوب الجنة لمن ینسب ولادته إلی النبی صلی الله علیه و آله تصنیف فرموده، چنانچه نجاشی و

غیره از علمای رجال رحمهم الله تعالی در فهارس خود نقل نموده اند(۱).

و سید علی بن طاووس در دیباجه کتاب کشف المحجّه، که مشتمل است بر وصایایی که به پسرش نموده ایراد فرموده: که من طرفی جلیل از مناقب سادات در کتاب اصطفاء ذکر کرده ام.

لیکن این کتب الحال و بالفعل مفقود، و به نظر متفقدین نرسیده، و ایضاً اصول و کتبی که ارباب رجال نقل کرده اند از متقدمین ارباب نصوص و شیوخ که در باب فضائل اهل البیت و آل ذوی القربی و قریش و عرب که بنی هاشم رأس و رئیس ایشان اند، و در اعصار سابقه تألیف شده، مثل کتاب خدیجه و فضل اهل البیت لعبدالعزیز الجلودی.

و کتاب الموده فی ذوی القربی، و کتاب من قتل من آل محمّد علیهم السلام لإبراهیم بن محمّد الثقفی، و کتاب فضل العرب لمحمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری، و کتاب فی فضل العرب لعلی بن هلال المهلبی.

و کتاب فضائل بنی هاشم لأبی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، وله أيضاً مع أنه كان عثمانياً مروانياً، وله فی ذلك التعصّب الباطل کتب مصنّفه رسالتان یدکر فیهما فضل بنی هاشم و تقدیمهم بما لا شکّ فیہ ولا شبهه علی رغم أنفهم، كما قال عزّ سلطانه و عظم برهانه (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ) (۲) و قد آوردهما علی بن عیسی الأربلی فی أوائل کتابه کشف الغمّه، و عسی أن نوردہما بألفاظهما مع سائر ما لعلّه یسنح أو یقع فی أیدینا من الأفكار والکتب فی ذیل خاتمه الکتاب إن شاء الله العزیز الوهاب.

و کتاب الآل لابن خالویه، و کتاب واقعات العلویین للتقی بن دأب، و کتاب نسب آل أبی طالب للسید یحیی بن الحسن العلوی، و کتاب الشافی، و کتاب

ص: ۳۹

۱- (۱) رجال نجاشی ص ۳۹۰ و ص ۴۰۲.

۲- (۲) سورة حشر: ۲.

المجدي في أنساب الطالبين للسيد أبي الحسن علي بن محمّد بن علي العلوي العمري المعروف بابن الصوفي، وهو كان من أولاد عمر بن أمير المؤمنين عليه السلام.

وكتاب أخبار عيون بني هاشم، وفضائل أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وفضل قريش وكافه العرب لأبي علي محمّد بن محمّد بن عبدالله، وكتاب جنا الجنتين في ذكر ولد العسكريين لقطب الدين الراوندي رحمه الله تعالى.

وكتاب الردّ على مبغضى آل محمّد صلى الله عليه وآله للشيخ الثقة سهل بن زازويه القمي رحمه الله، وكتاب الفرق بين الآل والأئمة لأبي موسى عيسى بن مهران المستعطف، وكتاب غرائب قريش وبني هاشم في سائر العرب لأبي المنذر هشام بن محمّد الناسب الكلبي، وكتاب فرائد العقدين للسيد السمهودي.

وكتاب فضائل العرب لأحمد بن محمّد بن عيسى الأشعري، وكتاب فضل العرب لسعد بن عبدالله بن أبي خلف القمي، وكتاب معاذير بني هاشم فيما نقم عليهم لأبي محمّد الحسن بن علي الملقّب بالأطروش، وكتاب فضل العرب أيضاً لأبي عباس القمي عبدالله بن جعفر الحميري.

وكتاب ما روى في أولاد الأئمة لمحمّد بن الحسن الصفّار، وكتاب مقاتل الطالبين لأبي عبدالله محمّد بن علي بن العباس بن علي بن أبي طالب، وكتاب المودّة في القربى لأبي الحسن البخاري نضر بن عامر بن وهب من ثقات أصحابنا سلام الله تعالى عليهم أجمعين، كه به غير از اسم اثری از اینها در نظر مردمان، و تأثیری در قلوب و جنان اهل این زمان نمانده و نیست بسیار است.

بناءً على ذلك به خاطر این کمترین ابن عبدالحسیب محمّد أشرف الحسینی رسید، که هر چند استقصاء طرق طریقین تماماً در بیان این مطلب بلکه خمسی از اخماس و عشری از اعشار آن میسر نیست.

اما زیاده از رساله فاضل مرقوم مستند به آیات و احادیث و کلام معتبرین سلف در سلك تحریر می توان کشید، و از رساله مذکوره و غیرها از مناقب اهل



سنت اکتفا به قدری که مشعر بر لزوم محبت اهل بیت و ذریه رسول صلی الله علیه و آله و دال بر آن که خلاف این طریقه، و عدم اعتقاد مذکور، خرق اجماع متفق علیه بین الفریقین است، که فقها رضوان الله علیهم تماماً در کتب خود او را شرعاً مذموم بلکه داخل این مسلک را خارج از مذهب حق دانسته اند می توان نمود، و به شیرازه تدوین و قید تألیف در آورد، و مؤید این معنا را که خلاف طریقه مسفوره موجب خسران عقبا و منشأ آن عدم اعتقاد به نشأه اخری است.

السید الأجل سید مرتضی الموسوی الملقب من جدّه أمير المؤمنين صلوات الله عليه ب «علم الهدی» در کتاب غرر و درر ایراد نموده که: قال عمر بن بحر الجاحظ(۱): كان منقذ بن زياد الهلالي ومطيع بن اياس، ويحيى بن زياد، وحفص بن أبي وده، وقاسم بن زيقظه(۲)، وابن المقفع، ويونس بن أبي فروه، وحمّاد عجرد، وعلى بن الخليل، وحمّاد بن أبي ليلى، وحمّاد بن الزبرقان، ووالبه بن الحباب، وعماره بن حمرة بن ميمون، ويزيد بن الغيظ، وجميل بن محفوظ المهلبى، وبشار بن برد المرعّث، وأبان اللاحقى، يجتمعون على الشرب وقول الشعر، ويهجو بعضهم بعضاً، وكلّ منهم كان متّهماً في دينه، وعمل يونس بن أبي فروه كتاباً في مثالب العرب وعيوب الإسلام بزعمه، وصار به إلى ملك الروم، وأخذ به مالاً(۳). انتهى.

ليكن ابن خلّكان در ترجمه بشار بن برد آورده که: قد روى أنّه فتّشت كتبه، فلم يوجد(۴) فيها شيء مما كان يرمى به، وأصيب له كتاب فيه «إني أردت هجاء سليمان(۵) بن علي بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب بن هاشم رضی الله

ص: ۴۱

۱- (۱) در غرر: قال أبو عمرو الجاحظ.

۲- (۲) در غرر: زنقطه.

۳- (۳) غرر و درر معروف به امالی سید مرتضی ۱: ۹۰-۹۱.

۴- (۴) در وفيات الأعيان: فلم يصب.

۵- (۵) در وفيات: آل سليمان.

عنهم، فذكرت قرابته (۱) من رسول الله صلى الله عليه وآله، فأمسكت عنه والله أعلم بحاله (۲).

از این مضمون معلوم می شود که بشار شاعر با شهرت و اشتهاش به الحاد راضی نبود که به سبب قرابت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله هجو بنی هاشم نماید.

وفى نهج البلاغه المکرّمه وغيرها عن خير الوصيين صلوات الله وسلامه عليه:

والله لو دّ معاويه أنه ما بقى من بنى هاشم نافخ ضرمه إلا طعن فى نيّته (۳).

وآرباب لغت نیز جمعی که تصغیر می نمودند عرب را که ذریه و بنی هاشم به چندین ذروه اعلا شأ از ایشان اند، از جمله کفره و زمرة اهل جزیه شمرده اند.

چنانچه ابن اثیر در ترجمه شعبی ایراد نموده: فى حديث مسروق «ان رجلاً من الشعوب أسلم، فكانت يؤخذ منه الجزية» قال أبو عبيده: الشعوب هاهنا العجم، ووجهه أن الشعب ما تشعب منه قبائل العرب أو العجم، فخصّ بأحدهما، ويجوز أن يكون جمع الشعوبى، وهو الذى يصغّر شأن العرب ولا يرى لهم فضلاً على غيرهم، كقولهم اليهود والنصارى والمجوس فى جمع اليهودى والنصرانى والمجوسى (۴).

وفى القاموس: الشعوبى محتقر أمر العرب، وهم الشعوبية (۵).

وأيضاً در سند شصت و چهارم من بعد مرقوم می شود إن شاء الله تعالى حدیثی که صدوق رحمه الله در من لا يحضره الفقيه نقل نموده از حضرت کلام الله الناطق إمام جعفر صادق علیه السلام که حکم فرموده به حد زدن مردی که مفتری بر رجلی از جاهلیت عرب بود، با ذکر توجیهی که ایراد نموده اند در این باب که مقذوف چون ار أقارب رسول الله صلى الله عليه وآله بود، واین اهانتی است نسبت به آن سرور

ص: ۴۲

۱- (۱) در وفيات: قرابتهم.

۲- (۲) وفيات الأعيان ۱: ۲۷۳.

۳- (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ۵: ۲۲۱.

۴- (۴) نهاية ابن اثير ۲: ۴۷۸.

۵- (۵) قاموس فيروزآبادى ۱: ۸۸.

که موافق آیه و خبر منجر به کفر است، امر به این حد فرمودند که من بعد باعث جسارت احدی نگردد(۱).

و بنا بر حدیث «السلطان وزعه الله فی أرضه» و منطوق «ما یزع الله بالسلطان أكثر مما یزع بالقرآن»(۲) رجاء واثق به کرم واهب متعال لا یزال آن است که به حسن قبول و قبول حسن روزی نماید این رساله را استعداد و قابلیت مجلس مستقیمان بزم جلوس میمنت مأنوس سید سلاطین جهان مورد آثار رحمه الله الملك المَنَّان خاقان کشورستان باسط بساط امن و امان نواب سپهر رکاب مالک رقاب، شجره گلشن ولایت و اقبال، ثمره دوحه نبوت و اجلال، خلف انبیای مرسلین، خلیفه ذریه طیبین و طاهرین.

قایم جنود حجه الله القائم المنتظر، مروج طریق حق مذهب اثنا عشری، رافع اعلام سلطنت و حشمت و شاهی، ناصب رایات ظفر آیات الطاف الهی، مظهر جنود غیبی، مظهر آثار لا-ریبی، مصداق آیه (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) (۳) صاحب رایات (إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) (۴).

عصارة دودمان اصطفاء، خلاصه خاندان اعتلا، گوهر دریای سلطنت، و کامکاری اختر تابان معدلت، و نامداری قبله سلاطین عدالت آزین، أعظم خواقین صاحب تمکین، ظلّ الله فی العالمین، المؤید بتأییدات الملك العزيز الدیان، السلطان ابن السلطان ابن السلطان، والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان.

سمی سبط رسول الله الثقلین، المتشرّف بحديث جدّه سید الكونین «حسین منی وأنا من حسین» صلّی الله علیه وآله المصطفین ۰

شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی، ابن خاقان طوبی آشیان

ص: ۴۳

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۹ ح ۵۰۶۸.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۵: ۱۸۰.

۳- (۳) سورة آل عمران: ۳۴.

۴- (۴) سورة ص: ۲۶.

قدس مكان سلطان شاه سليمان ابن صاحب قران خلد آشيان شاه عباس ابن خاقان رضوان مكان شاه صفى ابن شاه زاده كامكار  
على تبار صفى ميرزا ابن نواب گيتى ستان فردوس مكان شاه عباس ابن نواب سكندرشان شاه سلطان محمد ابن جمجاه جنت  
بارگاه شاه طهماسب ابن نواب صاحبقران عليين آشيان شاه اسماعيل انار الله برهانه وثقل بالحسنات ميزانه.

ابن سلطان حيدر ابن سلطان جنيد ابن سلطان شيخ ابراهيم ابن سلطان خواجه على المشهور بسياه پوش ابن سلطان شيخ  
صدرالدين موسى بن قطب الآفاق سلطان شيخ صفى الحق والحقيقه والدين إسحاق الأردبيلي قدس الله تعالى سره العزيز ابن  
سيد أمين الدين جبرئيل ابن سيد محمد صالح ابن سيد قطب الدين بن سيد صالح الدين رشيد بن سيد شمس الدين محمد  
الحافظ بن سيد عوض شاه الخواص بن سيد فيروزشاه زرّين كلاه.

ابن سيد نورالدين محمد بن سيد شرف شاه بن سيد تاج الدين حسن بن سيد صدرالدين محمد بن سيد مجدالدين اسماعيل بن  
سيد ناصرالدين بن سيد شاه فخرالدين أحمد بن سيد محمد الأعرابي بن سيد أبو محمد القاسم بن أبو القاسم حمزه بن الإمام  
الهمام موسى الكاظم عليه الصلاه والسلام.

نسب تضائلت المناسب دونه والفجر من دونه فى بهجه وضياء

و ايضاً نسب شريف جد امجد على مقدار نواب اشرف ظلّ اللهى، أيد الله ظلال معدلته ورأفته على مفارق العالمين، أعنى:  
نواب گيتى ستان، فردوس مكان، كلب آستان على بن أبى طالب، عليه صلوات الله الملك الغالب، شاه عباس اول انار الله  
برهانه العالى، از جانب ام منتهى مى شود به رابع الأئمه المعصومين، وثانيهم ولاده عن أمير المؤمنين، وأول تسعه من ولد ثالثهم  
صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين، سيد الزهاد، وزين العباد، وصاحب الندبه، وأنيس الكربه، و

هادی الأئمّه، وكاشف الغمّه، مولانا مولى الثقلين أبى محمّد على بن الحسين صلوات الله عليه وعليهم أجمعين، دائمه بدوام السماوات والأرضين.

به این نحو: نواب شاه عباس ابن فخر النساء بیگم بنت میر عبداللّه خان ابن سلطان محمود خان ابن سیّد عبدالکریم خان بن سیّد عبداللّه خان بن سیّد عبدالکریم خان بن سیّد محمّد خان بن سیّد مرتضی بن سیّد علی خان بن سیّد کمال الدین والی ساری بن سیّد قوام الدین المشهور بمیر بزرك بن سیّد صادق بن سیّد عبداللّه بن سیّد محمّد بن سیّد أبوالهاشم بن سیّد علی مرعش بن سیّد عبداللّه بن سیّد محمّد أكبر بن سیّد حسن بن سیّد حسین أصغر بن سیّد الساجدین امام زین العابدین علیه السلام.

ونعم ما قال أبونواس:

مطهرون نقیات ثیابهم تجرى الصلاه عليهم أينما ذكروا

من لم يكن علویاً حين تنسبه فما له من قديم الدهر مفتخر

فالله لما بدا خلقاً فأتقنه صفًاكم واصطفاكم أيها البشر

و إن شاء الله العزيز من بعد به طریق وجیز در سند پانزدهم از باب اول رقم زده کلک بیان خواهد شد، که معشر رجال نسب نواب شاه دین پرور حضرت محمّد و علی خیر البشر تا حضرت آدم ابوالبشر عليهم الصلوات الی يوم المحشر پنجاه یک نفرند، كما قيل:

پنجاه و یک ز آدم بود تا حضرت خیر البشر

هفده نبی هفده ولی هفده شه صاحب ظفر

امید که همیشه شیمه این نو باوه بوسستان مصطفوی، و گلشن ریاض مرتضوی، سر سبز و خرّم متخلّق به اخلاق حمیده، و متّصف به صفات مديحه آباء و اجداد اطهار، و منفجر من سحب أنامله الأنهار بوده باشد. لمؤلفه:

آن شهنشاهی که پر گوهر شود دامان بحر ابر جودش بر کمر هر گه که دامان می زند

خَلَدَ اللَّهُ ظِلَالِ جَلَالِهِ عَلَى مَفَارِقِ الْأَنْامِ، وَدَامَ دَوَامَ دَوْلَتِهِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ وَسَاعَةِ الْقِيَامِ، كَمَا فِي شَرَفَاتِ هَذِهِ النَّسَبِ نَسَبٌ إِلَى دِيْغَرَانِ  
آفتاب و سایه است، و روشن است که سایه به خاک افتاده از طرف گیری آفتاب عالم تاب وجود ظلّی اعتباری دارد.

و پر ظاهر است که صواب و ثواب این رساله به برکت اقبال آن نَوَابِ اشرف ملجأ و پناه ملجأ و تباه غریق سیل فتنه و طوفان  
لجّه ایم، و بسیط هامون، و از فرّ همای دولت همایون آن مَقَرِّ مَضْطَرِّينَ و مَقَرِّ مَتَظَلِّمِينَ هر فرعون و هامان صاحب سخاوت و  
بسالت و برگزیده اولاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در میان کتب سلف نزد اهل تمیز و حال به مرتبه منسوب و به  
نحوی ممتاز می گردد، که از نشاط در بساط جلد نمی گنجد، و باعث افتخار و علوّ شأن سادات علوی و موجب رفع درجات  
اخروی موافق حدیث شریف حضرت رسالت پناه نبوی صلی الله علیه و آله «حَفَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذَرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَمَالِهِ»  
می شود.

چو شمشیری که سوزن می رباید ناتوانارا توان از خاک ره بر داشت با ایماء ابروئی

خدایا ورا مملکت پرورا سلیمان سریرا جهان داورا

به حقّ وارث ملک عالم توئی گرامی نسب تا به آدم توئی

فلک را نبود افسر زر بسر که بودند اجداد تو تاج ور

چراغ بزرگی هر دودمان خدا کرده روشن از این خاندان

هر چند انموزجی از این رساله سابقاً در زمان خاقان طوبا آشیان قدس مکان، چنانچه از خاتمه این کتاب مستفاد می شود،  
مسوده آن به بیاض رفته بود،

ولیکن ثانیاً به اضافه ما سبق بوجه ابط وانشط به برکات عهد و اوان اعلا حضرت شاهنشاهی نواب همایون ارفع اقدس شرف تزیین یافت، لهذا به اسم سامی و نام نامی آن ظلّ الله موشح و مزین گردید (ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها) (۱).

و چون از زمان سلف الی الآن هر قبیله به ربّ النوع خود مفتخر و سرافراز بوده اند، چنانچه قبیله قریش به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله، و بنی اسرائیل به یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام، الحال ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله وائمه اطهار صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین به ذات اقدس همایون اشرف ارفع اعلا که در حفظ بیضه اسلام قامت قابلیتش به تشریف نیابت «مولانا القائم بأمر الله وسیدنا المنتظر لدین الله صاحب الأمر و إمام العصر، خصه الله سبحانه بصلوات منه علیه، وحقه برکات متنازله منه إلیه، عجل الله فرجه وسهّل الله نصرته» مفتخر و سرافرازند، و حفظ دین و دنیای خود را در ظلّ حمایت دولت روز افزون ابد مقرون می دانند، و پروانه وار در گرد شمع بزم مجلس همایون فرصت نثار حیات می جویند. لمؤلفه:

اگر روشن شود کاشانه ام از شمع اقبالش بکام دل زخم پروانه سان یک چند دورانی

و در دلهای شب داج به تضرع و ابتهاج نقد حیات خود و عالمیان را صرف مقدم او می نمایند، فها أنا شرعت فیه وهو حسبی ونعم الوکیل متوکلاً علی الله الجمیل.

و چون در فضایل اولاد و اقرباء حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شرف تألیف یافته ب «فضائل السادات» موسوم گردید، هر چند که این حجره نشین مدرسه صفویه، و

ص: ۴۷

فاتحه خوانی و منزوی دار السیاده رضا و اخلاص مندی اساس ابیات این مدینه السادات را در مآثر و مفاخر اوایل و اواخر نسب نواب اشرف که از اهل بیت رفیعه نبوت و طهارت، و معتکفان (لَمَسِ جِدُّ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ) (۱) و ساکنان (فِي بُيُوتٍ أَدَانَ اللَّهُ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) (۲) و مجاوران خانواده رسالت و ولایت، و فتح الباب مدینه علویه (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۳) است بنا نموده.

بنا بر این معانی انسب آن بود که اسم شریفش ب «أشرف المناقب في مناقب الأشرف» مشرف شود، سیما با ملاحظه مناسبات خفیه و جلیه این ذره، و آن آفتاب عالم تاب ظلّ الله العزیز الوهاب، و موافق تاریخ مبدء تدوین کتاب که اشرف تألیف است، چنانچه در خاتمه به میامن اعتضاد و توفیق تقدیر و دست گیری جریان قلم به ید تصرف و انامل افکار اولی الأیدی والأبصار، و به نظر متبصیرین أحبه آن جابر قلوب و انصار بعد از قضاء و طر، و استیفاء کلام و نظر و صرف اوقات در لوازم تحریر اسناد هر باب از ابواب ثلاثه این رساله بالتمام إن شاء الله العزیز التّوّاب بر صفحه عرض مسجّل و مختوم خواهد شد.

لیکن چون انشاء و ابداء نسخ در سنخ، و اصل نسخه مبتدئه بها و سایر نسخ منافی قیاس مساوات و قانون اهل ذکر و لسان معجز بیان، أعنی برخی از فصوص نصوص اهل بیت عصمت است که به لفظ «أکرمننا ولنا» مثلاً به عنوان عموم و شمول چنانکه مذکور می شود من بعد نسبت به سادات فرموده اند، و رخنه اختصاص در بنیان دین مرصوص خارج از تأسی می نمود، و قال  
الله

ص: ۴۸

۱- (۱) سورة توبه: ۱۰۸.

۲- (۲) سورة نور: ۳۶.

۳- (۳) سورة انعام: ۱۲۴.



تعالی (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۱).

و منتج نوعی از خبر خلاف در میزان اعتدال نظر، و منطق بدیع بیان بود، و بداء در آن نحوی نداء اختلاف می داد، پس ابقاء همان تسمیه ابتدائیه بر شکل اول نمود بلا محو واثبات، و مثل کتاب کامل بهائی از جهت تحصیل کمال و بهائی به هر دو لسان مرتب شده، که شاید مقبول طرفین گردد. لمؤلفه:

مگر حدیث کند به هر گل صبا روزی تمام شب همه بلبل هزار دستان است

و این رساله مشتمل است بر یک مقدمه و سه باب و خاتمه.

اما مقدمه مشتمل است بر سه فصل است:

ص: ۴۹

---

۱- (۱) سورة احزاب: ۲۱.

## فصل اوّل: در بیان طریقه ثبوت نسب

بدان شرفک الله تعالی بالنسب الشریف، که نسب مطلقاً موافق شرع مقدّس نبوی به استفاضه به نحوی که جمیع فقهاء رضوان الله تعالی علیهم در کتب خود نقل نموده اند مستفاد می شود، و استفاضه مشهور شدن نسب است عند الناس که فلان از اولاد فلان است، و اگر نوشته معتمدین سلف و کتب نسب در باب نسب احدی بوده باشد، هر چند به مرتبه استفاضه که اکثر منجر به تواتر نمی رسد، لیکن قرینه قویه و موجب زیادتى قوت استفاضه مذکوره می شود.

فعلى هذا جمعی که از اولاد عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف که جدّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بوده باشند، و به استفاضه مذکور این نسبت ممتاز باشند بلا خلاف شرافت قرابت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسبت به ایشان شرعاً ثابت می شود، و موافق آیات شریفه و احادیث صحیحه ائمه اطهار صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین که من بعد بفضل الله المهیمن العزیز سمت ذکر خواهد یافت.

و این نعمت عظمائی است که کسی از منسوبان این عتبه علیه باشد الأقرب فالأقرب تا به این حد که جد و باب او از باب ارباب اولی الألباب غالی ابواب علی الباب «أنا مدینه العلم وعلی بابها» باشد، یا لها من نعمه لا یقدر القادرون وصفها، چگونه وصف کند کسی العظمه لله. لمؤلفه:

مدینه ای که ریاض بهشت باب ویست نخوانده ای که کتاب اوّلین کتاب ویست

وله أيضاً:

صد شکر که نیست غیر او دوست تورا بهر تو همین بس که همین اوست تورا

امروز چه غم خوری که فردا چه شود کان یار نکو همیشه نیکوست تورا

ص: ۵۱

## فصل دَوّم: در بیان تشخیص آل و اولاد و ذریه و عترت است

بدان که آل در اصل اهل بوده، ها را قلب به همزه کردند، و همزه را به اعتبار حرکت ما قبل قلب به الف کردن آل شد، به دلیل آن که آل به اهیل تصغیر می شود، و در تصغیر هر کلمه به اصل خود راجع می گردد، پس معلوم شد که آل را متصرفین لفظاً و نا اهلان معنی از مرتبه اصلی و از درجه واقعی خود اخراج نموده اند، و الاّ اول اهل بلکه اهل الله بوده اند، چنانچه من بعد مذکور می شود، که قال عبدالمطلب:

نحن آل الله فيما قد خلا لم يزل ذاك على عهد ابرهيم

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

و در مشکل اعراب القرآن گفته: إنّ آل محمّد معناه اهل محمّد؛ لأنّ أصل آل أهل ثمّ ابدل من الهاء همزه، فصار أءلا، ثمّ ابدلت الهمزه ألفاً لانفتاح ما قبلها وسكونها، فإذا صغر آل ردّ إلى أصله، فقيل: اهيل.

وقال الفاضل النيریزی فی شرحه علی اثبات الواجب للمحقّق الدوانی: إنّ الآل هو فی الأصل الأهل، بدلیل تصغیره علی الأهیل، أو اسم بمعناه؛ لما روی عن الکسائی أنّه قال: سمعت بعض العرب قال: أهل وأهیل آل وأویل، ثمّ خصّ الآل فی العرف ببنی عبدالمطلب وبنی هاشم عند اکثرین. وقال بعض: إنّ خصّ ببنی هاشم فقط، وقوله صلی الله علیه و آله «کلّ تقی آلی» محمول علی المعنی اللغوی، أو علی أنّه مجاز.

فلا حازه إلى ما ذكره المصنّف في بعض حواشيه من أنّ المراد بالآل من له قرابه صوريه كبنی هاشم، أو قرابه معنويه كالأولياء والعرفاء والعلماء المنتمين إليه بقرابه معنويه؛ إذ لو حمل الآل على هذا المعنى كان الصلاه والسلام عليهم شاملاً على غير الصحابه فضلاً عنهم، فلا حازه حينئذ على عطف الأصحاب عليهم، إلا أن يقال: إنّ هذا من باب التخصيص بعد التعميم.

والدليل على هذا الاختصاص العرفي لفظ الآل؛ لأنّ الفقهاء يصرفون المال الذي اوصى لآل رسول الله صلى الله عليه وآله على من حرم عليهم الصدقه الواجبه، يعنى بنى هاشم و بنى عبدالمطلب. تمّ كلامه.

وقال الفاضل على بن عيسى في الكشف: الآل لغه القرابه(١).

وقال صاحب بن عبّاد في كتابه المعروف بالمحيط في علم اللغه: آل الرجل قرابته وأهل بيته، وتصغيره اهيل(٢).

و اهل در لغت به معنی کسان است، و اهل بیت کسان سرا را گویند، پس آل نبی و اهل بیت نبی یعنی کسان نبی، و جمعی که رجوع و نسبتی به او داشته باشند.

و فرقی که میان آل و اهل در استعمال شده است آن است که آل در صاحبان شرافت خواه شرافت دنیوی باشد یا اخروی استعمال می شود، مثل آل نبی صلی الله علیه و آله و آل فرعون، و اهل به مطلق کسان اطلاق می شود، مثل اهل سوق که در ایشان شرافت منظور نیست، و اهل بیت نبوت که در ایشان شرافت منظور هست، پس در استعمال آل اخص باشد و اهل اعم.

أمّا بیان اولاد: افضل المحققین شیخ زین الدین رحمه الله در کتاب مسالك فرموده:

که جماعتی از اصحاب مثل شیخ المحدثین شیخ مفید و قاضی ابن براج و ابن ادریس را اعتقاد آن است که لفظ اولاد شامل اولاد اولاد و همچنین تا انقراض

ص: ۵۳

۱- (۱) كشف الغمّه ۱: ۴۲.

۲- (۲) المحيط في اللغة ۱: ۴۹۰.

عالم هست، لقوله تعالى (يا بَنِي آدَمَ، \* و يا بَنِي إِسْرَائِيلَ) \* که شامل جميع بنی آدم و بنی اسرائیل هست، و از جهت اجماع بر تحریم حلیه و ولد و ولد؛ لقوله تعالى (وَ حَلَالٌ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ) (۱) و از جهت دخول اولاد اولاد در قول خدای تبارک و تعالی (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ) (۲) و امثال این که در این موضع شامل اولاد اولاد هست.

وقال السيد أحمد الحسنی فی کتابه عمدہ الطالب فی نسب آل أبي طالب: قال الشيخ أبو نصر البخاری: خرج الأفتس مع محمد بن عبد الله بن الحسن النفس الزكية، وبيده رايه بيضاء، وأبلى، ولم يخرج معه أشجع منه ولا أصبر، وكان يقال له: رمح آل أبي طالب لطوله وطوله.

وقال أبو الحسن العمري: كان صاحب رايه محمد بن عبد الله الصفراء، ولما قتل النفس الزكية محمد بن عبد الله اختفى الحسن الأفتس بن علي بن علي، فلما دخل جعفر الصادق عليه السلام العراق ولقى أبا جعفر المنصور، قال له: يا أمير المؤمنين أتريد أن تسدي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يداً؟ قال: نعم يا أبا عبد الله، قال: تعفو عن ابنه الحسن بن علي بن علي، فعفى عنه.

ثم قال بعد ذكر وصيه الصادق عليه السلام للأفتس بالدنانير، قال البخاری: وهذه شهادات قاطعه من الصادق عليه السلام أنه ابن رسول الله صلى الله عليه وآله (۳). انتهى.

وفي كتاب ضوء الشهاب: قيل لبعض العلويين: كذبت، فقال: والله لو كنت غلام من أنا ابنه لما كذبت.

از آنچه مذکور شد مستفاد می گردد که لفظ «ابن» به اولاد بعیده موافق نص حدیث مستعمل و شایع است، پس اگر حکمی نسبت به اولاد واقع شود نسبت به

ص: ۵۴

۱- (۱) سورة نساء: ۲۳.

۲- (۲) سورة: نساء: ۱۱.

۳- (۳) عمدہ الطالب ص ۴۱۴-۴۱۵.

اولاد اولاد علی المذاهب المذكوره خواهد بود مگر به قرینه صریحه.

و ذریه بضمّ ذال در لغت به معنی نسل و فرزندان است بطناً بعد بطن، پس بر متعارف عام واصطلاح کلام شامل جمیع اولاد خواهد بود الی انقراض العالم، و اگر مخالفی از روی نفاق منع این اتفاق نماید فایده ندارد، به جهت آن که شمول ذریه بر جمیع اولاد را از آن گذشته لغتاً و عرفاً که توجیه توان کرد، مگر قرینه صریحه باشد که خصوص جمعی خاص از ذریه منظور باشد.

وعترت بکسر عین در کتب لغت به معنی خویشان یا نزدیکان از ایشان است، چنانچه ابن اثیر در نهایه ایراد نموده: وفي الحديث «خلفت فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» عتره الرجل: أخصّ أقاربه، وعتره النبي صلى الله عليه وآله بنو عبدالمطلب، وقيل:

أهل بيته الأقربون، وهم أولاده وعلى وأولاده، وقيل: عترته الأقربون والأبعدون منهم.

تا قول او که گفته است: والمعروف المشهور أنّ عترته أهل بيته الذين حرمت عليهم الزكاه (۱). و در این مقام کلام طویل بود به قدر حاجت اکتفا شد.

و در قاموس اللغه در بیان عترت واقع است: ونسل الرجل ورهطه وعشيرته الأدنون (۲).

ومن بعد نیز بیان معنی عترت و اهل و غیره به وجه اوفی مذکور می شود.

ص: ۵۵

---

۱- (۱) نهایه ابن اثیر ۳: ۱۷۷.

۲- (۲) قاموس فیروزآبادی ۲: ۸۴.

چون تشخیص و تحقیق مطلق اولاد و ذریه و عترت به نحو مسطور مذکور شد، باید موافق آیه و حدیث معلوم شود که خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله هر گاه مذکور شود چه جماعت منظور است؟

قال الله تعالى في سورة الأنفال: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِتْمَانِ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱).

یعنی: بدانید ای مؤمنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران به قهر از هر چه اسم شیء بر آن توان اطلاق کرد، پس به درستی که مر خدا راست پنج یک آن و مر رسول خدای را صلی الله علیه و آله و مر خویشان رسول صلی الله علیه و آله را که بنی هاشم اند و بنی عبدالمطلب، یتیمان ایشان، و درویشان ایشان، و مسافران ایشان که زادی نداشته باشند.

پس خویشان رسول صلی الله علیه و آله در این مقام بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند، موافق این تفسیر که از تفاسیر معتبره قلمی شده.

و مشهور میان امامیه آن است که در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله خمس بر شش قسم منقسم می گردد: سه قسم خاصه آن حضرت بود، و بعد آن حضرت خاصه امامی که قائم مقام او باشد، تا به حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه، و سه قسم دیگر برای ایتام و مساکین و ابن سبیل بنی هاشم مقرر بوده، و این حکم مستمر است همیشه.

ص: ۵۶



و بعد از آن می فرماید که: خمس را به مستحقان ایشان رسانید اگر هستید شما از روی تحقیق ایمان آورنده به خدا و به آنچه فرو فرستادیم از آیات قرآنی و نزول ملائکه و غیر آن بر بنده ما که محمد صلی الله علیه و آله است در روز بدر و جدا شدن حق از باطل، و آن روزی بود که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران، و آن روز جمعه هفدهم شهر رمضان در سنه ثانیه از هجرت بود.

و از حضرت میزان الله الفارق و مصباحه الناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروی است که نزول آیه خمس در نوزدهم شهر رمضان المبارک واقع شد (۱).

و باز می فرماید که: خدای تعالی بر همه چیز توانا است که مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب می سازد.

و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که: چون حق تعالی حرام گردانید بر ما صدقه را یعنی زکات مفروضه را خمس را برای ما مقرر فرمود، پس صدقه بر ما حرام است، و خمس بر ما حلال (۲).

و در احادیث وارد شده که خدای تعالی خود را شریک گردانید با پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت در خمس به جهت آن که مردم متنبه شوند که بهترین مال است، و تشنیع نکنند به مستحقین خمس، و مذلت ایشان نمایند که اوساخ ناس به جهت ایشان مقرر شده، بلکه دانند که خمس بهترین مال است که خدای تعالی خود را در آن شریک نموده، و فرموده است که (فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) لمؤلفه:

هر گز نبوده است شریک خدا کسی آل نبی شریک به خمس اند با خدا

و شیخ الطایفه شیخ أبو جعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب تهذیب در مبحث خمس نقل نموده: عن أحدهما علیهما السلام فی قول الله تعالی (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ

ص: ۵۷

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۶۴:۴.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۶۴:۴.

مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) قال: خمس الله للإمام، وخمس الرسول للإمام، وخمس ذی القربی لقرابه الرسول الإمام، والیتامی یتامی آل الرسول، والمساکین منهم وأبناء السبیل منهم، فلا یرج منهم إلی غیرهم (۱).

یعنی: امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام که راوی متردد بود در این که قائل کدام یک از ایشان بوده فرموده اند در تفسیر این آیه شریفه: که خمس خدا از امام است، و خمس رسول خدا صلی الله علیه و آله از امام است، و خمس ذی القربی از خویش رسول خدا است که امام زمان باشد علیه السلام، و سه حصیه دیگر از یتامی که یتامی آل رسول اند صلی الله علیه و آله، و مساکین که مساکین از آل رسول الله اند صلی الله علیه و آله، و ابناء سبیل نیز که ابناء سبیل از آل رسول اند صلی الله علیه و آله است، پس اخراج نمی شود این خمس از ایشان که آل رسول اند به غیر ایشان.

و از حدیث مذکور صریحاً معلوم شد که به غیر از امام علیه السلام سه فرقه دیگر که اولاد عبدالمطلب اند به آل رسول تعبیر فرموده اند، و آل رسول نیز به ایشان گفته می شود، پس آل رسول مختص بنی هاشم است مطلقاً.

وباز شیخ الطائفه المحققه شیخ ابوجعفر طوسی رَوَّحَ اللهُ رُوحَهُ الْقُدُوسِي فِي تَهْذِيبِ الْأَحْكَامِ بَعْدَ مِنْ حَدِيثِ مَذْكَورِ إِيرَادِ نَمُودَةِ اسْتِ: عَلِي بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الزَّعْفَرَانِيِّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَدِينَةَ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَلَامًا كَثِيرًا.

ثُمَّ قَالَ: وَأَعْطَهُمْ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ سَهْمٌ ذِي الْقُرْبَى الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ) نَحْنُ وَاللَّهُ عَنِي بَدَى الْقُرْبَى، وَ هُمُ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِنَبِيِّهِ، فَقَالَ: (فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ

ص: ۵۸

لِتَذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) مَنَا خَاصَّهُ، وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا، أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ أَكْرَمَنَا أَنْ يَطْعَمَنَا أَوْ سَاخَ أُيْدِي النَّاسِ (۱).

محصل معنا آن که سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه نقل نموده، که آن حضرت بعد از کلام کثیری فرمودند: عطا کن به ایشان از این مال مجموع مال غنیمت حصه ذی القربی را، و ایشان آن جماعتی اند که فرموده است خدای تعالی اگر ایمان آورده اید به خدا و آنچه نازل کردیم ما بر پیغمبر صلی الله علیه و آله روز تفرقه حق و باطل، روزی که ملاقات کردند لشکر مسلمانان و کفار با هم، ما و الله خواسته شده ایم به ذوی القربی، و ما بنی هاشم خواسته شده ایم از جماعتی که مقارن و نزدیک ساخته خدای تعالی ایشان را به نفس خود و به نفس نبی خود.

پس فرموده است خدای تعالی: به درستی که از خداست خمس غنیمت، و از رسول خداست و یتامی و مساکین و ابناء سبیلی که از ما باشند، یعنی از بنی هاشم باشند خاصه، و نگردانیده از برای ما در سهم صدقه نصیبی و حصه ای.

گرامی داشته خدای تعالی نبی را، و گرامی داشته ما را که طعمه و خورش ما گرداند چرکهای دستهای مردم را که آن صدقه باشد.

از این حدیث و امثاله معلوم می شود که «لنا» و «اکرمنا» که ائمه علیهم السلام فرموده اند به لفظ جمع شامل بنی هاشم است، و ایشان را به خود نسبت داده اند.

چنانچه بعضی تصریح نموده اند که در اکثر مواضع کلمه «نحن» و «نا» که ائمه فرموده اند شامل غیر ائمه علیهم السلام از بنی هاشم است.

و مؤید این قول این است که در کتب رجال مثل خلاصه الرجال و غیره مذکور است به این عبارت که: إسماعیل بن الفضل بن یعقوب بن الفضل بن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب، من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

ص: ۵۹

ثقه من أهل البصره، قاله الشيخ، و روى أن الصادق عليه السلام قال:

هو كهل من كهولنا، و سيد من ساداتنا.

قال العلامة: و كفاه بهذا شرفا مع صحه الروايه (١).

و حديث است كه خزّاز قمي در احكام شرعيه و صدوق رحمهما الله در من لا يحضره الفقيه در مبحث نكاح و تزويج در باب الاكفاء نقل نموده اند به اين عنوان: و نظر النبي صلى الله عليه و آله إلى أولاد علي و جعفر عليهما السلام، فقال: بناتنا لبنينا، و بنونا لبناتنا (٢).

يعني: نظر کرد حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله به اولاد علي و جعفر عليهما السلام، پس فرمود:

كه دختران ما از پسران ما يند، و پسران ما از دختران ما، يعني هر يك از دختران ما و پسران ما كفويك ديگرند.

و يظهر من ترجمه إبراهيم بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب الجعفري من (كش ست) (٣) أن أم علي بن عبد الله زينب بنت علي، و أمها فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله (٤).

و يظهر من ترجمه الشهيد بكر بلاء عبد الله بن مسلم بن عقيل من رجال النجاشي (٥) أن أمه رقيه بنت علي بن أبي طالب عليه الصلاه و السلام (٦).

و لا يبعد أن يكون أم كلثوم كنيه لرقيه رضي الله تعالى عنهم أجمعين.

و در اين حديث آن سرور اولاد علي و جعفر عليهما السلام راى منسوب به خود

ص: ٦٠

---

١- (١) خلاصه الأقوال علامه حلي ص ٥٣-٥٤.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٣: ٣٩٣ ح ٤٣٨٤.

٣- (٣) صحيح: رجال شيخ طوسي.

٤- (٤) رجال شيخ طوسي ص ٣٥٢، مجمع الرجال قهپائي ١: ٦٠.

٥- (٥) صحيح: رجال شيخ طوسي.

٦- (٦) رجال شيخ طوسي ص ١٠٣.

فرموده اند، و این مرتبه عظیمی است از جهت سادات که ایشان رای آن حضرت دختران و پسران خود فرموده اند، و اگر متأمل تأمل نماید این حدیث در مرتبه قرب اقرب است از آنچه در باب سلمان شرف و رود یافته که «سلمان منّا أهل البيت» و باعث شرافت او شده.

لقد رقی سلمان بعد رقه منزله شامخه البنیان

وکیف لا و المصطفی قد عدّه من أهل بیت العظیم الشأن

بلکه از بعضی احادیث ظاهر می شود که ارتضاع از سلسله ایشان مثلاً یا ارتضاع یکی از اولاد و خویشان ذی شأن ایشان به مثابه ای است که حضرت بشیر نذیر ختم نبوت صلی الله علیه و آله نسبت به نبوت به این هر دو داده اند.

و روی محمد بن یعقوب الكلینی فی جامعه الکافی: عن العده، عن سهل، عن مروك بن عبيد، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: دخلت عليه و سلمت، و قلت:

جعلت فداك ما تقول فی رجل مات و لیس له و ارث إلا أخ له من الرضاعه يرثه؟ قال: نعم، أخبرني أبي عن جدی أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من شرب من لبننا، أو أرضع لنا ولدا، فنحن آباؤه(۱).

و هذا الحدیث الشریف من ثلاثیات الشیخ الرئیس رضی الله تعالی عنه.

هرچند این حکم عام باشد، لیکن شامل خواص نیز خواهد بود که ذریه و سائر اقارب آن سرور صلی الله علیه و آله باشند.

و در معانی الأخبار صدوق رضی الله عنه فرموده: أبی، عن سعد، عن ابن عیسی، عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابنا، عن أبی سعید المکاری، قال: کنا عند أبی عبد الله علیه السلام، فذكر زید و من خرج معه، فهم أصحاب المجلس أن يتناولوه،

ص: ۶۱

فانتهره أبو عبد الله عليه السلام، و قال: مهلا- ليس لكم أن تدخلوا فيما بيننا إلا بسبيل خير، إنه لم تمت نفس منا إلا و تدرکه السعاده قبل أن تخرج نفسه و لو بفواق ناقه، قال: قلت: و ما فواق ناقه؟ قال: حلابها(۱).

یعنی: از ابی سعید مکاری منقول است که گفت: بودیم جمعی نزد کلام الله الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، پس ذکر کرده شد احوال زید و کسانی که با او خروج نموده بودند، پس اراده نمودند بعضی از اصحاب مجلس که بدگوئی و خبث زید نماید، بانگ و زجر نمود ابو عبد الله علیه السلام ایشان رای و گفت: آهسته باشید و تند مروید، نیست مر شما رای نسبت که داخل شوید در میان ما مگر به طریق خیر و خوبی، به تحقیق که حق این است که نمرده است نفسی از ما مگر آن که ادراک نموده است او رای سعادت و ایمان پیش از آن که بیرون رود نفس او از جسدش، و اگرچه به قدر فواق ناقه باشد.

سعید مکاری گفت: سؤال نمودم که چه چیز است فواق ناقه؟ آن حضرت فرمود: که دوشیدن شیر ناقه است.

لیکن ابن اثیر در نهایه فواق رای به قدر ما بین حلبتین تفسیر نموده(۲).

و الحق - ما قاله المعصوم علیه السلام.

و در کتاب خرایج و جرایح تصنیف قطب راوندی که اوّلا او مؤلف کتاب آیات الأحكام(۳)، و از فحول علمای شیعه است واقع شده: روی عن الحسن بن راشد، قال: ذكرت زید بن علی، فتنقّصته عند أبي عبد الله عليه السلام، فقال: لا تفعل، رحم الله عمی أتى إلى(۴)، فقال: إني أريد الخروج على هذا الطاغية، فقلت: لا تفعل،

ص: ۶۲

۱- (۱) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۳۹۲ ح ۳۹.

۲- (۲) نهایه ابن اثیر ۳: ۴۷۹.

۳- (۳) به نام فقه القرآن مطبوع می باشد.

۴- (۴) در خرائج: ابی.

فِيَّيْ أَخَافُ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ، أَمَا عَلِمْتَ يَا زَيْدُ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنَ السَّلَاطِينِ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ إِلَّا قَتَلَ .

ثم قال: ألا- يا حسن إن فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذريتها على النار، وفيهم نزلت (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) (١) فإن الظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام، والمقتصد العارف بحق الإمام، و السابق بالخيرات هو الإمام، ثم قال: يا حسن إنا أهل بيت لا يخرج أحدنا من الدنيا حتى يقر لكل ذي فضل فضله (٢).

يعني: مروى است از حسن بن راشد كه گفت: ذكر كردم زيد بن علي را، پس در صدد نقصان و عيب او در آمدم نزد حضرت امام جعفر صادق عليه السلام، پس فرمود آن حضرت: مكن اقدام به ذكر نقصان زيد، بيامرزد خدای تعالی عم مرا آمد نزد من، پس گفت: من اراده خروج بر اين طاغيه، يعنى خليفه آن زمان دارم، پس آن حضرت فرمودند: مكن اين اراده راى كه مى ترسم اين راى كه بوده باشى كشته شده و بردار كشيده شده در پشت كوفه، آيا ندانسته اى زيد به تحقيق كه خروج نمى كند احدى از اولاد فاطمه عليها السلام بر احدى از پادشاهان پيش از خروج سفيانى مگر آن كه كشته شود.

بعد از آن فرمود آن حضرت: كه خبر دار باش اى حسن به تحقيق كه فاطمه عليها السلام نگاه داشت دامن عصمت خود را، پس حرام كرد خدای تعالی ذريه او راى بر آتش دوزخ، و در حق ایشان نازل شده اين آيه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْخَ، و تفسیر آیه شریفه بعد از این مکرر موافق تفسیری كه آن حضرت فرموده اند مذکور مى شود.

بعد از آن فرمود ابو عبدالله عليه السلام: يا حسن ما اهل بيت نبوتيم كه بيرون

ص: ٦٣

١- (١) سورة فاطر: ٣٢.

٢- (٢) خرائج و جرائح راوندی ١: ٢٨١ ح ١٣.

نمی رود کسی از ما از دنیا تا آن که اقرار کند به فضل هر صاحب فضلی، یعنی قائل به اعتقادات حقّه و امامت ائمهٔ اثنا عشر باشد، و با ایمان کامل از دنیا برود.

و قول آن حضرت که فرموده اند «لا تفعل» و نهی از خروج نمودند، ممکن است نهی تحریمی نباشد، و نهی ظاهری باشد، تا آن که منافعی مدح زید و حدیث کتاب محاسن برقی که بعد از این مذکور می شود که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: «لوددت أنّ الخارجی من آل محمّد وعلی نفقه عیاله» نباشد.

و آنچه فرمودند که خروج نمی کند از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام مگر آنکه مقتول می شود، ممکن است که منحصر بر خروجی باشد که متضمّن احقاق حقّ امامت و اقامت یکی از ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام باشد بالفعل بر خلافت و ظهور حکم، تا آن که منافعی با خروج سلسلهٔ رضویه موسویه صفویه أنار الله برهانهم و شیّد أركانهم نباشد، با وجود آن که آنچه از احادیثی که در سند صد و سیّم مرقوم شده، و حمل بر خروج این سلسلهٔ علّیه نموده اند و مطابقت تمام دارد، دال است بر آن که این سلسله توطئه و تمهید خروج قائم اهل بیت علیهم السلام باشند، پس البته از این حکم مستثنی خواهد بود، چنانکه من بعد نیز مذکور می شود.

و آنچه آن حضرت فرمودند: «ألا- یا حسن إنّ فاطمه أحصنت فرجها» به حسب ظاهر و سوق کلام و مقتضاه مقام شامل جمیع ذریه هست، هر چند اولاد بطنی حضرت فاطمه علیها السلام نباشند به نحوی که در سند هفتاد و چهارم مذکور می گردد که ابن شهر آشوب در مناقب فاطمه علیها السلام بعد از نقل همین حدیث و ذکر مقصود در بیان تعمیم حکم ایراد نموده: والأولی کلّ مؤمن منهم.

و ممکن است که منظور بیان آنچه واقع شده در حق بعضی از اهل بیت باشد که اولاد بطنی حضرت فاطمه اند علیها السلام، و ایراد این معنی در حدیث زید بنا بر بیان فضیلت و شرافت جمیع باشد به اعتبار بعضی، یعنی شرافت این سلسله به



مرتبۀ ایست که حرام شده در حق بعضی از ایشان آتش دوزخ.

یا آن که حرمت آتش دوزخ دو نحو باشد: یکی حرمت از روی عدل، و یکی حرمت به عنوان تفضّل، پس در این صورت حرمت مطلق از جهت جمیع متحقّق خواهد بود، به این نحو که حرمت به عنوان عدل مختصّ ذریهٔ بطنی باشد، و حرمت تفضّلی از جهت سایر ذریه متحقّق شود، موافق اولویت تعمیم که ابن شهر آشوب نقل نموده.

و منافی نباشد با امثال حدیثی که من بعد در خاتمهٔ کتاب در فصل چهارم از معانی الأخبار از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که فرمودند «یا زید» که برادر آن حضرت بوده: یا زید أَعْرَكَ قَوْلَ بَقَالِي الْكُوفَةِ أَنْ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ، وَاللَّهُ مَا ذَلِكَ إِلَّا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَوَلَدَ بَطْنِهَا خَاصَّةً (۱). به نحوی که با ترجمه در خاتمهٔ کتاب به فضل الله تعالی مذکور می شود.

و اهتمام در ذکر این اختصاص از حضرت ابوالحسن علیه السلام به سبب عدم غرور سایر ذریه، و جسارت بر امور غیر مرضیه باشد، چنانچه بعد از این در سند هشتاد و نهم حدیث از حضرت رسول علیه السلام مذکور می شود که فرمودند: لَوْلَا أَنْ تَطْغَى قَرِيْشٌ لِأَخْبَرْتَهَا بِالذِّي لَهَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. یعنی اگر مغرور نمی شدند قریش و از حد بیروی نمی رفتند، البتّه خبر می دادم قریش را بدانچه مر ایشان را نزد خدا هست از قرب و منزلت.

با وجود آن که محتمل است که مراد آن حضرت علیه السلام از حلف به مضمون مسطور این باشد که در حین ایراد حدیث مذکور اولاد حضرت فاطمه علیها السلام منحصر به اولاد بطنی بودند بدون سایر ذریه.

ص: ۶۵

چنانچه اورع المجتهدین مولانا احمد رحمه الله تعالى در محبت تشهد از شرح ارشاد آل را شامل غیر اصحاب کسا از ائمه هدی علیهم السلام نموده حقیقتاً نه تغلیباً، و سزاوار ندانسته قول محقق ثانی و شهید ثانی را در این باب، و فرموده است: که وضع «آل» لغه و عرفاً تعمیم دارد نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام، و از احادیث سبب نزول آیه تطهیر که اختصاص به اصحاب کسا مستفاد می شود، بنا بر آن است که در حین نزول آیه کریمه خصوص ایشان موجود بودند، و حصر اضافی بوده به قرینه آن که فرمودند آن حضرت صلی الله علیه و آله به بعض نساء خود «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ» یعنی عاقبت تو به خیر است، و لیکن تو داخل این بزرگواران نیستی (۱).

و این قسم توریه و قسم در کلام یا تقیه از خلفاء جور، یا اتقاء بر اقارب از فصل الخطابی است که ائمه ما صلوات الله تعالى علیهم مخصوص بودند به آن، چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: إِنِّي لِأَتَكَلَّمُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لِي مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَجُ.

و مؤید بعضی از وجوه و جیهه مسطوره است آنچه ذکر نموده است او را عالم فاضل محقق صاحب کتاب کامل بهائی در فصل ثالث از باب خامس از کتاب خود تحفه الأبرار به این عبارت:

مسأله: آیا شاید جعفر کذاب و مثل او را لعن کردن یا نه؟

گوئیم: که از حضرت مقدسه پرسیدند و تویع بیرون آمد یکی این سؤال بود، قائم آل محمد علیه السلام جواب نوشت: لعنت مکنید جعفر عمم را که ما اهل بیت نبوتیم، و حق تعالی بعد از ذکر انبیاء علیهم السلام فرموده: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبْهَاتُهُمْ أَقْتَدَهُ) (۲) و ما را اقتدا باید کرد به انبیاء سلف، و یوسف چون بر برادران

ص: ۶۶

۱- (۱) مجمع الفوائد مقدس اردبیلی ۲: ۲۷۷.

۲- (۲) سورة انعام: ۹۰.

خود دست یافت گفت: (لا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ) (۱) ما نیز همچین کنیم (۲).

و قریب به این مضمون است آنچه در کتاب احتجاج شیخ طبرسی روایت نموده به این عنوان: الکلینی، عن إسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمّد بن عثمان العمری رحمه الله أن یوصل إلیه علیه السلام کتاباً سألت فیہ عن مسائل اشکلت علیّ.

فورد التوقیع بخطّ مولانا صاحب الزمان علیه السلام: أمّا ما سألت عنه أرشدک الله وثبتک الله ووقاک من أمر المنکرین لی من أهل بیتنا وبنی عمّنا، فاعلم أنّه لیس بین الله وبین أحد قرابه، ومن أنکرنی فلیس منّی، وسبیله سبیل ابن نوح. وأمّا سبیل عمّی جعفر وولده، فسبیل إخوه یوسف علیه السلام (۳).

و آنچه مرقوم شد دالّ است بر تفضیل عظیم در مغفرت مذنبین از ذریه، موافق نصّ صریح آیه شریفه (لا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ) (۴) و به حسب معنی دور نیست که مراد از ذکر جعفر وولده بیان اهل بیتنا باشد، و مراد از «بنی عمّنا» مثل بنی عبّاس باشد به طریق لفّ و نشر مشوّش.

و ایضاً در سند پنجم از تفسیر عیاشی آنچه مرقوم شده در باب آیه شریفه (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) (۵) که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: هذه نزلت فینا خاصّه الحدیث (۶). دالّ است بر مقصود.

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که محبّین آل محمّد صلی الله علیه و آله نیز بدون توبه از دنیا بیرون نمی روند، به نحوی که در باب سید حمیری که مسمّی به سید بوده

ص: ۶۷

۱- (۱) سورة یوسف: ۹۲.

۲- (۲) تحفه الأبرار فی مناقب أئمّه الأطهار ص ۱۸۴.

۳- (۳) احتجاج شیخ طبرسی ۵۴۲: ۲.

۴- (۴) سورة یوسف: ۹۲.

۵- (۵) سورة نساء: ۱۵۹.

۶- (۶) تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳ ح ۳۰۰.

حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مذکور است، که او از کتاب اغانی که تصنیف ابوالفرج اصفهانی است نقل نموده به این عبارت: قال عبّاد بن صهیب: کنت عند جعفر بن محمّد علیهما السلام، فأتاه نعی السید، فدعا له وترحّم علیه، فقال له رجل: یا بن رسول الله وهو یشرب الخمر ویؤمن بالرجعه، فقال علیه السلام: حدّثنی أبی عن جدّی أنّ محبّی آل محمّد لا یموتون إلاّ تائبین، وقد تاب، ورفع مصلىّی کان تحته، فأخرج کتاباً من السید یعرفه أنّه قد تاب، ویسأله الدعاء(۱).

پس از آنچه مرقوم شد مستفاد می شود منسوب نمودن ائمه علیهم السلام بنی هاشم و ذریه را به خود، و از مغفرت سید حمیری، و تسمیه او به این اسم با عدم سیادت، و ذکر او در ضمن فضائل السادات، و از زمره اهل بیت شدن او در قصور بهشت، به حکم حدیث «إنا آل محمّد لا یحلّ لنا الصدقه، وإنّ مولی القوم من أنفسهم».

وفی کتاب سلوه الحزین لقطب الدین الراوندی: وقال النبی صلی الله علیه و آله: أوثق عری الإیمان الحبّ فی الله، والبغض فی الله. وإلیه أشار الرضا علیه السلام: کن محبّاً لآل محمّد وإن کنت فاسقاً، ومحبّاً لمحبیهم وإن کانوا فاسقین(۲).

معلوم می گردد که محبت مرابطه اتحاد است لفظاً و معنی، و ادنی مرتبه از مراتب انتساب به ایشان بعضی را که بوده علو مرتبه و ظهور کرامات سنیه و فیوضات عظیمه به او روی داده.

چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب خود آورده است به این عنوان: قال مالک بن دینار: رأیت فی مودّع الحجّ امرأه ضعیفه علی دابّه نحیفه، والناس ینصحونها

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۳۳۲، اغانی ابوالفرج ۷: ۲۹۷.

۲- (۲) سلوه الحزین قطب راوندی ص ۲۳ ح ۸۱ و ۸۲.

لتنكص، فلما توسدنا البادية كلت دابتها، فعدلتها في إتيانها، فرفعت رأسها إلى السماء وقالت: لا في بيتي تركتني، ولا إلى بيتك حملتني، فوعزتك وجلالك لو فعل بي هذا غيرك لما شكوته إلا إليك، فإذا شخص أتاها من الفيفاء وفي يده زمام ناقه، فقال لها: اركبي، فركبت وسارت الناقه كالبرق الخاطف، فلما بلغت المطاف رأيتها تطوف، فحلقتها من أنت؟ فقالت: أنا شهره بنت مسكه بنت فضة خادمة الزهراء عليها السلام (١).

وأيضاً مؤيد مراتب فوق است آنچه نقل نموده شيخ كشي در ترجمه يونس بن يعقوب به اين عبارت: على بن الحسن بن علي بن فضال، قال: حدثني محمد بن الوليد، قال: رأني صاحب المقبره وأنا عند القبر بعد ذلك، فقال لي: من هذا الرجل صاحب القبر؟ فإن أبا الحسن علي بن موسى عليه السلام أوصاني به، وأمرني أن أرش قبره شهراً، أو أربعين يوماً في كل يوم، فقال أبو الحسن: الشك مني.

قال: وقال لي صاحب المقبره: إن السرير عندي، يعني سرير النبي صلى الله عليه وآله، فإذا مات رجل من بني هاشم صر السرير، فأقول: أيهم مات حتى أعلم بالغداه، فصر السرير في الليلة التي فيها مات هذا الرجل، فقلت: لا أعرف أحداً منهم مريضاً، فمن ذا الذي مات، فلما كان من الغد جاؤوا وأخذوا مني السرير، وقالوا: مولى لأبي عبدالله عليه السلام كان يسكن العراق (٢).

و آنچه مرقوم شد دال است بر آن كه موالى ايشان مانند ايشان عالى شأن اند.

وشیخ كشي به اسناد خود روایت کرده از عمر بن یزید بیاع سابری به این عبارت كه: قال لی أبو عبدالله عليه السلام: یابن یزید أنت والله من أهل البيت، قلت له:

جعلت فداك من آل محمد؟ قال: ای والله من أنفسهم، قلت: من أنفسهم؟ قال: ای والله من أنفسهم، یا عمر أما تقرأ كتاب الله عزوجل (إن أولى الناس بإبراهيم

ص: ٦٩

١- (١) مناقب ابن شهر آشوب ٨: ٧٤-٧٥.

٢- (٢) اختيار معرفة الرجال مرحوم كشي ٢: ٦٨٥ ح ٧٢٢.

لِّلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۱).

از این آیه و حدیث مستفاد می شود که مال موالی و محبین صادق اهل بیت نبوت به آل و انفس نفیسه مقدسه ایشان بر می گردد.

و صدوق رضی الله عنه در مشیخه فقیه در ترجمه فضیل بن یسار فرموده که:

و كان ابو جعفر عليه السلام إذا رآه قال: بشر المحبتين، و ذكر ربعي عن عبيد الله عن غاسل الفضيل بن يسار أنه قال: إنني لأغسل الفضيل وإن يده لتسبقني إلى عورته، قال:

فخبرت بها أبا عبد الله عليه السلام، فقال: رحم الله الفضيل بن يسار هو منّا أهل البيت (۲).

و آنچه صریحاً دال است بر شرافت قرابت بنی هاشم کلامی است که شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب ایراد نموده است که: وهؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه و آله الذين ذكرهم الله عزوجل، قال الله تعالى (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۳) وهم بنو عبدالمطلب أنفسهم الذكر والأنثى منهم (۴).

یعنی: جماعتی که گردانیده خدای تعالی از برای ایشان خمس را، ایشان اقرباء رسول اند صلی الله علیه و آله، آن جماعتی که ذکر کرده خدای تعالی ایشان را در این آیه که فرموده به لفظ امر خطاب به رسول صلی الله علیه و آله که بيم فرما خویشان نزدیک خود را، و ایشان اولاد عبدالمطلب اند انفسهم از مذکر و مؤنث.

شیخ المجتهدین و علامه المحققین وحید عصره شیخ جمال الدین ابن مطهر حلّی رحمه الله علیه در کتاب تذکره الفقهاء در مقصد سادس در فصل ثانی (۵) از مبحث خمس گفته: المراد بالیتامی والمساکین وأبناء السبیل فی آیه الخمس من

ص: ۷۰

۱- (۱) اختیار معرفه الرجال ۲: ۶۲۳ ح ۶۰۵.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۴۱.

۳- (۳) سورة شعراء: ۲۱۴.

۴- (۴) تهذیب الأحکام ۴: ۱۲۹.

۵- (۵) صحیح: ثالث.

تصّف بهذه الصفات من آل الرسول صلى الله عليه وآله، وهم ولد عبدالمطلب بن هاشم، وهم الآن أولاد أبوطالب والعبّاس والحارث وأبى لهب خاصّه دون غيرهم، عند عامّه علمائنا؛ لأنّه عوّض عن الزكاه، فيصرف إلى من منع منها، ولقول أميرالمؤمنين عليه السلام ولذى القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل منّا خاصّه (۱).

یعنی مراد به یتامی و مساکین و أبناء السبیل در آیه خمس کسانی اند که متّصف به این صفتها از آل رسول صلی الله علیه و آله باشند، و ایشان اولاد عبدالمطلب بن هاشم اند، و ایشان الحال اولاد ابی طالب و اولاد عبّاس و اولاد حارث و اولاد ابی لهب اند به خصوص، نه غیر ایشان، نزد جمیع علماء ما که علماء شیعه اند، از جهت آن که خمس عوض زکات است، پس صرف کرده می شود بر کسی که منع کرده شده از ایشان زکات، و از جهت قول أميرالمؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام که فرموده است: خمس از ذوی القربی که امام باشد علیه السلام، و یتامی و مساکین و ابن السبیل از ما، یعنی بنی هاشم به خصوص است، و به دیگری داده نمی شود.

و در کتاب عمده صحاح الأخبار تألیف یحیی بن حسن بن علی بن محمّد البطریق الأسدی الحلّی قدّس الله سرّه مسطور است: ذکر الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی (ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول ولذی القربى) قرابه النبی صلی الله علیه و آله وهم آل علی و آل العبّاس و آل جعفر و آل عقیل، ولم یشرک بهم غیرهم (۲).

یعنی: ثعلبی در بیان ذی القربی که در این آیه کریمه وارد است «ما أفاء الله» تا آخر، که ترجمه اش این است که: آنچه باز گردانید خدای تعالی بر رسول خود از اموال اهل قریه ها که به حرب گرفته نشده، پس مر خدای راست و مر پیغمبر

ص: ۷۱

۱- (۱) تذکره الفقهاء علامه حلی ۵: ۴۳۳.

۲- (۲) عمده صحاح الأخبار ابن بطریق ص ۵۲.

او را، و مر خداوند خویشی را گفته است که مراد خویشان آن حضرت اند صلی الله علیه و آله، و ایشان آل علی و آل عباس و آل عقیل اند، و شریک گردانیده نشده است به این اقرباء غیر ایشان.

و سید ابوالحسن علی بن محمد بن علی العلوی النسابة المعروف بابن الصوفی در کتاب موسوم به مجدی بعد از تحقیقی که در بیان آل کرده ایراد نموده است:

قد ذکر لی الشیخ أبو الیقظان عمّار بن فتیح المعروف بالسیوفی المصری أئده الله تعالی حکایه اقتضی هذا الموضوع ایرادها، قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی منامی، فقلت: یا رسول الله من آلك؟ فقال صلی الله علیه و آله: بنو علی وجعفر وعقیل، أو قال: بنو علی وعقیل وجعفر، الشک منی (۱).

و مطرزی در مغرب در ذکر باب الصاد مع اللام ایراد نمود که: وصلیبه الرجل من کان من صلب أبیه، ومنه قیل: آل النبی صلی الله علیه و آله الذین تحرم علیهم الصدقه هم صلیبه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، یعنی: الذین من صلبهم.

وقال ابن الأثیر والهروی فی ترجمه الأول من کتاب النهایه والغریبین: وفيه «لا تحل الصدقه لمحید و آل محید» قد اختلف فی آل محید النبی صلی الله علیه و آله، فالأكثر علی أنهم أهل بیته، قال الشافعی: دلّ هذا الحدیث علی أنّ آل محید هم الذین حرمت علیهم الصدقه، وعوضوا منها الخمس، وهم صلیبه بنی هاشم و بنی المطلب (۲).

وقال الشهید فی قواعد: الحکمه فی الخمس نفع أهل البیت، وتعویضهم عن الزکاه التي هی أوساخ الناس.

وفی کتاب کشف الغمه للفاضل الإربلی، و کتاب المناقب لابن شهر آشوب، عن محید بن صالح الخثعمی، قال: کتبت إلی أبی محمد علیه السلام أسأله عن البطیخ و

ص: ۷۲

۱- (۱) المجدی ابن الصوفی ص ۵۲۱-۵۲۲.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۱: ۸۱.



كنت به مشعوراً، فكتب إليّ: لا تأكله على الريق، فإنّه يولد الفالج، وكنت اريد أن أسأله عن صاحب الزنج الذي خرج بالبصره، فنسيت حتى نفذ كتابي إليه، فوقع: صاحب الزنج ليس من أهل البيت (١).

ورأيت في آخر حديث زيد بن أرقم من بعض الكتب العتيقه المعتبره في علم الأنساب، وكان من متملكات الشهيد الثاني قدس سرّه وعليه خطّه الشريف، ما هذه عبارته: فقال له حصين: ومن أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: لا، وإنما أهل بيته من حرمت عليهم الصدقه، قال: ومن هم؟ قال: آل علي وآل جعفر وآل عقيل وآل عباس، قال: كل هؤلاء حرمت عليهم الصدقه؟ قال: نعم.

وفي كتاب فقه القرآن للشيخ الفقيه الراوندى في باب الوصيه المبهمه: منها إن أوصى إنسان بثلاث ماله في سبيل الله ولم يسمّ، اخرج في معونه المجاهدين لأهل الضلال، فإن لم يحضر مجاهد في سبيل الله يصرف أكثره في فقراء آل محمّد عليه وعليهم السلام، ومساكينهم وأبناء سبيلهم، ثم يصرف ما بقى بعد ذلك في معونه الفقراء والمساكين وأبناء السبيل عامه، وفي جميع وجوه البر (٢).

وكذا قال أيضاً في باب ذكر الخمس من كتابه المذكور: فصل وأما قسمه الخمس، فإنّه عندنا على ستّه أقسام، على ما ذكره الله تعالى: سهم لله، وسهم لرسوله، وهذان مع سهم ذى القربى للقائم مقام النبى صلى الله عليه وآله ينفقهما على نفسه وأهل بيته من بنى هاشم، وسهم لليتامى، وسهم للمساكين، وسهم لأبناء السبيل، كلّهم من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله لا يشركهم فيها باقى الناس؛ لأنّ الله عوضهم ذلك عمّا أباح لفقراء سائر المسلمين ومساكينهم وأبناء سبيلهم من الصدقات الواجبه

ص: ٧٣

١- (١) كشف الغمّه ٢: ٤٢٤-٤٢٥ و مناقب ابن شهر آشوب ١٢: ٤١٧-٤١٨.

٢- (٢) فقه القرآن راوندى ٢: ٣١٤.

المحرّمه على أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، وهو قول زين العابدين والباقر عليهما السلام(۱).

تمّ كلامه أعلى الله مقامه.

و على بن ابراهيم رحمه الله تعالى در طى تفسير آيه (إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ) (۲) الآيه كه در سوره انفال واقع است، روايت نموده از حضرت رسول صلى الله عليه وآله كه خطاب به عبيده بن الحارث بن عبدالمطلب نموده فرمودند: أنت أول شهيد من أهل بيتى(۳).

و از بيان ما ذكر تعميم آل و اهل نسبت به خصوص ذريه و بنى هاشم بين است.

وأيضاً فى شرح السيد فضل الله الراوندى على كتاب شهاب الأخبار الموسوم بضوء الشهاب، وقد كتب الشيخ منتجب الدين لترجمته فى فهرسته: إنه كان علامه زمانه، وأستاذ أئمه عصره، جمع مع علو النسب كمال الفضل والحسب(۴)، ما هذه عباره السيد السند المذكور رحمه الله: مثل أهل بيتى مثل سفينه نوح من ركب فيها نجى، ومن تخلف عنها غرق.

المثل والمثل كالشبهه والشبهه، والمثل يكون للوصف، كقوله تعالى (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ) (۵) وكقوله تعالى (لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) (۶) أى: الوصف، ويكون للمشابهه، كقوله تعالى (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ) (۷) الآيه، و

ص: ۷۴

۱- (۱) فقه القرآن راوندى ۱: ۲۴۳.

۲- (۲) سوره انفال: ۱۱.

۳- (۳) تفسير على بن ابراهيم قمى ۱: ۳۶۵.

۴- (۴) فهرست منتجب الدين ص ۱۴۴.

۵- (۵) سوره محمد صلى الله عليه وآله: ۱۵.

۶- (۶) سوره نحل: ۶۰.

۷- (۷) سوره بقره: ۲۶۱.

كقوله عزوجل (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ) (١) الآية.

وأهل البيت هم أولاد النبي صلى الله عليه وآله من فاطمة الزهراء عليها السلام وأقرباؤه، وقيل: أهل البيت هم الذين تحرم عليهم الزكاه، وأهل بيت الرجل من يناسبهم، فإذا اطلق وقيل: أهل البيت لم يقع إلا على إثره النبي صلى الله عليه وآله وأولاده وأقاربه عليهم السلام.

وشبَّههم بسفينه نوح عليه السلام؛ لأنَّ من لم يركب السفينه غرق بالطوفان، ومن لا يركب سفينه مودَّتهم يحرق بالنيران، فكما أنَّه لم يكن ملاذ في الأول إلاَّ سفينه نوح، فكذلك لا ملاذ في الآخره إلاَّ محبَّتهم وولائهم، ولذلك قال تعالى (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢) فحبَّهم ثمن الدعوه إلى الإيمان، وبغضهم علامه الخسران.

وقال صلى الله عليه وآله: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح، وباب حطَّه في بنى إسرائيل.

وقال صلى الله عليه وآله: إنَّى تارك فيكم الثقلين، أحدهما كتاب الله، والآخر عترتى أهل بيتى، وأنَّهما لن يفترقا حتَّى يردا على الحوض. فما دام الكتاب باقياً بين بنى آدم فهم باقون، وإذا وقع الكتاب الذى هو أحد الثقلين بارتفاع التكليف رفع الثقل الآخر، فاصطحبا حتَّى يلحقا به صلى الله عليه وآله على شفير الحوض.

وقال صلى الله عليه وآله: أنا الشمس وعلى القمر، وفاطمه الزهره، والفرقدان الحسن والحسين عليهما السلام.

وقال صلى الله عليه وآله: إنَّ فاطمه والحسن والحسين فى حظيره القدس فى قبه بيضاء سقفها عرش الرحمن.

وقال صلى الله عليه وآله: أحبوا ولدى، صالحهم لله، وطالحهم لى إلى الوف وألوف من ذلك،

ص: ٧٥

١- (١) سورة بقره: ١٧١.

٢- (٢) سورة شورى: ٢٣.

ولولا أنّي أنتسب إلى تلك الدوحه لقلت فأكثر، ولكن خفت أن يقال لي:

مادح نفسه يقرأ عليك السلام.

وهذا الذي ذكرت غيظ من فيض، وفائده الحديث الأمر بمحبّه أهل بيته عليهم السلام وموالاتهم، والتمسك بحبّهم، والاعتصام بولائهم، وراوى الحديث عبدالله بن عباس. انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

و ثقة الاسلام ابوعلی طبرسی حقه الله تعالى برحمته در جامع الجوامع در تفسير آیه شریفه (ما أفاء الله) (۱) ایراد نموده است: ولدی القربى أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وقربته، وهم بنو هاشم واليتامى والمساكين وابن السبيل منهم.

وعن على بن الحسين عليهما السلام: هي قرباؤنا ومساكيننا وأبناء سبيلنا.

واز این تفسیر و حدیث بیان قرابت جمیع بنی هاشم واهل بیت رسول الله صلى الله عليه وآله، و بیان منسوب نمودن حضرت سید الساجدین علیه السلام ایشان را به خود چنانچه فرمود: «قرباؤنا ومساكيننا وأبناء سبيلنا» ظاهر است.

و در ارشاد مفید قدس سرّه در باب ذکر طرف من فضائل حسین بن علی علیهما السلام واقع است: وروى بإسناد آخر عن أم سلمه - رضی الله عنها - أنّها قالت: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله من عندنا ذات ليلة، فغاب عَنَّا طويلاً، ثمّ جاء وهو أشعث أغبر ويده مضمومه، فقلت له: يا رسول الله ما لي أراك شعثاً مغبراً؟

فقال: اسرى بي في هذا الوقت إلى موضع من العراق يقال لها: كربلاء، فأريت فيه مصرع الحسين ابني وجماعه من ولدي وأهل بيتي (۲). تا آخر حدیث.

و این حدیث شریف دالّ است بر آن که به غیر از ائمه علیهم السلام از ذریه و اقارب جمعی که با حضرت امام حسین علیه السلام در آن مکان به درجه شهادت فائز شده اند،

ص: ۷۶

۱- (۱) سورة حشر: ۱۱.

۲- (۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۳۰.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله اطلاق ولدی واهل بیتی بر ایشان فرموده اند و منحصر در ائمه معصومین علیهم السلام نیست، و لفظ «ولد» و «آل» و امثاله بر ایشان نیز اطلاق می شود.

و مؤید این قول است حدیثی که در کتاب محاسن برقی(۱) که او را از استادان و مشیخه محمد بن یعقوب الکلینی است ایراد شده به این عبارت:

أبو عبدالله السیاری عن رجل من أصحابنا، قال: ذکر بین یدی ابي عبدالله علیه السلام من خرج من آل محمد، فقال علیه السلام: لا ازال أنا وشیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد صلی الله علیه و آله، ولوددت أن الخارجی من آل محمد وعلی نفقه عیاله(۲).

یعنی: مذکور شد نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کسی که خروج کرده بود از آل محمد صلی الله علیه و آله، و ظاهر آن است که مراد زید بن علی و امثاله بوده است، پس فرمود آن حضرت که: همیشه من و شیعه من در خیریم و خوبی مادام که خروج کننده از آل محمد صلی الله علیه و آله بوده باشد، و بر من باشد خرج عیال او.

و قول حضرت علیه السلام که به زید و امثاله لفظ آل محمد صلی الله علیه و آله فرمودند مشعر است بر آن که لفظ آل محمد صلی الله علیه و آله بر سایر ذریه گفته می شود.

چنان که شیخ کشی أيضاً نقل نموده: عن حمدویه، عن أيوب، عن حنان بن سدير، قال: كنت جالسا عند الحسن بن الحسين، فجاء سعيد بن منصور، وكان من رؤساء الزيدية، فقال: ما ترى في النبيذ؟ فإن زيدا كان يشربه عندنا؟ قال: ما أصدق علي زيد أنه كان يشرب مسكراً، قال: بلى قد يشربه، قال: فإن كان فعل، فإن زيدا ليس بنبي ولا وصي نبي، إنما هو رجل من آل محمد يخطيء ويصيب(۳).

ص: ۷۷

۱- (۱) صحیح: در سرائر ابن ادریس.

۲- (۲) سرائر ابن ادریس ۳: ۵۶۹.

۳- (۳) اختیار معرفه الرجال کشی ۲: ۴۹۹ ح ۴۲۰.

وأيضاً في كتاب قرب الاسناد بعد ذكر تمام حديث مذکور هناك، فقالت سكينه بنت الحسين: نحن سبايا آل محمد (۱).

وفي تفسير علي بن إبراهيم عند تفسير قوله تعالى (ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصِرَهُ اللَّهُ) (۲) ما موضع الحاجة منه هكذا: فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله طلب بدمائهم، فقتل الحسين عليه السلام وآل محمد بغياً وعدواناً (۳).

وأيضاً في الكافي: عن حماد بن عثمان، قال: كان بمكة رجل مولى لبني امية يقال له: ابن أبي عوانه له عناده، وكان إذا دخل بمكة أبو عبد الله عليه السلام، أو أحد من أشيخ آل محمد، يعبث به الحديث (۴).

واز جمله احاديثي که صريح است در اطلاق لفظ آل محمد بر مطلق ذريه يا به قرابت نبويه، اين حديث صحيح است که روايت کرده عاصم بن حميد در كتاب خود که وصفش در كتب رجال مذکور است، از محمد بن مسلم، قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام، فجلست حتى فرغ من صلاته، فحفظت في آخر دعائه، وهو يقول:

قل هو الله أحد إلى آخر السوره، ثم أعادها، ثم قرأ قل يا أيها الكافرون حتى ختمها، ثم قال: لا أعبد إلا الله، والاسلام ديني، ثم قرأ المعوذتين، ثم أعادهما، ثم قال: اللهم صل على محمد وآل محمد من أتبعه منهم بإحسان (۵).

وقاضى نور الله در كتاب احقاق الحق ايراد نموده است: قال المصنّف رفع الله درجته: الثاني من مسند أحمد، لما نزل (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۶) جمع

ص: ۷۸

۱- (۱) قرب الاسناد حمیری ص ۲۶ ح ۸۸.

۲- (۲) سورة حج: ۶۰.

۳- (۳) تفسير علي بن ابراهيم قمی ۲: ۸۶.

۴- (۴) فروع کافی ۴: ۴۰۹ ح ۱۷.

۵- (۵) كتاب عاصم بن حميد ص ۲۵.

۶- (۶) سورة شعراء: ۲۱۴.

النبي صلى الله عليه و آله من أهل بيته ثلاثين، فأكلوا وشربوا ثلاثاً تا آخر روایت (۱).

و شیخ طبرسی در آخر تفسیر سوره الضحی و الضحی از کتاب مجمع البیان ایراد نموده به این عبارت: روی حرث بن شریح، عن محمد بن علی ابن الحنفیه، أنه قال: یا أهل العراق تزعمون أن أرجی آیه فی کتاب الله عزوجل (یا عبادِی الذین أسیرفوا علی أنفسهم) (۲) الآیه، وإنا أهل البيت نقول: أرجی آیه فی کتاب الله (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) وهی والله الشفاعة ليعطينها فی أهل لا إله إلا الله حتى يقول: رب رضیت (۳).

و این اخبار نیز دال است بر شمول لفظ اهل بیت غیر ائمه معصومین را صلوات الله علیهم أجمعین، و این حدیث احقاق الحق در رجال کشی نیز واقع است إلا آن که به جای ثلاثین اربعین وارد شده.

### تحقیق

علامه حلی رحمه الله تعالی در مبحث خمس از کتاب تذکره ایراد نموده که مستحق خمس از اولاد عبدالمطلب کسی است که منسوب به او باشد از جانب اب نه از جانب ام، نزد اکثر علماء شیعه، بنا بر حدیثی که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود: من کانت امه من بنی هاشم وأبوه من سائر قریش، فإن الصدقه تحل له، ولیس له من الخمس شیء؛ لأن الله تعالی يقول:

(ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) (۴).

یعنی: کسی که مادر او از بنی هاشم و پدر او از سایر قریش باشد وهاشمی

ص: ۷۹

۱- (۱) مسند احمد بن حنبل ۱: ۱۱۱، احقاق الحق ۳: ۵۶۰.

۲- (۲) سوره زمر: ۵۳.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۱۰: ۳۰۲.

۴- (۴) تذکره علامه حلی ۵: ۴۳۴.

نباشد، پس صدقه یعنی زکات حلال است مر او را، و چیزی از خمس برای او نیست، از جهت آن که آیه شریفه (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) وارد شده که مردم را به نسب پدرها بخوانید نه به نسب امهات، دالّ است بر این مطلب.

و سید المحققین سید حسین بن الحسن الحسینی که از مروّجین مذهب به حقّ ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم در دولت علیه صفویه آثار الله برهانهم بوده است، در رساله سیاده الأشراف ده طریق بر خلاف این مدعا ایراد نموده.

یکی از آن جمله این است: الطریق الثانی: الهاشمی من كان أبوه الأعلى هاشمياً والأب للأب لتتحقيق معنى الأبوة فيه، ولأنّ الأب الأعلى ينقسم إلى كلّ من الأبوی والأُمّی، ضروره أنّ آدم أبو عیسی علیه السلام، والنبی صلی الله علیه و آله أبو الحسنین صلوات الله علیهما، ولا مانع یتوهم سوی توسط الأمّ، وليس بمانع قطعاً، بل تأثيرها فی التولّد أشدّ لانخلاقه فی رحمها، وحصول التغذیه والتنمیة له فيه، ويشهد له العاده بإمكان تولّد الولد من الأمّ من غیر أب، كما فی عیسی علیه السلام، وانتفاء العکس.

و یؤیّد ما ذكره العالم الربّانی میثم البحرانی فی بیان قول باب مدینه العلم علیه السلام: «ولا تكونوا كالمتكبر علی ابن امه من غیر ما فضل» (۱) و إنّما قال ابن امه دون آیه؛ لأنّ الوالد الحقّ هو الأمّ، وأمّا الأب فلم یصدر غیر النطفة التي لیست بولد جزءاً مادياً لهم، ولهذا قیل: ولد الحلال أشبه الناس بالخال.

وإذا كان الرضاع علی ما صحّ عنه صلی الله علیه و آله یغیر الطباع بعد الولادة والانفصال، فكیف بما قبله عند الاتّصال، یؤید ذلك ما رواه الغرّ المحدث عنه صلی الله علیه و آله: کلّ قوم فعصبتهم لأبیهم إلاّ أولاد فاطمه، فإتی عصبتهم وأنا أبوهم، فانظر إلى أنّه بعد أن حکم علیه السلام بأنّه عصبتهم، والعصبه هم الأقارب الذکر من جهة الأب، خصّص جهة

ص: ۸۰



العصبه بالأبوه (۱). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

و احمد المحققين مير سيد احمد جدّ داعی رساله مبسوطی در بیان سیادت شریف مستند به آیات و احادیث نیز قلمی فرموده، و ظاهر آن است که در این مقام بایست گفته شود: در کلام سید فوق لاسیما اولاد فاطمه علیها السلام، و يؤید ذلك ما رواه إلى آخر، وإلا کلام خالی از تشویشی نیست، از جهت آن که مدعا جمیع است، و مؤید مختصّ اولاد فاطمه علیها السلام است، با بیان عصبه کلّ قوم، لیکن جزماً محتمل است که این اشتباه و تشویش در ضمن کلمه «إلا» استثنائی متحقق باشد که اگر «ألا» بفتح همزه بدون تشدید خوانده شود که حرف تنبیه باشد این تشویش نیست.

چنانچه در باب الف در قاموس اللغه واقع شده: ألا- حرف استفتاح، يأتي على خمسة أوجه: للتنبيه (ألا إنهم هم السفهاء) (۲) و تفيد التحقيق؛ لتركبها من الهمزة ولا، وهمزة الاستفهام إذا دخلت على النفي أفادت التحقيق.

### تنبیه

وأورد الحاكم النيسابوري الحافظ أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد البيع في كتابه المؤلف في مناقب فاطمه الزهراء عليها السلام، قال: حدّثني عبدالعزيز بن عبدالملك الأموي، قال: حدّثنا سليمان بن أحمد بن يحيى، قال: حدّثنا محمود بن الربيع العاملي، قال: حدّثنا حماد بن عيسى، قال: حدّثنا طاهره بنت عمرو بن دينار، قالت: حدّثني أبي، عن جابر بن عبدالله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إن لكلّ ابن عصبه ينتمون إليها إلا ولد فاطمه، فأنا وليهم وأنا عصبتهم وهم عصبتى، خلقوا من طينتى، ويل للمكذّبين بفضلهم، من أحبهم أحبّه الله، ومن أبغضهم أبغضه الله (۳).

ص: ۸۱

۱- (۱) شرح نهج البلاغه ابن ميثم بحراني ۴: ۲۵۷-۲۵۸.

۲- (۲) سورة بقره: ۱۳.

۳- (۳) مستدرک حاکم نيسابوري ۳: ۱۶۴، احقاق الحق ۹: ۶۴۴-۶۵۵. بحار الانوار،

وفى كتاب كنز الفوائد للشيخ الكراچكى، بإسناده المذكوره فيه عن المستطيل بن حصين، قال: خطب عمر بن الخطاب إلى على بن أبى طالب عليه السلام ابنته، فاعتلّ عليه لصغرهما، وقال: إني أعددتها لابن أخى جعفر، فقال عمر: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كلّ حسب ونسب فمقطع يوم القيامة ما خلا- حسبى ونسبى، وكلّ بنى انى عصبتهم لأبيهم ما خلا بنى فاطمه، فإني أنا أبوهم وأنا عصبتهم(١).

وقال العلامة فى التذكرة عند ذكر خصائص النبى صلى الله عليه وآله: كلّ أولاد بناته ينسبون إليه، وأولاد بنات غيره لا ينسبون إليه، بقوله صلى الله عليه وآله: كلّ سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا سببى ونسبى. وقيل: معناه أن لا ينتفع يومئذ بسائر الأنساب وينتفع بالنسبه إليه صلى الله عليه وآله.

والسيد السند الفاضل الكامل أعظم المجتهدين سيد مرتضى علم الهدى رحمه الله تعالى فرموده: كه كسى كه منسوب به بنى هاشم از جانب ام باشد نیز مستحقّ خمس است، از جهت قول حضرت رسول صلى الله عليه وآله در شأن حضرت امام حسن و امام حسين عليهما السلام كه «هذان إمامان قاما أو قعدا»(٢) يعنى اين دو معصوم دو ولد من اند وإمام اند قائم باشند به امر امامت يا قاعد باشند از آن.

وبعضى قاما أو قعدا را گفته اند يعنى امام اند در جميع حالات، خواه در حال ايستادن يا در حال نشستن، با وجود آن كه ايشان از جانب ام منسوب به حضرت رسول صلى الله عليه وآله بودند.

و اين معنا را جمعى منع نموده اند به اعتبار آن كه ممكن است كه خطاب حضرت رسول صلى الله عليه وآله به ايشان به لفظ «ولدای» مجاز باشد، بنا بر حديث حضرت

ص: ٨٢

١- (١) كنز الفوائد كراچكى ١: ٣٥٧.

٢- (٢) اعلام الورى طبرسى ص ٢٠٩.

امام موسی کاظم علیه السلام که فرمودند: فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَحَلُّ لَهَا.

و از جمله قول خدای تعالی (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) (۱) چنانچه گذشت، لیکن در باب آیه به خاطر می رسد که ممکن است که امر فرموده باشد خدای تعالی در این آیه به آن که باید مردم را به اسم پدرها بخوانند، اگرچه به نسبت ام مستحقّ خمس باشد، لیکن حدیث «ولیس له من الخمس شیء» که واقع شده منع این توجیه می نماید.

و ایضاً علامه حلی رحمه الله در کتاب مذکور نقل فرموده: در آیه خمس که لفظ «ذی القربی» واقع شده مقصود امام زمان است علیه السلام از جهت آن که لفظ «ذی القربی» مفرد است، و حمل به حقیقت باید کرد این مفرد را، و امام به این حقیقت اولاست از جمیع اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پس همه اولاد عبدالمطلب در خصوص لفظ «ذی القربی» که در آیه واقع شده نمی تواند مقصود بود، و الاً مفرد حمل به مجاز که جمع است خواهد شد بدون قرینه (۲).

و سید المحققین، و سند المجتهدین، میر سید احمد جدّ داعی رحمه الله علیه در حواشی من لا یحضره الفقیه، در مبحث خمس قلمی نموده: که علامه حلی رحمه الله در کتاب مختلف نسبت داده به شیخ صدوق ابن بابویه رحمه الله که او فرموده: لفظ «ذی القربی» در آیه خمس نسبت به امام علیه السلام نیست، بلکه جمیع سادات نیز داخل اند، و از سید السند مقتدی الفضلاء سید مرتضی علم الهدی نیز چنین نقل شده. تمّ کلامه فی الحاشیه.

لیکن از استفاده اکثر احادیث و لفظ ذی القربی که مفرد ادا شده، و ذی القربی با حرف واو ادا نشده که جمع باشد، چنانچه ظهیر الاسلام والمسلمین محمّد

ص: ۸۳

۱- (۱) سورة احزاب: ۵.

۲- (۲) تذکرة علامه حلی ۴۳۲: ۵.

الراوندى در فقه القرآن(۱) بيان نموده است، مستفاد مى شود كه امام زمان عليه السلام در اين جا به خصوصه منظور باشد، هر چند لفظ قريبي به نحوى كه از قاموس اللغه(۲) و غيره من كتب اللغه معلوم مى شود مصدر است، و به معنى قرابت و خويشى آمده، و مفرد و جمع در او مساوى است، ليكن لفظ «ذى» كه مفرد ادا شده مانع از افاده جمع است بنا بر مذهب بعضى.

و از احاديث اهل بيت - صلوات الله عليهم - كه بيان فرموده اند كه مراد در اين آيه از ذى القربى خصوص امام عليه السلام است، تخصيص ثابت مى شود، هر چند لفظ «قربى» به نحوى كه مذكور شد عام است.

و در آيه كريمه (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) من بعد بفضل الله المهيمن سمت ذكر خواهد يافت كه موافق حديث ولغت قريبي شامل جميع اولاد عبدالمطلب هست.

پس از طى ما فصل فيما سبق معلوم شد كه سادات از جمله اقرباء و اولاد حضرت رسول اند صلى الله عليه و آله موافق آيه و حديث و لغت و تصريح نمودن علماء اماميه، مثل علامه و شيخ ابو جعفر طوسى رحمهم الله تعالى.

و مؤكّد اين معناست آنچه در بعضى از شروح كتب فقه در مبحث تشهد واقع شده، كه مراد به آل در صلوات بر آل نبى صلى الله عليه و آله مطلق بنى هاشم است نزد بعضى، و در منهاج صفوى احمد المحققين مير سيد احمد جدّ داعى اين قول را بيان نموده است.

و در بعضى از كتب معتبره اماميه واقع است: ومن مناقبهم التى لم يسبقهم بها سابق، ولا يلحقهم لاحق، إنّ الله تعالى أوجب على كلّ مسلم ومسلمه الصلاة

ص: ۸۴

---

۱- (۱) فقه القرآن راوندى ۱: ۲۴۴.

۲- (۲) قاموس اللغه ۱: ۱۱۳.

عليهم في كل يوم تسع مرّات، ولا تقبل صلاه إلا بها، وقد اعترف بذلك إمامهم محمّد بن إدريس الشافعي.

روى ابن حجر المتأخّر في الصواعق المحرقة له، عن فخرالدين الرازي أنّه قال: إنّ أهل بيته صلى الله عليه وآله يساوونه في خمسه أشياء: في السلام، قال: السلام عليك أيها النبي، وقال: سلام على آل يس، وفي الصلاه عليه وعليهم في التشهد، وفي الطهاره، قال: طه، أي: يا طاهر، قال: ويطهركم تطهيراً، وفي تحريم الصدقه، وفي المحبّه، قال الله تعالى (فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (١) وقال: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢).

ولها سادس وسابع، أمّا السادس فاستحقاقهم الخمس، قال الله تعالى (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) (٣).

وأما السابع، ففرض الطاعه، قال الله تعالى (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (٤) (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (٥). انتهى.

و تعميم و تخصيص اين اشياء سبعة مذكوره مرقومه بر عارف منصف پوشيده نيست.

وفي تفسير النعماني من أجلاء تلامذه الكليني رحمهم الله تعالى، قال النبي صلى الله عليه وآله: لا تصلّوا عليّ صلاه مبتوره إذا صلّيتم عليّ، بل صلّوا على أهل بيتي ولا تقطعوهم مني، فإنّ كلّ سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي (٦).

ص: ٨٥

١- (١) سورة آل عمران: ٣١.

٢- (٢) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ١٤٩.

٣- (٣) سورة انفال: ٤١.

٤- (٤) سورة نساء: ٥٩.

٥- (٥) سورة مائده: ٥٥.

٦- (٦) بحار الأنوار ٢٠٨:٥ از تفسير نعماني.

و از این حدیث نیز تعمیم اهل استفاد می شود، و إلاّ ذکر سببی و نسبی در این مقام غیر ملایم است به نحوی که احدی را مجال انکار نیست.

وفی بعض الكتب المعتمره (۱)، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ العبد إذا صَلَّى عليّ ولم يصلِّ عليّ آلي، لفت تلك الصلاة فضرب بها وجهه، وإذا صَلَّى عليّ وعلى آلي غفر له.

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: در شب معراج قصرهای بهشت را به من نمودند دیدم دیوار بهشت را از طلا و نقره بودند، و به جای گل مشک و عنبر بکار برده بودند، ولیکن بعضی کنگره های رفیع داشت، و بعضی نداشت، چون از جبرئیل سؤال کردم از سبب آن، گفت: آن قصرها که کنگره ندارد قصر جماعتی است که بر تو و بر آل تو بعد از نماز صلوات نمی فرستند، تا نمایان باشد که اینها قصر جماعتی است که صلوات نفرستادند.

وفی کتاب جواهر العقدين فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و شرف النسب العلی، تصنیف سید علی الحسینی السمهوری الشافعی ساکن طیبه: إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله خطب، فقال: لا تصلّوا علیّ الصلاة البتراء، قالوا: وما الصلاة البتراء يا رسول الله؟ قال: تقولون: اللهم صلّ علی محمد و تمسکون، بل قولوا:

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد (۲).

وفی مجمع البیان فی تفسیر سوره الکوثر: فی حدیث زیاد أنه خطب خطبه

ص: ۸۶

---

۱- (۱) هو کتاب فضائل الأشهر الثلاثة للصدوق علی ما أتذکر «منه».

۲- (۲) بحار الأنوار ۵: ۲۰۸.

بتراء؛ لأنه لم يحمد الله فيها، ولم يصل على النبي وآله (١).

پس از این اخبار مستفاد شد که صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستلزم صلوات بر آل است، بلکه بدون آن خلاف شرع است.

وفى بعض الكتب المعتبره أيضاً: ومن أسمح ما طرق سمعى تمسكك بعض المنحرفين عن محبتهم بما يحكى فى نوادر أبى العیناء أنه غصّ من بعض الهاشميين، فقال له: أتغصّ منى وأنت تصلّى علىّ فى كلّ صلاة فى قولك «اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد» فقال: إنى أريد الطيبين الطاهرين ولست منهم.

قلت: ولا يخفى موقع ذلك من الجفاء التام، وكلّ هاشمى فهو طيب طاهر بحسب أصله ونطفته، وأدله الأمر بالصلاة تشمله؛ إذ المعول فيها على كونه مسلماً من بنى هاشم والمطلب.

وروى ابن الحجر المتأخر فى الباب الحادى عشر من صواعقه شعراً للشافعى:

يا أهل بيت رسول الله حبكم فرض على الإنسان بالآيات أنزله (٢)

كفاكم من عظيم القدر أنكم من لم يصل عليكم لا صلاة له (٣)

وفى جامع الأخبار: من رأى أولادى، فصلّى علىّ طايحاً راغباً، زاده الله فى السمع والبصر (٤).

و مؤيد آنچه مرقوم شد قبل از این حدیث که طینت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله طیب و طاهر است حدیثی است که در کتاب سلیم بن قیس هلالی که از اعظم علماء شیعه است، و محمد بن یعقوب کلینی و من دونه قدس الله أسرارهم أخذ

ص: ٨٧

١- (١) مجمع البيان ١٠: ٣٦٧.

٢- (٢) من الله فى القرآن أنزله - خ ل.

٣- (٣) صواعق محرقة ابن حجر ص ١٤٨.

٤- (٤) این حدیث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

أحاديث از آن نموده اند، مسطور شده که حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله نقل نموده، که آن حضرت فرمود:

أيها الناس أترجى شفاعتى لكم وأعجز عن أهل بيتى وما أحد من ولد عبدالمطلب جدى يلقى الله تعالى موحد إلا يشرك به شيئاً إلا أدخله الجنة، ولو أن له من الذنوب كتراب الأرض، أتى لو قد أخذت بحلقه باب الجنة ثم تجلى لى ربي فسجدت لربى، فأذن لى فى الشفاعة لم اوثر على أهل بيتى أحد، أيها الناس عظموا أهل بيتى فى حياتى ومن بعدى، وأكرمواهم وفضلوهم، فإنه لا يحل لأحد يقوم من مجلسه إلا لأهل بيتى.

ثم قال: أيها الناس أنسبونى من أنا؟ فقام إليه رجل من الأنصار، فقال: نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله، أخبرنا يا رسول الله من آذاك فى أهل بيتك حتى نضرب عنقه؟ فقال: أنسبونى، أنا محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم، حتى انتسب إلى نزار، ثم مضى فى نسبه إلى إسماعيل بن إبراهيم خليل الرحمن، وإئى وأهل بيتى لطينه طيبه إلى آدم نكاحاً غير سفاح (١).

وأيضاً در اصول كلينى در باب صفة العلماء واقع است جهت مطلق تواضع:

بالإسناد عن معاوية بن وهب، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اطلبوا العلم، وتزيتوا معه بالحلم والوقار، وتواضعوا لمن تعلمونه العلم، وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم، ولا تكونوا علماء جبارين، فيذهب باطلكم بحقكم (٢).

وأيضاً در همان باب در اين باب مذکور واقع است، حديث مرفوع به حضرت أمير المؤمنين عليه السلام، قال: قال عيسى بن مريم عليه السلام: يا معشر الحواريين لى إليكم حاجه اقضوها لى، قالوا: قضيت حاجتك يا روح الله، فقام فغسل أقدامهم،

ص: ٨٨

١- (١) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ١٤٢.

٢- (٢) اصول كافي ١: ٣٦ ح ١.



فقالوا: كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ، فَقَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالَمِ، إِنَّمَا تَوَاضَعْتَ هَكَذَا لَكَيْمًا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ، ثُمَّ قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِالتَّوَاضَعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةَ لَا بِالتَّكْبِيرِ، وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبِتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ (۱).

پر ظاهر است که در هر وقت هر چه متعارف شود و آن را تواضع گویند باید به فعل آورد، و آنچه واقع شده در منع تواضع به طریق و رسم عجم ممکن است به جهت آن باشد که در آن وقت تواضع به این نحو متعارف نزد مردم عجم نبوده، و اگر در زمانی از اسلام تواضع بر خواستن باشد، پس تقاعد احدی بخلاف آن و عدم ایستادگی در این باب باید خوب نباشد، خصوصاً در باب ذریه مدینه علم و باب او علیهما السلام، پس در هر زمان هر چه عرفاً آن را تواضع گویند باید آن را تواضع دانست، و آن مأمور به باشد.

و این حکم در لباس ظاهر است از این حدیث که در فروع کلینی واقع شده، در باب سیره الإمام فی نفسه فی المطعم والملبس إذا ولی الأمر، که مسنداً از حماد بن عثمان روایت نموده، به این عبارت: قال: حضرت أبا عبد الله عليه السلام، وقال له رجل: أصلحك الله ذكرت أن علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس الخشن، ويلبس القميص بأربعة دراهم، وما أشبه ذلك، ونرى عليك اللباس الجيد، فقال له: إن علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر عليه، ولو لبس مثل ذلك اليوم لشهر به، فخير لباس كل زمان لباس أهله، غير أن قائمنا أهل البيت إذا قام لبس ثياب (۲) علي عليه السلام، وسار بسيره علي عليه السلام (۳).

و از این حدیث مستفاد می شود که ترك تعارف مشروع منكر است، سيما

ص: ۸۹

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۳۷ ح ۶.

۲- (۲) فی فروع کافی: لباس.

۳- (۳) فروع کافی ۶: ۴۴۴ ح ۱۵.

هرگاه موجب تشهير و امتياز و شهرت، يا موهم افتخار و تعین و نخوت شود.

لمؤلفه:

بخود از فقر چه يك موی به چینی زبدي است

سره مسند بی جای تکبر نمدی است

و آنچه در بعضی امالی مشتمله به خطّ جدّ داعی ثالث المعلمین - قدّس سرّه - در این باب به نظر رسیده این است که: والشمله کساء یشمل به الرجل ویجمع علی الشمال، یحکی عن علی صلوات الله وسلامه علیه أنّ رجلاً من عظماء الیمن دخل علیه، فلم یرفع منه، فقال له الرجل: ألا- تعرفنی یا امیرالمؤمنین؟ قال: نعم وکان أبوک ینسج بیمنه شماله. من شرح صحیح البخاری للکرمانی.

ومن القواعد الشهیدیه: قاعده یجوز تعظیم المؤمن بما جرت به عاده الزمان وإن لم یکن منقولاً من السلف؛ لدلاله العمومات علیه، قال الله تعالی: (وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ) (۱) وقال الله تعالی: (وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ) (۲) ولقول النبی صلی الله علیه و آله: لا تباغضوا، ولا تحاسدوا، ولا تدابروا، ولا تقاطعوا، وكونوا عباد الله إخواناً.

فعلى هذا یجوز التیام والتعظیم بانحناء وشبهه، وربما وجب إذا أدى تركه إلى التباغض والتقاطع، أو إهانته المؤمن.

وقد صحّ عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قام إلى فاطمه صلوات الله تعالی علیها، وقام إلى جعفر لما قدم من الحبشه، وقال للأنصار: قوموا إلى سیدکم.

ص: ۹۰

۱- (۱) سورة حج: ۳۲.

۲- (۲) سورة حج: ۳۰.

ونقل أنه صلى الله عليه وآله قام لعكرمه بن أبي جهل لما قدم من اليمن فرحاً بقدمه.

فإن قلت: قد قال رسول الله عليه السلام: من أحب أن يتمثل له الناس له قياماً فليتبوء مقعده من النار. ونقل أنه صلى الله عليه وآله كان يكره أن يقام له، فكان صلى الله عليه وآله إذا قدم لا يقومون لعلمهم بكراهه ذلك، فإذا فارقهم قاموا حتى يدخل منزله لما يلزمهم من تعظيمه.

قلت: تمثّل الرجال قياماً هو ما يصنعه الجبابره من إلزامهم الناس بالقيام في حال قعودهم إلى أن ينقضى مجلسهم، لا هذا القيام المخصوص القصير زمانه.

سَلّمنا لكن يحمل إلى ما إذا أراد تجبراً وعلوّاً على الناس، فيؤاخذ من لا يقوم له بالعقوبه، أمّا من يريده لدفع الإهانه عنه والتقصير به، فلا حرج عليه؛ لأنّ رفع الضرر عن النفس واجب. وأمّا كراهته صلى الله عليه وآله للقيام، فتواضع لله وتخفيف على أصحابه.

وكذا نقول: ينبغي للمؤمن أن لا يحبّ ذلك، وأن يؤاخذ نفسه بمحبّته تركه إذا مالت إليه؛ لأنّ الصحابه رضوان الله عليهم كانوا يقومون كما في الحديث. ويبعد عدم علمه بهم، مع أنّ فعلهم يدلّ على تسويغ ذلك (١).

و در تفسير بغوى و غير آن از تفاسير واقع است در حديث طويلی، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ألا ترضون بحكم سعد بن معاذ، فقالوا: نعم هو سيدنا، فأمر بسعد وكان قد خرج من الخندق، فجاءوا به على حمار، وكان رجلاً جسيماً، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: قوموا لسيدكم، قيل: عمّ الناس، وقيل: خصّ الأنصار، فقاموا له.

الحديث. إلا أنّ في البغوى هذه الزيادة، قال لهم: قوموا لسيدكم فأنزلوه، فقاموا فأنزلوه.

پس مستفاد شد که در ترك تعظيم متعارف انكار عظيم واقع شده.

و ايضاً در كتاب سليم واقع است بعد از ذكر قول عمر به نحوى كه من بعد نیز مذکور می شود كه گفت: ما مثل محمّد إلا كنخله نبتت في كبا. و ذكر غضب نمودن

ص: ٩١

پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلام، و اتیان آن حضرت در منبر، و فزع انصار به سلاح چون دیدند غضب رسول الله صلی الله علیه و آله، این عبارت که دالّ است بر تطهیر ایشان: ما بال أقوام یعیرونی بقرابتی، وقد سمعوا قولی فیهم، وما أقول من تفضیل الله إیّاهم، وما اختصّهم به من إذهاب الرجس عنهم و تطهیرهم (۱).

و مؤید آنچه از کلام آن سرور در حدیث سابق مستفاد شد که حلال نیست مر احدى را که بر خیزد از مجلس خود به سبب تعظیم مگر از برای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، و سایر مراتب این حدیث است که در کتاب روضه و فضائل واقع است به این عبارت: أيها الناس أترجى شفاعتى وأعجز عن أهل بيتى، أيها الناس ما من أحد يلقى الله غداً مؤمناً لا يشرك به شيئاً إلا أدخله الجنة، ولو كان ذنوبه كتراب الأرض، أيها الناس انى أخذ بحلقه باب الجنة، ثم يتجلى لى الله عزوجل فأسجد بين يديه، ثم يؤذن لى فى الشفاعة، فلم اوثر على أهل بيتى أحداً، أيها الناس عظّموا أهل بيتى فى حياتى وبعد مماتى، وأكرمهم وفضّلهم لا يحلّ لأحد أن يقوم لأحد غير أهل بيتى (۲).

وفى جامع الأخبار: من رأى أولادى ولم يقم بين يديه فقد جفانى، ومن جفانى فهو منافق (۳).

وفى بعض الكتب: عن سلمان رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من رأى أولادى ولا يقوم قياماً تاماً، ابتلاه الله تعالى ببلاء لا دواء له صدق.

وفى بعض الكتب المعتبره أيضاً: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يقوم الرجل للرجل إلا بنى هاشم، فإنهم لا يقومون لأحد.

و این حدیث را ابوالمؤید خوارزمی در کتاب مقتل خود ایراد نموده باسناد

ص: ۹۲

۱- (۱) کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۱۴۰.

۲- (۲) بحاتر الأنوار ۳۶: ۲۹۵ ح ۱۲۴.

۳- (۳) این حدیث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

معتبر از ابی امامه صحاب در اوایل فصل سادس که معقود است برای فضائل حسنین علیهما السلام(۱).

و ایضاً در همین موضع مذکور است با سند عن ابان بن ابی عیاش، عن انس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا یقوم أحد لأحد إلا للحسن والحسین وذریتهما(۲).

و راغب اصفهانی در مبحث ما اختصّ به کلّ قبيله من الفضیله در کتاب محاضرات مشهور خود ایراد نموده به این عبارت: قال النبی صلی الله علیه و آله: الأئمّه من قریش. وقال: الناس تبع لقریش فی الخیر والشرّ. وقال: لا یقومنّ أحد لأحد إلا لهاشمی(۳).

پس از این احادیث ظاهر می گردد که تعظیم ایشان به قلب و لسان و جوارح و ارکان از جمله ارکان دین است.

و در کتاب عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب در مقصد ثالث در ذکر عقب زید شهید نقل شده که قیل: أبوعلی کان سبب الفتنه بین العلویین والعباسیین، وکان الشریف المرتضی الموسوی یکرمه، وکان یقول: إذا قیل: اللّهم صلّ علی محمّد وآله، دخل أبوعلی، وإذا قیل: الطاهرین، خرج(۴).

و از لفظ «خرج» شمول صلوات بر جمیع ذریه ظاهر است.

و احادیث بسیار دلالت دارد بر آن که آل را بر ذریه و سادات عموماً در عرف احادیث اطلاق می کنند، خصوصاً در احادیث رجعت، چنانچه برخی از آن در این رساله صورت ترقیم یافته.

ص: ۹۳

۱- (۱) مقتل الحسین خوارزمی ص ۱۰۰.

۲- (۲) مقتل الحسین خوارزمی ص ۹۹.

۳- (۳) محاضرات راغب اصفهانی ۷۱۵:۱ شماره: ۱۱۰۵.

۴- (۴) عمده الطالب ابن عنبه ص ۳۴۲.

كما ذكره الصدوق في كتاب إكمال الدين وإتمام النعمة: عن ابن عصام، عن الكليني، عن القاسم بن العلاء، عن إسماعيل بن علي القزويني، عن علي بن إسماعيل، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: القائم منا منصور بالرب، مؤيد بالنصر.

وساق الحديث إلى أن قال: فقلت له: يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال:

إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال.

وساق أيضاً ذكر الاشراف، إلى قوله عليه السلام: وخروج السفيناني من الشام، واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد صلى الله عليه وآله بين الركن والمقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية. الحديث (١).

كما لا يخفى على المتتبع في مظانها.

و در لفظ «ذی القربی» که خلاف شده در عموم و خصوص آن به نحوی که سمت ذکر یافت، با وجود آن که لفظ «ذی» مفرد است، و برخی از علماء آن را مثل اسم جنس دانسته اند، بتأیید بعضی از احادیث.

چنانچه در من لا یحضره الفقیه در مبحث خمس وارد است که: وأما خمس الرسول صلى الله عليه وآله، فلاقاربه. وخمس ذی القربی، فهم أقرباؤه الخ (٢).

که فهم «أقرباؤه» بعنوان جمع مذکور شده در بیان ذی القربی، و شامل جمیع گردانیده اند باز مؤید مقصود است، به نحوی که بر صاحبان بصیرت مخفی نیست.

ص: ٩٤

---

١- (١) کمال الدین مرحوم شیخ صدوق ص ٣٣٠-٣٣١ ح ١٦.

٢- (٢) من لا یحضره الفقیه ٢: ٤٢ ح ١٦٥١.

**باب اول: در بیان سند از آیه و حدیث ومؤیداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین و یعسوب المتّقین  
علی بن أبی طالب علیه السلام**

**اشاره**

و ذریه آن سرور و مطلق بنی هاشم و اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۹۵





در تفسیر علی بن ابراهیم که از تفاسیر شیعه، ومؤلفش از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی است، در سوره فاطر در آیه کریمه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ \* جَنَّاتٌ عِدْنُ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ \* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ) (۱).

به عبارت عربی تفسیر این آیه نقل شده (۲) مذکوره در شأن اولاد رسول صلی الله علیه و آله مطلقا نازل شده، و تصریح نموده که (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) مراد جمعی اند از اولاد رسول صلی الله علیه و آله که انکار امامت أهل بیت علیهم السلام نموده اند.

و ممکن است که حمل شود انکار امامت بر انکار حق مرتبه تکریم و تعظیم امامت، نه انکار اصل امامت از روی عناد و نصب عداوت، به نحوی که بعضی از فضلاء در مقام جمع به این طریق سلوک نموده اند.

ص: ۹۷

۱- (۱) سوره فاطر: ۳۲-۳۴.

۲- (۲) و عبارت تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله این است: ثم ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله، فقال: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) وهم الأئمة عليهم السلام، ثم قال: (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) من آل محمد غیر الأئمة، وهو الجاحد للإمام (وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ) وهو المقر بالإمام (وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ) وهو الإمام، ثم ذکر ما أعدّه الله لهم عنده، فقال: (جَنَّاتٌ عِدْنُ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا) الآية «منه» تفسیر قمی ۲: ۲۰۹.

یا آن که قبل از موت توفیق توبه بیابند، چنانچه بعضی از آیات و احادیث مشعر و دالّ است بر این معنا، و سابقاً قدری ذکر، و بعد از این نیز سمت ذکر خواهد یافت، تا آن که به دخول بهشت که آیه دالّ است بر آن تنافی نداشته باشد.

(وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ) جمعی از اولاد رسول اند صلی الله علیه و آله که اقرار به امامت اهل بیت علیهم السلام دارند (وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ) ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اند<sup>(۱)</sup>. و تفسیر دیگر چنانچه بعضی از مفسرین نموده اند ننموده.

و مخفی نماند که این آیه از جمله آیاتی است که دلالت می کند بر وجود امام معصوم در میان امت؛ زیرا که خیرات جمع محلّی به لام است، و دلالت بر عموم می کند، پس هر کس معصیتی در وقتی از اوقات کرده باشد سابق به جمیع خیرات نخواهد بود، و این شرافت عظیمی است که حضرت حق سبحانه و تعالی در آیه شریفه ذریات را بتمامها داخل «الذین اصطفینا» گردانیده باشد.

و در تفسیر ملاً فتح الله کاشانی که مسمی به خلاصه المنهج است تفسیر آیه شریفه به این عنوان مسطور است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا) یعنی: بعد از آن که ما کتابهای مقدمه را بر امم سابقه فرستادیم به میراث، دادیم (الکتاب) قرآن را (الذین اصطفینا) به آنان که بر گزیدیم (من عبادنا) از بندگان خود.

و عطا را میراث گفته؛ زیرا که میراث مالی باشد که بی تعب و طلب به دست آید، و همچنین عطیه قرآنی بی جستجوی مؤمنان، بلکه به محض عنایت ملک مئان بدیشان رسیده، یا همچنان که بیگانه را در میراث دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند، یا همچنان که سهام ورثه از میراث متفاوت است، مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و تمام، اینجا نیز بهره های اهل قرآن متفاوت است، و هر کس به قدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن

ص: ۹۸

و ظاهر معنی آن است که بعد از آن که وحی کردیم به تو قرآن را، به میراث دادیم آن را به کسانی که بعد از تو باشند از بندگان صالح که برگزیدگان مانند.

و در ایثار (أَوْزُنَا الْكِتَابَ) به ورثوا، چنانچه در حقّ موسی علیه السلام گفت، به جهت تعظیم و تکریم امت مرحومه است.

(فَمِنْهُمْ) پس بعضی از این بندگان برگزیده (ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) ستمکارانند بر نفس خود به تقصیر در عمل کردن به قرآن (وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ) و برخی از ایشان متوسط الحال اند و میانه رو که عمل کنند بدان در اغلب اوقات (وَمِنْهُمْ) و جمعی دیگر از ایشان (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل به احکام قرآن کنند (بِإِذْنِ اللَّهِ) یعنی به توفیق و فرمان خدا.

(ذَلِكَ) و این توریث و اصطفای (هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) آن است بخشایش بزرگ (جَنَاتُ عَدْنٍ) یعنی: فضل بزرگ بوستانهای با اقامت است و دائمی.

(يَدْخُلُونَهَا) که در آیند مقتصد و سابق به خیرات در آن (يُحَلَّوْنَ فِيهَا) پیرایه بسته شوند در آن (مِنْ أَسَاوِرَ) از دستبانهائی باشد (مِنْ ذَهَبٍ) از طلا خالص (وَلَوْلُؤَاءٌ) و آراسته شوند به مروارید صافی.

در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده، چنانچه تاج به پادشاهان عجم از این جهت تخصیص به ذکر آن شده.

(وَلِبَاسَهُمْ فِيهَا) و پوشش آن گروه در آن جنان حریر دیا باشد نه چون دیبای دنیا، یعنی رشته و بافته کسی نباشد.

(وَقَالُوا) و گویند این گروه در وقتی که از حفره دوزخ برهند و به روضه بهشت برسند (الْحَمْدُ لِلَّهِ) ستایش و سپاس مر خدای راست (الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ) آن خدائی که برد از ما اندوه دوزخ را، یا خوفی که در ردّ طاعات داشتیم به قبول آن مندفع گردانید، ویا جمیع احزان دنیا را از ما زایل کرد (إِنَّ

رَبَّنَا) به درستی که آفریدگار ما (لَعْفُورٌ) هر آینه آمرزنده است گناه کاران را (شَكُورٌ) جزا دهنده سپاس داران و فرمان برداران است (۱).

پس از آیه شریفه صریحاً مغفرت جمیع ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله حتی ظالم بر نفس مستفاد می شود.  
لمؤلفه:

از روی تو جز گشاده روئی ناید وز خلق تو غیر نیک خوئی ناید  
گشتم به گنه دلیر کز رحمت تو دانم به یقین که جز نگوئی ناید

و بقیه عبارت تفسیر این است: در عده الداعی آورده: که خدا شکور است به این معنا که طاعت یسیر را می پذیرد، و ثواب کثیر بر آن عطا می نماید، و عطای نعمت جزیل من کند، و به شکر یسیر راضی می شود (۲).

از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام مروی است که این آیه مخصوص به ماست، و حق تعالی به این آیه ما را خواسته نه غیر ما را (۳).

و سفیان ثوری نیز از سدی روایت کرده که گفت: عبد خیر مرا خبر داده که حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الوصیین و امام الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین شنیده ام که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: که ای علی مراد از (الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) ذریه تواند، و چون روز قیامت شود ذریه تو سر از قبور بر دارند، ایشان سه طایفه باشند، یکی آن که با توبه از دنیا بیرون رفته باشند، و طایفه دوم آن که سیئات و حسنات ایشان مساوی باشد، و طایفه سوم آنان اند که حسنات ایشان راجح

ص: ۱۰۰

۱- (۱) زبده التفاسیر ملاً فتح الله کاشانی ۵: ۴۸۱-۴۸۵.

۲- (۲) عده الداعی ابن فهد حلّی ص ۳۱۳.

۳- (۳) مجمع البیان ۸: ۱۸۶.

باشد بر سیئات ایشان.

و از ابو حمزه ثمالی روایت است که فرمود: که من در مجلس شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودم که دو مرد آمدند از اهل عراق نزد آن سرور و گفتند:

یابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این آیه، حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای اهل عراق آیا شما بر آنید که این آیه در شأن امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، پس بر شما لازم باشد که همه امت در جنت باشند.

چون من از آن پیشوای دین این سخن شنیدم گفتم: یابن رسول الله پس این آیه در حق چه کسان نازل شده؟ آن حضرت فرمودند: نزلت والله فینا أهل البیت، نزلت والله فینا أهل البیت، نزلت والله فیما أهل البیت. یعنی سه بار تکرار فرمود که به خدا سوگند که این آیه در حق ما اهل بیت نازل شده.

پس پرسیدم که یابن رسول الله از ذریه علی بن ابی طالب علیه السلام آن که ظالم نفس خود است چه کس است؟ فرمود: کسی است که سیئه و حسنه او یکسان باشد، و هیچ یک بر دیگری غالب نباشد.

پس پرسیدم که یابن رسول الله مراد از مقتصد ایشان چه کس است؟ فرمود:

کسانی که در منازل خود به عبادت ملک علام مشغول باشند، و در خانه ها به ذکر تلاوت کتاب الله اوقات خود صرف کند تا روزی که مرگ بر ایشان در رسد.

آن گه گفتم: یابن رسول الله مراد از سابقات چه کسانیست؟ فرمود: ایشان آنان اند که فی سبیل الله مجاهده کنند، و مردم را به راه راست دعوت نمایند، چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ذریه او که اهل عصمت اند(۱).

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که این آیه در

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱) معانی الأخبار صدوق ص ۱۰۵ ح ۳، البرهان ۶: ۳۶۷ ح ۹.

حق اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، سابق ائمه اند، و مقتصد صلحای ایشان که مرتبه امامت ندارند، و ظالم گناهکاران ایشانند(۱).

و از حضرت امام معصوم الشهید المسموم ابی الحسن الرضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو از این آیه پرسیدند که عام است یا خاص؟ فرمود: که خاص در عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله، بعد از آن فرمود: که نمی دانید که وارث بحسب ظاهر اهل اصطفای است، چنانچه در کریمه (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (۲) که نبوت و کتاب در مهتدیان ایشان است نه فاسقان(۳).

وأسامه بن زید روایت کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از این آیه سؤال کردند، آن حضرت فرمود که: سابقنا سابق، و مقتصدنا ناج، و ظالمنا مغفور.

و اصحاب ما بعد از تخصیص این آیه در حق اهل بیت، به سبب این روایات مذکوره استدلال کرده اند بر امامت ائمه هدی. تم کلام التفسیر.

#### تنبیه

بدان که در تفسیر مذکور هفت حدیث مذکور شد، که آیه شریفه در شأن اولاد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، و مختص ایشان است، و ایشان موصوف اند به صفت اصطفاء.

مؤید این معنا واقع است در مناقب ابن شهر آشوب به این نحو: أبو صالح، عن ابن عباس فی قوله (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَيِّئَاتُ عَلِيٍّ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى) (۴) قال: هم

ص: ۱۰۲

۱- (۱) مجمع البیان ۸: ۲۴۶.

۲- (۲) سورة حدید: ۲۶.

۳- (۳) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۰۷ ح ۱۴.

۴- (۴) سورة نمل: ۵۹.

أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله: علي بن أبي طالب، وفاطمه، والحسن، والحسين، وأولادهم إلى يوم القيامة، هم صفوه الله، وخيرته من خلقه.

و در کتاب محاسن اصفهان که مؤلفش مافروخی است، این حدیث صحیح نیز مرقوم شده است که: إنَّ الله اصطفى من ولد إسماعيل قريشاً، ومن قريش هاشماً.

وقال علي بن إبراهيم في تفسير الآيه المذكوره، قال: هم آل محمد عليهم السلام (۱).

و از حدیث حضرت سید الساجدین، و قدوه العارفين، امام زین العابدین علیه السلام که فرمود: نزلت واللّه فینا أهل البيت (۲)، و سه مرتبه قسم به ذات الله یاد نموده که در شأن ما اهل بیت نازل شده، و سائل سؤال نمود که ظالم نفس خود از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام چه کس است؟ حضرت امام زین العابدین علیه السلام جواب فرمود.

چنانچه مذکور شد معلوم و مستفاد می شود که ذریه از جمله اهل بیت نبوت باشند، و إلا «والله فینا أهل البيت» سه مرتبه مؤکد به قسم «والله» فرمودن، و بیان کردن ظالم بر نفس خود، و مقتصد و سابق به خیرات را، به نحوی که سمت ذکر یافت مناسب نخواهد بود، با وجود آن که موافق «من حلف بالله كاذباً فقد كفر» هیچ احدی از مؤمنین قسم کاذب به ذات الله نمی خورد، پس چون به لسان مطهر ائمه معصومین جاری شود.

و از حدیث حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در مجلس مأمون مذکور شد معلوم می شود که داخل عترت باشند ذریه رسول صلی الله علیه و آله، و إلا

ص: ۱۰۳

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۱۲۹.

۲- (۲) معانی الأخبار ص ۱۰۵ ح ۳.

ایراد (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا) الآیه، در تشبیه تمام و موافق نخواهد بود، به جهت آن که به نحوی که از تفسیر خلاصه المنهج مبین و بیان عبارت حدیث مسطور شده، که آیه شریفه خاص در عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و به حسب ظاهر اهل اصطفا منظور است.

چنانچه در کریمه (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (۱) که نبوت و کتاب در میان ذریه نوح و ابراهیم مختص مهتدیان است نه فاسقین.

و در آیه «اصطفینا» نیز ایراث کتاب در میان جمعی که به صفت اصطفا موصوف اند مختص مهتدیان ایشان که ائمه معصومین صلوات الله تعالی علیهم اجمعین باشند خواهد بود، نه سایر ناس معلوم می گردد که ظالم بر نفس و مقتصد و سابق به خیرات مجموع به صفت اصطفا موصوف اند، و داخل عترت اند، و الا مختص به عترت مذکوره به نحو مرقوم نخواهد بود.

و مؤید مقصود است آنچه مستفاد می گردد از بقیه مکالمه حضرت امام رضا علیه السلام با مأمون در تفسیر آیه که به این عبارت فرموده اند: ولكن أقول: أراد الله عزوجل بذلك العتره الطاهره، فقال المأمون: وكيف عنى العتره من دون الأئمه؟ فقال الرضا عليه السلام: إنه إذا أراد الأئمه لكانت بأجمعها في الجنة؛ لقوله تعالى (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ثم جمعهم كلهم في الجنة، فقال: (جَنَاتٌ عِدْنٍ يُدْخَلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) الآیه، فصارت الوراثه للعتره الطاهره لا لغيرهم (۲).

چنانچه من بعد تمام حدیث با ترجمه اش مذکور می شود إن شاء الله تعالی.

و چون واجب است که اخبار و احادیث اهل بیت عصمت با هم مطابقت

ص: ۱۰۴

۱- (۱) سورة حدید: ۲۶.

۲- (۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۰۷ ح ۱۴.



داشته باشند، و سابق بر این از کلام سید الساجدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فرمودند که «والله نزلت فينا أهل البيت» و اهل بیت را به این سه فرقه ظالم بر نفس، و مقتصد، و سابق بر خیرات، مؤکد به قسم تفسیر نمودند.

و از سایر احادیث که در این فصل و من بعد مذکور شد و می شود معلوم است اختصاص آیه شریفه به ذریه طیبه نبویه صلی الله علیه و آله، پس اهل بیت و عترت بنا بر موافق احادیث در این مقام باید ذریه رسول صلی الله علیه و آله باشند.

و مؤید این قول خبری است که ابن شهر آشوب در مناقب، و صدوق رحمهما الله تعالی در امالی ایراد نموده، به این عبارت: الطالقانی، عن أحمد الهمدانی، عن المنذر بن محمد، عن جعفر بن سلیمان، عن أبيه، عن عمرو بن خالد، قال: قال زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب: في كل زمان رجل من أهل البيت يحتج الله به على خلقه، وحججه زماننا ابن أخي جعفر بن محمد، لا يضل من تبعه، ولا يهتدي من خلفه (۱).

و ابن ادریس در مستطرفات کتاب مسمی به سرائر از کتاب ابن قولویه روایت کرده: عن حذیفه بن الیمان، قال: نظر رسول الله صلی الله علیه و آله إلى زيد بن حارثه، فقال: المقتول في الله، والمصلوب في أمي، والمظلوم من أهل بيتي سمى هذا، وأشار بيده إلى زيد بن حارثه، فقال: ادن مني يا زيد، زادك اسمي عندی حبا، فأنت سمى الحبيب من أهل بيتي (۲).

و آنچه از این دو کتاب استخراج شده، دال و ناص است بر مقصود، و حاصل معنا چنان می شود که میراث دادیم کتاب را به جمعی که به صفت اصطفا موصوف اند، و از جمله عترت و ذریه اند، به خصوص عترت طاهره دون غیرهم.

و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در قاعده بیست و یکم از کتاب مناقب

ص: ۱۰۵

---

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۶۳۷ ح ۸۵۶، بحار الأنوار ۴۶: ۱۷۳ ح ۲۴.

۲- (۲) سرائر ابن ادریس ۳: ۶۳۸.

الطاهرين ايراد نموده در بيان تولّد قائم اهل بيت عليه السلام و غيبت او، که ابوهاشم جعفری گفت: که حضرت امام حسن عسکری عليه السلام فرمود در بيان اين آيه که (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) کسی است که از ما که به امام قائل نباشد (وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ) کسی است از ما که به امام قائل باشد و (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) امام است عليه السلام.

من در نفس خود گفتم: چه عظيم مرتبه ايست که خدای تعالی به آل محمّد داده، در حال به من نگاه کرد آن حضرت عليه السلام و گفت: الأمر أعظم ممّا حدّثتک به نفسک من عظم شأن آل محمّد عليهم السلام، فاحمد الله فقد جعلک مستمسكاً بحبلهم، تدعى يوم القيامة بهم إذا دعى كلّ اناس بإمامهم، فأبشر أباهاشم، فإنّک علی خير(۱).

و ابوهاشم از جمله ذریه جعفر طیار است(۲)، و پر غرابتی ندارد که جميع ذریه علی بن ابی طالب عليه السلام داخل عترت رسول الله عليه السلام باشند، به جهت آن که «عترت» به کسر عین در لغت به معنی خویشان و نزدیکان آمده است، چنان که در مقدمه مذکور شد.

و مؤید این معناست آنچه عروه الاسلام الشيخ الفقيه أبو جعفر ابن بابويه القمي رضوان الله تعالى عليه در مجلس تاسع عشر يوم الجمعة ثانی و عشرین از شهر رمضان المبارک سنه سبع وستين وثلاثمائه، در امالی که از جمله کتب معتبره اوست بیان احوالات پسران مسلم بن عقيل را به روایت معنعن از پدر بزرگوار خود نقل نموده.

که چون مدت حبس پسران مسلم بن عقيل بعد از شهادت حضرت امام

ص: ۱۰۶

۱- (۱) الثاقب فی المناقب ص ۵۶۶ ح ۵۰۶.

۲- (۲) به این ترتیب: ابوهاشم داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر الطیار، از محدّثین جلیل القدر بوده، به کتاب این جانب المحدثون من آل أبی طالب ۱: ۵۰۶-۵۴۷ مراجعه شود.

حسین علیه السلام متمادی شد، و به یک سال کشید، گفتند مر زندانبان که: «نحن من عتره نبيك محمد صلى الله عليه و آله، ونحن من ولد مسلم بن عقيل بن أبي طالب بيدك اسارى».

و بعد از استماع این معنا، زندانبان خود را به پای ایشان انداخته معذرت خواست، و مرخص نمود ایشان را، و گفت: مخفی باشید در روز و شب حرکت نمائید، تا آن که خدای تعالی شما را فرج بدهد، ایشان قطع مسافت می نمودند، تا آن که به عجزه ای رسیدند.

و چون قریب به لیل بود، سؤال نمودند از آن عجزه که در این سواد لیل ما راه به جایی نمی بریم، امشب ما را در خانه خود ضیافت کن تا آن که صبح باز به پیمودن راه مشغول شویم، و گفتند به او که: نحن من عتره نبيك محمد صلى الله عليه و آله هربنا من سجن عبيدالله بن زياد من القتل.

عجزه به ایشان گفت: که دامادی دارم فاسق، می ترسم که از احوال شما مطلع شود و شما را شهید نماید، آخر الأمر ایشان به خانه عجزه ماندند، چون داماد ملعون آن عجزه مطلع شد، و ایشان را اسیر نمود، گفتند به او: نحن من عتره نبيك محمد صلى الله عليه و آله.

چون صبح شد آن خارجی غلام سیاه خود را مأمور به قتل ایشان نمود، و چون آن غلام اراده قتل ایشان کرد به دستور گفتند به او: نحن من عتره نبيك محمد صلى الله عليه و آله. و چون آن غلام بعد از استماع این نسبت از قتل ایشان امتناع نمود، ثانیاً آن ملعون به پسر خود گفت: که ایشان را شهید نماید، باز به پسر او گفتند که:

نحن من عتره نبيك محمد صلى الله عليه و آله، پسر بعد از استماع این معنا امتناع از قتل ایشان نمود.

آخر آن لعین سنگ دل خود متوجه قتل آن دو مظلوم هاشمی شده، نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را منظور نداشت، و ایشان را شهید کرد، و عاجلاً در دنیا به غضب ابن

زیاد گرفتار شد به امر او به قتل رسید، و آجلاً به عذاب گرفتار گردید(۱).

بنابر این روایت مکرر ایشان خود را عترت رسول گفتند به اعتبار قرابت، و از این معنا لایح و مستفاد می شود که اصطلاح عرف و لغت بوده که عترت به مطلق خویشان قریب مطلقاً در وقت تکلم مع الغیر خطاب نمایند، چنانچه مکرراً از شهادت آن دو ذو الشهادتین مظلوم مسموع شد که فرمودند: نحن من عترت نبیک محمد صلی الله علیه و آله.

و من بعد نیز احادیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام مذکور می شود که دالّ است بر این معنا، و در آخر روایت مرقومه وارد است که بعد از آن که آن ملعون را به جهنّم واصل گردانید، سر آن خارجی را بر سر نیزه نمودند، و اطفال از اطراف سنگ بر آن سنگین دل انداخته می گفتند که: هذا قاتل ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله.

و از این کلام مستفاد می شود که موافق اصطلاح و عرف شیاع اطلاق ذریه بر اقارب نزدیک به نحوی بوده که اطفال نیز از غایت شیوع به این نحو در ما بین خود متکلم بوده اند، و این معنا از تداول مضمون این خبر که دست به دست رسیده سراسر ظاهر می گردد، و در این سرّ اولویت و تقدّم خطاب عترت و ذریه میان اقارب نسبت به جمعی که از نسل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام باشند معلوم می گردد.

وروی أبو مخنف لوط بن یحیی الأزدی فی مقتله عند ذکر مقتل مسلم بن عقیل: فلما رأى مسلم بأنّ القوم قد تفرّقوا، وسمع قتل هانی بن عروه، خرج علی وجهه، و سار یخترق السکک و المحال، حتّى خرج من الکوفه و أتى الحیره، و جعل یدور فی شوارعها، حتّى أتى داراً عالیه و فیها دهلیز کبیر، و فیہ امرأه

ص: ۱۰۸

مسلمه جالسه، فقال لها مسلم: يا أمه الله اسقيني شربه من الماء، فأتته بها فأخذها وشرب، ووقف في موضعه ينظر إلى الدار، فقالت له المرأة: يا فتى ما هذا النظر إلى دار فيها حريم لغيرك، فأتق الله واذهب لسيلك.

فقال مسلم رضى الله تعالى عنه: والله ما نظرت إلى دارك بسوء، ولا وقع بقلبي شيء مما ذكرت، وإنما أنا رجل مظلوم مطلوب، وأريد من يجيرني بقيه يومى هذا، فإذا جنّ على الليل خرجت، فقالت المرأة وكانت يقال لها طوعه: وأى الناس أنت يا هذا؟ فقال: من بنى هاشم، فقالت: وأى بنى هاشم؟ فقال: من أعلاها شأناً وأرفعها مكاناً، أنا من آل محمّد، فقالت: ما اسمك من آل محمّد؟ فقال: مسلم بن عقيل بن أبى طالب، فقالت له: وأنا والله هاشميه، فأنا أحقّ من أجارك، ادخل آمنأ غير خائف.

وساق قصّه مقتل مسلم بن عقيل وخصّيته رضى الله عنه، إلى أن قال: فلما نظر ابن أشعث إلى مسلم وشجاعته وانهمام الرجال من بين يديه، أنفذ إلى ابن زياد لعنه الله، وقال: أدركنى بالرجال، فقد قتل مسلم بن عقيل ممّا مقتله عظيمه، فلما بلغ ابن زياد ذلك بعث إليه يقول: ثكلتك أمك وعدموك قومك يابن الأشعث، إنّما بعثتك إلى رجل واحد قتل منك هذه المقتله، فكيف بك إذا بعثتك إلى من هو أشدّ منه بأساً وأصعب حراساً وأكثر عدداً، يعنى بذلك الحسين عليه السلام.

فكتب إليه ابن الأشعث يقول: بل ثكلتك أمك يابن زياد عساك ظننت أنك وجهتى إلى بقال من بقايل الكوفه، أو جرمقى من جرامقه الحيره، أو ما علمت أنك وجهتى إلى سيف من سيوف آل محمّد، بطل قمقام، وفارس ضرغام(1).

و از آنچه مرقوم شد مستفاد می شود که لفظ «آل» به اقارب نزدیک نیز استعمال می شده، به نحوی که در سند هفتاد و نهم من بعد از حدیث کافی و تهذیب الأحکام تعمیم این استعمال صریحاً ظاهر می گردد.

ص: ۱۰۹

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه تحقیق معنی عترت نموده، و بعد از طی مراتب سخن در این مقام ایراد کلامی نموده که ملخص ترجمه اش این است: که اگر سؤال کنند طائفه اهل سنت و مخالفین از قول نبی صلی الله علیه و آله که فرموده: من گزارنده ام در میان شما چیزی را که اگر متمسک شوید شما به آن گمراه نمی شوید بعد از من، و آن کتاب خدای تعالی و عترت من اند، آگاه باشید و بدانید که این دو چیز از هم جدا نمی شوند تا آن که وارد شوند بر من در کنار حوض.

پس چه امر مانع است شما را که ابوبکر از عترت باشد، و کلّ بنی امیه از عترت باشند، یا آن که سؤال نمایند که اگر عترت منحصر به اولاد حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام باشد لازم می آید که حضرت یعسوب المتّین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام داخل عترت نباشد، پس در جواب این سؤال بگو که مانع این امر چیزی است که در لغت وارد شده و دالّ است بر آن قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

اما دلالت قول آن حضرت صلی الله علیه و آله، پس این است که فرمود: عترت من اهل بیت من اند، و اهل بیت را در کتاب مسطور موافق لغت و اصطلاح به جمعی تفسیر نموده که صاحب آن اهل باید متکفل احوال ایشان شود از اقارب نزدیک، مثل اولاد او و اولاد جد قریب او، و اهل رسول الله صلی الله علیه و آله در این مقام به بنی هاشم تفسیر نموده نه به سایر بطون، پس ابوبکر و بنو امیه چون از اولاد جد از این معنا بیرون می روند.

و جمیع معانی لغوی عترت را نقل نموده، و گفته است به این عبارت که قال محمّد بن علی بن الحسین مصنّف هذا الكتاب: والعترة علی بن ابی طالب علیه السلام و ذرّيته من فاطمه علیها السلام و سلاله النبی الذین نصّ الله تبارک و تعالی علیهم بالإمامه علی لسان نبیه صلی الله علیه و آله، وهم اثنا عشر، أولهم علی بن ابی طالب، و آخرهم القائم

المهدى صلوات الله عليهم على جميع ما ذهبت إليه العرب في معنى العتره (۱).

یعنی گفته است محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب که: لفظ عترت شامل علی بن ابی طالب و ذرّیه اوست که از حضرت فاطمه و اولاد پیغمبر باشند، که نص فرمود خداوند تبارک و تعالی ایشان بر زبان پیغمبر خود صلی الله علیه و آله، و ایشان دوازده کس اند، اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان حضرت قائم بامر الله مهدی صلوات الله عليهم اجمعین است موافق جمیع آنچه رفته اند بر آن اهل لغت عرب در معنی عترت.

و از این کلام که «والعتره علی بن أبی طالب علیه السلام و سلاله النبی صلی الله علیه و آله الذین نصّ الله» الخ فرموده، عدم شمول لفظ عترت جمیع ذرّیه و اقارب نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مستفاد نمی شود، هر چند کلام محمول بر تأسیس که اولی از تأکید است نشود، به جهت آن که اثبات صفتی از برای جمعی نفی ماعدا نمی کند مگر به قرینه، چنانچه در حدیث ثقلین قرینه به اخراج ما بقی هست، به نحوی که ابن بابویه رحمه الله در کتاب مذکور نقل نموده که مراد از مقارنت با کتاب الله مقارنت فرد اکمل است که به عنوان ظن و اجتهاد نباشد، بلکه به عنوان یقینی بوده باشد، و این معنا مختص حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین است.

و مقصود از عترت بنا بر این در حدیث عترت طاهره است، پس از ذکر این قرینه در کلام ابن بابویه رحمه الله از برای تخصیص این حدیث به ائمه اطهار عليهم السلام، و تخصیص مطلق عترت به اقارب نزدیک که موافق لغت است، و تفسیر اهل نبی صلی الله علیه و آله به بنی هاشم چنانچه مذکور شد، عموم و شمول لفظ عترت به اقارب نزدیک معلوم می شود.

بلکه از کلام سابق بر این که به این عبارت نقل نموده: فإن قال صاحب الكتاب: فلم زعمت أنّ الإمامه لا يجوز لفلان وولده وهم من العتره عندك؟

ص: ۱۱۱

قلنا له: نحن لم نقل هذا قياساً، وإنما قلنا اتِّباعاً لما فعله النبي صلى الله عليه وآله بهؤلاء الثلاثة، دون غيرهم من العتره، ولو فعل بفلان ما فعله بهم، لم يكن عندنا إلا السمع والطاعة (١).

غایت ظهور دارد، و شمول لفظ عترت غیر ائمه عليهم السلام را به جهت استلزام این کلام صریحاً عترتی را غیر ائمه معصومین عليهم السلام که امامت جهت ایشان مقرر نشده است.

وفی موضع آخر من کتابی اکمال الدین ومعانی الأخبار: العتره ولد الرجل وذریته من صلبه، فلذلك سمیت ذریه محمد صلی الله علیه وآله من علی وفاطمه علیهما السلام عتره محمد صلی الله علیه وآله، قال ثعلب: فقلت لابن الأعرابی: فما معنی قول أبي بكر فی السقیفه:

نحن عتره رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قال: أراد بذلك بلدته وبيضته، وعتره محمد صلی الله علیه وآله لا محاله ولد فاطمه علیها السلام، والدلیل علی ذلك ردّ أبي بكر وإنفاذ علی علیه السلام بسوره براءه، وقوله صلی الله علیه وآله: امرت أن لا یبلغها عنی إلا أنا أو رجل منی، فأخذها منه ودفعها إلى من كان منه دونه، فلو كان أبوبکر من العتره نسباً دون تفسیر ابن الاعرابی أنه أراد البلده، لكان محالاً أخذ سوره براءه منه ودفعها إلى علی علیه السلام (٢).

وأسوه العلماء فی العالم علامه المحققین علامه حلی رحمه الله در مبحث وصیت در کتاب تذکره الفقهاء به این عبارت نقل نموده: ولو أوصی لعترته، قال ابن الأعرابی و ثعلب: إنهم ذریته، وقال ابن قتیبه: إنهم عشیرته، وفیه للشافعیه وجهان، أظهرهما عندهم الثانی، وبه قال زید بن أرقم (٣).

واز این کلام شمول لفظ «عترت» غیر ائمه عليهم السلام را نیز معلوم می گردد.

ومؤید این مطلب است آنچه در کتاب کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمه

ص: ۱۱۲

۱- (۱) کمال الدین شیخ صدوق ص ۹۷.

۲- (۲) کمال الدین ص ۲۴۵ و معانی الأخبار ص ۹۱.

۳- (۳) تذکره الفقهاء علامه حلی ۲۱: ۲۰۴.



الاثنى عشر واقع است به این عبارت: الحسين بن علي، عن هارون بن موسى، عن أحمد بن علي بن إبراهيم العلوي المعروف بالجواني، عن أبيه علي بن إبراهيم، عن عبدالله بن محمد المدني، عن عماره بن زيد الأنصاري، عن عبدالله بن علاء، قال: قلت لزید بن علی: ما تقول في الشيخين؟ قال: قلت: فأنت صاحب الأمر؟ قال: لا ولكنني من العترة، قلت: فإلي من تأمرنا؟ قال: عليك بصاحب الشعر، وأشار إلى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام (١).

و این کلام دالّ است بر آن که زید از جمله ائمه عليهم السلام نیست، خود را از عترت شمرده است، و صریح است شمول لفظ «عترت» غیر ائمه عليهم السلام را، پس اصوب آن است که در بعضی مواضع که قرینه تخصیص باشد لفظ عترت مختص به عترت طاهره گردد، و إلا بر عموم و شمول خود باقی بماند، و اگر بعد از ائمه عليهم السلام اصطلاح خاصی شده باشد که لفظ عترت مختص ائمه معصومین عليهم السلام باشد، مطلقاً منافاتی به مقصود ندارد.

وفي كتاب ضوء الشهاب: قوله صلى الله عليه وآله «احفظوني في عترتي» وفي نسخة «فإنهم وديعتي» عتره الرجل: أولاده وأولاد أولاده ونسله ورهطه الثلاثون، والعترة أيضاً قلاده مجمع من المسك والاناويه يقول صلى الله عليه وآله: احفظوا آلي وأولادي لأجلي ولمكاني.

وقد روى عنه عليه السلام: أكرموا ولدي، صالحهم لله وطالحهم لي.

وقوله عليه السلام «احفظوني في عترتي» من أفصح الكلام، يقول: حفظت زيدا في عمرو، أي: حفظته في حفظ عمرو، أو أنني لما حفظته كنت أحفظ عمرواً، وكان هو الغرض في ذلك.

ومن الواجب المتعين موالاتهم وحبهم، وكيف لا يكون ذلك ومودتهم هي

ص: ١١٣

التي جعلها الله أجر الجميع ما تعنى صلى الله عليه وآله فيه، وكانوا على شفا حفره من النار فأنقذهم، حيث يقول جلّ وعلا: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وقال صلى الله عليه وآله: إني تارك فيكم الثقلين، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله، وعترتي، وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.

وفائده الحديث الحثّ على موالاه أهل البيت عليهم السلام، والوصيه بحفظهم لمكانه، وإعلام أنّهم عليهم السلام ودائعه التي استودعها أمّته. وراوى الحديث أنس بن مالك.

فعلى ما فصلّ اگر حدیثی در باب اهل بیت و عترت از ائمه معصومین عليهم السلام منقول شود که مختصّ ائمه اطهار عليهم السلام نباشد صریحاً یا ضمناً، ممکن است که شامل جميع ذریه باشد، و اخراج این بقیه السیف از شرافت قرابت رسول الله صلى الله عليه وآله بدون حجّتی از حجّاجیت نفس اعداست.

سرخ رویی نتوانند بکس دید چنان که نگویند به اولاد پیمبر هم آل

و در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی - حقه الله تعالى برحمته - که از کمال علماء شیعه است، در تفسیر آیه شریفه (ثُمَّ أُورَثْنَا) [\(۱\)](#) ایراد نموده که:

والمروى عن الباقر والصادق عليهما السلام أنّهما قالوا: هي لنا خاصّه وإيانا عنى. وهذا أقرب الأقوال [\(۲\)](#).

یعنی روایت کرده شده است از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که ایشان فرمودند: که آیه شریفه اصطفا در شأن ما اهل بیت نازل شده، و ما را بخصوص خدای تعالی خواسته است از این آیه.

فعلى هذا استفاد می شود که جميع ذریه داخل به صفت اصطفا باشند به

ص: ۱۱۴

---

۱- (۱) سورة فاطر: ۳۲.

۲- (۲) مجمع البیان ۸: ۱۸۶.

جهت قوله تعالی (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ) که معلوم است که ائمه معصومین علیهم السلام داخل این دو فرقه نیستند.

وصاحب مجمع البیان بقوله «هذا أقرب» که گفته است، این معنا را اقرب دانسته که در شأن جمیع ذریه نازل شده باشد.

و باز در تفسیر مجمع البیان واقع شده که: روی اصحابنا عن میسر بن عبدالعزیز، عن جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام أنه قال: الظالم لنفسه منّا من لا يعرف حقّ الإمام، والمقتصد منّا العارف بحقّ الإمام، والسابق بالخیرات هو الإمام، وذلك کلّهم مغفور لهم.

وعن زیاد بن المنذر، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: أمّیا الظالم لنفسه منّا، فمن عمل صالحاً و آخر سیئاً، وأمّا المقتصد فهو المتعیّد المجتهد، وأمّیا السابق بالخیرات فعلى والحسن والحسین علیهم السلام ومن قتل من آل محمّد صلی الله علیه و آله شهیداً<sup>(۱)</sup>.

یعنی: روایت کرده اند اصحاب از میسر بن عبدالعزیز، از مولانا العالم الفائق نور الله الشارق أبی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام که فرمودند: ظالم بر نفس خود از ما اهل بیت کسی است که حق امام علیه السلام را نداند، و متوسّط از ما اهل بیت آن است که عارف به حقّ امام علیه السلام باشد، و سابق به خیرات از ما اهل بیت امام علیه السلام است، و این جمع کلّ ایشان مغفورند.

ممکن است که مراد از کسی که حقّ امام را نداند در حدیث آن باشد که حقّ رعایت و تکریم و احترام امام علیه السلام را کما ینبغی نداند و بفعل نیاورد، چنان که گذشت، نه آن که به امامت ایشان قائل نباشد، و موت او در حین جهل به امام متحقّق شود بدون لزوم توفیق توبه و ایمان، چنانچه ظاهراً از بعضی احادیث

ص: ۱۱۵

مستفاد می شود، وإلاّ کلّهم مغفور لهم اشکال عظیم خواهد داشت.

و مؤید این است آنچه در حدیث دوم از مجمع البیان نقل شده که ظالم بر نفس را به معنی دیگر بیان فرموده اند، از زیاد بن منذر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود: اما ظالم بر نفس خود از ما اهل بیت کسی است که گاهی عمل صالح کند و گاهی گناه، و اما مقتصد از ما اهل بیت پس او معتد مجتهد است، و اما سابق به خیرات از ما اهل بیت پس علی و حسن و حسین اند علیهم السلام، و کسی که کشته شود از آل محمد صلی الله علیه و آله به شهادت.

و در جوامع الجامع در تفسیر این آیه شریفه واقع است که: والمروى عن الباقر والصادق عليهما السلام أنّهما قالا: هي لنا خاصه، وإيانا عني، وهذا هو الصحيح.

وروى عن الصادق عليه السلام أنّه قال: الظالم لنفسه متّيا من لا- يعرف حقّ الإمام، والمقتصد منّا العارف بحقّ الإمام، والسابق بالخيرات هو الإمام، وکلّهم مغفور لهم.

یعنی: روایت کرده شده است از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که ایشان فرمودند که: این آیه در شأن ما بخصوص وارد شده است.

و صاحب جوامع الجامع گفته: که این تفسیر صحیح است، و روایت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در تفسیر مجمع البیان مذکور شد نیز نقل نموده است بعینها.

و محمد بن یعقوب الکلینی - رحمه الله علیه - در باب من اصطفاه الله من عباده وأورثهم کتابه، در کتاب کافی کلینی، که گلشنی از باغ جنان، و نهالی از روضه رضوان است، در تفسیر آیه شریفه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ) الآیه، مرقومه در شأن فاطمین شرف نزول یافته (۱).

و چون به لفظ «فاطمین» نص و تصریح شده، ظاهراً احتمال غیر مقصود ندارد، بر صاحبان بصیرت مخفی نماند که بعضی موافق احادیث مذکوره آیه

ص: ۱۱۶

شریفه را نسبت به اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و مختص به ایشان دانسته اند مطلقاً، و این معنا را اقرب شمرده اند، فعلی هذا ذریه بخصوص موصوف به صفت اصطفی خواهد بود، و از بقیه آیه شریفه مغفرت جمیع ذریه رسول صلی الله علیه و آله چنانچه مذکور شد مستفاد می گردد، و این امتیاز عظیمی است ذریه را نسبت به سائر ناس.

و آیه شریفه را که به نحو دیگر بعضی از مفسرین سیما علماء عامه تفسیر نموده اند، و مختص به ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگردانیده اند، و شامل جمیع امت کرده اند، چنانچه از کلمات علماء اهل سنت که در طی ذکر مکالمه حضرت امام رضا علیه السلام مذکور می شود، این معنا مبین می گردد، با حدیث حضرت امام الساجدین که مؤکد به قسم ساخته سه مرتبه که «والله نزلت فینا أهل البيت» و حدیث حضرت امامنا و مولانا الشهید المسموم أبوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکالمه با مأمون که در مرو واقع شده و امثاله، و سایر احادیث که من بعد ان شاء الله مذکور می شود جمع نمی شود، و احتمال عدم اختصاص ندارد، چنانچه مکرر مذکور شد.

## سند دوم: در بیان آیه مودت

### اشاره

در سوره شوری واقع شده است قوله تعالی (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) (۱).

تفسیر این آیه شریفه این است که: بگو ای محمد صلی الله علیه و آله به امت خود که نمی خواهم عوض تبلیغ رسالت از شما مزدی مگر محبت خویشان خود را، و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد، زیاده کنیم مر او را حسنه نیکوئی، یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را، به درستی که خدا

ص: ۱۱۷

آمرزنده است مر سیئات بندگان را، جزا دهنده است طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب، و تفضل نمودن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق.

و صدوق - سلام الله علیه - در باب النوادر از کتاب من لا یحضره الفقیه که آخر ابواب کتاب مذکور است، به سندی که عن قریب سمت ذکر خواهد یافت، در اثنای وصایای رسول صلی الله علیه و آله، روایت نموده به این عنوان که: یا علی الإسلام عریان، فلباسه الحیاء، وزینته الوفاء، ومروءته العمل الصالح، وعماده الورع، ولكل شیء أساس، وأساس الإسلام حبنا أهل البيت (۱).

و از این حدیث شریف مستفاد می شود که حضرت سید المرسلین اساس اسلام را محبت اهل بیت فرموده اند.

و ایضاً صدوق در باب انقطاع یتیم الیتیم، از کتاب مذکور فرموده است: قد روی عن الصادق علیه السلام أنه سئل عن قول الله عزوجل (فَإِنْ آتَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) (۲) قال: إیناس الرشد حفظ المال.

وفی روایه محمّد بن أحمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن عبدالله بن المغیره، عمّن ذکره، عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال فی تفسیر هذه الآیه: إذا رأیتموهم یحبون آل محمد علیهم السلام، فارفعوهم درجه (۳).

و در اصول کافی، در باب ما یفصل بین المحقّ والمبطل فی أمر الإمامه: محمّد بن یعقوب الكلینی ایراد نموده حدیثی از ابوجعفر علیه السلام که با زید بن علی متکلم و سخن از رفعت مراتب و تکریم آل رسول صلی الله علیه و آله مذکور بود، آن حضرت

ص: ۱۱۸

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۶۴.

۲- (۲) سورة: نساء: ۶.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۲۲ ح ۵۵۲۳ و ۵۵۲۴.

فرمودند: الطاعه لواحد منّا، والمودّه للجميع (۱).

یعنی: طاعت امامت از برای واحد از ما، و محبت به سبب قرابت از برای جمیع ما اقارب است باید متحقق شود از امت، و شطر وافی از این حدیث شریف در باب دوّم ان شاء الله تعالی مسطور خواهد شد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم مسنداً بعد از آن که اجر را به عوض نبوت و قربی را به اهل بیت تفسیر نموده، گفته است که: ثمّ قال: ألا ترى أنّ الرجل يكون له صديق، وفي نفس ذلك الرجل شيء على أهل بيته، فلا يسلم صدره، فأراد الله أن لا يكون في نفس رسول الله صلى الله عليه وآله شيء على أمته، ففرض عليهم المودّه في القربى، فإذا أخذوا أخذوا مفروضاً، وإن تركوا تركوا مفروضاً (۲).

یعنی: بعد از طی کلام سابق گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام: که آیا نمی بینی این را که مردی می باشد از برای او محبتی و دوستی، و در نفس آن مرد عداوتی هست بر اهل بیت آن دوست، پس سالم نمی ماند صدر آن دوست به دوستی نسبت به آن مرد.

پس واجب ساخت خدای تعالی بر امت مودت اقرباى رسول الله صلى الله عليه وآله و آله را، تا آن که دوستی رسول صلى الله عليه وآله و آله نسبت به امت پیغمبر متغیر نشود، و اگر ایشان اخذ کنند این مودت را اخذ امر واجبی کرده باشند و مثاب باشند، و اگر ترک کنند ترک امر واجبی کرده باشند و معاقب باشند.

و باز علی بن ابراهیم بعد از بیان اجر نبوت که عبارت است از محبت اقرباى رسول صلى الله عليه وآله و آله ایراد نموده، قال رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ذلك: من حبس أجيراً أجره، فعليه

ص: ۱۱۹

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۳۵۶.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۷۵.

لعنه الله والملائكته والناس أجمعين، لا- يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً، وهو محب آل محمد، ثم قال: (وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً) وهي إقرار الإمامه لهم والاحسان إليهم وبرهم وصلتهم (نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) أي:

نكافيء على ذلك بالإحسان(۱).

یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه و مراتب مسطوره: کسی که حبس کند و ندهد مزد اجیری را، پس بر اوست لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه، و قبول نمی کند خدای تعالی از او در روز قیامت نه صرف را و نه عدل، یعنی نه توبه او و نه فدیة که داده باشد، و این اجر رسالت محبت آل محمد صلی الله علیه و آله است.

و بعضی گفته اند که: صرف به معنی نافله، و عدل به معنی قریضه است، یعنی هیچ عبادت از او نه نافله و نه قریضه بدون محبت اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله مقبول نیست.

بعد از آن، آن حضرت فرمود: که کسی که اخذ کند حسنه را که امامت است از برای ائمه معصومین علیهم السلام بخصوصهم در میان اقربا و احسان و نیکوئی و صله و محبت که به ذی القربی جمعاً است، زیاد می کنم از برای او در آن حسنه نیکوئی را، یعنی جزا می دهم او را جزای نیکو.

و در کتاب مسمی ببلال غله المطالب وشفاء عله المآرب سید منصور بن اسحاق الحسینی ایراد نموده: قال أبو الهيثم: قال النبي صلی الله علیه و آله: إنَّ الله جعل أجرى عليكم المودّه في أهل بيتي، وإنّي سائلكم غداً عنه محجف بكم، أي: ميرم ملخ بكم في المسأله.

و در حدیث و اعتقادات شیخ جلیل ابن بابویه رحمه الله(۲)، و وصیت علامه العلماء

ص: ۱۲۰

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۷۶.

۲- (۲) اعتقادات شیخ صدوق ص ۳۵۸-۳۶۰.



فی العالم جمال الدین ابن مطهر الحلی رحمه الله، تصریح شده به آن که در آیه شریفه لفظ «قربی» شامل جمیع ذریه است، و موذت ایشان عوض اجر نبوت لازم است بر جمیع، چنانچه من بعد ان شاء الله مسطور خواهد شد، پس تارک محبت اقبای رسول الله صلی الله علیه و آله حبس اجر نبوت نموده، و ملعون اند به لعن خدائی و رسول خدا و وملائکه و ناس اجمعین.

موافق حدیث صریح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علی بن ابراهیم رحمه الله که از استادان شیخ المحدثین محمد بن یعقوب الکلینی قدس سره نقل نموده است از لسان معجز بیان (وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی) چنانچه در مناقب مرتضوی: جابر بن عبدالله الأنصاری، از حضرت امام محمدباقر علیه السلام، از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که قال: أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن انادی فی الناس: ألا- من ظلم أجيراً أجره فعليه لعنة الله، ألا- من تولّى غیر موالیه فعليه لعنة الله، ألا- من سبّ أبویه فعليه لعنة الله، قال امیرالمؤمنین علیه السلام: فخرجت ونادیت فی الناس بما أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله.

فقام عمر بن الخطاب، وجماعه من الصحابه، و جاؤوا إلى النبی صلی الله علیه و آله، وقالوا:

یا رسول الله هل لما نادى علی من تفسیر؟ قال: نعم أنا أمرته ذلك، ألا من ظلم أجيراً أجره فعليه لعنة الله، والله تعالى يقول: (قُلْ لا- أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا- الْمِوَدَّةَ فِي الْقُرْبى) فمن ظلم أجرنا فعليه لعنة الله عزوجل، ومن تولّى غیر موالیه فعليه لعنة الله، والله تعالى يقول: (النَّبِیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) ومن كنت مولاه فهذا علی مولاه، ومن سبّ والديه فعليه لعنة الله، وأنا وعلی بن أبی طالب أبوا هذه الأمة (۱).

ص: ۱۲۱

وصدوق رضی الله عنه در باب النوادر، که آخر ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه است، روایت نموده حدیثی به این عبارت: روی حمّاد بن عمرو، و أنس بن محمّد، عن أبيه جميعاً، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه و آله، أنه قال له: يا علي اوصيك بوصيه فاحفظها، فلا تزال بخير ما حفظت وصيتي، يا علي من كظم غيظاً وهو يقدر على إمضائه أعقبه الله يوم القيامة أمناً وإيماناً يجد طعمه.

وساق الروايه المذكوره إلى أن قال: يا علي من انتمى إلى غير مواليه فعليه لعنه الله، ومن منع أجيراً أجره فعليه لعنه الله (١).

و این دو حدیث شریف باعث اعتضاد و تقویت کلام سابق است.

و رئیس المحدثین محمّد بن یعقوب الكلینی قدس الله نفسه القدوسی در باب ما قبل باب الرياء از جامع کافی، به اسناد خود ایراد نموده تا ابی جعفر علیه السلام و برقی در کتاب محاسن روایت کرده به اسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام، که قال رسول الله صلى الله عليه و آله: خمسہ لعنتهم و کلّ نبی مجاب: الزائد فی کتاب الله، والتارك لسنتي، والمكذب بقدر الله، والمستحلّ من عترتي ما حرّم الله، والمستأثر بالفیء المستحلّ له (٢).

قال استادی صالح الفضلاء فی شرح کافی: «وکلّ نبی مجاب» قيل: یحتمل أن یكون عطفاً علی فاعل «لعنتهم» و «مجاب» حیثند صفه لنبی. و یحتمل أن یكون کلّ نبی مبتدأ و مجاب خبره، والجمله حال لإفاده أنّ دعاءه علیهم ولعنه إیّاهم مستجاب قطعاً.

«والمکذب بقدر الله» کالمفوضه، حیث قالوا: لیس لله قدر، آی: تدبیر فی

ص: ١٢٢

١- (١) من لا یحضره الفقیه ٤: ٣٥٢-٣٦٢ ح ٥٧٦٢.

٢- (٢) اصول کافی ٢: ٣٩٣ ح ١٤.

أفعالنا أصلاً، بل أقدرنا عليها، وفوّض أمرها وتدبيرها إلينا، كذا قال بعض الأصحاب.

«والمستحلّ من عترتي ما حرّم الله» العتره: نسل الإنسان، قال الأزهري:

وروى ثعلب عن ابن الأعرابي أنّ العتره ولد الرجل وذريته وعقبه من صلبه، ولا تعرف العرب من العتره غير ذلك، واللعن يشمل قاتلهم وموذيهم وضاربهم ومانع حقوقهم وآخذ أموالهم.

«والمستأثر بالفىء المستحلّ له» فى بعض النسخ «والمستحلّ له» بالعطف للتفسير أو للتغاير، والفىء يطلق على الغنيمه، وهو ما اخذ من أموال الكفّار بحرب وغلبه، كما صرّح به المصنّف فى آخر كتاب الحجّه فى باب الفىء والأنفال وخمسه لله تعالى، أو لمن سمّاه فى كتابه الكريم، والباقي للمجاهدين على نحو ما ذكر فى موضعه، ويطلق أيضاً على الأنفال(1). تمّ كلامه أعلى الله مقامه.

وأيضاً فى باب الذنوب من الكافى، بحذف الاسناد إلى الرضا عليه السلام، قال: أوحى الله عزّوجلّ إلى نبي من الأنبياء: إذا اطعت رضيت، وإذا رضيت باركت، وليس لبركتي نهايه، وإذا عصيت غضبت، وإذا غضبت لعنت، ولعنتى تبلغ السابع من الورى(2).

از حديث فوق و این حدیث قدسی که محمد بن یعقوب الكلینی - قدس الله نفسه القدوسی - ایراد نموده، استفاد می شود صریحاً که ترک سنت و طریقه و ایذاء و عدم احترام و عدم اداء مزد رسالت، و ایصال خمس نسبت به اقارب رسول صلی الله علیه و آله، موجب لعن آن سرور دنیا و دین و جمیع پیغمبران که دعای ایشان به اجابت مقرون است می گردد، و این لعن تا هفت پشت بعد از او باقی خواهد بود،

ص: ۱۲۳

۱- (۱) شرح اصول کافی ملاً محمد صالح مازندرانی ۲۷۵:۹.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۲۷۵ ح ۲۶.

یا پیش از او به جهت آن که «وری» در لغت به هر دو معنا آمده است.

و از کلام شارح رحمه الله تعمیم حکم نسبت به جمیع ذریه، و تعمیم لفظ عترت مؤید به تأییدات مرقومه که مفصلاً بیان فرموده اند ظاهر است، و ممکن است که باعث بقای لعن تا هفت پشت سوء عمل و حرام زادگی که با عدو اهل بیت نبوت است بوده باشد، و شئومت این هر دو تا هفت پشت از ایشان باقی بوده، از هر یک عمل مستوجب این لعن متحقق شود، و منافی (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ الْأُخْرَى) (۱) نباشد، واللّه أعلم.

وفی کتاب نفحات اللاهوت، للمحقق الثانی جدی الأعلی الشیخ علی بن عبد العالی رحمهما اللّه تعالی، فی شرح حدیث آورده هنالك من کتاب التهذیب: انّ الأوّل والثانی أوّل من منع أهل البیت خمسهم بلا خلاف (۲).

وقال ابن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه فی سیاق قصه غزوه احد، ما موضع الحاجه منه مختصراً هذا: ظهر النبی صلی الله علیه و آله المنبر، فحمد الله وأثنى علیه، ثم قال:

أيها الناس انی رأیت فی منامی كأنّ سیفی ذوالفقار انفصم من عند ظبته، قال الناس: یا رسول الله فما أولتها؟ قال: وأما انفصام سیفی من عند ظبته فمصیبه فی نفسی، وروی عن ابن عباس أنّه صلی الله علیه و آله قال: أما انفصام سیفی، فقتله رجل من أهل بیتی (۳).

وظاهر است که مراد از رجل از اهل بیتی که فرمودند، حمزه رضی الله تعالی عنه بوده، که در غزوه احد به درجه شهادت رسید.

و ملاً فتح الله کاشی در تفسیر خود نقل نموده، که کواشی در تفسیرش که موسوم است به تبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسران اند نقل نموده، که معنی این آیه آن است که: ای محمد بگو که من از شما از برای ارشاد به معروف

ص: ۱۲۴

۱- (۱) سورة فاطر: ۱۸.

۲- (۲) نفحات اللاهوت محقق کرکی ص ۱۳۰.

۳- (۳) شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۴: ۲۲۱-۲۲۲.

و نهی شما از منکر چیزی نمی خواهم، و اجری طمع ندارم، اما می خواهم ملاحظه خاطر من کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که شاید و باید و تعظیم ایشان را به واجبی مرعا دارید، و این اقارب من علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام، و ذریه این هر دواند.

پس بنابر این روایت ذریه حسن و حسین علیهما السلام نیز از اقارب باشند، و محبت ایشان بر خلائق فرض باشد.

و صاحب کشف در کشف ذکر نموده که مؤید قول مذکور است آنچه زید بن علی، از جدش امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم روایت کرده، که آن حضرت گفت: من به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردم از جمعی که بر من حسد داشتند، فرمود: ای علی راضی نیستی که تو چهارم چهار کس باشی، اول کسی که در بهشت رود من باشم، و تو و حسن و حسین و زنان ما در دست راست و چپ ما باشند، و ذریات ما پشت زنان ما باشند، و شیعه ما خلف ذریه باشند.

و نیز در کشف آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است که بهشت حرام گردانیده شده بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من، و مرا آزار رساند در عترت من، و هر که نیکویی کند به یکی از اولاد عبدالمطلب و او مکافات وی را نتواند کرد بر آن، پس من مکافات او خواهم کرد بر آن عمل وقتی که ملاقات کند به من در روز قیامت (۱).

و ثعلبی که از اصحاب حدیث، و از مشاهیر اهل سنت است، در ابطال قول آن کس که گفته که این آیه منسوخ است، در تفسیر خود آورده که: محبت و مودت اهل بیت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است، و خلاف این کفر است،

ص: ۱۲۵

و منشأ خروج از اسلام، و مستلزم ناصبیت است، پس چگونه آن منسوخ باشد.

و دلیل بر این آن است که عبدالله بن حامد اصفهانی، به اسناد خود روایت کرده از جریر بن عبدالله البجلی، که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود: که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله شهید مرده باشد، و هر کس به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد کامل الایمان مرده باشد، و هر که بمیرد بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله مرحوم مرده باشد، و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله ملک الموت او را مژده دهد به بهشت، و بعد از آن منکر و نکیر.

و هر که بمیرد بر مودت آل محمد صلی الله علیه و آله در بهشت به ناز و نعمت باشد، همچنان که عروس را به زینت و ناز و نعمت تمام به خانه شوهرش برند، و هر که بمیرد بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله دو در بهشت در قبر بر روی او بگشاید، و هر که بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله مرده باشد قبر او زیارت گاه ملائکه رحمت باشد.

و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بر طریق سنت و جماعت مرده باشد، و هر که بمیرد بر دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته باشد که او نومید است از رحمت خدا، و هر که بر دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد کافر مرده باشد، و هر که بمیرد بر بغض آل محمد صلی الله علیه و آله نشنود بوی بهشت را، و چون دوستی اهل البیت به این مرتبه بوده باشد پس منسوخ بودن آیه مذکوره محال باشد و مزد ادای رسالت نبود(۱).

و مؤید خسران اخروی معاندین اهل بیت نبوت است آنچه ایراد نموده کلینی قدس الله نفسه القدوسی فی باب الکبایر من الکافی: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن حبيب، عن عبدالله بن عبدالرحمن الأصم، عن عبدالله بن مسکان، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما من

ص: ۱۲۶

---

۱- (۱) تفسیر ثعلبی موسوم به کتاب الکشف والبیان ۵: ۳۹۰-۳۹۱.

عبد إلاّ- وعليه أربعون جنّه حتّى يعمل أربعين كبيره، فإذا عمل أربعين كبيره انكشفت عنه الجنن، فيوحى الله إليهم أن استروا عبدى بأجنتكم، فتستره الملائكه بأجنتها.

قال: فما يدع شيئاً من القبيح إلاّ قارفه، حتّى يتمدّح إلى الناس بفعله القبيح، فيقول الملائكه: يا ربّ هذا عبدك ما يدع شيئاً إلاّ ركب، وأنا لنستحيى ممّا يصنع، فيوحى الله عزّوجلّ إليهم: أن ارفعوا أجنتكم عنه، فإذا فعل ذلك أخذ فى بغضنا أهل البيت، فعند ذلك ينهتك ستره فى السماء وستره فى الأرض، فيقول الملائكه:

يا ربّ هذا عبدك قد بقى مهتوك الستر، فيوحى الله عزّوجلّ إليهم: لو كانت لله فيه حاجه ما أمركم أن ترفعوا أجنتكم(١).

وفى كتاب المحاسن البرقى: محمّد بن على، عن المفضّل بن صالح الأسدى، عن محمّد بن مروان، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً، قيل: يا رسول الله وإن شهد الشهادتين؟ قال: نعم، إنّما احتجب بهاتين الكلمتين عند سفك دمه، أو يؤدّى الجزية وهو صاغر، ثمّ قال: من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً، قيل: وكيف يا رسول الله؟ قال: إن أدرك الدجال آمن به(٢).

و در تفسير مذکور باز مرقوم شده كه: ذكر غفران و شكر بعد اقتراف مودّت اهل البيت، دلالت صريح دارد بر مغفرت خطايای محيّن اهل البيت، و لهذا در حديث وارد شده كه «حبنا أهل البيت ليحطّ الذنوب عن العباد، كما يحطّ الريح الشديده الورق عن الشجر»(٣) يعنى: دوستى ما كه اهل بيتيم مى ريزاند گناهان را

ص: ١٢٧

١- (١) اصول كافى ٢: ٢٧٩-٢٨٠ ح ٩.

٢- (٢) محاسن برقى ١: ١٧٣ ح ٢٦٦.

٣- (٣) بحار الانوار ٢٧: ٧٧ ح ٩ از قرب الاسناد.

از بندگان، همچنان که می ریزاند باد سخت برگ را از درخت. تمّ کلام التفسیر.

وبعضی تخصیص داده اند قریبی را به ائمه اطهار صلوات الله علیهم، لیکن از احادیث مذکوره، و تفسیر علی بن ابراهیم، لا سیما روایتی که آنفاً از تفسیر ملا فتح الله نقل شده، تعمیم مستفاد می شود، و به این نحو است نیز اعتقاد ابن بابویه و علامه حلی رحمهما الله تعالی، چنان چه سابقاً مذکور، و من بعد کلام ایشان بعینها ذکر خواهد شد.

و در کتاب منهج الیقین بعضی از احادیث فقیه و غیره در باب ذکر احسان علویه نقل شده، با آنچه در سند یازدهم مذکور است و ترقیم شده در آنجا که لفظ «اهل بیت» در این حدیث شامل همه سادات است، و علماء سلف نیز چنین حمل نموده اند، و کلام صدوق و وصیت علامه حلی را که جهت شیخ فخرالدین پسر خود رحمهم الله در آخر قواعد نقل نموده استشهاد جهت تعلیم اهل بیت نسبت به جمیع سادات و شمول آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ) مر جمیع را موافق مذهب علامه رحمه الله با مؤیدات مشبعاً ایراد نموده.

فعلی هذا هر که منهج یقینی داشته باشد، می داند که تعمیمات مرقومه، و استشهادات مسطوره شایع، و نزد علماء متواتر است، و خلف عن سلف این منهج داشته اند، و حیف و میلی در این منهج به یقین نشده.

و در کتاب ابواب الجنان در فصل دوّم، در بیان جود و بر و احسان ایراد گردیده، قدری از بیان فضیلت سادات، و لزوم ادای خمس، و ذکر شده که چون حضرت شارع جهت قرابت حضرت سید الأنام این طایفه را از سایر خلایق به کرامتی خاص ممتاز گردانیده، و ذلت گرفتن زکات را که اوساخ مردم است بر ایشان نپسندیده، و از اموال مخصوصه قدری برای ایشان معین فرموده است که صرف نفقات خود نموده، که ذلیل صدقه کسان، و رهین منت ناکسان نباشند.

و بیان شده در آنجا که مردم غافل اند از این که همه مملکت ملک و مال



جهان، بلکه جمله عالمیان به طفیل جد بزرگوار ایشان صلی الله علیه و آله رنگ هستی پذیرفته اند، و ارزاق کافه انام از فیض وجود آبی گرام ایشان در عالم متواتر است، و امطار و برکات سماوات به آبروی اجداد امجاد ایشان بر کشت احوال همکنان متقاطر.

پس زمره اغنیا در ایصال حق اولاد مصطفی می باید که متنی بر ایشان نداشته باشند، بلکه در سایر امور و مهمات ایشان نیز پیوسته کمر خدمت گذاری در میان جان بسته، همیشه در کمین قضای حوائج این قوم عالی مدارج مترصد و نشسته باشند، تا مکرر در روز یوم لا ینفع مال ولا بنون از کمر بستن خدمت ایشان به تاج و هاج سر بلندی ارجمند، و به یمن اخلاص این فرقه والا تبار از شفاعت پدران ایشان بهره مند گردند.

و حدیث سند یازدهم نیز که صدوق رحمه الله در من لا یحضره الفقیه ایراد نموده مؤید مطلب، چنان چه علامه در وصیت خود و صاحب منهج الیقین رحمهما الله مؤید از جهت این سلسله علیه علویه نقل نموده اند، با حکایت عبدالله مبارک که در سند صد و سیم این کتاب مسطور است، مشبعاً در طی تفصیل این بیان در فصل مذکور ابواب جنان ذکر شده، و داعی مجملی از آن مفصل از جهت تذکر شیوع این مطلب در کتب سلف و خلف ذکر نمود.

و ثقه الاسلام ابوعلی طبرسی در تفسیر این آیه شریفه روایتی از ابن عباس نقل نموده، که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال از اقاربی که امر به مودت ایشان شده نمودند، آن حضرت فرمودند: که علی و فاطمه و اولاد ایشان اند (۱). و تخصیص مستفاد نمی شود.

## تنبیه

مقوی آن که ذریه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام از جمله

ص: ۱۲۹

اقربايند، می توانند آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۱) که در سوره شعراء واقع است، به طریق اولی بوده باشد.

به جهت آن که مفسرین در طی تفسیر این آیه شریفه، که ترجمه اش این است که: بيم فرما ای محمد خویشان نزدیک تر خود را، یعنی که در انذار و تخویف از عذاب الهی ابتدا کن بالأقرب فالأقرب، و بعد از آن بالأبعد فالأبعد، چه اهتمام در شأن اقرب اهم است.

با اسانید معتبره ایراد نموده اند که: چون این آیه نازل شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله کس فرستاد و همه فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد در سرای ابوطالب، و ایشان چهل کس بودند، و دعوت نمود ایشان را به اسلام (۲).

و مؤید این کلام واقع است در کتاب تقریب المعارف أبی الصلاح الحلبي، و کتاب اشراف المناقب سيد أبي الناصح الموسوي به این عنوان: لَمَّا جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي دَارِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِنذَارِ لِأَقْرَبَائِهِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ تَعَالَى: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ).

پس معلوم شد که خویشان اقرب که در آیه شریفه امر به انذار ایشان شده، شامل اولاد عبدالمطلب است، و هرگاه اقربین اولاد عبدالمطلب باشد، قریبی که به معنی قرابت است و مصدر است چنان چه گذشت، به طریق اولی شامل خواهد بود جمیع را، خصوصاً ذریه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را که به اعتبار نسب ازدواج ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام است، به نحوی که من بعد بفضل الله المهیمن در مسائله مأمون و حضرت رضا علیه السلام و غیره خواهد آمد.

ص: ۱۳۰

---

۱- (۱) سوره: ۲۱۴.

۲- (۲) مجمع البیان ۷: ۲۸۳.

با وجود آن که صریحاً حدیث مشتمل بر این معنا چنان چه گذشت، وارد شده و تصریح شده به این که قریبی شامل ذریه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام است، و معلوم شد که به اعتبار لغت تنها نیست این حمل که تواند که منشأ تشیع اعدای شود.

و حدیث زید بن علی که صاحب کشف مؤید آورده بود و سمت ذکر یافت، احمد بن دراج در کتاب حدیقه الناظر ونزهه الخاطر که در فضائل نبی صلی الله علیه و آله و فضائل ائمه علیهم السلام نوشته، ایراد نموده است، مؤید از برای آنکه آیه شریفه مودت در شأن اهل بیت است، به طریق سند تا زید بن علی بن حسین، عن أبیه، عن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال: شکوت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله حسد الناس، فقال: أما ترضی أن تكون رابع أربعه، أول من یدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين، وأزواجنا علی ایماننا وشمائلنا، وذریاتنا خلف أزواجنا، وشیعتنا خلف ذریتنا(۱).

و ترجمه حدیث مذکور در ضمن بعضی از عبارات تفسیر مذکور شد.

و شیخ طبرسی در تفسیر آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (۲) فرموده به این عبارت: وقال زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب: إن من رضا رسول الله صلی الله علیه و آله أن یدخل أهل بيته الجنة(۳).

و این کلام نیز دال است به مغفرت جمیع اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله.

و حدیثی که عبدالله بن حامد اصفهانی نقل نموده، جدّ داعی سید المحققین فی العالمین شمس الخافقین ثالث المعلمین، میر محمدباقر الحسینی - قدس سره - در نبراس

ص: ۱۳۱

۱- (۱) عمده ابن بطریق ص ۵۰-۵۱ ح ۴۳.

۲- (۲) سورة الضحی: ۵.

۳- (۳) مجمع البیان ۱۰: ۳۰۳.

الضیاء فی تحقیق معنی البداء، نقل فرموده، و در کتب معتمدین متداول و مذکور است.

أمّا آنچه در روضه کلینی در بیان قربی قبل از حدیث اهل الشام واقع است، در آخر روایتی که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل شده، به این عنوان است: ثم قال: ما يقول أهل البصره فی هذه الآیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۱) قلت: جعلت فداك إنهم يقولون: إنها لأقارب رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالوا: كذبوا إنما نزلت فينا خاصه في أهل البيت، في علي وفاطمه والحسن والحسين أصحاب الكساء (۲).

شک نیست که لفظ «فینا أهل البيت» موافق لغت و احادیث به نحوی که مکرر مرقوم شده، شامل جمیع بنی هاشم هست، و عبارت آن حضرت که فرمودند: فی علی و فاطمه الحدیث. ظاهر آن است که در این مقام مراد ذکر مورد باشد، و إلا فینا أهل البيت فرمودن با وجود عدم دخول آن حضرت و بعضی از اهل بیت در اصحاب کسا، دور است از ملائمت، به نحوی که لباسی نمی توان پوشید.

پس باید مقصود آن حضرت علیه السلام آن باشد که مراد از قربی جمیع اهل بیت است، هر چند مورد آیه شریفه خصوص اصحاب کسا است، و اصل ایشان اند، و امر به مودت بعد از ایشان نسبت به سایر ذریه و اقارب سرایت نموده.

و مؤید این مطلب از بعضی مراتب مذکوره این سند و غیرها ممّا ذکر فی هذا الكتاب، مستفاد می شود که در سند بیست و چهارم از باب دوم حدیثی از محاسن برقی سمت ذکر یافته که حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال نمود از ابی جعفر احول که: چه می گوید کسی که نزد شماست از علماء عامه در قول خدای

ص: ۱۳۲

۱- (۱) سورة شوری: ۲۳.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۹۳ ح ۶۶.

تبارک و تعالی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) او در جواب گفت: حسن بصری می گوید که این آیه شریفه در قربای من از عرب نزول یافته، آن حضرت فرمودند: لیکن من می گویم که: این آیه از برای قریش است، یعنی آن جماعتی که نزد من اند در اینجا، یعنی به صحت نسب و حسن اعتقاد ممتازند (۱).

و بعد از مراتب مذکوره، و بیان تعمیم آیه نسبت به قریش بخصوصهم، و ادخال اصحاب کساء حمزه و عبیده بن الحارث را نیز به اسم، جهت استدلال این تعمیم داخل فرمودند، و گفتند: که پس ابا نمودند که اقرار نمایند از برای من این را، آیا مر شما راست حلو و از برای ماست مر؟!

و در سند هیجدهم من بعد نیز مذکور می شود از کتاب عیون الرضویه که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: فقالوا: القرابه هم العرب کلّها وأهل دعوته، فعلى أئىّ الحالّین کان، فقد علمنا أنّ المودّه هی للقرابه، فأقربهم من النبی صلی الله علیه و آله أولاهم بالمودّه، وکلّمنا قربت القرابه، کانت المودّه على قدرها الحدیث (۲).

و فاضل دولت آبادی بعد از ذکر آیه کریمه، و بیان لزوم مودّت ایشان را، نقل نموده است که چون مصطفی صلی الله علیه و آله حبيب حق است، و علوی محبوب رسول صلی الله علیه و آله، چنان چه به تواتر مشهور و معروف است، و مودّت عزیزترین اعزاز است، و محبوبان رسول صلی الله علیه و آله اشرف ترین اشراف، پس عزیز با شرف تشریف داد، تا صرف الشیء فی محلّه باشد.

و مودّت آن است که جور و جفای محبوب را شفا روان داند، و جرم و خطای او را وفا خواند، و بلیات و ناکامی وی را سر نهد، و جمله چیزها بهر وی در بازد، تا مودّت کامل باشد، پس مودّت یعنی مودّت خاندان بر مؤمن به نصّ

ص: ۱۳۳

۱- (۱) محاسن برقی ۱: ۲۴۱ ح ۴۴۲.

۲- (۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۳۵.

صریح واجب و ثابت است، هر که قبول کند و منقاد شود مؤمن موحد باشد، و إلا کافر ملحد.

و بعد از چند فقره گفته است که: اگر می خواهد در معرفت و مظاهر ایشانی سعی جمیل کنید با دوستان ایشان دوست دار، و از دشمنان بی زار باشید. قول الشاعر:

با دوستان دوست تو را دوستی رواست با دشمنان دوست تو را دوستی خطاست

و نیز گفته: که واتفق أهل الشریعه بر آن که کفار مخاطب اند به قبول شرایع، و مکلف به ترک عناد و استکبار با مصطفی صلی الله علیه و آله، و کسانی که با مصطفی صلی الله علیه و آله راجع است مثل اولاد فاطمه علیها السلام، همه از اینجاست که اگر کسی جمیع شرایع نبی را معمول دارد، و به اهانت علوی را علویک، یا موی مصطفی را مویک گوید، کافر گردد، نعوذ بالله منها، و بر این معناست که المتکبر ملعون، یعنی تکبر با مصطفی و با کسانی که تکبر به ایشان به وی باز گردد.

و بدان که تکبر و اهانت و جفا و حقارت ولد به والد عقلاً و دیناً و حسباً و شرعاً ثابت است، موافق حدیث شریف «من أكرم أولادی فقد أكرمنی، و من أهانهم فقد أهاننی» (۱).

و بر آدمی زاده این معنا پر روشن و عیان و اظهر البیان است، بلکه اهانت غلام را که نسل هنود و اصل جحود باشد، سرایت به صاحب است، و این معنا از صبیان کافیه خوان تحقیق کرده باشی که در ترکیب ضربت زیداً غلامه، آهنت تقدیر کرده می شود.

چه گمان است تو را که اهانت کفش عالم را که از پوست گاو و خر است به

ص: ۱۳۴

مساس رجل کفر بود، چنان چه در خبر است که «قال علیه السلام: من استخفَّ ثوب العالم فقد كفر» لاسیما فرزندی که جزء اصلی و پرگاله صلبی و قلبی است، چون اهانت و عناد وی به مصطفی صلی الله علیه و آله سرایت نکند، حاش لله لا یظنَّ أحد لهذا.

در تذکره الأولیاء می گوید: هر که را بر محمّد صلی الله علیه و آله ایمان است، و بر اولاد او ایمان ندارد، یعنی از عناد و استکبار اولاد باز نیاید، از عناد مصطفی صلی الله علیه و آله باز نیامده باشد. به این چند فقره از آن کتاب اکتفا شد، تا ظاهر شود که اهل سنت نیز در محبت ذریه رسول صلی الله علیه و آله نهایت مبالغه نموده اند، والفضل ما شهدت به الأعداء.

و ایضاً آنچه تأیید لزوم رعایت ذریه ائمه معصومین و اولاد ایشان سلام الله علیهم اجمعین می نماید، ما وجدت فی بعض کتب آداب المتعلّمین: إنّه من توقیر الأستاذ توقیر أولاده ومن یتعلّق به، وکان استادنا برهان الأئمه یحکی أنّ واحداً من کبار أئمه بخارا کان یجلس فی مجلس المدرس، وکان یقوم فی خلال المدرس أحياناً، وقال: إنّ ابن استادی یلعب مع الصبیان فی السکّه، ویجیء أحياناً إلی باب المسجد، فإذا رأیته أقوم له تعظیماً لأستادی.

و از رئیس المتورّعین مولانا احمد الأردبیلی - رضی الله عنه - مشهور است که او نیز در حین مباحثه، می دیدند که مکرر به دستور تعظیم حرکت نموده از جای بر می خیزد و باز می نشیند، بعد از استعمال تلامذه از این حرکت، فرمودند:

که طفلی علوی در این مقابل با اطفال بازی می نمود، و هر گاه من او را مواجه در مقابل خود ایستاده ملاحظه می نمودم، شرم می کردم که او ایستاده و من نشسته باشم.

و بر هیچ عاقل مخفی نیست که چنان چه از آیات و اخبار متواتره ظاهر می شود حق آن است که هیچ حقی از حقوق به حق معلّم و استاد نمی رسد، قال الله تعالی: (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً) (۱).

ص: ۱۳۵

و این معلوم است که آباء و اجداد سادات علویه معلّم ملائکه و استاد بشر، بلکه علّت غائیّه ایجاد، و مخصوصین به شفاعت کبراءاند، پس رعایت ذرّیه ایشان به مراتب اقدم و اشد و اولی خواهد بود من جمیع الجهات.

وفی کتاب الكنوز الخمسه: إنّ الفضائل والکمالات فی الأنام إنّما هی بطفیل النبی صلی الله علیه و آله و أهل بیته علیهم السلام، فالتقدّم علی أولادهم بسبب الفضائل لیس عند العقلاء من حمیده الشمائل، كما یشهد ظاهر المعامله بصدق هذه المقالة، وقد ثبت أيضاً من هذا التقرير أنّه لا ینبغی للأستاذ والشیخ الکبیر أن یتقدّما علی العلوی بسبب الارشاد والتعلیم، كما لا یخفی علی من له طبع سلیم، من أنّ تعلّم ولد الأستاذ من تلمیذ الوالد لیس کسائر العباد؛ لأنّه أخذ أمانه الأب، فلا یجب علیه حقّ الأدب، سیما لما ورد «قدّموا قریشاً ولا تقدّموها» وهو ظاهر علی ذی البصیره وأرباب النهی.

### سند سیم: در بیان سوره مبارکه کوثر

سوره مبارکه کوثر (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ \* اِنَّا اَعْطٰیْنٰکَ الْکُوْثَرَ \* فَصَلِّ لِربِّکَ وَ انْحَرْ \* اِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْاَبْتَرُ) .

و معنی آیات شریفه موافق بعضی از تفاسیر این است که: به درستی که ما عطا فرمودیم تو را ای محمّد خیر بسیار که اولاد و اعقاب بیشمار، و کثرت نسل و ذریه اطهار باشد از فاطمه زهرا علیها السلام.

یعنی: خاطر شریف اندوهگین مکن که ما تو را کثرتی کرامت کنیم از نسل و اولاد که در زمین هیچ بقعه ای و خطّه ای نماند که فرزندان تو در آنجا نباشند.

و این مشهور است که بعد از شهادت امام معصوم مظلوم ابی عبداللّه الحسین صلوات الله تعالی علیه بی واسطه بغیر امام زین العابدین علیه السلام از ذکور اهل بیت او



كسى نمانده بود، حق تعالى انجامز وعده خود فرموده از نسل او عالم را پر گردانيد، و اولاد و امجاد او را از حصر متجاوز گردانيد.

وذكر شيخ المفيد - رحمه الله تعالى - في ارشاده: ومن آيات الله تعالى في أمير المؤمنين عليه السلام أنه لم يُمن أحد في ولده وذريته بما منى عليه السلام في ذريته، وذلك أنه لم يعرف خوف شمل جماعه من ولد نبى ولا إمام ولا ملك زمان ولا بر ولا فاجر، كالخوف الذى شمل ذريه أمير المؤمنين عليه السلام، ولا - لحق أحداً من القتل والطرده عن الديار والأوطان والإخافه والإرهاب ما لحق ذريه أمير المؤمنين عليه السلام وولده، ولم يجر على طائفه من الناس من صروف النكال ما جرى عليهم من ذلك.

فقتلوا بالفتك والغيله والاحتيال، وبنى على كثير منهم وهم أحياء البنيان، وعدّبوها بالجوع والعطش، حتّى ذهبت أنفسهم على الهلاك، وأحوجهم ذلك التمزق، ومفارقة الديار والأهل والأوطان، وكتمان نسبهم عن أكثر الناس، وبلغ بهم الخوف إلى الاستخفاء عن أحيائهم فضلاً عن الأعداء، وبلغ هربهم من أوطانهم إلى أقصى الشرق والغرب، والمواضع النائية عن العمران، وزهد في معرفتهم أكثر الناس، ورغبوا عن تقربهم والاختلاط بهم مخافه على أنفسهم وذرائعهم من جباره الزمان.

وهذه كلّها أسباب تقتضى انقطاع نظامهم، واجتثاث اصولهم، وقلة عددهم، وهم مع ما وصفناه أكثر ذريه أحد من الأنبياء والصالحين والأولياء، بل أكثر من ذراري أحد من الناس، قد طبّقوا الأرض بكثرتهم في البلاد، وغلبوا في الكثرة على ذراري أكثر العباد.

هذا مع اختصاص مناكحهم في أنفسهم دون البعداء، وحصرها في ذوى أنسابهم ذريه من الأقرباء، وفي ذلك خرق العاده على ما بيناه، وهو دليل الآيه الباهره في أمير المؤمنين عليه السلام، كما وصفناه وبيناه، وهذا ما لا شبهه فيه، و

ويؤيد ابتلاؤهم ما نقله السيد ابن طاووس رحمه الله وغيره بهذه العبارة: خرج زين العابدين عليه السلام يوماً يمشى في أسواق دمشق، فاستقبله المنهال بن عمرو، فقال له:

كيف أمسيت يا بن رسول الله؟ قال: أمسينا كمثل بنى إسرائيل في آل فرعون، يذبحون أبناءهم، ويستحيون نساءهم، ويا منهال أمسيت العرب تفتخر على العجم بأنّ محمّداً عربى، وأمست قريش تفتخر على سائر العرب بأنّ محمّداً منها، وأمسينا معشر أهل بيته ونحن مغضوبون مقتولون مشردون، فإنّا لله وإنّا إليه راجعون ممّا أمسينا فيه يا منهال ولله درّ مهيار، حيث قال:

يعظّمون له أعواد منبره وتحت أرجلهم أولاده وضعوا

بأى حكم بنوه يتبعونكم وفخركم أنّكم صحب له تعب (۲)

پس امر فرمود حضرت حق سبحانه و تعالى بعد از بیان این عطیه به رسول صلی الله علیه و آله به خطاب (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ) یعنی: پس نماز کن از برای پروردگار خود به جهت ادای شکر گذاری نعمت او بر تو، چه نماز جامع اقسام شکر است، و قربان کن شتر را که خیال اموال عرب است، و تصدّق کن آن را به محاوایج برای رضای واهب متعال تعالی شأنه.

و نزد جمعی مراد نماز عید است، به قرینه نحر، یعنی نماز عید بگذار و ذبح هدی بکن، به درستی که شانتک یعنی دشمن تو به تخصیص از کمی نسل و قلت عقب شماتت و سرزنش نموده تورا، اوست بی نسل و منقطع از خیر و ذریه.

وفی کتاب سیاده الأشراف لبعض الأعلام من الأشراف: وممّا یرغم أنف الحسود ما اشتهر أنّه لمّا قتل الحسین علیه السلام، کان فی بنی امیه اثنا عشر ألف ولد

ص: ۱۳۸

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۱: ۳۱۱-۳۱۲.

۲- (۲) بحار الأنوار ۴۵: ۱۴۳ از لهوف سید ابن طاووس.

مهودهم من الذهب والفضّه، ولم يكن للحسين عليه السلام إلا ابنه على عليه السلام، والآن قلّ أن يوجد بلد أو قرية ولا يوجد فيها جمّ غفير وجمع كثير من الحسينيين، ولم يبق من بنى اميه من ينفخ النار، بل فنوا عن بكره أبيهم، وبذاك ردّ الله تعالى على عمرو بن العاص بقوله جلّ ثناؤه (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) حيث عابه صلى الله عليه و آله عمرو بن العاص لعنه الله بأنّه أبتّر منقطع النسل. انتهى كلامه رحمه الله.

ومن مجمع البيان: وقيل: الكوثر كثره النسل والذريّه، وقد ظهرت الكثره في نسله من ولد فاطمه عليها السلام حتّى لا يحصى عددهم، وأتصل إلى يوم القيامة مددهم (١).

وأيضاً من مجمع البيان: في هذه السوره دلالات على صدق نبينا صلى الله عليه و آله وصحّه نبوّته، فذكر أولها، ثم قال: ثانيها أنّه قال: أعطيناك الكوثر، فانظر كيف انتشر دينه وعلا أمره، وكثر ذريته حتّى صار نسبه أكثر من كلّ نسب، ولم يكن شيء من ذلك في تلك الحال (٢).

و مفسّرین سبب نزول این سوره را نقل نموده اند، که آن بود که عاص بن وائل سهمی به سید عالم صلی الله علیه و آله نزدیک باب بنی سهم ملاقات نمود، و زمانی با هم سخن گفتند، حضرت رسالت بیرون رفت و عاص به مسجد در آمد، جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن می گفتی؟ گفت:

با این ابتر، و عادت عرب آن بود که هر که را پسر نبودی او را ابتر گفتندی، یعنی وی اقطع است، و از او عقب نخواهد ماند، و در آن ایام پسر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که عبدالله نام داشت ملقب به طاهر و از خدیجه حاصل شده رحلت نموده بود، و از این معنا خاطر مبارک آن حضرت اندوهگین بود، حق

ص: ۱۳۹

۱- (۱) مجمع البيان مرحوم طبرسی ۱۰: ۳۶۶.

۲- (۲) مجمع البيان ۱۰: ۳۶۷-۳۶۸.

تعالی به جهت تفریح دل آن سرور دین و دنیا این سوره را انزال فرمود(۱).

وفی المجلس المائه والثالث والخمسين من كتاب المجالس للشيخ قطب الدين الراوندى: الكوثر هو كثره النسل والذرية، وقد ظهرت الكثرة فى نسله فى ولد فاطمه عليها السلام حتى لا يحصى عددهم، واتصل إلى يوم القيامة مددهم، فإنه عليه وآله السلام قال: كل سبب ونسب منقطع إلا سببى ونسبى، أمره بالشكر على هذه النعمة، فقد أعطاه الله الخير الكثير فى الآخرة، فقد قيل: الكوثر الشفاعة والقرآن والنبوة وذرية فاطمه عليها السلام، وحوض الكوثر.

وروى فى روضه الكافى، بإسناده إلى أبى عبدالله عليه السلام أن قال أبوه عليه السلام فى آخر حديث: قال الله عزوجل فى كتابه (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً) (۲) فنحن ذرية محمد صلى الله عليه وآله (۳).

و از لفظ «نحن» عموم معلوم است، و پر ظاهر است که هر گاه حضرت حق سبحانه و تعالی عطا و تفضل فرموده باشند ذریه و نسل آن حضرت را، و به جهت تسلی آن سید انبیاء صلی الله علیه و آله اعلام به کثرت نسل نموده باشند، با ایشان باید شرافتی باشد که تواند عطیه بود که باعث سرور آن حضرت شود.

و در تفاسیر وارد است که این آیه از جمله معجزات و اخبار به مغیبات قرآنی است، که حق تعالی قبل از وقوع خبر به آن داده که اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار، و عقب اعدای او منقطع و نا پایدار خواهد بود، و هر یک از اولاد با قلت اعمال به آباء گرام خود ملحق خواهند گشت.

به نحوی که صدوق رحمه الله فى باب حال من يموت من أطفال المؤمنين نقل

ص: ۱۴۰

۱- (۱) مجمع البيان ۱۰: ۳۶۶.

۲- (۲) سورة رعد: ۳۸.

۳- (۳) روضه كافي ۸: ۸۱ ح ۳۸.

نموده، عن أبي بكر الحضرمي، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (۱) قال: قصرت الأبناء عن أعمال الآباء، فألحق الله الأبناء بالآباء لتقرّ بذلك أعينهم (۲).

وسأل جميل بن درّاج أبا عبد الله عليه السلام عن أطفال الأنبياء، فقال: ليسوا كأطفال الناس (۳).

و أيضاً از آیه شریفه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) (۴) که در سوره طور واقع است، مستفاد می شود که ذریه آن سرور دنیا و دین به شرافت او و ائمه معصومین علیهم السلام و به برکت سایر آباء و اجداد عظام خود در بهشت جاودان با ایشان به مراتب عظیمه خواهند بود.

و ترجمه آیه شریفه مکرمه موافق تفسیر این است که: آن کسانی که مؤمن بوده باشند، و پیرو شده باشند، ایشان را فرزندان به سبب ایمان رفیع المرتبه که آن ایمان پدران است لاحق سازیم، و برسانیم به درجات پدران ذریات ایشان را، اگرچه این ذریات اهلیت آن درجه خود نداشته باشند، بلکه از جهت تفضل بر ایشان و پدران ایشان، این کرامت متحقق شود، تا باعث سرور و چشم روشنی پدران باشد.

(وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ) یعنی: ناقص نمی کنیم از ثواب و عمل پدران

ص: ۱۴۱

۱- (۱) این آیه که در سوره طور واقع است بنا بر قرائت عاصم ذریتهم در هر دو موضع به صیغه افراد است، و به صیغه جمع نیز خوانده اند، و به قرائت ابی عمرو و اتبعناهم ذریاتهم است، و این اختلاف که در عبارت حدیث واقع است بنا بر آن است «منه».

۲- (۲) توحید شیخ صدوق ص ۳۹۴ ح ۷، من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۹۰ ح ۴۷۳۳.

۳- (۳) من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۹۰ ح ۴۷۳۴.

۴- (۴) سوره طور: ۲۱.

چیزی، تا آن که ملحق شوند ذرّیات ایشان به این نحو که پاره ای از ثواب پدران به ذرّیات داده شود، و ملحق شوند به آباء، بلکه لاحق می کنیم ذرّیات را به پدران از راه تفضّل و احسان بدون نقصان (كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ) یعنی: هر کس مرهون عمل خود است در روز قیامت، یعنی وابسته است به کردار خود و بعمل دیگری مؤاخذ نیست.

و ثقة الاسلام ابوعلی طبرسی - حَفَّهَ اللهُ تَعَالَى بِرَحْمَتِهِ - در جوامع الجامع در طی تفسیر این آیه شریفه ایراد نموده است: وعن النبي صلى الله عليه و آله انّ المؤمنين وأولادهم في الجنّة، وقرأ هذه الآية (۱).

یعنی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: مؤمنین و اولاد ایشان روز قیامت در بهشت خواهند بود، و این آیه مذکوره را تلاوت نمودند.

و در مجمع البیان نیز فرموده است که: روی عن الصادق عليه السلام قال: أطفال المؤمنین یهدون إلی آباءهم یوم القیامه (۲).

هرگاه به مؤمنین این مرتبه کرامت شده باشد که به جهت حسن اعمال آباء مرتبه اولاد را به درجه اعلا رسانند، پس حضرت رسالت پناه و ائمه اطهار علیهم السلام به این معنا اولی و انسب خواهند بود.

چنان چه در کتاب امالی صدوق رحمه الله تعالی وارد است: أبی، عن محمّد بن علی، عن عبد الله بن الحسن المؤدّب، عن أحمد الاصفهانی، عن الثقفی، عن أبی هراسه الشیبانی، عن جعفر بن زیاد الأحمر، عن زید بن علی بن الحسین بن علی، أنه قرأ (وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا

ص: ۱۴۲

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۲۱۱:۹.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۲۱۱:۹.

كَتَرَهُمَا (١) ثُمَّ قَالَ: حَفِظَهُمَا اللَّهُ بِصَلَاحِ أَبِيهِمَا، فَمَنْ أَوْلَى بِحَسَنِ الْحَفِظِ مِنَّا، رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَدُّنَا، وَابْنَتَهُ آمَنَّا، وَسَيِّدَهُ نَسَائِهِ جَدَّتْنَا، وَأَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَلَّى مَعَهُ أَبُوْنَا (٢).

إِذَا وَلِدَ الْمَوْلُودَ مِنْ نَسْلِ أَحْمَدَ لَقَدْ زِيدَ فِي أَهْلِ الْمَكَارِمِ وَاحِدٌ

وَفِي كَشْفِ الْغَمِّهِ: قَالَ الْبِرْذَوْنُ بْنُ سَيْفِ النَّهْدِيِّ وَاسْمُهُ جَعْفَرٌ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: احْفَظُوا فِينَا مَا حَفِظَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ فِي الْيَتِيمِينَ، قَالَ:

(وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) (٣).

وَقَالَ السَّيِّدُ عَلِيُّ بْنُ طَاوُوسِ الْحَسَنِيِّ فِي دِيْبَاغِهِ كِتَابَهُ كَشْفَ الْمَحِجَّةِ بِأَكْفِ الْحِجَّةِ: ثُمَّ نَقَلْنِي جَلَّ جَلَالُهُ فِي خَزَائِنِ السَّلَامَةِ وَالْعَنَائِيهِ التَّمَامَةِ مِنْ أَصْلَابِ الْأَبَاءِ إِلَى بَطُونِ الْأُمَمَاتِ، مَلْحُوظًا بِالْعَنَائِيَّاتِ، مَحْفُوظًا مِنَ الْآفَاتِ الَّتِي جَرَتْ عَلَى الْأُمَمِ الْهَالِكَاتِ، مَصُونًا عَنِ طَعْنِ الْأَنْسَابِ، وَوَهْنِ الْأَسْبَابِ.

بَدِيلٌ أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ جَعَلْنِي مِنْ ذُرِّيَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ، وَأَفْضَلِ الْعَالَمِينَ، وَمِنْ فِرْعِ أَكْمَلِ الْوَصِيِّينَ، وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَالْكَاشِفِ بِالْإِذْنِ الْمَقْدَسِ الْمَكِينِ أَسْرَارِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَمِنْ ثَمَرِهِ فُؤَادِ سَيِّدِهِ نَسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، الَّذِينَ تَوَلَّى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِتَرْكِهِ أَعْرَاقَهُمُ الطَّاهِرَةَ، وَتَنْمِيَةِ خَلَاقِهِمُ الْبَاهِرَةَ، فَكُلُّ شَرَفٍ سَبَقَ لَهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ بِالْوِلَادَاتِ وَكَمَالِ الْأَبَاءِ وَالْأُمَمَاتِ، فَقَدْ دَخَلْنَا مَعَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي تَحْفِ تِلْكَ السَّعَادَاتِ وَالْعَنَائِيَّاتِ.

وَمِنْ جَمَلِهِ فَوَائِدُ تِلْكَ الْأَصُولِ مَا سَيَأْتِي ذِكْرَهُ فِي الْفُصُولِ:

الفصل الأول: واعلم أنني ما أقول هذا غفولاً عن الشرف بالتقوى، ولكن

ص: ١٤٣

١- (١) سورة كهف: ٨٢.

٢- (٢) امالى شيخ صدوق ص ٧٣٠ ح ١٠٠٠.

٣- (٣) كشف الغمّه ٢: ١٦٢.

سلامه الأعقاب من الطعن والبلوى من أفضل نعم الله جلّ جلاله التي أمر جلّ جلاله بالاعتراف بقدرها، وحثّ في القرآن الشريف على الحديث بها ونشرها.

الفصل الثاني: وقد تضمّنت كتب الأخبار ومقالات الأخيار أنّ تعداد النعم بطهاره الأصول وسلامتها من الوهن المرزول من مهمّات المأمول، ودلالات الاقبال والقبول، بشهادة المعقول والمنقول.

الفصل الثالث: وليس هذا من تزكيه لنفس الانسان التي منع منها ظاهر القرآن؛ لأننا اعترفنا بها لله جلّ جلاله صاحب الاحسان، ولأنّه لو منع عقل أو نقل عن أمثال هذا المقال، كان قد حرم على أهل الاسلام مدح أبيهم آدم عليه السلام، وكان قد حرم على ذريه محمّد صلى الله عليه وآله مدحه وتعظيمه على فعّاله ومقاله؛ لأنّه جدّهم، والمدح له مدح لأعراقهم الجليله، وتزكيه لأصولهم الجميله.

الفصل الرابع: فترى كلّ ذى حسب ونسب يودّ لو أنّ نسبه وحسبه من أنسابنا وأحسابنا النبويه، ولا نجد أبداً نسباً ولا حساباً خيراً من أحسابنا وأنسابنا الزكيه، فتمنّى أو نرضى أن تكون جميع أعراقنا منه، أو أنّنا تفرّعنا عنه.

الفصل الخامس: ثمّ شرّفنى الله جلّ جلاله من لدن سلفى الأطهار محمّد وعلى وفاطمه والحسن والحسين وزين العابدين عليهم السلام ومن ولّمدنى من الأبرار بآباء وأمهات وأجداد وجدّات، وجدت أهل العلم والأمانات ممّن يعتمد عليهم قد أطبقوا على الثناء عليهم، وقد ذكرت من ذلك الثناء طرفاً جليلاً فى كتاب الاصطفاء.

الفصل السادس: ثمّ أخرجنى الله جلّ جلاله إلى الوجود الحاضر بفضله الباهر على سبيل الإكرام فى دوله الإسلام التي هى أشرف دول الأنام بعد أن أشرقت بجدى محمّد - صلوات الله عليه وآله - أنوار شمسها، وأطلقت بيد نبوّته من قيود نحوسها، وعتقت بهدايته من رقّ ضرّها وبؤسها(١). انتهى كلامه قدّس سرّه.

ص: ١٤٤

١- (١) كشف المحجّة سيد ابن طاووس، مقدّمه كتاب.



وفى كتاب المناقب لابن شهر آشوب: أبو محمّد الفحام، قال: سأل المتوكّل ابن الجهم من أشعر الناس؟ فذكر شعراء الجاهليه والاسلام، ثمّ إنّه سأل أبا الحسن عليه السلام، فقال: الحمّاني، حيث يقول:

لقد فاخرتنا من قريش عصابه بمطّ خدودٍ وامتداد أصابع

فلما تنازعنا المقال قضى لنا عليهم بما يهوى نداء الصوامع

ترانا سكوتاً والشهيد بفضلنا عليهم جهير الصوت فى كلّ جامع

فإنّ رسول الله أحمد جدّنا ونحن بنوه كالنجوم الطوالع

قال: وما نداء الصوامع يا أبا الحسن؟ قال: أشهد أن لا إله إلاّ الله، وأشهد أنّ محمّداً رسول الله، جدّى أم جدّك؟ فضحك المتوكّل، ثمّ قال: هو جدّك لا ندفعك عنه (١).

وفى بعض الروايات: أنّه دخل الحسن عليه السلام على يزيد، فجعل يزيد يفتخر ويقول: نحن ونحن، والحسن عليه السلام ساكت، وأذن المؤذن، فقال: أشهد أنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله، قال الحسن عليه السلام: يا يزيد ألك جدّ مثل هذا؟ فخجل يزيد ولم يردّ جوابه.

ومن علل الشرائع: بحذف الاسناد اختصاراً منّا، عن عبيد بن زرار، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: كنت عند زياد بن عبيد الله وجماعه من أهل بيتى، فقال: يا بنى على وفاطمه ما فضلكم على الناس؟ فسكتوا، فقلت: إنّ من فضلنا على الناس إنّنا لا نحبّ أن نكون من أحد سوانا، وليس أحد من الناس لا يحبّ أن يكون منّا إلاّ أشرك، ثمّ قال: ارووا هذا الحديث (٢).

وفى تفسير على بن إبراهيم: من سوره النبأ (وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ

ص: ١٤٥

١- (١) مناقب ابن شهر آشوب ١٢: ٣٤٧-٣٤٨.

٢- (٢) علل الشرايع مرحوم صدوق ص ٥٨٣ ح ٢٤.

تُرَاباً (١) أى: علوياً، وقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: المكنى أمير المؤمنين أبو تراب (٢).

قال عبدالمطلب:

نحن آل الله فيما قد خلا لم يزد ذاك على عهد ابرهيم

قال على بن عيسى الإبلى فى كتابه كشف الغمّه: وفى كتاب الآل لابن خالويه، قال أبو عبد الله الحسين بن خالويه: الآل ينقسم فى اللغه خمسه وعشرين قسماً: آل قريش، قال الشاعر هو عبدالمطلب:

نحن آل الله فى كعبته لم يزل ذاك على عهد ابرهم

وقال آخرون: أراد نحن آل بيت الله، أى: قطن مكّه وسكان حرم الله، والعرب يقول فى الاستغاثه: يا آل الله ويريدون قريشاً (٣).

وروى السيد المرتضى رحمه الله فى كتاب الغرر والدرر، بإسناده إلى أيوب بن الحسين الهاشمى، قال: قدم على الرشيد رجل من الأنصار، يقال له: نفيح وكان عريفاً، فحضر باب الرشيد يوماً، ومعه عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز، وحضر موسى بن جعفر عليهما السلام على حمار له، فتلّقاها الحاجب بالبشر والإكرام، وأعظمه من كان هناك، وعجل له الإذن.

فقال نفيح لعبد العزيز: من هذا الشيخ، قال: أو ما تعرفه؟ قال: لا، قال: هذا شيخ آل أبى طالب هذا موسى بن جعفر، فقال: ما رأيت أعجب من هؤلاء القوم يفعلون هذا برجل يقدر أنه يزيلهم عن السرير، أما إن خرج لاسوائه، فقال له عبد العزيز:

لا تفعل، فإن هؤلاء أهل بيت قلّ ما تعرّض لهم أحد فى خطاب إلا وسمعوه فى

ص: ١٤٤

١- (١) سورة نبأ: ٤١.

٢- (٢) تفسير على بن ابراهيم قمى ٢: ٤٠٢.

٣- (٣) كشف الغمّة اربلى ١: ٤٠١.

الجواب سمه بيقى عارها عليه مدى الدهر.

قال: وخرج موسى بن جعفر، فقام إليه نفع الأنصاري، فأخذ بلجام حماره، ثم قال له: من أنت؟ فقال: يا هذا إن كنت تريد النسل، فأنا ابن محمّد حبيب الله بن إسماعيل ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله، وإن كنت تريد البلد، فهو الذي فرض الله على المسلمين وعليك إن كنت منهم الحجّ إليه، وإن كنت تريد المفخرة فوالله ما رضى مشركى قومي مسلمى قومك أكفأ لهم، حتّى قالوا: يا محمّد اخرج لنا أكفأنا من قريش، خلّ عن الحمار، فخلّى عنه ويده ترعد وانصرف بخزى، فقال له عبدالعزيز: ألم أقل لك (١).

وفى بعض النسخ له تتمّه، وهى هذه: وإن كنت تريد الصيت والإسم، فنحن الذين أمر الله تعالى بالصلاة علينا فى الصلوات الفرائض فى قوله «اللهم صلّ على محمّد وآل محمّد» ونحن آل محمّد، خلّ عن الحمار.

پس به نسبت آباء اگر اولاد باید در دارین مکرم باشند، و هر کس به قدر مرتبه آباء رتبه خود را بدانند، سیما اهل بیت نبوت از اهل بیت فرزدق خواهند بود، که سید رضی الدین موسوی رضی الله عنه در دیباجه کتاب نهج البلاغه، و جدّ امجد داعی رضوان الله علیه در آخر قیس رابع از کتاب قیسات، بعد از ذکر جمله جمیله از احادیث اهل بیت علیهم السلام که جامع مکونات علم و غامضات حکمت است، ایراد همین بیت فرموده اند:

أولئك آبائي فجئني بمثلهم إذا جمعتنا يا جرير المجامع

رحم الله امریء عرف قدره ولن يتعدّ طوره.

و مؤید این معناست که شرافت آباء منشأ رعایت اولاد می شود، حکایت خضر و موسی علی نبینا وآله وعلیهم السلام است، که در قرآن مجید واقع شده

ص: ۱۴۷

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ (۱) یعنی: امّا آن دیوار که راست کردم هست برای دو کودک یتیم، نام یکی اصرم، و دیگری صیریم (فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا) در این شهر، و بود در زیر آن دیوار گنجی برای ایشان، و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتند (وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) و بود پدر ایشان مرد شایسته، نام او کاشح گفتند، که میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بود، حق تعالی به جهت صلاح آن پدر به چند واسطه محافظت آن گنج نمود.

ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن گنج صحیفه های طلا و نقره بود.

و به روایت ابن عباس و سعید بن جبیر صحیفه ای بود از علوم هادیه.

و از میزان الله الفارق ومصباحه الناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروی است که لوحی بود از زبرجد بر آنجا نوشته بود که: عجب از آن که ایمان دارد چرا غافل می شود، و عجب آن که دنیا را به نظر دارد، و تغلیب و تغیر آن را می شناسد چگونه دل به او می دهد، و عجب از آن که مرگ را به یقین می داند چگونه به شادی می گذراند، و در آخر آن نوشته بود که: لا إله إلا الله، محمد رسول الله (۲).

و در خلاصه المنهج از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی به صلاح مرد مؤمن اصلاح فرزندان و فرزند فرزند او و اهل بیت او و اهل خانه ها و همسایه های او می کند.

الرجاء فی واسع العفو والانعام الإلحاق بآبائی العظام

بنیبه وذوی خیر الأنام وثوقاً بوعده فی الطور

والوفاء صفه الکرام

ص: ۱۴۸

۱- (۱) سورة كهف: ۸۲.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۶: ۲۹۸.

ومؤيد اين سند است، آن چه در تفسير فرات واقع شده، كه فرات قال:

حدّثنا سليمان بن محمّد بن أبي العطوس معنعناً، عن ابن عباس رضی اللّٰه عنه، قال: سمعت علی بن أبی طالب علیه السلام يقول: دخل رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله ذات يوم علی فاطمه علیها السلام وهی حزینه، فقال لها: ما حزنک یا بنیه؟ قالت: یا أبه ذكرت المحشر ووقوف الناس عراه يوم القيامة.

قال: یا بنیه إنّه لیوم عظیم، ولكن قد أخبرنی جبرئیل علیه السلام عن اللّٰه عزوجلّ أنّه قال: أوّل من تنشقّ عنه الأرض يوم القيامة أنا، ثمّ أبی إبراهیم، ثمّ بعلک علی بن أبی طالب، ثمّ یبعث اللّٰه إلیک جبرئیل فی سبعین ألف ملک، فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور، ثمّ یأتیک إسرائیل بثلاث حلل من نور، فیقف عند رأسک فینادیک:

یا فاطمه ابنه محمّد قومی إلی محشرک، فتقومین آمنه روعتک، مستوره عورتک، فیناولک إسرائیل الحلل فتلبسینها، ویأتیک روفائیل بنجیه من نور زمامها من لؤلؤ رطب علیها محفّه من ذهب فترکبینها، ویقود روفائیل بزمامها، وبین یدیک سبعون ألف ملک بأیدیهم ألویه التسییح.

فإذا جدّ بک السیر، استقبلتک سبعون ألف حوراء یستبشرون بالنظر إلیک، بید کلّ واحد منهنّ مجمره من نور تسطع منها ریح العود من غیر نار، وعلیهنّ أکالیل الجواهر، مرصّع بالزبرجد الأخضر، فیسرن عن یمینک، فإذا سرت مثل الذی سرت من قبرک إلی أن لقیتک استقبلتک مریم بنت عمران فی مثلی من معک من الحور، فتسلم علیک، وتسیر هی ومن معها عن یسارک، ثمّ استقبلتک امّک خدیجه بنت خویلد أوّل المؤمنات باللّٰه ورسوله، ومعها سبعون ألف ملک بأیدیهم ألویه التکییر، فإذا قربت من الجمع استقبلتک حواء فی سبعین ألف حوراء، ومعها آسیه بنت مزاحم، فتسیر هی ومن معها معک، فإذا توسّطت الجمع، وذلك أنّ اللّٰه یجمع الخلائق فی صعيد واحد، فیستوی بهم الأقدام.

ثمّ ینادی مناد من تحت العرش یسمع الخلائق: غصّوا أبصارکم حتّی تجوز

فاطمه الصديقه ابنه محمّد صلى الله عليه و آله ومن معها، فلا ينظر إليك يومئذ إلا إبراهيم خليل الرحمن صلوات الله وسلامه عليه، وعلى بن أبى طالب عليه السلام، ويطلب آدم حوّاء، فيراها مع أمك خديجه أمامك، ثم ينصب لك منبر من النور فيه سبع مراق بين المرقاه إلى المرقاه صفوف الملائكه، بأيديهم ألويه النور، وتصطفّ الحور العين عن يمين المنبر وعن يساره، وأقرب النساء منك عن يسارك حوّاء وآسيه بنت مزاحم.

فإذا صرت فى أعلى المنبر أتاك جبرئيل، فيقول لك: يا فاطمه سلى حاجتك، فتقولين: يا ربّ أرنى الحسن والحسين، فيأتياك وأوداج الحسين تشخب دماً، وهو يقول: يا ربّ خذ لى اليوم حقّى ممّن ظلمنى، فيغضب عند ذلك الجليل، ويغضب لغضبه جهنّم والملائكه أجمعون، فتزفر جهنّم عند ذلك زفره، ثم يخرج فوج من النار، فيلتقط قتله الحسين وأبنائهم وأبناء أبنائهم، ويقولون: يا ربّ إنّنا لم نحضر قتل الحسين، فيقول الله لربانيه جهنّم: خذوهم بسيماهم بزرقه العين وسواد الوجوه، خذوهم بنواصيهم، فألقوهم فى الدرك الأسفل من النار، فإنّهم كانوا أشدّ على أولياء الحسين من آباءهم الذين حاربوا الحسين فقتلوه، فتسمع بأشھقتهم فى جهنّم.

ثمّ يقول جبرئيل عليه السلام: يا فاطمه سلى حاجتك، فتقولين: يا ربّ شيعتى، فيقول الله: قد غفرت لهم، فتقولين: يا ربّ شيعه ولدى، فيقول الله: قد غفرت لهم، فتقولين:

يا ربّ شيعه شيعتى، فيقول الله: انطلقى فمن اعتصم بك فهو معك فى الجنّه، فعند ذلك يودّ الخلائق أنّهم كانوا فاطميين، فتسيرين ومعك شيعتك وشيعه ولدك وشيعه أمير المؤمنين آمنه روعاتهم، مستوره عوراتهم، قد ذهب عنهم الشدائد، وسهلت لهم الموارد، يخاف الناس وهم لا يخافون، ويظمأ الناس وهم لا يظمأون.

فإذا بلغت باب الجنّه تلقتك اثنا عشر ألف حوراء لم يتلقين أحداً قبلك، ولا

يتلقين أحداً كان بعدك، بأيديهم حراب من نور، على نجائب من نور، رحائلها من الذهب الأصفر والياقوت، أزمتهما من لؤلؤ رطب، على كلّ نجيبه نمرقه من سندس منضود، فإذا دخلت الجنّه تباشر بك أهلها، ووضع لشيعتك موائد من جوهر على أعمده من نور، فيأكلون منها والناس في الحساب (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ).

فإذا استقرّ أولياء الله في الجنّه، زارك آدم ومن دونه من النبيين، وأنّ في بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد: لؤلؤه بيضاء، ولؤلؤه صفراء، فيها قصور ودور، في كلّ واحده سبعون ألف دار، البيضاء منازل لنا ولشيعتنا، والصفراء منازل لإبراهيم وآل إبراهيم.

قالت: يا أبت فما كنت أحبّ أن أرى يومك ولا أبقى بعدك، قال: يا بنيه لقد أخبرني جبرئيل عليه السلام عن الله أنك أول من تلحقني من أهل بيتي، فالويل كلّه لمن ظلمك، والفوز العظيم لمن نصرك.

قال عطا: وكان ابن عباس إذا ذكر هذا الحديث تلى هذه الآية (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) إلى آخر الآية، صدق الله وصدق رسول الله صلى الله عليه وآله (١).

و در باب آن که کسی هرگاه کسی بگوید که سادات و ذریه رسول صلی الله علیه و آله را حجّاج بر طرف نموده چه حکم دارد، محدث کازرونی در کتاب منتقى ایراد نموده است به این عبارت: من طعن فی نسب شخص من اولاد فاطمه رضی الله عنها، بأن قال: أفنى الحجّاج بن يوسف ذریتها ولم یبق أحد منهم، وليس فی الدنيا أحد یصحّ نسبه إليها، فقد ظلم وکذب وأساء، وإن تعیّد ذلك بعد ما نشأ فی بلاد علماء الدین کاد أن یكون کافراً؛ لأنّه یخالف ما قاله رسول الله صلی الله علیه و آله علی ما

ص: ١٥١

ثبت في الترمذی عن زید بن أرقم، أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إني تارك فيكم ما إن تمسّ بكم به لن تضلّوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وأهل بيتي، ولن يتفرّقا حتّى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. وقد تقدّم في حديث المباهلة قوله صلى الله عليه وآله اللهم هؤلاء أهل بيتي.

قال مؤلّف هذا الكتاب سعيد بن مسعود الكازرونى جعله الله ممّن دخل في العلم من طريق الباب حتّى يفوز بالسداد والصواب: فما دام القرآن باقياً، فأولاد فاطمه باقون؛ لظاهر الحديث الصحيح، ومن قال لواحد من أولاد فاطمه رضى الله عنها: يا ردى الأصل، وقال غير نسبه له: أصلى خير من أصلك، فإن استثنى من ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وابنته عزّز وأدب، وإن لم يستثنهما وأطلق الكلام، فعرض عليه ما دخل في اطلاقه وأصرّ على ذلك، فهو كافر؛ لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله خير البرية، وابنته بضعه منه، وقائل هذا مستخفّ برسول الله صلى الله عليه وآله غير معظّم له، بل مرجّح لنفسه الرديه على نفسه الكريمة صلى الله عليه وآله، وإن أول قوله وفرّ إلى الاستثناء وقال: أردت غيرهما وتخلّص من القتل ودرأ بتأويله، فيؤدّب ويعزّز تأديباً وتعزيراً شديداً، ويشتهر بذلك لئلاّ يقدم مثله بمثله.

### سند چهارم: در بیان آیه وآنه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون

در سورة زحرف واقع است (وَإِنَّهُ لَعَدِ كُرُّ لِمَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ) (۱) و تفسیر این آیه موافق آنچه مفسرین بیان نموده اند این است: که به تحقیق قرآن که به تو نازل شده ای محمّد موجب شرف و قدر و مرتبه تو و قوم توست که قبیله قریش باشند، به تخصیص فرزندان و خویشان نزدیک تر تو، و زود باشد که

ص: ۱۵۲



پرسیده شوید از قیام نمودن به حق آن، و تعظیم کردن احکام آن، و به شکر گزاری آن مشغول شدن.

ثقه الاسلام ابوعلی الطبرسی رحمه الله که از کَمَل علماء شیعه است در جوامع الجامع در تفسیر این آیه ایراد نموده است: وَاَنَّ الَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ لِذِكْرٍ لَكَ لِشَرَفٍ لَكَ وَلِقَوْمِكَ الْعَرَبِ أَوْ الْقُرَيْشِ، يَخْتَصُّ بِذَلِكَ الشَّرْفِ الْأَقْرَبَ مِنْهُمْ فَالْأَقْرَبُ، فَلَسَوْفَ تَسْأَلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ قِيَامِكُمْ بِحَقِّهِ، وَشُكْرِكُمْ عَلَيَّ أَنْ رَزَقْتُمُوهُ وَخَصَّصْتُمْ بِهِ مِنْ بَيْنِ الْعَالَمِينَ(۱).

یعنی: به تحقیق قرآنی که وحی کرده شده به تو، شرف و بزرگی است از برای تو و قوم تو که عرب باشند، یا قبیله قریش، و جمعی که اقرب باشند در قرابت رسول صلی الله علیه و آله ایشان، اشرف و اقرب خواهند بود در این بزرگی، پس البتّه زود باشد که سؤال کرده شوید شما در روز قیامت از قیام به حق قرآن، و شکر شما این معنا را که رزق شما، و مختص به شما شده این شرافت در میان جمیع عالم.

و در تفسیر مجمع البیان مذکور است: (وَ لِقَوْمِكَ) أَى: للعرب؛ لِأَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِلُغَتِهِمْ، ثُمَّ يَخْتَصُّ بِذَلِكَ الشَّرْفِ الْأَخْصَّ مِنَ الْعَرَبِ، حَتَّى يَكُونَ الشَّرْفُ لِقُرَيْشٍ أَكْثَرَ مِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ لِبَنِي هَاشِمٍ أَكْثَرَ مِمَّا يَكُونُ لِقُرَيْشٍ(۲).

و در بعضی تفاسیر در طی تفسیر این آیه شریفه نقل شده از عبدالله بن مسعود که او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده: که چون شب معراج مرا به آسمان بردند و انبیاء را جمع کردند، و من با ایشان بنشستم، فرشته ای آمد که حضرت عزّت می فرماید که: از این پیغمبر پرس که ایشان را به چه چیز فرستاده ایم، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد با ایشان که: شما به چه چیز مبعوث شده اید؟ گفتند: علی ولایتک و ولایه علی بن ابی طالب. یعنی ما را به دوستی تو و دوستی علی

ص: ۱۵۳

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۹: ۶۲.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۹: ۶۲.

بن ابی طالب علیه السلام فرستادند، چه شما مولای جمیع اهل توحید، و مقتدای همه ایشانید.

و در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی جعفر علیه السلام منقول است که: لیلہ الإسراء از جمله آیاتی که نمود خدای تعالی به محمد صلی الله علیه و آله این بود که بر انگیخت اولین و آخرین از پیغمبران و رسولان را، و اذان و اقامه گفت حضرت جبرئیل علیه السلام، و پیش ایستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نماز گذارد با ایشان، پس این آیه شریفه نازل شد (وَ سَيَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ) (۱) یعنی: پرس ای محمد از کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو آیا گردانیدیم، یعنی فرمودیم در کتب منزله ایشان به جز خدای آمرزنده مهربان خدایانی که عبادت کرده شوند.

پس پرسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت: بر چه چیز شهادت می دهید؟ گفتند:

شهادت می دهیم که خدا یکی است، و معبودی به غیر از او نبوده و نیست، و شهادت می دهیم که تو رسول خدائی، و گرفته شده است بر آن پیمانها و عهدها از ما (۲).

پس مستفاد شد از آیه (إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ) شرافت قریش و ذریه آن سرور، و لزوم شکر این نعمت عظمی، و بزرگی آباء طیبین ایشان بر جمیع انبیاء و مرسلین، به نحوی که احدی را محلّ انکار نیست.

ص: ۱۵۴

---

۱- (۱) سوره: زخرف: ۴۵.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۸۵.

## سند پنجم: در بیان آیه (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ)

در سوره نساء واقع است (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) (۱).

عیاشی که از اجلاء علماء شیعه است در تفسیر خود، از مفضل بن عمر نقل نموده، که قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) الآية، فقال: هذه نزلت فينا خاصه، إنه ليس رجل من ولد فاطمه عليها السلام يموت ولا يخرج من الدنيا حتى يقر للإمام بإمامته، كما أقر ولد يعقوب ليوسف حين قالوا: (تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا) (۲).

یعنی مفضل بن عمر گفت: که سؤال نمودم از ابی عبدالله علیه السلام از معنی این آیه، آن حضرت فرمودند: که این آیه نازل شده است در حق ما خاصه، به تحقیق که نیست مردی از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام که بمیرد، و نه بیرون رود از دنیا، تا آن که اقرار نماید از برای امام به امامت او قائل شود، چنان که اقرار نمودند اولاد یعقوب از برای یوسف، و تصدیق به فضل او نمودند وقتی که گفتند، به خدای سوگند هر آینه بر گزید خدای تعالی تو را بر ما به حسن صورت و کمال سیرت و غایت جاه و مرتبه پیغمبری و پادشاهی.

و اطلاق اهل کتاب بر ایشان به اعتبار این است که قرآن در بیت نبوت رفیعہ ایشان شرف نزول یافته، به نحوی که در سند سابق مذکور شد (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ) ونعم ما قيل: أهل البيت أدری بما فی البيت.

ص: ۱۵۵

۱- (۱) سوره نساء: ۱۵۹.

۲- (۲) تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳-۲۸۴ ح ۳۰۰.

و مخفی نماناد که چنانچه این آیه کریمه دال است بر مزید الطاف خاصه نسبت به ایشان، موافق است به آیات و احادیثی که وارد شده است بر این مضمون، که هر چه در امم سابقه واقع شده در این امت نیز واقع می شود، واللّٰه اعلم بالصواب.

و محقق بر گشتن و رجوع این فئه و طائفه به سوی حقّ حقیق باتّباع می تواند بود، آنچه ایراد نموده شیخ عالم زاهد شیخ ورام - قدس لطیفه اللطیف الذی لا یرام - در کتاب تنبیه الخاطر و نزهه الناظر، به این عبارت: حدّثنی السید الأجلّ الشریف أبو الحسن علی بن إبراهیم العریضی العلوی الحسینی، قال: حدّثنی علی بن علی بن نما، قال: حدّثنی أبو محمّد الحسن بن علی بن حمزه الأقساسی فی دار الشریف علی بن جعفر بن علی المدائنی العلوی، قال: کان بالكوفه شیخ قصار، وکان موسوماً بالزهد، منخرطاً فی سلك السیاحه، متبتلاً للعباده، مقتفياً للآثار الصالحه، فاتفق يوماً أنّی كنت بمجلس والدی، وکان هذا الشیخ یحدّثه وهو مقبل علیه.

قال: كنت ذات ليله بمسجد جعفی، وهو مسجد قديم فی ظاهر الكوفه، وقد انتصف الليل، وأنا بمفردی فیہ للخلوه والعباده، إذ أقبل علیّ ثلاثه أشخاص، فدخلوا المسجد، فلما توسّطوا صرحته جلس أحدهم، ثم مسح الأرض بیده یمنه ویسره، فحضخض الماء ونبع، فأسبغ الوضوء منه، ثم أشار إلى الشخصین الآخرین یاسبغ الوضوء فتوضّئا، ثم تقدّم فصلی بهما إماماً، فصلیت معهم مؤتمماً به.

فلما سلّم وقضى صلاته بهرنی حاله، واستعظمت فعله من إنباع الماء، فسأل الشخص الذی كان منهما إلى یمینی عن الرجل، فقلت له: من هذا؟ فقال لی: هذا صاحب الأمر ولد الحسن علیه السلام، فدنوت منه وقبّلت یدیه، وقلت له: یا بن رسول اللّٰه ما تقول فی الشریف عمر بن حمزه؟ هل هو علی الحقّ؟ فقال علیه السلام: لا، وربما

اهتدى، إلا أنه ما يموت حتى يرانى، فاستطرفا هذا الحديث.

فمضت برهه طويله، فتوفى الشريف عمر، ولم يسمع أنه لقيه، فلما اجتمعت بالشيخ الزاهد ابن باديه أذكرته بالحكاية التي كان ذكرها، وقلت له مثل الراى عليه: أليس كنت ذكرت هذا الشريف عمر لا يموت حتى يرى صاحب الأمر الذى أشرت إليه، فقال لى: ومن أين لك علم أنه لم يره؟

ثم أننى اجتمعت فيما بعد بالشريف أبى المناقب ولد الشريف عمر بن حمزه، وتفاوضنا أحاديث والده، فقال: إنا كنا ذات ليله فى آخر الليل عند والدى، وهو فى مرضه الذى مات فيه، وقد سقطت قوته، وخفت صوته، والأبواب مغلقة علينا، إذ دخل علينا شخص هبناه، واستطرفنا دخوله، وذهلنا عن سؤاله، فجلس إلى جنب والدى، وجعل يحدثه ملياً ووالدى يبكى، ثم نهض.

فلما غاب عن أعيننا تحامل والدى، وقال: أجلسونى، فأجلسناه وفتح عينيه، وقال: أين الشخص الذى كان عندى؟ فقلنا: خرج من حيث أتى، فقال: اطلبوه، فذهبنا فى أثره، فوجدنا الأبواب مغلقة علينا ولم نجد له أثراً، فعدنا إليه فأخبرناه بحاله وأنا لم نجد، وأنا سألناه عنه، قال: هذا صاحب الأمر، ثم عاد إلى ثقله فى المرض وأغمى عليه (١).

و ايضاً از عنايات الهيه كه اقارب و خویشان حضرت رسول صلى الله عليه و آله به آن ممتاز و سر افرزند، مفاد اين آيه است كه در سورة رعد واقع است (الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ \* وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ \* وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ \* جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا) (٢) تمام الآيه.

ص: ١٥٧

١- (١) تنبيه الخواطر ونزهه النواظر مرحوم ورام ٣: ٢٣٠-٢٣٣.

٢- (٢) سورة رعد: ٢٠-٢٣.

یعنی: آنها که وفا می کنند به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند، و نمی شکنند آن پیمان را، و آنان که می پیوندند به آنچه امر کرده است خدای تعالی که به پیوند به آن از صلۀ رحم و موالات مؤمنین، و ایمان به جمیع انبیاء و کتب و امثال آن، از مراعات حقوق الله و حقوق الناس، و می ترسند از عذاب پروردگار خود عموماً، و خوف دارند از سختی حساب خصوصاً، پس محاسبۀ نفس خود می کنند قبل از آن که محاسبۀ ایشان نمایند.

و آنان که صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوی، یا بر جهاد برای طلب رضای پروردگار خود نه به ریا، و به پای داشتند نماز مفروضه را، و انفاق کردند از آنچه بدیشان داده بودیم در سر و علانیه، و عوض بدی نیکوئی نمودند، یا گناه را دفع کردند به توبه، یا معصیت را به طاعت، آن گروه که به این صفات موصف اند مر ایشان را سرانجام نیکوست، بوستانها با اقامت که همیشه در آن باشند.

و علی بن ابراهیم در طی تفسیر آیه کریمه وافی هدایه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۱) به سند خود ایراد نموده، که قال: أجر النبوه أن تؤذوهم، ولا تقطعوهم، ولا تغضبوهم وتصلوهم، ولا تنقضوا العهد فيهم؛ لقوله (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) (۲).

و در طی تفسیر (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ) (۳) ایراد نموده که: أما من قرأ المودّة بفتح الميم والواو، فالمراد بذلك الرحم والقرباه، فإنه سئل قاطعها عن سبب قطعها، وروی عن ابن عباس أنه قال: هو من قتل في مودتنا أهل البيت (۴).

ص: ۱۵۸

۱- (۱) سورة شوری: ۲۳.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۷۵.

۳- (۳) سورة تکویر: ۸.

۴- (۴) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۴۰۷.

و از این روایت ابن عباس که علی بن ابراهیم ایراد نموده مستفاد می شود که ابن عباس خود را از اهل بیت می دانسته، فتدبر.

و موافق این است آنچه از کلام شیخ طبرسی رحمه الله از تفسیرش عن قریب ایراد می شود: وعن أبي جعفر عليه السلام قال: يعني في قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله، ومن قتل في جهاده. وفي رواية اخرى قال: هو من قتل في مودتنا وولائتنا، والدليل على ذلك قوله لرسول الله صلى الله عليه وآله (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) أخبرنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أيمن بن محرز، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله (وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) قال: من قتل في مودتنا(۱).

و شیخ طبرسی رحمه الله به دستور علی بن ابراهیم تا قوله «والدليل بعينه» نقل نموده، و من بعد بعون الله عالم الغیب والشهادة در سند بیست و سوم این کتاب از معانی الأخبار صدوق و محاسن برقی رحمهما الله در باب وصول رتبه شهادت مر مقتولین راه مودت و ولایت اهل بیت و ذریه را که در این شهادت موافق تفسیر آیه در نص و تصریح به مقصود ذو الشهادتین است دو حدیث ایراد می شود.

و علی بن ابراهیم رضی الله عنه در تفسیر خود آیه شریفه (وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ) (۲) را دلیل آیه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) است، و بینهما تلازم و تدابر معنوی است، و القرآن كما فی الحدیث یفسر بعضه بعضاً مفسراً ومبیناً، به این عبارت تفسیر نموده که: نزلت هذه الآیه فی آل محمد علیهم السلام وما عاهدهم علیه، وما أخذ علیهم من الميثاق فی الذر من ولایه امیر المؤمنین والأئمه علیهم السلام بعده.

ص: ۱۵۹

۱- (۱) مجمع البیان ۱۰: ۲۱۷، تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۴۰۷.

۲- (۲) سورة رعد: ۲۱.

فإنه حدّثني أبي، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الحسن عليه السلام، قال: إنّ رحم آل محمّد عليهم السلام معلّقه بالعرش، تقول: اللهم صل من وصلني، واقطع من قطعني، وهي تجري في كلّ رحم (١).

یعنی: نازل شده است این آیه در شأن آل محمّد علیهم السلام، و آنچه معاهده کرده است خدای تعالی با مردمان بر آن، و آنچه اخذ کرده است بر ایشان از میثاق و پیمان در عالم ذر، یعنی قبل از خلقت از ولایت امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام بعد از آن حضرت.

پس به تحقیق که حدیث نمود به من پدرم از محمّد بن الفضیل، از حضرت ابی الحسن علیه السلام، که آن حضرت فرمود: به تحقیق رحم آل محمّد علیهم السلام آویخته است به عرش، و حال آن که می گوید: خداوند ا وصل کن کسی را که وصل کرده است با من، و قطع کن کسی را که قطع کرده است از من.

و این معلّق بودن به عرش جاری و مستمر است در هر رحمی از آل محمّد علیهم السلام، به جهت آن که کلام در خصوص ایشان بود، یا آن که مراد جمیع ارحام باشد، چنان چه بسیاری از آیات چنین است که در باب شخصی یا قومی نازل شده، و در باب دیگران جاری شده، و مشهور است میان اصولیین که سبب نزول مخصّص نمی باشد، و اعتبار به عموم لفظ است نه به خصوص سبب، چنان چه در محلّ خود مبین شده.

وفي الكافي: عن أبي عبد الله ٧ أنه قال: إنّ الرحم معلّقه بالعرش، تقول: اللهم صل من وصلني، واقطع من قطعني، وهي رحم آل محمّد عليهم السلام، وهو قول الله عزّوجلّ (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) و رحم كلّ ذی رحم (٢).

ص: ١٦٠

١- (١) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ١: ٣٦٣.

٢- (٢) اصول کافی ٢: ١٥١ ح ٧.



وفيه عن عمر بن يزيد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) قال: نزلت في رحم آل محمد عليهم السلام، وقد تكون في قرابتك، ثم قال: فلا تكونن ممن يقول للشيء: إنه في شيء واحد (١).

وفي بعض الكتب المعتبرة: لا يخفى أن صله رحم آل محمد عليهم السلام في هذا الزمان إنما يتحقق في الاحسان إلى ذريته.

و آنچه از کافی مرقوم شده کافی است در تأیید امر مر جمیع ارحام را.

و صدوق - رحمه الله الملك الرحيم - در آخر باب انقطاع يتم اليتيم از فقيه فرموده: وقد تنزل الآية في شيء وتجرى في غيره (٢).

و دلالت این حدیث بر مطلوب از مطالعه ما مضی و ما سیانی بر متأمل پوشیده نیست، پس علی بن ابراهیم تخصیص داده صله را که در آیه شریفه واقع شده به صله آل رسول الله عليهم السلام.

وفي بعض الخطب النبويه المرويه من طرق العامه: نحن قسم الله الذي اقسام بنا، حيث يقول: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) (٣).

وفي تفسير سورة البلد من كتاب مجمع البيان: (وَ الْوَالِدِ وَ مَا وُلِدَ) (٤) قيل:

يريد إبراهيم عليه السلام وولده (٥).

پس هر بلد غیر بلیدی از این آیات می داند، که قسم حق تعالی بر سر سادات و آباء و اجداد ایشان بوده، چنان چه در آیه دیگر فرموده (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ

ص: ۱۶۱

۱- (۱) اصول کافی ۲: ۱۵۶ ح ۲۸.

۲- (۲) من لا يحضره الفقيه ۴: ۲۲۲.

۳- (۳) سورة نساء: ۱، احقاق الحق ۱۴: ۴۸۱.

۴- (۴) سورة بلد: ۳.

۵- (۵) مجمع البيان ۱۰: ۲۸۶.

فِي سَكَرَتِهِمْ يَغْمَهُونَ) (۱) به عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله قسم یاد نموده، که به تحقیق که کفار البتّه در مستی خود کور و لال اند.

ومن تفسیر الفرات: الحسین بن الحکم، یاسناده عن ابن عباس فی قوله تعالی (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ) قال: نزلت فی رسول الله صلی الله علیه و آله وذوی أرحامه، وذلك أنّ کلّ سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا من كان من سببه ونسبه (إنّ الله كان علیکم رقیباً) ای: حفیظاً (۲).

ومن بعد نیز حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب امر به صلّه ذریّه، و دخول سرور در قلب ایشان مسطور خواهد شد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله مروی است که آن سرور دنیا و دین فرمود: که منصور دوانقی جماعت علویین را از مدینه طیبه طلبید، و من با جمعی از اقباء و خویشان خود متوجّه جانب او شدیم، و چون به منزل او رسیدیم، شخصی از خانه او بیرون آمد، و گفت: دو کس از شما درون آئید، من و عبدالله بن الحسن بن الحسن نزد او رفتیم، گفت: توئی که علم غیب می دانی؟ گفتم: لا- يعلم الغیب إلا- الله، نمی داند غیب را جز خدای تعالی، گفت: توئی که خراج از مملکت از برای تو می آورند؟ گفتم: بر خلق ظاهر است که خراج نزد تو می آورند.

گفت: می دانی به سبب چه شما علویین را طلبیده ام؟ گفتم: نمی دانم، گفت: به جهت آن آورده ام که مواضع و منازل شما را خراب کنم، و دلهای شما را بیزارم، و در موضعی مقیم سازم شما را که هر که را از اهل شام و حجاز به قتل آورند در آن مقام دفن کنند، تا موجب ملال خاطر و پریشانی باطن و ظاهر شما گردد.

ص: ۱۶۲

۱- (۱) سورة حجر: ۷۲.

۲- (۲) تفسیر فرات کوفی ص ۱۰۱ ح ۸۸.

جواب گفتم: که ایوب علیه السلام چون به بلا مبتلا شد صبر کرد، و یوسف علیه السلام وقتی که مظلوم گشت عفو فرمود، و سلیمان علیه السلام که پادشاهی و تسلط یافت شکر گزارد، و تو از اهل این جماعتی.

منصور چون این را بشنید از من خوشحال شد و گفت: خبر ده مرا از حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله به تو رسیده باشد، گفتم که: روایت کرد پدرم از جدّم رسول صلی الله علیه و آله: إِنَّ الرَّحْمَ حَبْلٌ مَمْتَدٌّ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، يَقُولُ: قَطَعَ اللَّهُ مِنْ قَطْعِنِي، وَوَصَلَ مِنْ وَصَلِنِي. به درستی که خویشی رشته ای است کشیده از طرف زمین به آسمان، و می گوید: ببرد خدای تعالی آن که مرا ببرد، و پیوند سازد آن که مرا پیوند سازد.

گفت: این حدیث را از تو نمی پرسم، آن گاه گفتم: که خبر داد پدرم از جدّم پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای تعالی می فرماید: أَنَا الرَّحْمَنُ خَلَقْتُ الرَّحْمَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمِي، فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتَهُ، وَمَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتَهُ. منم خدای بخشنده که آفریدم رحم را، و بیرون آورده ام نام آن را از نام خود، هر که پیوند کند به پیوندم به او، و هر که ببرد ببرم از او.

منصور گفت: که این را نمی پرسم، دیگر باره گفتم: که خبر داد پدرم از جدّم رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: إِنَّ مَلَكًا مِنْ مَلَوَكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عَمْرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَوَصَلَ رَحْمَهُ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَإِنَّ مَلَكًا مِنْ مَلَوَكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عَمْرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً قَطَعَ رَحْمَهُ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ. به درستی که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل را از عمر سه سال باقی مانده بود، چون صلّه رحم بجا آورد، حق تعالی عمر او را سی سال گردانید، و به درستی که پادشاه دیگر هم از بنی اسرائیل از عمر وی سی سال مانده بود، چون قطع رحم نمود خدای تعالی عمر وی را سه سال باقی گذاشت.

منصور گفت: این حدیث را می خواستم که از برای من نقل کنی، آن گاه گفت:

والله که امروز صلّه رحم نسبت به شما بجا آورم، و خدمت و رعایت چند

به ایشان باز نمود(۱).

ویناسب هذا المقام ما رواه الصدوق في كتاب اكمال الدين وتمام النعمه، بإسناده إلى أبي جعفر العمري، قال: لَمَّا ولد السيد عليه السلام، قال أبو محمد عليه السلام: ابعثوا إلى أبي عمر(۲)، فبعث إليه، فصار إليه، فقال: اشتره عشرة آلاف رطل خبز، وعشره آلاف رطل لحم وفرقه، أحسبه قال: علي بنى هاشم، وعق عنه بكذا وكذا شاه(۳).

و از این حدیث مستفاد می شود رعایت و مواصبت آن حضرت علیه السلام نسبت به بنی هاشم.

و سید علی بن طاووس در فصل مائه و ثلاثین از کتاب مسمی بکشف المحجّه لثمره المهجه، که از کتاب وصایا است که به پسرش کرده، در ضمن توسل به لزوم رعایت صلّه رحم، ایراد نموده طریقه ای برای توسل او به جناب حضرت قائم اهل بیت علیهم السلام به این عبارت: قل یا مولانا إننی وجدت فی النقل أنّ جدّک محمّداً صلی الله علیه و آله کان له عدوّ شدید، یقال له: النضر بن الحارث، فقتله، فقالت اخته تخاطب النبی صلی الله علیه و آله فی آیات اغیر بعض خطابها:

أحمد ولایت نسل نجیبه من قومها والفحل فحل معرق

إن کان یمكن أن تمنّ وربما من الفتی وهو المغیظ المحنق

والعبد أقرب من وصلت قرابه وأحقّهم إن کان عتق یعتق

فقال النبی صلی الله علیه و آله ما معناه: لو وصلتنی هذه الأبیات قبل قتله لعفوت عنه سوء فعله، وأنت یا مولانا أهل الاقتداء بجمیل خصاله، وقل له رویت فی الحدیث: إنّ قاروناً

ص: ۱۶۴

۱- (۱) عوالی اللثالی ابن ابی جمهور احسائی ۱: ۳۶۲-۳۶۳ ح ۴۵.

۲- (۲) مراد عثمان بن سعید است.

۳- (۳) کمال الدین شیخ صدوق ص ۴۳۱ ح ۶.

لَمَّا دَعَا عَلَيْهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخَسَفَ بِهَ الْأَرْضُ، نَادَى وَارْحَمَاهُ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَابَةٌ وَرَحْمَةٌ مِثْلَهُ، فَرَوَى أَنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَ الْأَرْضَ أَنْ لَا تَخْسَفَ بِهِ، وَرَعَى لَهُ حَرَمَهُ هَذِهِ الْأَسْتِغَاثَةَ، وَأَنَا أَقُولُ: وَارْحَمَاهُ (۱).

ملخص ترجمه این کلام آن است که: سید علی بن طاووس به پسرش امر نموده که در حین توسل به قائم آل بیت علیهم السلام بگو: ای مولای ما به تحقیق که من یافته ام در نقل که نضر بن حارث از جمله کفار بود، و عداوت شدید به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت آن سرور دنیا و دین امر به قتل او فرمودند.

بعد از آن که او مقتول شد، خواهر او در ضمن این ابیات عرض نمود که نضر بن حارث به عتبه علیه قرابتی داشت و اسیر بود، و بعد اقرب است به رعایت صله رحم، اگر منت گذاشته او را می بخشیدند، ممکن بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از استماع این کلام فرمودند: که اگر این ابیات را پیش از قتل او بر من می خواندند از گناهان او می گذشتم.

و بعد از اتمام این نقل به پسرش امر نمود که بگو به حضرت قائم اهل بیت علیهم السلام که: أنت یا مولای اهل الاقتداء بجمیل خصاله. تو ای مولای ما اهل پیروی نمودن به آن سرور دین هستی در رعایت صله رحم، و سایر خصال جمیله.

و ایضاً خطاب به پسر خود نمود که در حین توسل به جناب مقدس قائم اهل بیت صاحب الزمان علیه السلام بگو که: شنیده ام در حدیث است که چون موسی علیه السلام نفرین بر قارون کرد، زمین او را فرو برد، بنا بر قرابت قریبی که با موسی علیه السلام داشت، قارون فریاد کرد که: وارحمه، پس مروی است که خدای تعالی امر نمود به زمین که دیگر او را فرو مبر، و رعایت نمود از برای قارون حرمت این استغاثه را، و من می گویم: وارحمه.

ص: ۱۶۵

پس از کلام سید النقیب سید علی بن طاووس مستفاد می شود که هر کس به این قرابت خاص سر افراز شده باشد، این نحو  
توسل نسبت به او نیز جائز است، فها أنا أقول أيضاً: وارحماه. لمؤلفه:

به زمین برد فرو خجلتم از عصیان آه

جای رحم است به قارون گنه وارحماه

وفی کتاب ضوء الشهاب: عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام، قال: لما ابتلع يونس عليه السلام الحوت، خرقت به البحار  
السبع في أسرع من طرفه العين، فمّرت الحوت بقارون، ومعه ملك موكل يعدّبه، فلما سمع قارون تسييح يونس عليه السلام  
بالعبرانية، قال للملك الموكل بعذابه: من هذا؟ فأوحى الله تعالى إليه: أن أعلمه أنه يونس بن متى نبي الله تعالى عليه السلام،  
فأعلمه.

فقال قارون للملك: أتأذن لي أن أكلّمه؟ فأوحى الله تعالى إليه: أن ائذن له، فقال له قارون: يا يونس ما فعل ابن أخي هارون بن  
عمران؟ قال: مات، قال: فما فعل ابن أخي موسى بن عمران؟ قال: مات، قال: ما فعلت بنت أخي كلثوم بنت عمران؟ قال: ماتت،  
قال: فبكي قارون، وقال: وا انقطاع رحماه، فأوحى الله تعالى إلى الملك الموكل بعذابه: ارفع عن قارون العذاب أيام الدنيا  
بذكرة لرحمه وبكائه عليها.

وفائده الحديث الأمر بصله الرحم. وراوى الحديث سويد بن عامر الأنصاري.

و مجملی از ذکر احوال قارون که علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است در طی حدیثی که در سبب هلاک قارون  
ایراد نموده این است: که قارون گفت بعد از غضب حضرت موسی علیه السلام بر او: ای موسی سؤال می کنم از تو به حقّ

رحم و خویشی که در میان من و تو هست که بر من رحم کنی، موسی علیه السلام فرمود: که ای فرزند لائی با من سخن مگو که فائده ندارد.

پس به زمین خطاب فرمود: که بگیر قارون را، پس قصر و آنچه در آن بود به زمین فرو رفت و قارون نیز تا زانو به زمین نیز فرو رفت، و گریست و سوگند داد موسی علیه السلام را به رحم موسی علیه السلام نیز فرمود: که ای فرزند لائی با من سخن مگو، و هر چند او استغاثه کرد مفید نیفتاد تا در زمین پنهان شد.

پس چون موسی علیه السلام به محلّ مناجات خود رفت حق تعالی فرمود که: ای فرزند لائی با من سخن مگوی، موسی علیه السلام دانست که حق تعالی به او تغییر می فرماید که بر قارون رحم نکرد، و گفت موسی علیه السلام: پروردگارا قارون مرا به غیر تو خواند، و به غیر تو سوگند داد، و اگر مرا به تو سوگند می داد اجابت او می کردم.

باز حق تعالی همان جواب را داد: که ای فرزند لائی با من سخن مگوی، موسی علیه السلام گفت: پروردگارا اگر می دانستم رضای تو در اجابت کردن اوست البتّه اجابت می کردم.

پس خدای تعالی فرمود: ای موسی به عزّت و جلال و جود و بزرگواری و علوّ منزلت خود سوگند می خورم که اگر قارون چنان چه تو را خواند مرا می خواند اجابت او می کردم، اما چون تو را خواند، و به تو متوسّل شد، او را به تو گذاشتم (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: که قارون پسر خاله موسی علیه السلام بود.

و بعضی گفتند: عمّ او. و بعضی گفتند: ابن عمّ او بوده.

وفی باب نوادر الوصایا من الفقیه: وروی محمد بن ابی عمیر، عن ابراهیم بن عبدالحمید، عن سلمی مولاہ ولد ابی عبداللہ علیہ السلام، قالت: کنت عند ابی عبد

ص: ۱۶۷

---

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۱۴۵-۱۴۶.

اللّٰهُ عَلَيْهِ السَّلَام حِينَ حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: اعْطُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ الْأَفْطَسُ سَبْعِينَ دِينَارًا، قُلْتُ لَهُ: أَعْطَى رَجُلًا حَمْلًا عَلَيْكَ بِالشَّفْرَةِ، فَقَالَ: وَيَحْكُكُ أَمَا تَقْرَأِينَ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ) (۱).

از این حدیث که مجمل مضمونش این است که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وقت احتضار بیهوش شد، و بعد از آن که به هوش آمد فرمود: که به حسن افطس هفتاد اشرفی بدهند، سلمی که از خادمه اولاد آن حضرت علیه السلام بود عرض نمود: که به مردی که به تو کارد کشیده این مبلغ می دهی، و سابق حسن افطس این بی ادبی نموده بوده است.

پس فرمود آن حضرت علیه السلام: که آیا قرآن نخوانده ای؟ سلمی گفت: بلی، حضرت فرمود: نشنیده ای قول خدای عزوجل را که فرموده (وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ) تا آخر آیه که دالّ است بر لزوم رعایت این مواصلت.

پس از این حدیث ظاهر می گردد که حسن افطس مسطور خاص با وجود آن که کارد انکار و قطع اخلاص خود را بی پرده عریان نموده، سر انقیاد از طریقه آداب و مسلک اختصاص نسبت به آن حضرت به این حد کشیده بود، مع هذا آن حضرت لوازم احترام را مرعی فرموده، هفتاد اشرفی جهت او مقرّر نمودند.

پس از لزوم رعایت صله مرقومه، مستفاد گردید که از آلت قطع قطع این صله رحم نمی شود، وائمه علیهم السلام با وجود عدم رعایت آداب سایر ذریه و احترام

ص: ۱۶۸



لایق نسبت به شأن ایشان، باز رعایت نا خلفان ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله می نمودند، و قطع این صله رحم قطعاً نمی فرمودند.

پس اگر امت نیز عوض دینار خمس نقد صله رحم و محبت مأموره را صرف ذریه می نمودند، و جابر و انصاری در ربع مسکون جهت خمسهشان می بود، عشر از ایشان پا مال و از دست معاندین در وبال نمی بودند، و خود در ضلال و تیرگی محشر با حسن طریق و خیر مال صراط نجات می یافتند.

و این حدیث مذکور در کتاب کافی (۱)، و غیبت شیخ طوسی (۲)، و مجدی (۳)، و عمده الطالب (۴) که از کتب معتبره علم انساب است نیز مسطور شده، لکن در بعضی روایات هشتاد، و در بعضی صد دینار عوض سبعین واقع است.

وفی مجموعه الورام رحمه الله: الفضل بن قزّه، قال: کان أبو عبدالله علیه السلام بیسط رداءه وفیه صرر الدنانیر، فیقول للرسول: اذهب بها إلی فلان وفلان من أهل بیته، وقل لهم: هذه بعث بها إلیکم من العراق، قال: فیذهب بها الرسول إلیهم، فیقول ما قال، فیقولون: أما أنت فجزاک الله خیراً بصلتک قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله، وأما جعفر فحکم الله بیننا و بینه، قال: فیخرّ أبو عبدالله علیه السلام نصر الله وجهه ساجداً، و یقول: اللهم أذلّ رقبتی لولد أبی (۵).

و از این حدیث مستفاد می شود تذلل رقبه حضرت سید السادات نسبت به گردن کشان و مغرورین و خویشان از سادات و خویشان.

و در خبر است که محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق از عمش امام موسی

ص: ۱۶۹

۱- (۱) فروع کافی ۷: ۵۵ ح ۱۰.

۲- (۲) غیبت شیخ طوسی ص ۱۹۷.

۳- (۳) مجدی شیخ عمری ص ۴۱۷.

۴- (۴) عمده الطالب ابن عنبه داودی ص ۴۱۵.

۵- (۵) مجموعه شیخ ورام ۳: ۱۴۶ ح ۳۳۸۵.

کاظم علیه السلام رنجید، و نزد هارون الرشید به حجاز رفت، و شکایت و غیبت آن حضرت نموده گفت: أتعلم أنّ فی الأرض خلیفتین، آیا می دانی که در روی زمین دو خلیفه اند که خراج از برای ایشان می آورند، هارون گفت: أنا ومن؟ یکی منم دیگری کیست؟ گفت: عمّ من موسی بن جعفر، و بعضی اسرار و حکایتها که آن حضرت با او در میان داشت افشا و اظهار نمود، هارون چون به بغداد آمد بدین سبب آن معصوم را مقید ساخته حبس نمود.

و چون آن حضرت از حبس بیرون آمد، صلّه رحم نسبت به محمّد بن اسماعیل مذکور مرعی داشته، احسان بسیار به او می کرد، و جماعت و اصحاب آن حضرت می گفتند: چرا احسان و صلّه رحم نسبت به او بجا می آری با وجود آن که او قطع رحم نموده، اعمال قبیحه از او ظاهر می شود، آن حضرت فرمودند:

که حدیث کرد پدرم از جدّش این حدیث را که: إنّ الرحم إذا قطعت فوصلت، ثمّ قطعت فوصلت، ثمّ قطعت، قطعها الله، وإنّما أردت أن یقطع رحمه من رحمی.

به درستی که رحم چون بریده شود، پس وصل و پیوند باید کرد، بعد از آن که بریده شود، پس وصل و پیوند باید کرد، بعد از آن که بریده شود، ببرد خدای تعالی آن علاقه خویشی و قرابت را، و به درستی که من خواسته ام که ببرد خدای تعالی رحم او را از رحم من، و این علاقه خویشی از میان ما و او زایل شود (۱).

و این رعایت قرابت به مرتبه ای معتبر بوده که شمر - علیه اللعنه والعذاب - نیز مرعی می داشته، چنانچه در کتاب مقتل سید صفی الدین موسوی مذکور

ص: ۱۷۰

است، ومجمل آن این است که: وأقبل شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه حتى وقف على عسكر الحسين عليه السلام، ثم نادى بأعلى صوته: أين بنو اختي عبدالله وجعفر والعيّاس وعثمان، فقال الحسين عليه السلام: أجيّوه وإن كان فاسقاً، فإنّه بعض أخوالكم، فنادوه ما شأنك؟ فقال: أنتم يا بني اختي آمنون(۱). إلى آخر كلامه الملعون.

عجب از اقاربی که قساوت قلب ایشان از شمر ازید باشد، و تشمیر در این عداوت نموده کمر کین بسته اند، و پیوسته مادّه دشمنی قلبی را در میان دارند.

وقال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغه في سياق قصه غزوه احد: قال الواقدي: وبرز طلحه بن أبي طلحه، فصاح من يبارز؟ فقال علي عليه السلام: هل لك في مبارزتي؟ قال: نعم، فبرز بين الصّفّين ورسول الله صلى الله عليه وآله جالس تحت الرايه، عليه درعان ومغفر وبيضة، فالتقما، فبدره علي عليه السلام بضربه على رأسه، فمضى السيف حتى فلق هامته، إلى أن انتهى إلى لحيته، فوقع، وانصرف علي عليه السلام، فقليل له: هلاًّ ذفقت عليه، قال: إنّه لمّا صرع استقبلتني بعورته، فعطفتني عليه الرحم، وقد علمت أنّ الله سيقتله، هو كبش الكتيبه، فسّر رسول الله صلى الله عليه وآله و كبر تكبيراً عالياً وكبر المسلمون القصّه(۲).

واحاديث در این که صلّه رحم با که باید بعمل آورد، و چه حد دارد بعد از این ان شاء الله تعالى خواهد آمد.

ص: ۱۷۱

۱- (۱) لهوف سيد ابن طاووس ص ۸۷.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۱۴: ۲۳۵-۲۳۶.

آیه اصطفا است که حق تعالی فرموده: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (۱).

یعنی: به تحقیق که خدای تعالی ممتاز نموده و برگزیده از میان خلقان آدم و نوح علیهما السلام را، و آل ابراهیم و آل عمران را برعالمیان.

وفی کتاب المناقب لابن شهر آشوب: روی أنّ الحسین علیه السلام دعا: اللّٰهُمَّ إِنَّا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ قَرَابَتِهِ، فَاقْصِمْ مِنْ ظَلَمْنَا وَ غَضَبْنَا حَقًّا، إِنَّكَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ.

فقال محمّد بن الأشعث: وأی قرابه بینک و بین محمّد، فقرأ الحسین علیه السلام (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) ثم قال: اللّٰهُمَّ أَرِنِي فِيهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ ذُلًّا عَاجِلًا، فبرز ابن الأشعث للحاجه، فلسعته عقرب علی ذکره، فسقط وهو يستغيث، ویتقلّب علی حدثه (۲).

و در مجمع البيان در تفسیر آیه شریفه (قَالُوا أَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ) (۳) ایراد شده: و یعنی بأهل البيت اهل بیت ابراهیم علیه السلام، و إنما جعلت ساره من أهل بيته علیه السلام؛ لأنها كانت ابنة عمه علیه السلام، فلا دلالة في الآية على أنّ زوجه الرجل من أهل بيته، علی ما قاله الجبائی.

وروی أنّ أمير المؤمنين علیه السلام مرّ بقوم، فسلم عليهم، فقالوا: وعلیک السلام ورحمه الله وبرکاته و مغفرته و رضوانه، فقال علیه السلام: لا تجاوزوا بنا ما قالت الملائكة

ص: ۱۷۲

۱- (۱) سورة آل عمران: ۳۳.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۰: ۴۴.

۳- (۳) سورة هود: ۷۳.

لأئینا ابراهیم علیه السلام: (رَحِمْتُ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ) (۱).

و مراد به آل ابراهیم اسماعیل و اسحاق و اولاد ایشان اند، و آل محمد صلی الله علیه و آله نیز آل ابراهیم اند.

و از این جهت در بعضی ادعیه واقع است که «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى أَبِيهِمْ إِبْرَاهِيمَ» یعنی: بار خدایا درجات و مقامات محمد و آل محمد را زیاد کن، همچنان که درجات پدر ایشان ابراهیم را زیاد فرموده ای، و در تشبیه که گفتند: باید مشبه به از مشبه اقوی باشد، ممکن است در این مقام به اعتبار اشتها یا تحقق وجود باشد.

یعنی همچنان که مشهور و محقق ساختی رفعت درجه ابراهیم را، مشهور و محقق کن باز رفعت و درجات محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را، هر چند درجه حضرت محمد صلی الله علیه و آله ارفع از درجه حضرت ابراهیم علیه السلام است، پس اقوی بودن مشبه به به اعتبار اشتها و تحقق است، و بعضی از علماء گفته اند: که ممکن است که منظور تشبیه نمودن صلاه آل باشد به صلاه حضرت ابراهیم علیه السلام.

و مخفی نماند که بنای این توجیه بر این است که آل اعم از ائمه علیهم السلام و سایر ذریه باشد، و إلا منافات با افضلیت ائمه اثنا عشر بر انبیاء اولوا العزم خواهد داشت علی المشهور، اگر چه اقوی بودن مشبه به لزومی در تحققش نیست، چنان چه بعضی از علماء نقل و استشهاد نموده اند عدم لزوم آن را به کریمه (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ) (۲) که مشبه به اقوی نیست هر چند در این آیه نیز به اعتبار اشتها و تحقق مذکورین اقوی می تواند بود.

و مراد به آل عمران که در آیه مذکور شده موسی و هارون است که از

ص: ۱۷۳

۱- (۱) مجمع البیان طبرسی ۵: ۲۳۴.

۲- (۲) سورة بقره: ۱۸۳.

فرزندان عمران بن یصهرند، یا عیسی بن مریم علیه السلام است که مریم دختر عمران بن ماثان بوده.

و این تفضیل عظیمی است که حضرت سبحانه و تعالی سادات را در نص صریح قرآن که منکر آن نتوانند شد مگر کفار بر عالمیان برگزیده است، و در این امر هیچ احدی خلاف نمی تواند نمود.

### سند هفتم: در بیان آیه (وآت ذا القربی حقه)

در سوره روم واقع است (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) (۱) تفسیر این آیه مواق بعضی از تفاسیر این است که: بده ای محمد خداوند قرابت را از بنی هاشم از مال غنیمت کفار و غیر آن حق ایشان را، و به آن صلۀ رحم مرعی دار.

و مجاهد گفته است: که همه امت در این امر که باید رعایت رحم و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و آله بکنند شریک اند، و تصریح نموده که مراد از حق ذی القربی اخراج خمس است به فقراء و ابناء سبیل اهل بیت علیهم السلام.

(ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ) یعنی این دادن حقوق به جماعت مذکوره بهتر است از امساک از جهت آنان که می خواهند ذات خدا را، یعنی رضای او را، یا وجه تقرب را به حق تعالی، نه جهت دیگر از اغراض و اعراض.

و از ابو سعید خدری و غیره مأثور است که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام داد، و این روایت نیز از ابی جعفر و ابی

ص: ۱۷۴

عبدالله عليهما السلام مروی است (۱).

و شك نیست که این شرافت عظیمی است که حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن ایشان را از ذی القربی شمرده باشد، و صاحب حق در غنیمت فرموده باشد، و آیه شریفه (ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى لله وللرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل) (۲) نیز دال است بر آن که مال غنیمتی که حضرت حق سبحانه و تعالی از اهل قری بر رسول خود کرامت فرموده از خدا و از رسول و از ذی القربی و مساکین و ابناء السبیل از سادات بوده است که موافق لفظ «أفاء» نیز به طریق فیء به ایشان برگشته، و شرکت بنی هاشم در اموال غنیمت که از خدا و رسول است صریح است بر شرافت ایشان.

و از حضرت سید الساجدین علیه السلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه فرمودند: که مراد به ذی القربی و مسکینان و راه گذران که در این آیه واقع شده از ما بنی هاشم اند نه غیر ایشان (۳).

### سند هشتم: در بیان صلوات بر آل محمد

در صحیفه مکرمه سجّادیه که علما و عقلاء سلف او را ملقب ساختند به «زبور آل محمد، و انجیل اهل البیت» در دعای آن حضرت از جهت پدر و مادر خود صلوات الله عليهم فرموده اند و وارد است: اللهم صلّ علی محمد وآله، كما شرّفنا به، وصلّ علی محمد وآله كما أوجبت لنا الحقّ علی الخلق بسببه.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) مجمع البیان ۶: ۱۹۲.

۲- (۲) سورة حشر: ۷.

۳- (۳) مجمع البیان ۶: ۱۹۱-۱۹۲.

و در موضع دیگر از همین دعا نیز واقع است «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ»<sup>(۱)</sup> که بعد از صلوات بر آل تصریح به صلوات ذرّیه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، که شامل جمیع ذرّیه الی انقراض العالم هست فرموده اند، و این تفضّل عظیمی است که از آن حضرت در حقّ ایشان عموماً بر لسان معجز بیان جاری شده.

و قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح فرموده است: روی أنّ أباجعفر علیه السلام كان في الحجّ ومعه ابنه جعفر عليه السلام، فأتاه رجل فسلمّ وجلس بين يديه، ثمّ قال: إني أريد أن أسألك، قال: سل ابني جعفرأ، وساق الحديث إلى أن قال: قال له الرجل: رحمكم الله يا ولد فاطمه ثلاثاً<sup>(۲)</sup>.

و مخفی نماند که رجلی که گفته است «رحمکم الله یا ولد فاطمه» را سه مرتبه، چنان چه حضرت ابی جعفر علیه السلام در آخر حدیث به آن تصریح فرموده اند حضرت خضر علیه السلام است، و لفظ «ولد» شامل جمیع اولاد حضرت فاطمه علیها السلام هست.

و مؤید این که ولد فاطمه شامل جمیع ذرّیه است، حدیثی است که ابن بابویه رحمه الله در باب نوادر وصایا از کتاب من لا یحضره الفقیه ایراد نموده، به این عبارت: وروی محمّد بن أبی عمیر، عن حمّاد بن عثمان، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: أوصی رجل بثلاثین دیناراً لولد فاطمه علیها السلام، قال: فأتی بها الرجل أباعبد الله علیه السلام، فقال أبو عبد الله علیه السلام: ادفعها إلى فلان شیخ من ولد فاطمه علیها السلام، وکان معیلاً مقلّاً، فقال له الرجل: إنّما أوصی بها الرجل لولد فاطمه علیها السلام، فقال أبو عبد الله علیه السلام: إنّها لا تقع من ولد فاطمه علیها السلام، وهی تقع من هذا الرجل وله عیال<sup>(۳)</sup>.

ص: ۱۷۶

۱- (۱) صحیفه کامله سجّادیه ص ۲۴۰-۲۴۲ دعاء: ۲۴.

۲- (۲) خرائج و جرائح راوندی ۲: ۶۳۱-۶۳۲ ح ۳۲.

۳- (۳) من یحضره الفقیه ۴: ۲۳۴ ح ۵۵۵۹.



و جدّ داعی السید الأمجد میر سید احمد علیه الرحمه حاشیه ای در این حدیث به این نحو قلمی نموده اند: ای: لا يمكن إعطاء ذلك المال لكل واحد منهم، فيكون ذلك لبيان المصرف.

و از این عبارت حدیث تعمیم ظاهر و بین است، پس ایشان تفضیل عظیم دارند که حضرت خضر علیه السلام به عنوان عموم ایشان را دعا کرده است.

و شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در مصباح در ذکر تعقیب صلاه عصر بعد از سجده شکر، و شیخ ابراهیم بن علی الجباعتی الشهیر به کفعمی در جنّه الأمان الواقیه در ذکر تعقیب صلاه عصر بعد از سجده شکر ایراد نموده اند به این عبارت: ثمّ تدعو بدعاء الفراغ من الصلاه والتعقيب، و در آخر آن دعاء واقع است: وصلّ على الأئمة من أهل بيت نبيك أئمة الهدى وأعلام الدين أئمة المعصومين، وصلّ على ذرية نبيك صلى الله عليه وآله (۱).

و از این دعاء نیز بعد از صلاه بر ائمه عليهم السلام صلاه بر ذریه صریحاً مستفاد می شود.

و در خاتمه دعاء کامل معروف به دعاء حریق واقع است «اللهم صلّ على محمد وأهل بيته الطيبين، وعلى أصحابه المنتجبين، وعلى أزواجه المطهرات، وعلى ذرية محمد» (۲).

و ایضاً در مصباح کبیر شیخ طوسی قدس الله نفسه القدوسی، در آخر صلواتی که بعد از تسیح هر روز از شهر رمضان المبارک نقل شده وارد است بعد از صلاه بر ائمه هر یک باسمه عليهم السلام: اللهم صلّ على القاسم والظاهر ابني نبيك، اللهم صلّ على رقيه بنت نبيك، واللحن من آذى نبيك فيها، اللهم صلّ على أم كلثوم بنت نبيك، واللحن من آذى نبيك فيها، اللهم صلّ على ذرية نبيك، اللهم اخلف نبيك في

ص: ۱۷۷

۱- (۱) مصباح شیخ طوسی ص ۸۰.

۲- (۲) مصباح شیخ طوسی ص ۲۲۲.

أهل بيته، اللهم مكن لهم في الأرض، اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم وأنصارهم على الحق في السر والعلانية، اللهم اطلب بذحلهم ووترهم ودمائهم، وكف عنا وعنهم وعن كل مؤمن ومؤمنة بأس كل باغ وطاق وجبار، وكل دابة أنت آخذ بناصيتها، إنك أشد بأساً وأشد تنكيلاً(١).

و سید علی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات به اسانید خود از حضرت امام رضا علیه السلام در رقعہ الجیب به این عبارت ایراد نموده: عوذہ لكل شیء، بسم اللہ الرحمن الرحیم، بسم اللہ اخسؤوا فیہا ولا تکلمون، تا عبارت: واللہ یطل علیکم بمنعہ نبی اللہ، وبمنع ذریتہ وأهل بیته(٢).

و در کتاب منهاج الصلاح از علامہ رحمہ اللہ این دعا وارد شدہ، و نیز از علامہ رحمہ اللہ در کتاب مذکور از دعاء سمات و سایر کتب ادعیه ایراد شدہ «وبارکت لحبیبک محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و عترتہ و ذریتہ وأمتہ»(٣) انتہی.

و در زیارت مشہورہ مسطورہ در جمیع کتب مزار واقع است: اللهم فاستجب دعائی، و اقبل ثنائی، واجمع بینی و بین اولیائی، بحق محمد و علی و فاطمہ و الحسن و الحسین آبائی(٤).

و گفته است سید عبدالکریم بن طاووس در باب رابع کتاب فرحہ الغری، بعد از ایراد این فقرات: أقول: إذا کان الزائر علویاً فاطمیاً جاز أن یقول: آبائی، وإلا فلیقل ساداتی. ولم یورد الطوسی هذه اللفظه فی مصباحه(٥). انتہی.

ص: ۱۷۸

۱- (۱) مصباح شیخ طوسی ص ۴۲۲-۶۲۳.

۲- (۲) مهج الدعوات سید ابن طاووس ص ۳۴.

۳- (۳) منهاج الصلاح علامہ حلی ص ۲۴۷.

۴- (۴) مصباح شیخ طوسی ص ۷۳۹، مقداری از زیارت امین اللہ می باشد.

۵- (۵) فرحہ الغری ص ۴۰.

## سند نهم: در بیان بغض و دوستی خاندان حضرت علی علیه السلام

در مقدمه کتاب تقویم الإیمان جدّ داعی شمس الخافقین، و ثالث المعلمین، میر محمدباقر داماد الحسینی قدس سرّه نقل نموده اند، از امالی ابن بابویه رحمه الله، و در کتاب بلال غلّه المطالب وشفاء علّه المآرب فی مناقب أسد الله الغالب علی بن ابي طالب علیه السلام، نیز همین حدیث مذکور است، به طرق متواتره، از کمل مشایخ عامّه، به این نحو: عن صفوان الجمال، عن مولانا الصادق جعفر بن محمد صلوات الله وسلامه علیهما، عن ابيه، عن ام سلمه زوجة النبي صلى الله عليه وآله أنها قالت: أقرأني رسول الله صلى الله عليه وآله (لا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) الآية، فقلت: يا رسول الله من أصحاب النار؟ فقال: مبغضوا علي وذريته ومنقصوهم، فقلت: يا رسول الله فمن الفائزون منهم؟ قال: شيعة علي هم الفائزون(۱).

یعنی: ام سلمه زوجه نبی صلی الله علیه و آله گفت: قرائت نمود به من رسول صلی الله علیه و آله آیه (لا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) را تا آخر، پس گفتم یا رسول الله کیست اصحاب نار؟ فرمود: جمعی که بغض و عداوت علی و ذریه او را داشته باشند، و یا نسبت نقصی به ایشان دهند، که مستلزم اهانت و منافی جلالت قدر ایشان باشد، پس گفتم: یا رسول الله کیستند فایزان از ایشان؟ فرمود: شیعه علی فایزان و فیروز یافتگان اند.

و مؤید بعضی از احکام حدیث مسطور است این حدیث: قال صلی الله علیه و آله: من کذب متعمداً عدّبه الله تعالی، و من باع حرّاً عدّبه الله تعالی، و من أبغض ذرّیتی عدّبه الله تعالی.

ص: ۱۷۹

وفى كتاب الأمالى، والتوحيد، وعيون أخبار الرضا للصدوق، والاحتجاج للشيخ الطبرسى قدس الله تعالى نفوسهما القدوسى، فى حديث طويل، فيها ما موضع الحاجه منه: أنه قال النبى صلى الله عليه وآله: من أبغض أهل بيتى وعترتى لم يرنى ولم أره يوم القيامة. وقال صلى الله عليه وآله: إن فيكم من لا يرانى بعد أن يفارقنى (١).

و از این احادیث ظاهر است که بغض با ایشان موجب عدم وصول به شفاعت شفیع المذنبین است در روز قیامت.

### سند دهم: در ثواب احسان به سادات

در کتاب من لا یحضره الفقیه که از کتب معتبره شیعه، و از جمله کتب اربعه حدیث، و تألیف شیخ صدوق ابن بابویه قمی - رحمه الله علیه - است، که به دعای حضرت صاحب الزمان - صلوات الله وسلامه علیه - متولّد شده، و شرط نموده در اول کتاب میان خود و خدای تعالی که حدیثی که نزد او صحیح باشد در این کتاب ایراد نماید.

وعلماء شیعه رضوان الله تعالی علیهم مراسیل این کتاب را به منزله مسانید دانسته اند، یعنی حدیثی که در این کتاب بی سند نقل شده به منزله آن است که با سند باشد در اعتبار و صحّت، خصوصاً هرگاه به لفظ «قال» مذکور شده باشد، یا آن که فعل امر در لفظ حدیث مذکور باشد، چنان چه جدّ داعی ثالث المعلمین میر محمدباقر الداماد الحسینی قدس سرّه در حاشیه کتاب مذکور تصریح به این مراتب کرده است.

ص: ۱۸۰

---

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۵۴۶ ح ۷۲۸، توحید شیخ صدوق ص ۱۱۷، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۱۱۵، احتجاج مرحوم طبرسى ۲: ۴۰۸.

ایراد نموده شیخ جلیل در کتاب مسطور باب ثواب اصطناع المعروف إلى العلویه، یعنی: این باب بابی است در بیان ثواب نیکوئی کردن به جمعی که منسوب به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به اعتبار نسب باشند: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من صنع إلى أحد من أهل بيتي يداً كافيته يوم القيامة (۱).

وقال عليه السلام: إنني شافع يوم القيامة لأربعة أصناف ولو جاؤوا بذنوب أهل الدنيا:

رجل نصر ذرّيتي، ورجل بذل ماله لذرّيتي عند الضيق، ورجل أحبّ ذرّيتي باللسان والقلب، ورجل سعى في حوائج ذرّيتي إذا طرّدا أو شرّدا (۲).

یعنی: فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله: که کسی که بکند به یکی از اهل بیت من نیکوئی و احسانی، مکافات او با من است در روز قیامت.

و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: به درستی که من شفیع می شوم در روز قیامت از برای چهار صنف از مردم اگرچه به گناهان اهل دنیا آمده باشند: مردی که یاری نماید ذرّیه مرا، و مردی که به بخشد مال خود را به ذرّیه من در وقت تنگ دستی، و مردی که دوست دارد ذرّیه مرا به زبان و دل، و مردی که سعی در حاجتهای ذرّیه من کند هرگاه ایشان دور کرده شوند از دیار خود، یا آن که بی کس و تنها باشند.

به جهت آن که طرد در لغت به معنی راندن و دور کردن و اخراج نمودن آمده، و تشرید به معنی برهم زدن جمعیت آمده، مثل قوله تعالی (فَشَرَّدُ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ) (۳) و مفسرین گفتند: ای فرق و بدّ جمعهم.

وا احتمال دارد که تردید از راوی باشد، یعنی راوی گوید که به خاطر ندارم

ص: ۱۸۱

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۵ ح ۱۷۲۵.

۲- (۲) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۵ ح ۱۷۲۶.

۳- (۳) سورة انفال: ۵۷.

که آن حضرت به لفظ «طردوا» فرموده اند، یا «شردوا» و در باب ثواب احسان و بذل مال به آل و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله احادیث بسیار وارد است.

از آن جمله در رساله رئیس المحدثین مولانا محمدباقر المجلسی روح الله روحه القدوسی، در رساله ای که در ترجمه بعضی از احادیث شریف که در کیفیت سلوک ولات عدل با کافه عباد که ودایع رب الأرباب اند، به این عبارات بیان نموده که: به سند معتبر منقول است از عبدالله بن سلیمان که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، که ملازم عبدالله نجاشی به نزد آن حضرت علیه السلام آمد و سلام کرد، و نامه نجاشی را آورد و به آن حضرت داد، چون نامه را گشود نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، من مبتلا گردیده ام به حکومت اهواز، و مستدعیم که آقای من و مولای من حدی چند برای من بیان فرماید که بدانم که چه چیز مرا در این عمل به حق تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله نزدیک می گرداند، و مرا به چه نحو باید سلوک کرد، و زکات مال خود را به که بدهم؟ و بر که اعتماد نمایم؟ و راز خود را به که سپارم؟ که شاید حق تعالی به برکت هدایت تو مرا از عقوبت خود نجات بخشد، به درستی که تویی حجت خداوند عالمیان در میان عباد، و امین خدا در بلاد، و پیوسته نعمت الهی بر تو فایض باد.

عبدالله بن سلیمان گفت: که حضرت در جواب او نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، جناب ایزدی تو را حفظ نماید به احسان خود، و لطف نماید به تو به امتنان خود، و حمایت نماید تو را به رعایت خود، به درستی که همه امور در تحت قدرت اوست. اما بعد: آمد به سوی من رسول تو با نامه ای که ارسال نموده بودی، نامه را خواندم، و مقصود تو را فهمیدم، نوشته بودی که به حکومت اهواز مبتلا شده ای، از این خبر هم شاد شدم، و هم اندوهناک گردیدم.

اما شادی من به جهت آن است که شاید حق تعالی به سبب تو فریاد رسی نماید، مضطرّ ترسانی را از آل محمد علیهم السلام، و ذلیل ایشان را به سبب تو عزیز گرداند، و برهنه ایشان را به سبب تو بیوشاند، و ضعیف ایشان را به تو قوی گرداند، و به آب لطف تو آتش جور مخالفان را از ایشان منطفی گرداند.

وامّا اندوه من، پس کمتر چیزی که بر تو می ترسم آن است که یکی از دوستان و شیعیان ما را کار بر او تنگ کنی، و در هنگام عسرت چیزی از او طلب نمائی، پس به این سبب بوی حظیره قدس را استشمام نه نمائی، و بهشت را بر خود حرام گردانی(۱).

و از این حدیث حکم بر لزوم رعایت سادات آل محمد صلی الله علیه و آله بر سلاطین و حکام ثابت است.

و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب، و در کتاب خرایج و جرایح شیخ قطب الدین الراوندی، که از فحول علماء شیعه، و اسم هر دو در اکثر کتب رجال و فهارس علماء به توثیق و صلاح و جلال قدر و عظم شأن مسطور شده، واقع است که هشام بن الحکم گفت: کان رجل من ملوک أهل الجبل یأتی الصادق علیه السلام فی حجّه کلّ سنه، فینزله أبو عبدالله علیه السلام فی دار من دوره فی المدینه، و طال حجّه و نزوله، فأعطی أبا عبدالله علیه السلام عشره آلاف درهم لیشتري له داراً، و خرج إلى الحجّ.

فلما انصرف قال: جعلت فداک اشتریت لی الدار؟ قال: نعم و أتى بصکّ فيه:

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما اشترى جعفر بن محمد لفلان بن فلان الجبلی، اشترى له داراً فی الفردوس، حدّها الأوّل رسول الله صلی الله علیه و آله، والحدّ الثانی أميرالمؤمنین علیه السلام، والحدّ الثالث الحسن بن علی علیهما السلام، والحدّ الرابع الحسين بن

ص: ۱۸۳

---

۱- (۱) رساله آداب سلوک حاکم با رعیت ص ۱۶۶-۱۶۸ چاپ شده در ۲۵ رساله فارسی علامه مجلسی که به تحقیق این جانب چاپ شده.

على عليهما السلام، فلما قرأ الرجل ذلك، قال: قد رضيت جعلني الله فداك.

قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إني أخذت ذلك المال، ففرقته في ولد الحسن والحسين عليهما السلام، وأرجو أن يتقبل الله ذلك، ويشبك به الجنه.

قال: فانصرف الرجل إلى منزله وكان الصك معه، ثم اعتلّ علّه الموت، فلما حضرته الوفاه جمع أهله وحلفهم أن يجعلوا الصك معه، ففعلوا ذلك، فلما أصبح القوم غدوا إلى قبره، فوجدوا الصك على ظهر القبر مكتوباً عليه: وفي لي والله جعفر بن محمد بما قال(۱).

يعني هشام بن الحكم گفت: که بود مردی از پادشاهان اهل جبل که می آمد نزد امام جعفر صادق علیه السلام در وقت حج رفتنش هر سال، پس فرود می آورد آن حضرت او را در خانه ای از خانه های خود در شهر مدینه، و مدت مدیدی کشید حج و نزول او در خانه حضرت ابی عبدالله علیه السلام.

پس داد به حضرت ابی عبدالله علیه السلام ده هزار درهم به جهت آن که بخرد آن حضرت علیه السلام از برای او خانه ای و رفت به حج، چون منصرف شد گفت: جان من فدای تو باشد، آیا خریدی از برای من خانه ای که استدعا نموده بودم؟

آن حضرت علیه السلام فرمود: بلی، و داد به او قباله ای که در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم، این مکتوب مبیاعه جعفر بن محمد است از برای فلان بن فلان جبلی که خریده است از برای او خانه ای را در بهشت، که حدّ اول آن خانه رسول الله صلی الله علیه و آله است، و حدّ ثانی امیرالمؤمنین علیه السلام، و حدّ ثالث حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، و حدّ رابع آن حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

ص: ۱۸۴

---

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۳۰۰-۳۰۱، خرائج و جرائح راوندی ۱: ۳۰۳ ح ۷.



پس چون خواند آن مرد نوشته را گفت: به تحقیق که راضی شدم، بگرداند خدای تعالی مرا فدای تو، گفت راوی: پس فرمود حضرت ابی عبدالله علیه السلام: به تحقیق که من گرفتم آن مال را، پس قسمت نمودم در میان اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام، و امیدوارم که قبول کند خدای تعالی این را، و عوض بدهد به تو به سبب این بهشت را.

گفت راوی که: پس بر گشت آن مرد به منزل خود، و قبالة مرقومه با او بود، بعد از آن بیمار شد به مرض موت، و چون نزدیک شد وفات او جمع نمود اهل خود را، و قسم داد ایشان را که قبالة را با او در قبر دفن نمایند، و چنین کردند.

چون صبح روز دیگر شد، در آن وقت قوم او بر سر قبرش حاضر شدند، یافتند قبالة را بر سر قبر، و نوشته بود بر پشت او که: وفا کرد برای من واللّه جعفر بن محمد علیهما السلام به آنچه گفته بود.

و بنابر نسخه دیگر: وفا کرد ولی خدا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به گفته خود.

ومخفی نماناد که هر درهمی شصت و سه دینار عجمی است از عباسی نه دانگی، و مجموع آنچه داده بود پادشاه جبل به جهت شرای خانه موافق حساب حال شصت و سه تومان تبریزی می شود.

ومما یناسب هذه الحکایه ما ورد فی کتاب زهر الریبع لبعض (۱) أجله السادات من المعاصرین، أتمّ اللّٰه نعمته علیه: وفد علی أبی دلف عشره من أولاد علی بن أبی طالب علیه السلام فی العله التي مات فیها، فأقاموا أياماً لا یؤذن لهم لشده مرضه، فأفاق يوماً، فقال لخدامه بشر: قلبی تحدّثنی أنّ بالباب قوماً لهم إلینا حوائج فأدخلهم علی.

فأول من دخل علیه آل علی بن أبی طالب علیه السلام، وابتدأ بالكلام منهم رجل من

ص: ۱۸۵

---

۱- (۱) تألیف علامه محدث جلیل سید نعمه اللّٰه جزائری قدّس سرّه.

ولد جعفر الطيّار، فقال: أصلحك الله أنا من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد حطمتنا المصائب، وأجحفت بنا النوائب، فإن رأيت أن تجبر كسيراً، وتغني فقيراً لا يملك قطميراً، فقال للخادم: خذ بي وأجلسني، ثم دعا بدواه وقرطاس، وقال: ليكتب كل واحد منكم بيده أنه قبض مني ألف دينار.

فلما أن كتبنا وضعنا الرقاع بين يديه، فقال لخادمه: عليّ بالمال، فوزن لكل واحد منّا ألف دينار، ثم قال لخادمه: يا بشر إذا أنا مت فادرج هذه الرقاع في كفني، فإذا لقيت محمداً صلى الله عليه وآله في القيامة كانت حجّة لي أنني أغنيت عشره من ولده، يا غلام ادفع لكل واحد منهم ألف درهم ينفقها في طريقه حتى لا ينفق ممياً أعطيناه شيئاً حتى يصل إلى موضعه، فأخذناها وانصرفنا، ثم مات رحمه الله.

أقول: ونظير هذه الحكاية أنّ العالم الزاهد المولى أحمد الأردبيلي قدس الله روحه كان من سكاّن مشهد مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، فكتب كتابه إلى السلطان الأعظم الشاه طهماسب أنار الله برهانه، على يدى رجل من العلويين، يذكر فيه شدّه الزمان عليه، وخاطب الشاه الأعظم بالأخوّه والصدّاقه.

فلما بلغه الكتاب وقرأه بعد أن قام إجلالاً له، أمر لذلك السيد بما أغناه، وقال لبعض خدمه: عليّ بكفني، فأخضره ووضع الكتاب فيه، وقال: إذا وضعتوني في القبر، فلتكن هذه الرقعه تحت رأسى لأحتجّ بها على الملكين منكر ونكير بأنّ المولى أحمد قبلنى أخاً له، فتكون سبب نجاتى، وفعل الخادم ما أمره به عند الموت.

مضمون این حکایت که از ابی دلف نقل شده که نسبت به ده نفر از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام که از راه اضطرار و عسرت و تلخی عشرت نزد او شتافته بودند احسان نموده، و هر یک را هزار اشرفی و هزار درهم داده، و قبض ایصال از ایشان اخذ، و مقرر نموده است که قبوض را در کفن او بگذارند، که هر گاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دریابد این قبوض حجّت باشد که ده نفر از اولاد آن سرور

را در دار دنیا غنی نموده، پس به فیوض کثیره رسیده باعث رستگاری او شود.

و قریب به مضمون فوق است، و مستفاد می شود که این طریقه و ضبط این نوشته ها با خود در قبر مستمر بوده است.

و از این کلام که بعضی از اولاد جعفر طیار علیه السلام گفت که: أنا من أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، که به مطلق بنی هاشم اطلاق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می شده.

و از حکایت ثانی که نسبت به نواب جمجاه جنت مکان رو نموده، که اورع المجتهدین ملاً احمد - رحمه الله تعالی - به جهت شخصی از سادات علوی که معسر بوده سفارشی نوشته بودند، و آن جناب را به لفظ اخوت یاد نموده، آن جمجاه آن علوی را بعد از آن که از غنا و ثروت صاحب جاه نمود، امر به ضبط نوشته مرقومه در کفن خود فرمودند، که بعد از فوت در زیر سر او گذارند به جهت حجّت نمودن بر منکر و نکیر.

نیز مستفاد می شود که استمرار این طریقه مرضیه، و آنچه مرقوم شده، باعث اعتضاد و قوت این معنا می گردد، که دست به دست دستور سابقین و لاحقین از ائمه علیهم السلام و سلاطین و مجتهدین سلف و خلف است احترام ذریه و اقارب آن سرور، و به این حد جدّ و جهد در رعایت ذریه و اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله می نموده اند.

و من بعد نیز ان شاء الله العزیز طریقه اطوار حسنه سلاطین جنت مکان، و اکرام ایشان با سادات و علماء، در ذیل خاتمه کتاب و متعلقات آن مذکور می شود.

و مؤلف کتاب مقامات النجاه (۱) حکایت پادشاه جبلی که سابقاً مذکور شد ایراد نموده، و بعد از آن ذکر نموده است که أقول: لا تظنّ أنّ هذا مخصوص بذلك الجبلی، بأنّ الإمام علیه السلام اشتری له تلك الدار، بل هو عامّ إلى يوم القيامة لمن أراد أن

ص: ۱۸۷

یشتری تلک الدار بهذه الدار.

و از این عبارت مستفاد می شود که هر احدی می تواند به سبب احسان و جود جبلی خود نسبت به ذریه رسالت، مثل پادشاه جبلی خانه ای در بهشت اتباع نماید.

و حکایت ابی دلف در تاریخ ابن خلکان در حرف القاف در ترجمه ابی دلف العجلی که قاسم بن عیسی است مذکور است (۱).

مجملاً از این اخبار مستفاد می شود که اعانت ایشان موجب اجر عظیم، و ثواب جسیم است.

و از بعضی احادیث مستفاد می گردد که ملائکه نیز معین در اعمال ایشان می باشند، چنان چه ایراد نموده ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود: أبوعلی الصولی فی أخبار فاطمه علیه السلام، وأبوالسعادات فی فضائل العشرة، بالإسناد عن أبی ذر الغفاری، قال: بعثنی النبی علیه وآله السلام ادعوا علیاً، فأتیت بیده و نادیته، فلم یجبنی، فأخبرت النبی علیه وآله السلام، فقال: عد إلیه، فإنه فی البیت.

فأتیت ودخلت علیه، فرأیت الریح تطحن ولا أحد عندها، فقلت لعلی علیه السلام:

النبی صلی الله علیه و آله یدعوك، فخرج متوشحاً حتّی أتى النبی صلی الله علیه و آله، فأخبرت النبی صلی الله علیه و آله بما رأیت، فقال: یا أباذر لا تعجب، فإنّ لله ملائکه سیاحون فی الأرض، موکلون بمعونه آل محمّد (۲).

و در بعضی نسخ وارد است در آخر حدیث: إلی یوم القیامه. یعنی: یاری می کنند این ملائکه آل محمّد صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت.

ص: ۱۸۸

---

۱- (۱) وفيات الأعیان ابن خلکان ۴: ۷۷-۷۸.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۷۲.

در باب مذکور از کتاب مرقوم ابن بابویه رحمه الله نقل نموده، قال الصادق علیه السلام: إذا كان يوم القيامة نادى مناد أيتها الخلائق أنصتوا، فإنّ محمّداً يكلمكم، فنصت الخلائق، فيقوم النبي صلى الله عليه وآله، فيقول: يا معشر الخلائق من كان له عندى يداً ومنه أو معروف فليقم حتّى اكافيه، فيقولون: بآبائنا وأمّهاتنا وأيّ يد وأيّ منه وأيّ معروف لنا، بل اليد والمنه والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلائق.

فيقول لهم: بل من آوى أحداً من أهل بيتي، أو برّهم، أو كساهم من عرى، أو أشبع جاعهم، فليقم حتّى اكافيه، فيقوم اناس قد فعلوا ذلك، فيأتى النداء من عند الله عزّوجلّ: يا محمّد يا حبيبي قد جعلت مكافأتهم إليك، فأسكنهم من الجنّه حيث شئت، قال: فيسكنهم فى الوسيله حيث لا يحجبون عن محمّد وأهل بيته صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين (۱).

يعنى: گفت حضرت امام جعفر صادق عليه السلام: که هر گاه روز قیامت شود، ندا کند ندا کننده ای که: ای خلائق گوش کنید و ساکت شوید، که محمّد صلی الله علیه و آله با شما سخن می گوید، پس ساکت شوند خلائق.

پس قائم شود پیغمبر صلی الله علیه و آله و بگوید: ای گروه مردمان هر کس را که بوده باشد نزد من حقّی از عطا نمودن، یا امری که سبب منت گذاشتن باشد، یا احسان و نیکوئی کرده باشد به من، پس بر خیزد تا آن که تدارک و مکافات او را بعمل آورم، پس بگویند مردمان: که پدران و مادران ما فدای تو باشند یا رسول الله، چه عطا و چه منت و چه احسان ما را بر تو هست؟ بلکه عطا و منت و نیکوئی مر

ص: ۱۸۹

خدای راست و رسول خدا را بر جمیع خلائق.

پس بگوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله: بلی کسی که منزل داده باشد یکی از اهل بیت مرا، یا آن که نیکوئی کرده باشد با ایشان، یا این که پوشانیده باشد ایشان را از عریانی، یا آن که سیر کرده باشد گرسنه ایشان را، پس بر خیزد تا آن که تدارک نمایم او را، پس بر خیزد جمعی که این اعمال کرده باشند، پس بیاید از جانب خدای تعالی ندائی که: ای محمد ای حبیب من به تحقیق که گردانیدم مکافات ایشان را به تو، پس ساکن کن ایشان را در بهشت هر جا که خواهی.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: که پس ساکن سازد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در وسیله، در موضعی که حاجبی نباشد میان ایشان و حضرت رسول و اهل بیت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.

أما بیان وسیله: در منهاج الصفوی جدّ داعی أعنی السید المحقق الأمجد میر سید أحمد رحمه الله نقل نموده به این عبارت که: در امالی صدوق واقع است: حدّثنا أبی رضی الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، قال: حدّثنا محمد بن یحیی، قال:

حدّثنا العباس بن معروف، قال: حدّثنا أبو حفص العبدی، عن أبی هارون العبدی، عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا سألتم الله عزّوجلّ، فاسألوه لی الوسيله.

یعنی آن حضرت فرمودند: که هر گاه از حق تعالی چیزی طلبید، به واسطه من وسیلت را طلب نمائید.

فسألت النبی صلی الله علیه و آله عن الوسيله، فقال: هی درجتی فی الجنّه، وهی ألف مرقاه، ما بین المرقاه إلى المرقاه مسیر (۱) الفرس الجواد شهراً، أو هی ما بین مرقاه جوهر إلى مرقاه زبرجد، و مرقاه یاقوت إلى مرقاه ذهب إلى مرقاه فضّه، فیؤتی بها یوم القیامه حتّی تنصب مع درجه النبین، فهی فی درجه النبین کالقمر بین الکواکب،

ص: ۱۹۰

فلا يبقى يومئذ نبي ولا صديق ولا شهيد إلا قال: طوبى لمن كانت هذه الدرجة درجته، فيأتي النداء من عند الله عز وجل يسمع النبيين وجميع الخلق: هذه درجه محمد صلى الله عليه وآله.

فأقبل وأنا يومئذ متّزّر بريطه من نور، على تاج الملك وإكليل الكرامه، وعلى بن أبي طالب أمامي، ويده لوائي، وهو لواء الحمد، مكتوب عليه «لا إله إلا الله، المفلحون هم الفائزون بالله» وإذا مررنا بالنبيين، قالوا: هذان ملكان مقربان لم نعرفهما ولم نرهما، وإذا مررنا بالملائكة، قالوا: هذان سيّدا مرسلين (1)، حتّى أعلو تلك الدرجة وعلى يتبعنى.

حتّى إذا صرت فى أعلى درجه منها، وعلى أسفل منى بدرجه، فلا يبقى يومئذ نبي ولا صديق ولا شهيد إلا قال: طوبى لهذين العبدين ما أكرمهما على الله، فيأتي النداء من قبل الله تعالى جلّ جلاله يسمع النبيين والصدّيقين والشهداء والمؤمنين: هذا حبيبي محمد، وهذا وليي على، طوبى لمن أحبه، وويل لمن أبغضه وكذب عليه.

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فلا يبقى يومئذ أحد أحبّك يا على إلا استروح إلى هذا الكلام، وبيضّ وجهه، وفرح به قلبه، ولا يبقى أحد ممّن عاداك، أو نصب لك حرباً، أو جحد لك حقّاً إلا أسودّ وجهه واضطربت قدماه.

فبينما أنا كذلك، إذا ملكان قد أقبلّا إليّ، أمّا أحدهما فرضوان خازن الجنّه، وأمّا الآخر فمالك خازن النار، فيدنو رضوان، فيقول: السلام عليك يا أحمد، فأقول:

السلام عليك أيّها الملك فمن أنت؟ فما أحسن وجهك وأطيب ريحك، فيقول: أنا رضوان خازن الجنّه، وهذه مفاتيح الجنّه بعث بها إليك ربّ العزّه، فخذها يا أحمد، فأقول: قد قبلت ذلك من ربّي، فله الحمد على ما فضّلنى به، ثمّ أدفعها إلى أخى على بن أبى طالب.

ص: ١٩١

ثم یرجع رضوان ویدنو مالک، فیقول: السلام علیک یا أحمد، فأقول:

السلام علیک أيها الملك، فمن أنت؟ فما أقبح وجهک وأنکر رؤیتک، فیقول: أنا مالک خازن النار، وهذه مقالید النار، بعث بها إلیک ربّ العزّه، فنحذها یا أحمد، فأقول: قد قبلت ذلك من ربّي، فله الحمد علی ما فضّلنی به، ثم أدفعها إلی أخی علی بن أبی طالب.

ثم یرجع مالک، فیقبل علی ومعه مفاتیح الجنّه ومقالید النار حتّى یقف علی عجزه جهنّم، وقد تطایر شررها، وعلا زفیرها، واشتدّ حرّها، وعلی آخذ بزمامها، فتقول له جهنّم: جزنی یا علی، فقد أطفأ نورک لهبی، فیقول لها علی: قرّی یا جهنّم، خذی هذا، واترکی هذا، خذی هذا عدوی، واترکی هذا ولیی، فلجهنّم یومئذ أشدّ مطواعه (۱) لعلی من غلام أحدکم لصاحبه، فإن شاء یدهبها یمنه، وإن شاء یدهبها یسره، ولجهنّم یومئذ أشدّ مطواعه (۲) لعلی فیما یأمرها به من جمیع الخلائق، وصلى الله علی سیدنا محمّد وآله (۳).

یعنی: راوی گفت: پرسیدم آن حضرت را از وسیله، فرمودند که: درجه من است در بهشت، و آن هزار پایه است، و میان هر پایه تا پایه مقدار مسافت یک ماه است که اسبی بدو قطع آن نماید، و این مسافت ما بین مرقاتی است که جوهر است تا مرقاتی که پایه زبرجد است، و از مرقات یعنی پایه یاقوت تا به مرقات طلا و تا به مرقات نقره به این مسافت است.

پس در روز قیامت این درجه با درجه های سایر پیغمبران نصب کرده می شود، پس این درجه در میان درجه های پیغمبران به منزله ما هست میان ستارگان، پس پیغمبری و صدیقی و شهیدی نمی ماند در آن روز مگر می گرید، خوشا حال کسی که این درجه درجه اوست.

پس ندائی از جانب الله تعالی بیاید که بشنوند پیغمبران و جمیع خلق را که

ص: ۱۹۲

۱- (۱) در امالی: مطاوعه.

۲- (۲) در امالی: مطاوعه.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۱۷۸-۱۷۹ ح ۱۸۰.



این درجه درجهٔ محمد صلی الله علیه و آله است، پس آیم آن روز و پوشیده باشم جامه ای از نور، و بر سرم تاج سلطنت و اکلیل کرامت بوده باشد، و علی بن ابی طالب پیشاپیش من است، و خواهد بود به دستش علم من که علم حمد است، که در آن علم نوشته شده: «لا إله إلا الله» تا آخر.

و هرگاه بگذریم به پیغمبران گویند: این دو کس فرشتهٔ مقرب اند که ما ایشان را نشناخته و ندیده بودیم، و به ملائکه که بگذریم گویند: این دو کس بهترین انبیای مرسل اند، تا آن که بالای آن درجه روم، و علی در پی من باشد، تا آن که به مرتبهٔ اعلای آن درجه برسم، و علی در پائین من به یک درجه باشد.

پس نماند در آن روز پیغمبری و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آن که بگوید:

خوشا حال این دو بنده، چه کرامت است ایشان را بر جناب الله تعالی، پس بیاید ندائی از جانب خدای جلیل بزرگوار که بشنوند آن صدا را به پیغمبران و مؤمنان که: این دوست من است محمد، و این ولی من است علی، خوشا حال کسی که دوست دارد او را، و وای بر کسی که دشمن دارد او را، و دروغی بر او بندد.

و بعد از آن فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: پس نماند آن روز احدی که دوست داشته باشد تو را ای علی مگر این که روح و راحت و استراحت یابد از این کلام، و سفید شود روی او، و خوشحال گردد به این سبب دل او، و نماند احدی از اعدای تو یا آن که با تو نصب جنگ نموده است، یا انکار کرده است از برای تو حقی را، مگر آن که سیاه شود روی او، و مضطرب شود هر دو قدم او.

پس در این حالت که مرا هست، رو کنند دو ملک به جانب من، احد ایشان رضوان خزینه دار بهشت است، و دیگری مالک خزینه دار دوزخ.

پس پیش آید رضوان و بگوید: السلام علیک یا احمد، پس بگویم من: السلام علیک ای ملک، کیستی تو؟ چه خوب است روی تو؟ و چه خوش است

بوی تو؟ پس بگوید: من رضوان نگاه دارنده بهشتم، و اینها کلیدهای بهشت است که فرستاده است به نزد تو پروردگار عزیز، پس بگیر ای احمد، بگویم من: به تحقیق که قبول نمودم آنچه فرستاده است پروردگار خودم، و مختص اوست ثنا و ستایش به آن کرامتی که مرا زیادتی داده است به آن کرامت، بعد از قبول نمودن آن بدهم آن کلیدها را به برادرم علی بن ابی طالب.

بعد از آن بر گردد رضوان، و پیش آید مالک که به دست اوست جهنم، پس بگوید: السلام علیک یا احمد، بگویم: السلام علیک ای ملک، کیستی تو؟ چه قبیح است روی تو؟ چه منکر است دیدن تو؟ پس بگوید مالک: من خزانه دار آتش جهنم، و اینها کلیدهای آتش است، فرستاده اینها را به سوی تو پروردگار عزیز، پس بگیر اینها را ای احمد، پس بگویم: به تحقیق قبول کردم این را از پروردگار خودم، پس مر خدا راست سپاس بر آنچه تفضیل داده است مرا به آن، پس بعد از آن بدهم آن کلیدها را به برادر خودم علی بن ابی طالب علیه السلام، بعد از آن بر گردد مالک خازن جهنم.

پس متوجه شود علی بن ابی طالب علیه السلام و با او باشد کلیدهای بهشت و دوزخ، تا آن که بایستد در دنباله جهنم، و به تحقیق بپرد و جهنده باشد شراره های او، و بلند باشد صدای زبانه او، و شدید باشد حرارت او، و علی گرفته باشد مهار جهنم را، پس بگوید جهنم او را: که بگذر از من ای علی، به تحقیق که فرو نشانید نور جمال تو زبانه آتش مرا.

پس بگوید مر او را علی علیه السلام: قرار گیر ای جهنم، و بگیر این را و بگذار او را، بگیر این را که عدو من است، و بگذار او را که دوست من است، پس به خدا قسم که جهنم را در آن روز زیاده است اطاعت کردن مر علی علیه السلام را از غلام یکی از شما نسبت به صاحبش، اگر خواهد علی علیه السلام می برد جهنم را به جانب راست، و اگر می خواهد علی علیه السلام می برد جهنم را به جانب چپ، و به این نحو

فرمان او می برد، و قسم به خدا که جهنم را آن روز زیاده است اطاعت نسبت به علی علیه السلام در آنچه امر کند او را به آن از جمیع خلائق، و صلوات بر محمد و آل محمد باد.

و در تفاسیر مسطور است که از حضرت امام محمدباقر علیه السلام مروی است در تفسیر آیه کریمه (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (۱) یعنی: بطلبید آنچه توّسل به دو توان کرد در طلب قرب به حضرت الهی، و جهاد کنید در راه او با اعداء دین، شاید که رستگار شوید به سبب این اعمال، که آن حضرت فرمودند: که توّسل کنید به خدا به طلب رضا، یعنی به قضای او راضی باشید، و بر بلاء او صبر کنید.

اصبغ بن نباته روایت کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که در بهشت دو لؤلؤ است که مقرّ آن در بهشت است، و سقف آن تا به بطنان عرش رسیده است، یکی سفید، و دیگری زرد، و بر هر یکی هفتاد هزار غرفه است، آن که سفید است وسیله محمد صلی الله علیه و آله است، و آن که زرد است وسیله ابراهیم علیه السلام است (۲).

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند: که وسیله حاجبی است میان بنده و خدای، و آن حجاب علی بن ابی طالب علیه السلام است، چون بنده ای به او توّسل کند حق تعالی وی را به آن درجه رساند.

زهری روایت کرده: که بیمار شدم، چنان که به هلاکت نزدیک رسیدم، گفتم:

که مرا به خدا وسیلتی باید، و هیچ کس را در عهد خود از علی بن الحسین علیه السلام بهتر نیافتم، به نزد او رفتم، و گفتم: یا بن رسول الله حال من این است که می بینی، بر من به بخشای، و در حقّ من دعا کن که از این مرض شفا یابم، و از غم و اندوه خلاص شوم، و سبب آمرزش من گردد، چه من به نزد خدا از تو گرامی تری

ص: ۱۹۵

۱- (۱) سورة مائده: ۳۵.

۲- (۲) مجمع البیان ۳: ۲۴۷.

فرمود: که من دعا کنم و تو آمین بگو، یا تو دعا کن تا من آمین بگویم، گفتم:

تو دعا کن و من آمین می گویم، آن حضرت دست بر داشت و گفت: بار خدایا پسر شهاب در من گریخته است و به من و پدران من وسیله جسته، به حق آن اخلاص که پدران من به جناب عزت تو داشته که حاجت او را روا کن، و او را شفائی کرامت فرما، و بروی روزی فراخ گردان، و مرتبه او را در علم رفیع ساز.

زهری گوید: که به خدائی که همه جانها به امر اوست، که هرگز بیمار نگشتم، و دست تنگ نشدم، و هیچ سختی به من نرسید، و امیدوارم که خدای تعالی به میمنت دعای آن حضرت مرا آمرزیده باشد.

### سند دوازدهم: در بیان حدیث نظر به آل محمد علیهم السلام

در کتاب من لا یحضره الفقیه در مبحث حج واقع است: روی أنّ النظر إلى الكعبة عبادة، والنظر إلى الوالدین عبادة، والنظر فی المصحف من غیر قراءه عبادة، والنظر إلى وجه العالم عبادة، والنظر إلى آل محمد صلی الله علیه و آله عبادة(۱).

یعنی: روایت کرده شده است که: نگاه کردن به کعبه معظمه عبادت است، و نگاه کردن به پدر و مادر عبادت است، و نگاه کردن به خط مصحف بدون قرائت عبادت است، و نگاه کردن بر روی عالم عبادت است، و نگاه کردن به آل محمد صلی الله علیه و آله عبادت است.

پس از برای نظر کرده ای که هر دو وجه رو دهد ناظر در مزرعه اجر به یک نگاه از ثمره ثواب دو رویه حاصل بر خواهد داشت.

## سند سیزدهم: در بیان ثواب نظر به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله

در عیون أخبار الرضا علیه السلام ابن بابویه - رحمه الله تعالى - ایراد فرموده است:

حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن علی بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا علیهما السلام، قال: النظر إلى ذرّیتنا عباده، فقیل له: یا بن رسول الله النظر إلى الأئمّه منكم عباده أو النظر إلى جمیع ذرّیه النبی صلی الله علیه و آله؟ فقال: بل النظر إلى جمیع ذرّیه النبی صلی الله علیه و آله عباده ما لم یفارقوا منهاجه، و لم یتلوّثوا بالمعاصی (۱).

و این حدیث در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذرّیه الطیبه و ثواب صلتهم (۲) از کتاب امالی صدوق (۳) و عیون او ایراد نموده، لیکن عبارت «ما لم یفارقوا منهاجه، و لم یتلوّثوا بالمعاصی» در امالی نیست.

و معنی حدیث این است که: حسین بن خالد از حضرت ابي الحسن علی بن موسى الرضا علیهما السلام نقل نموده، که آن حضرت فرمودند: نگاه کردن بر ائمه معصومین علیهم السلام عبادت است، یا نگاه کردن بر جمیع ذرّیه نبی صلی الله علیه و آله عبادت است؟ پس آن حضرت فرمودند: بلکه نظر کردن بر جمیع ذرّیه نبی صلی الله علیه و آله عبادت است مادام که از جاذه شرع تخلف نموده اند، و آمیخته فسوق و معاصی نشدند.

یعنی: به نحوی که عرفاً ایشان را فاسق گویند، و اگر فسوق بی مبالات از ایشان ناشی شود، یا آن که منظور آن باشد که از طریقه حقه آن حضرت تخلف نموده اند، و مکدر و متغیر از معاصی دینی نشده اند، و تغییر در ایمان ایشان نشده.

ص: ۱۹۷

۱- (۱) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۵۱ ح ۱۹۶.

۲- (۲) بحار الأنوار ۹۶: ۲۱۸ ح ۲.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۳۶۹-۳۷۰ ح ۴۶۱.

به جهت آن که تلوث در لغت به معنی قبول تکدر و تغییر آمده، و اگر به معنی آلودگی به گناه مطلقاً منظور باشد، پس عدم تلوث به گناه منحصر در همه معصومین علیهم السلام، و یا جمعی از ذریه که به حد بلوغ نرسیده اند خواهد بود.

و عبارت حدیث حمل اول ندارد، به جهت آن که فرمودند: بل النظر إلى جميع ذریه النبی صلی الله علیه و آله عبادہ. و ثانی بعید است (۱).

پس توجیه مذکور در این مقام خالی از صورتی نیست، چنان چه «ما لم یفارقوا منهاجه» منهاجی است این طریقه را نسبت به طبع مستقیم، و من بعد نیز مذکور می شود، موافق حدیث سلیمان بن جعفر که تا ذریه آن سرور به مذهب حق ائمه اثناعشر باقی اند، ایشان را با دیگران نسبت نیست.

و این حدیث مبین است این را که لفظ «آل» در حدیث سابق شامل جمیع ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله هست، و من بعد ایضاً حدیث صریح که لفظ «آل» شامل جمیع ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هست مذکور می شود.

و در کتاب تحفه شاهی این حدیث ایراد، و مفارقت از منهاج حمل بر خروج از دین، و تلوث به معاصی حمل بر کبایر شده، پس ظاهر است که اطفال و صغار به بقریه کبایر که با کبار است، بنابر این حل نیز خارج خواهند بود.

وفی کتاب الأسرار فی إمامه الأئمه الأطهار، وقد یسمی بکتاب مناقب الطاهرین، تألیف الشیخ الفاضل حسن بن علی الطبرسی، مؤلف الکامل البهائی رحمه الله: روی المخالفون منهم العجلی، ذکر فی نکته أن النبی صلی الله علیه و آله قال: النظر إلى وجه علی عبادہ عندنا.

ص: ۱۹۸

۱- (۱) وجه بعد و عدم بلوغ و نا رسائی این معنا نسبت به خصوص اطفال از عبارت حدیث که فرمودند: بل النظر إلى جميع ذریه النبی صلی الله علیه و آله، و عبارت «ما لم یفارقوا منهاجه» معلوم است به جهت آن که لفظ «جميع» را تخصیص به این بعض و وقتی خاص دادن، با وجود آن که نسبت به اطفال سیما قدرت از مفارقت طریقه و منهاج میسر نیست، بعید است، و همچنین تلوث به معاصی، پس در یک ماده باید که احتمال تحقیق و تحقق این امور رود «منه».

وعن أبي أمامه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من نظر إلى علي كتب الله له بها ألف ألف حسنه، ومحى عنه ألف ألف سيئه، ورفع له بها خمسمائه درجه، ومن نظر إلى أحد أولاد الحسن والحسين عليهما السلام كتب الله له بها خمسمائه حسنه، ومحى عنه بها خمسمائه سيئه، ورفع له خمسمائه درجه(۱).

واز ذکر اولاد حضرت امام حسن عليه السلام تعميم حکم مستفاد می شود، كما لا يخفى على ذوى الأنظار الصحيحه، و در سند پنجاه و سوم احاديث در باب زیارت مطلق ذریه و بنی هاشم مذکور خواهد شد که به این سند مربوط است.

### سند چهاردهم: در بیان تحیت و سلام بر ذریه

عروه الاسلام فی الأولین والآخین شیخ الدین ورئيس المحدثین أبو جعفر محمد بن یعوب الكلینی - رحمه الله علیه - در حدیث شب معراج، که در باب نوادر از اصول(۲) کتاب کافی است ایراد نموده: ثم أوحى إليه: يا محمد صلّ على نفسك، وعلى أهل بيتك، فقال: صلّى الله علىّ وعلى أهل بيتي، وقد فعل، ثم التفت فإذا بصفوف من الملائكة والمرسلين والنبين، فقيل: يا محمد سلّم عليهم، فقال:

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فأوحى الله إليه: إنّ السلام والتحيّة والرحمة والبركات أنت وذريّتك(۳).

یعنی: بعد از مراتب مذکوره که در سابق حدیث گذشته است، وحی فرستاد خدای تعالی به سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله: که ای محمد صلوات بفرست بر نفس خودت و اهل بیت، پس گفت: صلوات خدا بر من و بر اهل بیت من، و خدای

ص: ۱۹۹

۱- (۱) أسرار الامامة مرحوم عمادالدین طبرسی ص ۴۵۷-۴۵۸.

۲- (۲) صحیح: از فروع.

۳- (۳) فروع کافی ۳: ۴۸۶ ح ۱.

تعالی چنان کرد که مقصود من بود، بعد از آن ملتفت شد، پس ناگاه دید از صفوف ملائکه و مرسلین و نبیین را، پس کسی به او گفت: ای محمد سلام کن بر ایشان، پس گفت: السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، پس وحی فرستاد به او خدای تعالی: بدرستی که سلام و تحیت و برکات تو و ذریهٔ تواند.

و بنا بر نسخهٔ دیگر که عوض لفظ «انّ السلام» «أنا السلام» واقع شده، معنی حدیث آن است که: منم سلام و تحیت و رحمت و برکات توئی و ذریهٔ تواند.

هر گاه خدای تعالی ذریهٔ رسول خود را تحیت و رحمت و برکات فرموده باشد، پس اگر احدی دوری از موذت ذریهٔ رسول خدا نماید و از محبت ایشان گریزان باشد، دوری از رحمت الهی خواهد بود.

### سند پانزدهم: در بیان تقدّم هاشمی در جمیع امور

در شرح ارشاد اتقی المجتهدین، وأورع المحققین، مولانا أحمد الأردبیلی، بیان نموده کلام ماتن، أعنی: علامه العلماء فی العالم علامه حلّی رحمه الله، که فرموده «والهاشمی أولى من غیره» بعد از ذکر آن که امام عصر یعنی معصوم علیه السلام اولی از جمیع ناس است در صلاه بر میت، به این عبارت:

ظاهر العبارة أولویته علی کلّ أحد غیر الإمام، بمعنی أنّه يتقدّم علی تقدیر کونه ولیاً، ویترک له الباقي، أو یختاره الولی علی غیره مطلقاً، وإن کان غیره أفقه وأسنّ وأقرأ وأقدم هجره وأصبح، وغیر ذلك من المرجّحات، ویحتمل التقدیم علی تقدیر التساوی فی باقی المرجّحات.

وقال فی الشرح: قال فی الذکری: لم أقف علی مستنده، ویحتمل کونه إکراماً لرسول الله صلی الله علیه و آله ولقوله صلی الله علیه و آله «قدّموا قریشاً ولا تقدّموها» وطعن فيه فی الذکری بأنّه غیر مثبت فی روایتنا، وبأنّه أعمّ من المدعی ولا یضّر؛ لأنّه فی المندوبات، ولأنّه



یفید المطلوب، ولا یضّر دلالتہ علی غیرہ فیخصّص بغیرہ(۱).

یعنی: ظاهر عبارت علامہ المحققین علامہ حلّی رحمہ اللہ در ارشاد، آن است که اولاست هاشمی در پیش نمازی صلاه بر میت از جمیع ناس بغیر از امام علیہ السلام، به این معنا که تقدّم خواهد نمود هاشمی در نماز میت بر غیر هاشمی، بر تقدیر آن که در میان وارث میت هاشمی بوده باشد، که در این صورت و می گذارند باقی وارث پیشنمازی میت را به هاشمی.

و احتمال دارد که مقصود از عبارت مسطورہ متن آن باشد که باید هاشمی را ولی میت بر غیر هاشمی اختیار کند در نماز بر میت مطلقاً، اگرچه غیر هاشمی افقه باشد و اسن و اقرأ و اقدام در هجرت، یعنی در اسلام یا در تحصیل علم، و اصبح باشد یعنی در صباحت و خوب روئی بهتر از هاشمی باشد، یا در صلاح مشهورتر باشد، و در غیر صباحت نیز از اموری که باعث زیادتى بوده باشد، باز هاشمی که این محسنات در او نیست به سبب هاشمی بودن مقدّم است از غیر هاشمی.

و احتمال دارد که مقصود علامه از این عبارت این باشد که هاشمی مقدّم است بر غیر هاشمی که مساوی باشند با او در باقی مرجّحات.

و گفته است در شرح - یعنی شیخ شهید ثانی در شرح ارشاد گفته - که: صاحب کتاب ذکری نقل نموده است که واقف نشدم بر سند الهاشمی اولی که فقهاء نقل نموده اند، در جواب فرمودند که احتمال دارد که سند و دلیل تقدّم هاشمی بر غیر هاشمی اکرام و تعظیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و حدیث منقول از آن حضرت که «قدّموا قریشاً ولا تقدّموها» بوده باشد، یعنی مقدّم دارید قریش را بر خود و تقدّم مجوئید.

وطعن زده صاحب ذکری در کتاب مذکور که این حدیث در روایت ما که

ص: ۲۰۱

شیعه ایم ثابت نیست، و حدیث نیز اعمّ از مدّعا است. در جواب طعن مرقوم افضل المحققین مولانا احمد رحمه الله فرموده که: اگر ثابت نباشد این حدیث به طریق شیعه از جمله امور مستحبّه است، و در امور مستحبّه هر چند روایت به طریق ما ثابت نباشد باز معمول به علماء است، و اعم بودن حدیث از مدّعا نقص به مقصود ندارد، به جهت آن که دال است بر نفی جمیع تقدّمات غیر هاشمی بر هاشمی، و از آن جمله است تقدّم در صلاه مذکوره.

و ضرر ندارد دلالت نمودن حدیث مذکور بر نفی جمیع تقدّمات مطلق مدّعی ما را که نفی تقدّم در نماز بر میت است، تا تخصیص بدهیم به غیر مطلوب. تمام شد کلام اورع المجتهدین مولانا احمد رحمه الله.

پس هیچ نحو تقدّم غیر هاشمی بر هاشمی موافق حدیث مسطور و تحقیق اورع المجتهدین جایز نیست.

و در باب تقدیم اسم بنی هاشم نیز در کتاب أحكام و دفاتر در مبحث حیش از کتاب جواهر العقد الفرید، تصنیف صالح بن الصدیق النمازی، وارد شده که:

أول من دون الدواوين عمر بن الخطاب، حيث استدعى عقيل بن أبي طالب، ومخرمه بن نوفل، وجويبر بن مطعم، وكانوا نساب قريش، فقال: اكتبوا الناس على منازلهم، فقالوا: بمن نبدأ؟ فقال عبدالرحمن بن عوف: يا أمير المؤمنين ابدء بنفسك، فقال عمر: حضرت عند النبي صلى الله عليه وآله وهو يبدأ ببني هاشم وبني عبدالمطلب، فبدأ عمر بهم ثم بمن يليهم من قريش بطناً بطناً ثم بالأنصار.

پس مستفاد شد که عمر نیز انکار این تقدیم ننموده، والفضل ما شهدت به الأعداء.

مؤید این نووی در کتاب قسم الفیء والغنیمه از کتاب منهاج، نقل نموده به این عبارت: ويقدم في اثبات الاسم والاعطاء قريشاً، وهم ولد النضر بن كنانة، ويقدم منهم بنی هاشم والمطلب، ثم عبدالشمس، ثم نوفل، ثم عبدالعزی، ثم سایر

البطون الأقرب فالأقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم الأنصار، ثم سائر العرب، ثم العجم.

وفى باب الخمس من شرح العلامة القونوى على كتاب الحاوى للشيخ عبدالغفار القزوينى فى مذهب الشافعى: قدّم الإمام ندباً فى الإعطاء، واثبات الإسم فى الديوان، الهاشمى والمطلبى على غيرهما من قريش، ثم قدّم الأقرب من الرسول عليه وآله السلام على غيره، فإن استوى اثنان فيما ذكرنا، قدّم العرب الأسنّ منه على غيره، ثم إن استوى فى السنّ قدّم أسبقهم إسلاماً وهجره على غيره، ولهذا تفاصيل طويله مذكوره فى الكتب المطوّله. انتهى ملخصاً.

وفى كتاب مكارم الأخلاق لولد الشيخ الطبرسى من مجموع فى الآداب ما يدلّ على تقديم الهاشمى فى صدر البيت أيضاً، وهو هذه العبارة: لمولاي أبى روى عن المفضّل بن يونس، قال: إننى فى منزلى يوماً، فدخل على الخادم، فقال:

إنّ فى الباب رجلاً يكتنى بأبى الحسن يسمّى موسى بن جعفر عليهما السلام، فقلت: يا غلام إن كان الذى أتوهم فأنت حرّ لوجه الله، قال: فبادرت إليه فإذا أنا به عليه السلام، فقلت:

أنزل يا سيّدى، فنزل ودخل المجلس، فذهبت لأرفعه فى صدر البيت، فقال لى: يا فضل صاحب المنزل أحقّ بصدر البيت الآن، إلّا أن يكون فى القوم رجل يكون من بنى هاشم، فقلت: فأنت إذا جعلت فداك الخبر(١).

وأيضاً فى المحاسن: روى المفضّل بن يونس فى حديث: إنّ أبا الحسن عليه السلام جلس فى صدر المجلس، وقال: صاحب المجلس أحقّ بهذا المجلس إلّا لرجل واحد، وكانت لفضل دعوه يومئذ(٢).

ص: ٢٠٣

١- (١) مكارم الأخلاق طبرسى ص ١٤٨.

٢- (٢) محاسن برقى ٢: ٢٣٩ ح ١٧٣٦.

حدیث مکارم صریحاً دالّ است بر تقدیم بنی هاشم هرگاه در مجلسی احدی از ایشان باشد، و به این قرینه معلوم که در حدیث ثانی که واقع شده «إلا لرجل» بمعنی إلا لرجل واحد من بنی هاشم است.

و آنچه از بعض احادیث مستفاد می شود از تقدیم جمع دیگر در صدر مجلس، مثل حدیث منقول از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: که کسی که مجموع این سه خصلت یا یکی از آنها در او نباشد، و در صد مجلس بنشیند احمق است، اول آن که هر چه پرسند جواب تواند گفت، دوم آن که چون دیگران عاجز شوند او حق را بیان تواند کرد، سیم آن که راهنمایی برآیی که صلاح اهلش در آن باشد تواند نمود(۱).

این حدیث بنا بر تردید در مجموع این سه خصلت یا یکی از اینها مستفاد می شود که معصوم بخصوص منظور نیست، هر چند که مجموع فرد اکملش منحصر به معصوم است.

پس ممکن است که منظور معصوم علیه السلام و بنی هاشم باشد، چنان چه واقع است در احادیث که اولاد عبدالمطلب اعلم اند از شما به ایشان علم میاموزید، و واقع است که ایشان حاضر جواب و صاحب بدیهه اند، و أجوبه مسکته دارند.

و اگر گوید کسی: بنی هاشم اکثر هستند که علمی ندارند، می توان گفت که:

شاید در علم ایمانی که اهمّ است اعلم باشند، بنی هاشم و ذریه و صاحب البیت ادری بما فی البیت.

و علماء اکثر احادیث و آیات که در باب قریش و بنی هاشم و ذریه حضرت رسالت واقع شده، و ظاهراً عموم دارد به عموم خود گذاشته اند، مثل حدیث «قدّموا قریشاً ولا تقدّموهم» و مثل آیه اصطفی، و آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) حتّی آن که آیه تطهیر را چنان چه من بعد مذکور می شود بعضی تعمیم نموده اند،

ص: ۲۰۴

و تقدیم و رتبه سادات از حدیث «الصالحون لله والطالحون لي» و حدیث سلیمان بن جعفر که از کافی و رجال کشی قبل از باب دوم در طی سند صد و دوم در فذلکه کتاب مذکور است.

و از فوائد فاضل سبحانی ملاً محمدمحسن کاشانی، چنان چه در امالی خود ذکر نموده، و به زودی به نظر می آید، و از آیه (وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) آیه، و غیرها به نحوی که قدری مذکور شد و من بعد مذکور می شود مستفاد است، لهذا جمع بینهما ضرور است.

و بنا بر این ممکن است که این حدیث تویخ باشد، و منظور این باشد که کسی که در صدر مجلس خلافت بنشیند، باید این سه خصلت با او باشد، و اگر سه خصلت نباشد یکی بایست باشد، و در ایشان هیچ یک نیست، و اگر تقدیم حمل بر علماء و اهل فضل مطلقاً شود، باید منظور علماء ربّانی باشند.

و حدیثی که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله وسلامه علیه، و کتاب احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله علیه وارد شده به این عبارت: وبالاسناد عن أبي محمد العسکری علیه السلام، أنه اتصل به أن رجلاً من فقهاء شيعته کلم بعض النصیب، فأفحمه بحجته، حتى أبان عن فضيحتة، فدخل على علي بن محمد عليهما السلام وفي صدر مجلسه دست عظیم منصوب، وهو قاعد خارج الدست، وبحضرته خلق من العلويين وبنی هاشم، فما زال يرفعه حتى أجلسه في ذلك الدست، وأقبل عليه، فاشتد ذلك على اولئك الأشراف.

فأما العلوية، فأجلوه عن العتاب. وأما الهاشميون، فقال لهم شيخهم: يابن رسول الله هكذا تؤثر عامياً على سادات بنی هاشم من الطالبين والعباسيين؟

فقال عليه السلام: إياكم وأن تكونوا من الذين قال الله تعالى: (أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ

مُعْرَضُونَ) (١) أترضون بكتاب الله عزوجل حكماً؟ قالوا: بلى.

قال: أليس الله يقول: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ) إلى قوله (وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (٢) فلم يرض للعالم المؤمن إلا أن يرفع على المؤمن غير العالم، كما لم يرض للمؤمن إلا أن يرفع على من ليس بمؤمن، أخبروني عنه؟ أقال: يرفع الله الذين اتوا العلم درجات، أو قال: يرفع الله الذين اتوا شرف النسب درجات.

أو ليس قال الله (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (٣) فكيف تنكرون رفعي لهذا لما رفعه الله، إن كسر هذا لفلان الناصب بحجبه الله التي علمه إياها لأفضل من كل شرف في النسب.

فقال العباسي: يابن رسول الله قد شرفت علينا وقصيرتنا عمّن ليس له نسب كنسبنا، وما زال منذ أول الإسلام يقدم الأفضل في الشرف على من دونه فيه.

فقال عليه السلام: سبحان الله أليس العباس بايع لأبي بكر وهو تيمى والعباس هاشمي؟ أو ليس عبد الله بن عباس كان يخدم عمر بن الخطاب وهو هاشمي وأبو الخلفاء وعمر عدوى، وما بال عمر أدخل البعداء من قريش في الشورى ولم يدخل العباس؟ فإن كان رفعنا لمن ليس بهاشمي على هاشمي منكرًا، فانكروا على العباس بيعته لأبي بكر، وعلى عبد الله بن العباس خدمته لعمر بعد بيعته، فإن كان ذلك جائزًا فهذا جائز، فكأنما القم هذا الهاشمي حجرًا (٤).

كه منافي احاديث پيش و تعميم فوق است كه مطلق است، وبا استشهاد آيه

ص: ٢٠٦

١- (١) سورة آل عمران: ٢٣.

٢- (٢) سورة مجادله: ١١.

٣- (٣) سورة زمر: ٩.

٤- (٤) تفسير امام حسن عسكري عليه السلام ص ٣٥١-٣٥٢، احتجاج شيخ طبرسي ٢: ٢٥٩.

و مراتب مرقومه دالّ است بر لزوم تقدیم علماء در مجالس، و توجیه ممکن است که به این نحو بشود، که مراد تقدیم این نحو عالم ربّانی باشد که کسر نواصب و تقویّه ایمان و علم نموده و نماید، و در تحصیل علم منظورش نخوت و جاه و صدر نشینی نباشد، و اگر مقدّم بر هاشمی و علوی و فاطمی بنشیند اقامه در اهانت ایشان مقصودش نباشد.

و اگر سیدی عالم باشد او را اشرف داند، و إلاّ منافق و در درک اسفل از نار خواهد بود، و مخالف آیه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۱) عوض اجر نبوت زجر نموده خواهد بود، و چشم از مراتب عترت ایشان موافق آیه (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) پوشیده از درجه ایمان خارج و به ایشان جارح است.

و اگر او از این عالم و عالم و عامل ربّانی باشد، چنان چه از آن حضرت علیه السلام موافق این حدیث او را مقدّم بر خود نیز در دست بالا دست نشانید هاشمیین و ما فوق موافقت می کنند، سیما هرگاه او مرتبه خود را که موافق حدیث بعد که سید شریف مرتضی رحمه الله نقل نموده که غیر هاشمی را مطلقاً مثل عبید سادات شمرده اند داند، و چنین خود را بشمارد، و ترویج دین آباء و اجداد ایشان کند، مقدّمه الجیش لشکر اسلام خواهد بود، و مصدر در صدر بنا بر مصالح دین می تواند شد، و غیر این نحو مرضی غیر مرضی است.

و آنچه فرموده اند آن حضرت علیه السلام أقال الله الذین اتوا شرف النسب، ظاهر است که منظور آن است که در این آیه شریفه شرف نسب مذکور نیست، نه این که در اصل مذکور نیست، چنان چه از آیه اصطفاء که فرموده اند که (ثُمَّ أَوْرَثْنَا

ص: ۲۰۷

الْكِتَابِ) الْآيَةِ، و از آیه (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) نیز مستفاد می شود شرافت نسب، و همچنین از سایر آیات و احادیث که بعضی در این کتاب مذکور شده ظاهر است.

و شك نیست که مراد از عالم کیست، که تزکیه نفس نموده طهارت قلبیه و استعمال علوم دینیه بر وجهش جهت او حاصل شده باشد، چنان چه من بعد از شرح نفلیه شهید ثانی رحمه الله مذکور می شود.

و إلا موافق حدیث حضرت اَبی عبدالله علیه السلام که در کتب احادیث وارد و در معالم اصول نیز نقل شده، که آن حضرت علیه السلام فرمودند: طلبه العلم ثلاثه، فاعرفهم بأعيانهم، إلى قوله عليه السلام: فصاحب الجهل والمرء مؤذ مماًر، متعرض للمقال في أندية الرجال بتذاكر العلم وصفه الحلم، قد تسربل بالخشوع، وتخلّى من الورع، فدقّ الله من هذا خيشومه، وقطع منه حيزومه، وصاحب الاستطالة والختل ذو خبّ وملق، يستطيل على مثله من أشباهه، ويتواضع للأغنياء من دونه، فهو لحلوائهم هاضم، ولدينه حاطم، فأعمى الله على هذا خبره، وقطع من آثار العلماء أثره (۱).

وأيضاً عن اَبی عبدالله علیه السلام في قول الله تعالى (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (۲) قال: يعني بالعلماء من صدق قوله فعله، ومن لم يصدق قوله فعله فليس بعالم (۳).

و امثال این اخبار بسیار است، پس هر گاه علما ملاحظه امور مسطوره نمایند محترم خواهند بود، و إلا فلا.

ص: ۲۰۸

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۴۹ ح ۵.

۲- (۲) سورة فاطر: ۲۸.

۳- (۳) اصول کافی ۱: ۳۹ ح ۲.



چنانچه عالمی از معاصرین در جای محترمی گفته بود: که از علماء عظام سادات، مثل سید مرتضی رحمه الله، و جمعی از این جمله که به این مرتبه بوده اند، صاحب قریحه نبوده اند، و در میان ایشان کسی نبوده، بلکه نفی سیادت جمیع نیز یا جزم به وجود سیادت نداشته، و مردم سیما سادات می خواستند معارض او شوند، آخر سیدی در حضور داعی گفت: که شما ساکت باشید، و به جد سادات بگذارید که او معارض می شود، آخر الأمر به اندک فاصله بلکه بلا فاصله به بلیه ای مبتلا شد که از ممر غایب بولش می آمد تا فوت شد، و این قریب به آن بود که مثل افضاء که در زنان است بوده باشد، نعوذ باللّه.

و سادات نیز اگر بد باشند فرضاً مذموم و بد خواهند بود، چنانچه در این کتاب مذکور شده، این است حقّ مقام در این مقام، هر چند جمعی توجیه قوم عباسی را در حدیث فوق بنا بر قرینه بیعت عباس به اولی، و مقدمه شورا دوّمی، که بحث با ایشان آن حضرت الزاماً فرمودند، حمل بر سنی بودن ایشان نموده اند، و علوین را غیر فاطمی و توجیهاً به خاطر می آرند، لکن اصوب آن است که مذکور شد.

بندگی باید پیمبر زادگی منظور نیست اینجا تن ضعیف و دل خسته می خردند

کس عاشقی به قوت بازو نمی کند

و علم با عمل خوب است، و إلا شیطان نیز عالم است علم با نخوت، و رشک که موجب عداوت سادات باشد، موافق حدیث دلیل سوء ولادت و حرام زادگیست (وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) \* هر چند زیاد از این تقویت

سادات موافق آیات و احادیث می توانست نمود، لکن باقی را به ظهور از جهت دفع توهم غرور وا گذاشت.

و آنچه مذکور شد در اعمال مستحبّه که هر چند روایت صحیح نباشد باید عمل به آن نمود، اکثر علماء سلف مثل شیخ المجتهدین و سند المحققین شیخ کرکی جدّ اعلاّی داعی رحمه الله در کتب و مصنّفات، و شیخ الفضلاء و المحققین شیخ زین الدین رحمه الله در شرح لمعه تصریح به این مضمون نموده اند.

و ثالث المعلّمین سلاله السیّد الثقلین جدّ دیگر داعی میر محمدباقر الشهیر بداماد الحسینی در حاشیه من لا یحضره الفقیه ایضاً تصریح به این عبارت فرموده است: الحدیث الضعیف فی المسنونات و المکروهات حجّه فیعمل به.

یعنی: حدیث ضعیف در مسنونات و مکروهات حجّت است، پس باید عمل به آن نمود.

و این قول موافق حدیثی است که محمّد بن یعقوب الكلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، که از راویان ثقه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت می کند از میزان الله الفارق امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده، که آن حضرت فرمود: من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه، کان له أجره وإن لم یکن علی ما بلغه (۱).

یعنی: هر که بشنود ترتّب چیزی را از ثواب بر عملی وجوداً یا عدماً، و نیت آن ثواب آن عمل را بفعل آورد، آن اجر به او داده می شود، هر چند آن چیز موافق حق و واقع نباشد.

و به این حدیث چون معتمد علماست باید عمل نمود، و هرگاه امری مخالف

ص: ۲۱۰

دین شیعه و مذهب ائمهٔ اثناعشر نباشد، بلکه آیات و احادیث در لزومش باشد، مثل لزوم اکرام اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله با مؤکدی چنین عالماً ترک آن از طریقهٔ ایمان بسیار بعید است.

و این حدیث را شیخ المقدّسین بهاء المله والدین رحمه الله تعالی در حدیث سی و یکم از اربعین و غیر او از معتمدین علماء سابقین در مؤلفات خود نقل نموده اند.

و مفید این معناست آنچه محمّد بن یعقوب الکلینی رحمه الله نیز در کتاب کافی از مولانا الباهر أبی جعفر الباقر علیه السلام نقل نموده، به اسناد خود که آن حضرت فرمودند: من بلغه ثواب من الله علی عمل، فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب، اوتیه وإن لم یکن الحدیث كما بلغه (۱).

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب ثواب الأعمال، از پدر بزرگوار خود تا صفوان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده، که آن حضرت فرمودند: من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمله، کان له ذلك وإن کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله (۲).

و این حدیث نیز مفید مدعا، و مؤید مقصود است، و عدم ثبوت حدیث تقدیم قریش به طریق شیعه مسلّم نیست به جهت آن که در عمده صحاح الأخبار فی مناقب ائمه الأطهار، از مصنفات أبی الحسین یحیی بن الحسن بن علی بن محمّد البطریق الأسدی، که از جمله فضلالی شیعه است، این حدیث نقل شده، چنان چه من بعد ان شاء الله تعالی مذکور می شود، و تصریح نموده که احادیث

ص: ۲۱۱

---

۱- (۱) اصول کافی ۲: ۸۷ ح ۲.

۲- (۲) ثواب الأعمال شیخ صدوق ص ۱۶۰ ح ۱.

مسطوره در آن کتاب به طریق معتبر نزد شیعه نیز وارد شده.

فعلى هذا جميع أحكام مسطوره در این رساله که از کتب معتبره مخرج شده، مثل من لا يحضره الفقيه، و تهذيب الأحكام، و کتاب کافی محمد بن يعقوب الكليني، و عيون اخبار الرضا عليه السلام، و غير آن، اگر به حسب سند معتبر باشد فهو المطلوب، و إلا از استحباب که قلمی شده تجاوز نمی کند، با وجود آن که حدیث مذکور در باب طبقه قریش وارد شده است، و قریش مرتبه ایشان ادون از بنی عبدالمطلب است.

چنان چه در خصال صدوق - رحمه الله تعالى - به اسناد خود روایت نموده است، عن إبراهيم بن يحيى، قال: حدّثني جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: قَسَمَ اللَّهُ تبارك و تعالی أهل الأرض قسمين، فجعلني في خيرهما، ثم قَسَمَ النصف الأخير على ثلاثه، فكننت في خير الثلاثه، ثم اختار العرب من الناس، ثم اختار قریشاً من العرب، ثم اختار بنی هاشم من قریش، ثم اختار بنی المطلب من بنی هاشم، ثم اختارني من بنی المطلب(۱).

وأيضاً من احتجاج الطبرسي في حديث طويل، عن الصادق عليه السلام، قال السائل:

أخبرني عن المجوس كانوا أقرب إلى الصواب في دهرهم أم العرب؟

قال: العرب في الجاهليه كانت أقرب إلى الدين الحنيفي من المجوس، وذلك أن المجوس كفرت بكل الأنبياء، ووجدت كتبها، وأنكرت براهينها، ولم تأخذ بشيء من سننها وآثارها، وأن كى خسرو ملك المجوس في الدهر الأول قتل ثلاثمائة نبي، وكانت المجوس لا تغتسل من الجنابه والعرب كانت تغتسل، والاعتسال من خالص الشرايع الحنيفيه.

وكانت المجوس لا تختتن، والعرب كانت تختتن، وهو من سنن الأنبياء، وأن أول من فعل ذلك إبراهيم خليل الله، وكانت المجوس لا تغسل موتاهها ولا

ص: ۲۱۲

تکفنها، وكانت العرب تفعل ذلك، وكانت المجوس ترمي الموتى (١) في الصحارى والنواويس، والعرب تواريها في قبورها وتلحد لها، وكذلك السنه على الرسل انّ اول من حفر له قبر آدم ابوالبشر وألحد له.

وكانت المجوس تأتي الأمهات، وتنكح البنات والأخوات، وحرمت ذلك العرب، وأنكرت المجوس بيت الله الحرام، وسمته بيت الشيطان، والعرب كانت تحجّه وتعظمه، وتقول: بيت ربنا، وتقرّ بالتوراه والانجيل، وتسال أهل الكتاب وتأخذ عنهم، وكانت العرب فى كلّ الأسباب أقرب إلى الدين الحنيفى من المجوس.

قال: فإنهم احتجوا بإتيان الأخوات أنّها سنه من آدم.

قال: فما حجّتهم فى إتيان البنات والأمهات وقد حرّم ذلك آدم، وكذلك نوح وإبراهيم وموسى وعيسى وسائر الأنبياء عليهم السلام (٢).

و این دو حدیث دلالت تمام دارد بر افضلیت عرب و قریش و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب نسبت به قبائل دیگر.

و احادیث بسیار در فضیلت شهداء، و سابقین از مهاجرین و انصار، و قبائل عرب، در تفسیر آیه نحل و غیرها وارد است، که ذکرش موجب اسهاب و اطناب است.

وفى شرح النفلیه للشهید الثانی رحمه الله فى مبحث صلاه الجماعه بعد نقل الشهید الأوّل رحمه الله الحدیث الذى رواه عن الصادق علیه السلام، حیث قال: الصلاه خلف العالم بألف ركعه، وخلف القرشى بمائه، وخلف العربى خمسون، وخلف المولى خمس وعشرون.

ص: ٢١٣

---

١- (١) در احتجاج: موتها.

٢- (٢) احتجاج شیخ طبرسى ٢: ٢٣٦-٢٣٨.

قال: والمراد بالعالم هنا: العالم بالعلوم الدينيه والأحكام الشرعيه، كالعالم بالله تعالى وبكتابه وسننه نبيه، وما يتوقف عليه من المقدمات، والعلم بكيفيه الظهاره القليه، وتزكيه النفس مع استعمالها على وجهها، لا مطلق العالم، كما نبه عليه صلى الله عليه وآله في قوله «علماء أمتي كأنبياء بنى إسرائيل» فإن العلماء لا يشبهون الأنبياء إلا على الوجه الذى ذكرناه.

وقوله صلى الله عليه وآله «العلماء ورثه الأنبياء» فإن الأنبياء عليهم السلام لم يورثوا مجرد الرسم، وغير من ذكر من العلماء لا تعلق لهم بوراثه الأنبياء، بل هم إلى خلفه أضدادهم أشبه، وإليهم أميل.

إلى أن قال: والمولى يطلق على معان كثيره، والمراد هنا غير العربى بقريته ما قبله، وكثيراً ما يطلق المولى على غير العربى وإن كان حرّ الأصل، ويقال: فلان عربى، وفلان من الموالى، وعليه حمل أيضاً قول الشاطبى فى وصفه أئمه القراءه:

إن أباعمر وابن عامر عربيان وباقيهم موالى (١). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

وقال فى موضع آخر: المراد بالقرشى المنسوب إلى النضر بن كنانه جدّ النبى صلى الله عليه وآله، والسادات الأشراف أجلّ هذه الطائفه (٢).

وقال الشيخ فى المبسوط فى هذا المبحث: إذا حضر رجل من بنى هاشم، فهو أولى بالتقدم إذا كان ممن يحسن القراءه (٣).

واحتمل الشهيد فى الذكرى تقديم المطلبى على غيره إن قلنا بترجيح الهاشمى، لكن الهاشمى أولى منه.

واحتمل ترجيح أمجاد بنى هاشم بحسب شرف الآباء، كالتالى والعباسى و

ص: ٢١٤

١- (١) الفوائد المليه لشرح رساله النفلية شهيد ثانى ص ٢٨٤-٢٨٥.

٢- (٢) الفوائد المليه لشرح رساله النفلية شهيد ثانى ص ٢٨٥.

٣- (٣) مبسوط شيخ طوسى ١: ١٥٤.

الحارثي واللهبي والعلوي والحسني والحسيني، ثم الصادقي والموسوي والرضوي والهادئي.

واحتمل أيضاً ترجيح العربي على العجمي، والقرشي على سائر العرب، قال:

وكذا ينسحب الاحتمال في الترجيح بسبب الآباء الراجحين بعلم أو تقوى أو صلاح، ومن عتبر من الأصحاب بالأشرف يدخل في كلامه جميع هذا، ولا بأس به، ومن ثمّ ترجّح أولاد المهاجرين على غيرهم بشرف آبائهم (١). انتهى.

وفي المختلف: الرابع جعل أبو الصلاح القرشي بعد الأفقه، ولم يذكر الهاشمي، والشيخ إن أراد بقوله في المبسوط «يقدم بعد التساوي في الفقه الأشرف القرشي» فقد وافق كلام أبي الصلاح، وإلا فلا، والمشهور بين الأصحاب تقديم الهاشمي مطلقاً إذا كان يحسن القراءة. لنا: أنه أشرف، فتقديمه أولى من غيره (٢).

وقال في المختلف أيضاً: الثالث (٣) جعل ابن زهره مرتبه بين الأفقه المتأخر عن الأقرأ وبين الأسنّ، والمشهور تقديم الهاشمي لأنه أشرف (٤).

و شيخ على سبط شهيد ثاني - رحمهما الله تعالى - در حواشي شرح لمعه احتمال داده است، که مراد از عالم که در حديث سابقاً از شرح نقل شده معصوم عليه السلام بوده باشد، و بنا بر این ذریه غير معصوم ثاني اثنین و خلیفه آباء معصومین خود خواهند بود، که الولد سرّ آبیّه، و سایر مراتب بر متأمّل از موالی و غیره، پوشیده نیست.

و در باب الصلاه على الميت از کتاب فقه الرضا عليه السلام به این عبارت مروی است: واعلم أنّ أولى الناس بالصلاه على الميت الولی، أو من قدّمه الولی، فإذا

ص: ٢١٥

١- (١) ذكرى الشيعة شهيد اول ٤: ٤١٠-٤٢١.

٢- (٢) مختلف الشيعة علامه حلي ٣: ٦٨.

٣- (٣) صحيح: السادس.

٤- (٤) مختلف الشيعة علامه حلي ٣: ٦٩.

كان في القوم رجل من بنى هاشم، فهو أحقّ بالصلاه إذا قدّمه الولي، فإن تقدّم من غير أن يقدّمه الولي فهو غاصب(١). انتهى.

و از این روایت اولویت هاشمی به نحوی معلوم است، و ظاهر آن است که علماء مذکورین فوق - رحمهم الله تعالی - به این مستند ظفر نیافته بودند که واقع شده: لم أف على مستنده.

وقال صاحب بن عبّاد في كتابه المعروف بالمحيط في علم اللغة: في الحديث «لا يحلّ لامرئ أن يؤمّ مفاءً على مفيء، ولا يؤمّ مولئى على عربى؛ لأنّ الموالى فيئهم(٢).

وقال ابن الأثير في النهاية: فيه «لا يلبينّ مفاءً على مفيء» المفاء الذي افتتحت بلدته وكورته، فصارت فيئاً للمسلمين، يقال: أفأت كذا، أى: صيرّته فيئاً، فأنا مفيء، وذلك الشئ مفاء، كأنه قال: لا يلبينّ أحد من السواد على الصحابه والتابعين الذين افتتحوه عنوه(٣).

ورأيت بخطّ جدّى ثالث المعلّمين قدّس سرّه: لا يلبينّ مفاء على مفيء. وفي روايه: لا يؤمّ.

وفي سياده الأشراف: في الفصول التي اختارها الشريف المرتضى في كتابي العيون والمحاسن لشيخنا أبي عبد الله المفيد قدّس سرّه: قيل لزين العابدين عليه السلام: بم فضّلتهم الناس وسدتموهم يابن رسول الله؟ فقال عليه السلام: إنّ الناس كلّهم لا يخلو من أن يكونوا أحد ثلاثة: إمّا رجل أسلم على يد جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله، فهو مولئى لنا ونحن ساداته، وإلينا يرجع بالولاء، أو رجل قاتلنا فقاتلناه، فمضى إلى النار، أو رجل أخذنا منه الجزية عن يد وهو صاغر، ولا رابع للقوم، فأى فضل لم نحزه و

ص: ٢١٤

١- (١) فقه الرضا عليه السلام ص ١٧٧.

٢- (٢) المحيط في اللغة صاحب بن عبّاد ٣: ٤٠٨.

٣- (٣) نهاية ابن اثير ٣: ٤٨٣.



شرف لم نحصله (١).

وكأنما عناهم القائل بقوله:

الناس أرضٌ في السماحة والندى وهم إذا عدّ الكرام سماء

لو أنصفوا كانوا لآدم وحدهم وتفردت بولادهم حواء

وكيف يتأتى للقلم أو اللسان أن يحاول في كشف فضائلهم والبيان.

وكيف ينال النجم راحه لأمس وأين الثريا من يد المتناول

انتهى ما أخرجناه من كتاب سياده الأشراف.

وذكر السيد ابن طاووس في كتابه كشف المحجّه لثمره المهجّه، نقلاً عن كتاب الرسائل لمحمد بن يعقوب الكليني - رضي الله تعالى عنهما - في أثناء حديث طويل مذكور هنالك، ما موضع الحاجه منه: إنّ أمير المؤمنين عليه السلام كتب كتاباً بعد منصرفه من النهروان، وأمر أن يقرأ على الناس:

بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله على أمير المؤمنين إلى شيعته من المؤمنين والمسلمين، إنّما حجّتي أنّي ولي هذا الأمر من دون قريش، أنّ نبي الله صلى الله عليه وآله قال:

الولاء لمن أعتق، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله بعنق الرقاب من النار، وأعتقها من الرق، فكان للنبي صلى الله عليه وآله ولواء هذه الأمة، وكان لي بعده ما كان له، فما جاز لقريش من فضلها عليها بالنبي صلى الله عليه وآله و آلّه جاز لبني هاشم على قريش، و جاز لي على بني هاشم بقول النبي صلى الله عليه وآله يوم غدير خمّ «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» إلا أن تدعى قريش فضلها على العرب بغير النبي صلى الله عليه وآله، فأنشأوا فلتقوا ذلك. انتهى

ص: ٢١٧

وفى كتاب نهج الحقّ وكشف الصدق للعلامة، نقلاً عن كتاب المناقب للخوارزمي أنّه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا على إنّ الله زوجك فاطمه، وجعل صداقها الأرض الحديث (١).

وفى الحديث القدسي: لولاك لما خلقت الأفلاك (٢). وفى رواياته: لولاكما (٣).

والخطاب حينئذ لمحمد وعلى صلوات الله عليهما وعلى أولادهما.

و محصل احاديث مذكوره: آن كه مردمان شرقاً و غرباً و بعداً و قريباً، به بركات محمد و آل بي مثال آن حضرت از رقّ صوري و معنوي، و عبوديت ظاهره و باطنه، نجات يافته اند و مي يابند، و هيچ احدى رقبه او از آتش جهنم آزاد نخواهد شد إلاّ به تولّاء و لاء ايشان صلى الله عليه و آله، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لو اجتمع الناس على حبّ على بن أبى طالب لما خلق الله النار (٤).

و فقهاء ما رضوان الله عليهم، و عامّه در كتاب ميراث، در همه كتب فقهيه نقل نموده اند «الولاء لمن أعتق» (٥) و معنى اين عبارت به حسب ظاهر خود معلوم است.

و اما معنى آن به حسب تأويل، پس آن است كه ولاء اين ائمتّ تعلق به كسى دارد كه معتق و آزاد كننده ايشان بوده باشد در دار دنيا از بندگى و عار، و در آن نشأه از عذاب نار، و شك نيست كه آباء و اجداد سادات علويه فاطميه قاطبه همگى به دين صفت متّصف و ولى نعمت بوده اند، پس ميراث ولاء مذكور در همه

ص: ٢١٨

١- (١) نهج الحقّ علامه حلى ص ٣٥٨.

٢- (٢) بحار الأنوار ١٦: ٤٠٥.

٣- (٣) بحار الأنوار ٧٤: ١١٥.

٤- (٤) امالى شيخ صدوق ص ٧٥٥ ح ١٠١٦.

٥- (٥) فروع كافي ٥: ٤٨٥.

چیزِ إِلَّا- ما أخرجه الدلیل، بعد از وفات ایشان به اولاد و احفاد ایشان می رسد، و آیه شریفه (وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) (۱) را بعضی مؤید از برای این مطلب نقل نموده اند، چنان چه عن قریب به تفصیل مذکور می شود ان شاء الله تعالی.

و از جمله کلامی که دلالت تمام بر شرافت قریش دارد، این است که در تفسیر ملاً فتح الله کاشانی، در ترجمه آیه شریفه (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا) (۲) واقع است: که در زمان جاهلیت هر کس به حج یا عمره احرام گرفتگی بر او حرام بودی از در خانه در آمدن و داخل شدن، بلکه به بام خانه بر می آمدند و نردبان می نهادند، یا دیوار را سوراخ می کردند و بیرون می رفتند و اندرون می آمدند، و اگر بادیه نشین بودندی از پس خیمه ها بیرون آمدندی و داخل شدند، و به اعتقاد خود این عمل را از تمامیت حج دانستندی، و تارک آن را فاجر خواندندی.

و این حکم همه عرب را شامل بود مگر اهل خمس را، و ایشان قبیله قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و کنانه و جشم بودند، و این قبائل را به سبب صلابت در دین و آیین خود خمس گفتندی، چه آن مشتق است از حماسه به معنی شجاعت.

اتفاقاً روزی در ایام احرام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دری بیرون آمد، در عقب آن حضرت رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد، و مهاجر و انصار بیک بار او را فاجر گفتند، چون حضرت از او پرسید که این جرأت چرا کردی؟ جواب داد: که من اقتدا به تو کردم، سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود: که مرا جایز بود که از در بیرون آیم؛ زیرا که از حمسم یعنی از قریش، و تو از قبیله ما

ص: ۲۱۹

---

۱- (۱) سورة انفال: ۷۵.

۲- (۲) سورة بقره: ۱۸۹.

نیستی، رفاعه گفت: ای سید عالمیان اگر تو حمسی من تابع حمسم، زیرا که دین من دین توست، و آئین من آئین تو، فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد و حکم مذکور را به این آیه باطل کرد.

و در بعضی از کتب مناقب که مسمی به ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی است، و در باب ثانی کتاب مذکور در بیان فضل قریش وارد است: عن وائله بن أسقع، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل، ثمَّ اصطفى من ولد إسماعيل نزار، ثمَّ اصطفى من ولد نزار مضر، ثمَّ اصطفى من ولد مضر كنانه، ثمَّ اصطفى من كنانه قریشاً، ثمَّ اصطفى من قریش بنی هاشم، ثمَّ اصطفى من بنی هاشم بنی عبدالمطلب، ثمَّ اصطفانی من بنی عبدالمطلب (۱).

و از این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب تفضیل بعضی قبایل بر بعضی نقل فرموده اند، مستفاد می شود که قریش از کنانه افضل اند، و بنی هاشم از قریش افضل اند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بنی عبدالمطلب افضل است.

و در معانی الأخبار شیخ جلیل ابن بابویه - رحمه الله تعالی - در باب معانی اسماء محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين والأئمّه علیهم السلام، به اسناد خود از ابی ذرّ - رحمه الله تعالی - نقل نموده، که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که می فرمود: مخلوق شدم من و علی بن ابی طالب از نور واحد، و تسبیح خدای تعالی در یمین عرش می کردیم پیش از آن که مخلوق شود آدم به دو هزار سال.

چون خلق کرد خدای تعالی آدم علیه السلام را گردانید این نور را در صلب او، و به تحقیق که ساکن بهشت بود، و ما در صلب او بودیم، و قصد خوردن گندم نمود، و به این خطیئه اراده کرد، و ما در پشت او بودیم، و سوار شد نوح به کشتی و ما در پشت او بودیم، و ابراهیم که انداخته شد در آتش ما در پشت او بودیم.

ص: ۲۲۰

پس همیشه ما را خدای تعالی نقل می فرمود از اصلاّب طیبه به ارحام طاهره، تا آن که رسانید ما را به صلب عبدالمطلب، پس قسمت کرد ما را به دو قسمت، پس مرا گردانید به صلب عبدالله، و گردانید علی علیه السلام در صلب اَبی طالب، و گردانید در من نبوت و برکت را، و در علی فصاحت و فروسیت را(۱).

و در قاموس اللغه: فروسیت بمعنی حذاقت در سواری اسب و امور او نقل شده است(۲).

و دور نیست که کنایه از جهاد و محاربه با کفار باشد، که بدون این حذاقت غلبه تمام و اعلاء کلمه الله مشکل است.

وفی الحدیث: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ النُّكْلَ عَلَى النُّكْلِ. و ذکر فی أكثر کتب اللغه فی بیان النکل، آی: الرجل القوی المجزّب علی الفرس القوی المجزّب(۳).

وورد أيضاً ضربه علی یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین إلى یوم القیامه(۴).

قال الله تعالی (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورًا) (۵) الآیه، وقال عزوجل: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (۶) الآیات.

و این آیات شریفه نص صریح است به علو مرتبه حضرت خیر الوصیین صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین.

و باز فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: جدا کرد خدای تعالی از برای ما دو

ص: ۲۲۱

---

۱- (۱) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۵۶ ح ۴.

۲- (۲) قاموس فیروزآبادی ۲: ۲۳۶.

۳- (۳) نهایه ابن اثیر ۵: ۱۱۶.

۴- (۴) ارشاد شیخ مفید ۱: ۱۰۳.

۵- (۵) سوره صف: ۴.

۶- (۶) سوره توبه: ۱۹.

اسم را از اسماء خودش، پس صاحب عرش محمود است که خدای عالم است و من محمّد، واللّه اعلا- است، و اشاره نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این یعنی امیرالمؤمنین مستمی به علی است.

پس محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از محمود و اعلا که هر دو نام خداست مشتق و بیرون آورده شده اند، پس ذریه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از صلب این دو نور مطهر منتزع شده اند.

و صدوق عطر الله مرقدہ در باب المولی والشهود والخطبه از کتاب من لا یحضره الفقیه، حدیثی در شرافت و فضیلت این سلسله علیه علویه، و شجره مبارکه ابراهیمیة اسماعیلیه، خطبه از ابوطالب علیه السلام روایت نموده در حین تزویج حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به خدیجه کبری رضی الله عنها، که آنچه مناسب مقام است این است:

وخطب ابوطالب رحمه الله لَمّا تزوّج النبی صلی الله علیه و آله خدیجه بنت خویلد، بعد أن خطبها إلى أبيها، ومن الناس من يقول إلى عمّها، فأخذ بعضادتي الباب ومن شاهده من قريش حضور، فقال: الحمد لله الذي جعلنا من زرع إبراهيم عليه السلام، وذريه إسماعيل، وجعل لنا بيتاً محجوباً، وحرماً آمناً، يجبي إليه ثمرات كل شيء، وجعل الحكام على الناس، وبارك لنا في بلدنا الذي نحن فيه، ثم إن ابن أخي محمّد بن عبد الله بن عبدالمطلب لا يوزن برجل من قريش إلا رجح، ولا يقاس بأحد منهم إلا عظم عنه. الحديث (۱).

وفی مستدرک کتاب السبعین للسید علی الهمدانی، ما هذه عبارته: الذي تعلق بنسب أمير المؤمنين عليه السلام يعلم كل سامع أنّ لمحمّد وعلی علیهما السلام معاً إلى آدم

ص: ۲۲۲

أبي البشر عليه السلام أحد وخمسون جدًّا، منها سبعة عشر نبياً، ومنها سبعة عشر زهَّاداً عبَّاداً، ومنها سبعة عشر ملوكاً مسلمين على مله إبراهيم عليه السلام، فالأنبياء الياس واليسع واسماعيل وإبراهيم، وعابر وهو هود النبي، وشالحو وارفحشد ويشجب ونوح وملك ومتولشح، واخنوخ وهو ادريس النبي، ومادد ومهائيل وقينان وشيث وآدم عليهم السلام.

والعبَّاد والزَّهاد: هاشم وكنانه ومعد واد وادد و هميسع و سلامان و حمل و بنت و تارح و ناخور و شروع و اذعور و فالغ، و نذار و سام و انوش.

والملوک: عبدالله و عبدالمطلب و عبدمناف و قصي و كلاب و مژه و كعب و لؤي و غالب و فھر و مالک و نصر و خزيمه و مدرکه و مضر و عدنان و قيذار، وهذا من حضره النبي صلى الله عليه و آله و من حضره أمير المؤمنين علي عليه السلام انتهى.

و بعضی از مشاهير سادات و علماء نقل نموده اند که: ائمه به موجب کلام حضرت پیغمبر صلی الله عليه و آله که «الأئمة من قریش» منحصرند در قریش، و آن حضرت نیز فرموده اند: قدِّموا قریشاً ولا تتقدِّمواها.

و علماء نسب گفته اند که: هر که از اولاد نصر بن کنانه است قرشی است، و میان نصر و حضرت پیغمبر صلی الله عليه و آله دوازده پدر است، پس هر گاه آن حضرت را مرکز سازیم متصاعد خواهد بود درجهٔ آباء تا نصر، و منحدر خواهد شد در مراتب ابناء تا مهدی از عدد دوازده؛ زیرا که دو خط خارج از مرکز به محیط محال است متفاوت باشند، و در مجالس المؤمنین نیز تصریح به این معنا شده.

وفی کتاب الآداب و مکارم الأخلاق للشيخ أبي القاسم علي بن أحمد الكوفي من القدماء: وصيه أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم لما حضرته الوفاة جمع إليه بنی هاشم: أنتم صفوه الله و قلب العرب، و أنتم حزب الله و رأس الحسب، منكم السيد المطاع، و فيكم المقدام الشجاع، لم تتركوا من المآثر نصيباً إلا

حویتموه، ولا شرفاً إلا أدرکتموه، فلکم علی الناس الفضیله، ولهم إلیکم الوسیله. الوصیه بطولها(۱).

و آنچه مرقوم شد در باب مراتب تفضّل عامّه سابقین و لاحقین بود، اما از جمله مراتب تفضّلات خاصّه آل محمّد صلی الله علیه و آله، حدیثی است که در اصول کافی محمّد بن یعقوب کلینی، در باب تذاکر اخوان نقل نموده به این عنوان: عن محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن المستورد النخعی، عمّن رواه، عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: إنّ من الملائکه الذین فی السماء لیطلعون إلی الواحد والاثنین والثلاثه، وهم یذکرون فضل آل محمّد، قال: فتقول:

أما ترون إلی هؤلاء فی قلتهم وکثره عدوّهم یصفون فضل آل محمّد، قال: فتقول الطائفه الأخری من الملائکه: ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم(۲).

و معلوم گردید از حدیث واثله بن الأسقع و غیره که بنی عبدالمطلب از قریش که حدیث در باب عدم جواز تقدّم بر ایشان وارد شده به یک واسطه افضل اند، و شک نیست که علوی فاطمی که نسبت ازدواج ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله جایز نیست افضل از سایر بنی عبدالمطلب اند به حسب شرافت نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

شرف تتابع کابر عن کابر کالرمح أنبوب علی أنبوب

وتلاً النجوم الزهر علی أسلافه کالغیث شؤبوب علی شؤبوب

با آن که اولاد اسماعیل در اوایل سلسله قبایل ممدوحه واقع شده، و به چندین

ص: ۲۲۴

۱- (۱) بحار الأنوار ۱۰۶:۳۵.

۲- (۲) اصول کافی ۱۸۷:۲ ح ۴.



مرتبۀ ادون از بنی عبدالمطلب اند اعلا از قبائل دیگرند، و فضیلت عظیم به حسب نسب دارند، حتی آن که در کتب سماویہ غیر قرآن نیز تصریح به مدح ایشان واقع شده.

به نحوی که جدّ امجد داعی احمد الفضلاء والمحققین میر سید احمد - قدّس سرّه - در کتاب مصقل الصفا در ردّ آئینۀ حق نما، که در بطلان مذهب نصارا تألیف نموده، ایراد نموده است که: در فصل بیستم سفر اوّل کتاب تورات اشارت به نبوت آن حضرت واقع است، و تعبیر از او ب «مادام» شده است، و به اوصیای اطهار آن حضرت که صفحات دوازده برج سپهر مقرنس رقم زده به مهر این ذوات مقدّس اند: بشنیم عسور بانعبارت ولشماعیل شماتیخوا هنا بیراحتی و حفریتی ایتی و حربیتی ایتی بمادما دشینم عسور لامیتا لغوی کوذیل.

و ترجمه اش به فارسی این است: یعنی شنیدیم گفته تو را ای ابراهیم در بارۀ اسماعیل، پس در او برکت بخشیده صاحب ثمره، و میوه اش خواهیم ساخت، و اولاد او را بسیار خواهیم گردانید، و از فرزندان او مادما و دوازده شریف منیف و اّمّت عظیمه اخراج خواهیم نمود.

و مخفی نیست بر متصفّحان نکته دان که قریب به مضمون این آیه تورات از سدی که از قدمای اهل سنّت است به ظهور پیوسته که: لَمَّا كَرِهَتْ سَارَهُ مَكَانَ هَاجِرٍ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: انْطَلِقْ يَا إِسْمَاعِيلُ وَأُمَّهُ حَتَّى تَنْزِلَ بَيْتَ التَّهَامِيِّ يَعْنِي مَكَّةَ، فَإِنِّي نَاشِرُ ذُرِّيَّتِهَا، وَجَاعِلٌ مِنْهُمْ نَبِيًّا عَظِيمًا، وَجَاعِلٌ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ اثْنَا عَشَرَ عَظِيمًا. تَمَّ كَلَامُهُ.

و این مرتبۀ عظیمی است که خدای تعالی اولاد اسماعیل را برکت فرموده اند، و پیغمبر آخر الزمان وائمه معصومین - صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين - در میان ایشان معین به مراتب عظیمۀ رسالت و امامت شده اند، و این

معنا باعث افتخار اولاد اسماعيل و قريش و جميع ذريه است.

به نحوی که در کتاب کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمة الإثنی عشر مسنداً از محمّد بن بکیر ایراد شده که قال: دخلت علی زید بن علی وعنده صالح بن بشر، فسلمت عليه وهو يريد الخروج إلى العراق، فقلت له: يا بن رسول الله حدثني بشيء سمعته عن أبيك عليه السلام.

فقال: نعم، حدثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من أنعم الله عليه بنعمه فليحمد الله، ومن استبطأ الرزق فليستغفر الله، ومن أحزنه أمر فليقلل لا حول ولا قوّه إلا بالله.

فقلت: زدني يا بن رسول الله، قال: نعم حدثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي، والقاضي لهم حوائجهم، والساعي لهم في أمورهم عند اضطرارهم إليه، والمحّب لهم بقلبه ولسانه.

قال: فقلت: زدني يا بن رسول الله من فضل الله ما أنعم الله عزّوجلّ عليكم، قال:

نعم حدثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من أحبنا أهل البيت في الله حشر معنا وأدخلنا معنا الجنّة، يا بن بکیر من تمسّك بنا فهو معنا في الدرجات العلی، يا بن بکیر إنّ الله تبارک و تعالی اصطفى محمّداً صلى الله عليه و آله واختارنا له ذريه، فلولا ذا لم يخلق الله تعالی الدنيا والآخرة، يا بن بکیر بنا عرف الله، وبنا عبد الله، ونحن السبيل إلى الله، ومنا المصطفى والمرضى، ومنا يكون المهدي قائم هذه الأمة.

قلت: يا بن رسول الله هل عهد إليكم رسول الله صلى الله عليه و آله متى يقوم قائمكم؟ قال:

يا بن بکیر إنّک لن تلحقه، وإنّ هذا الأمر تليه ستّة من الأوصياء بعد هذا، ثمّ يجعل الله خروج قائمنا، فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

فقلت: يا بن رسول الله أأست صاحب هذا الأمر؟ فقال: أنا من العتره، فعدت،

فَعَادَ إِلَيَّ فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي تَقُولُ عَنْكَ أَوْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ، لَا وَلَكِنْ عَهْدَ عَهْدِهِ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

نحن سادات قريش و قوام الحقّ فينا

نحن أنوار النبي من قبل كون الخلق كُنّا

نحن منّا المصطفى المختار والمهدى منّا

فبنا قد عرف الله وبالحقّ أقمنا

سوف يصلاه سعيّر من تولّى اليوم عنّا

قال علي بن الحسن: وحدّثنا بهذا الحديث محمّد بن الحسين البزوفري، عن الكليني، عن محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن الطيالسي، عن أبي عمير وصالح بن عقبه جميعاً، عن علقمه بن محمّد الحضرمي، عن صالح، قال: كنت عند زيد بن علي، فدخل إليه ممحّد بن بكير، وذكر الحديث (١).

پس از این حدیث که به دو سند مذکور شد، و یکی از آنها به روایت کلینی است، و غیره من احادیث هذا الكتاب معلوم شد و می شود که فضایل و فواضل ذریه طیبه آن حضرت بشمار است، و ایشان و سایر خویشان از مناقب و مفاخر اوایل و اواخر محظوظ و با نصیب اند، و آنچه زید بن علی در این ابیات برای خود و امثاله از بنی هاشم اثبات کرده، و به اعتبار ادنی ملابسه اضافه نموده بیان واقع است، والله یحقّ الحقّ وهو یهدی السبیل.

و در کتب احادیث شرافت اولاد اسماعیل مطلقاً متحقّق است، چنان چه در من لا یحضره الفقیه واقع شده، در مبحث صوم در باب ثواب افطار فرمودن صائم: قال الصادق علیه السلام: إنّ السدیر دخل علی أبی علیه السلام فی شهر رمضان، فقال له:

یا سدیر هل تدری أیّ لیالی هذه؟ فقال له: نعم جعلت فداک إنّ هذه لیالی شهر

ص: ۲۲۷

رمضان، فما ذاك؟ فقال له أبي: أتقدر على أن تعتق في كل ليلة من هذه الليالي عشر رقاب من ولد إسماعيل؟ فقال له سدیر: بأبي وأمي لا يبلغ مالي ذاك، فما زال ينقص حتى بلغ به رقبه واحده، في كل ذلك يقول: لا أقدر عليه، فقال له: أو ما تقدر أن تفر في كل ليلة رجلاً مسلماً؟ فقال له: بلى وعشره، فقال له أبي عليه السلام: فذلك الذي أردت يا سدیر، إن إفطارك أخاك المسلم يعدل عتق رقبه من ولد إسماعيل (۱).

یعنی: حضرت مولانا الفایق ونور الله الشارق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: که سدیر داخل شد بر پدرم حضرت امام محمدباقر علیه السلام در ماه مبارک رمضان، پس آن حضرت فرمود: که یا سدیر آیا می دانی که چه شبهاست این شبها؟ سدیر گفت: بلی جانم فدای تو باد، و به درستی که این شبها شبهای ماه مبارک رمضان است، منظور چیست از این سؤال؟.

آن حضرت فرمود: آیا قدرت داری که آزاد کنی در هر شب از این شبها ده بنده از اولاد اسماعیل را؟ سدیر گفت: جان پدر و مادرم فدای تو باشد نمی رسد مال به این قدر، پس آن حضرت همیشه کم می فرمودند عدد آزادی بنده ها را تا آن که فرمودند: که آیا قدرت داری که یک بنده از اولاد حضرت اسماعیل در هر شب از ماه رمضان المبارک آزاد کنی؟ در جمیع این مراتب سدیر گفت: قدرت ندارم.

پس حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود: که آیا قدرت نداری که افطار فرمائی در هر شب از این ماه مرد مسلمی را؟ پس گفت سدیر: بلی این را قدرت دارم، بلکه ده مرد مسلم را می توانم افطار فرمود، پس گفت به او پدرم یعنی حضرت امام محمدباقر علیه السلام: به این افطار مؤمن اراده کرده ام آزاد نمودن ولد

ص: ۲۲۸

اسماعیل را، یا سدیدر یقین بدان که افطار فرمودن تو برادر مسلمان را در شب ماه مبارک رمضان برابری می کند با ثواب آزاد نمودن بنده آن اولاد حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام.

وروی الصدوق فی أمالیہ، یاسنادہ إلى النبی صلی الله علیہ و آله أنه قال: من صلی العصر فی جماعه، کان له كأجر ثمانیه من ولد إسماعیل، کلّ منهم ربّ بیت یعتقهم (۱).

وروی الصدوق أيضاً فی کتاب فضائل الأشهر الثلاثه، یاسنادہ المذكور فیہ، عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیہ السلام، قال: من تصدّق وقت إفطاره علی مسکین برغیف، غفر الله له ذنبه، وکتب له ثواب عتق رقبه من النار من ولد إسماعیل (۲).

وروی البرقی فی کتاب المحاسن یاسنادہ المذكور فیہ أيضاً، عن أبی جعفر علیہ السلام، قال: لئن أفطر رجلاً مؤمناً فی بیتی أحبّ إلیّ من عتق کذا وکذا نسمة من ولد إسماعیل (۳).

پس معلوم می شود که اولاد اسماعیل آن قدر عظیم القدرند که از جهت ضرب المثل در زیادت ثواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امام محمدباقر علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام آزادی ایشان را نقل می فرمودند، و مستفاد می گردد که نسب شریف دخلی عظیم دارد در تعظیم و فضیلت و اکرام بنی نوع انسان، لیکن مردم از راه غفلت و نخوت شیطانی و مدّعی حیوانی و خواهشهای جسمانی خود را در بلیه عظیمه عذاب الهی گرفتار می سازند، و ثقل گناه و نیت ذمیمه که در پرده های قلوب به لباسهای متلونه پوشیده است از سر هوای نفسانی به تن

ص: ۲۲۹

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۱۲۴ ح ۱۱۳.

۲- (۲) فضائل اشهر الثلاثه شیخ صدوق ص ۹۶ و ۱۰۶.

۳- (۳) محاسن برقی ۲: ۱۵۷ ح ۱۴۲۶.

بر می دارند. لمؤلفه:

هر چند ره عشق بلا پر دارد با دل چکنم که مدعا پر دارد

خالی نشود سرم زسودای بتان این کاسه سر نگون هوا پر دارد

و همین باعث آن شده که اکثر احادیث تکریم ذریه حضرت رسالت را جمعی دانسته فراموش کرده اند، و عالماً جاهل گشته اند، و از قبیل تجاهل العرفا که در مقام شعر مستحسن است، در مقام خطابه این معنا را مستحسن دانسته اند.

ولهذا احادیث اکرام ذریه رسالت را در افواه کمتر مشهور می سازند، چنان چه داعی نزد افضل المحققین و سید المجتهدین رفیع المله والدين میزا رفیع الدین محمد نائینی - رُوح الله روحه - شرح لمعه می خواندم، در مبحث الهاشمی اولی مذکور شد آنچه صاحب کتاب ذکری در باب قدموا قریشاً الخ قلمی نموده است، چنان چه سابقاً مذکور شد، از روی طعن و تعجب اظهار فرمودند: که آیا چه باعث شده که با وجود شرافت هاشمی، و کثرت احادیث در شأن، بعضی می خواهند که سلب و کتمان این معنا نمایند (یُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (۱).

و مؤید این مطلب است، آنچه علامه حلی - قدس الله تعالی سره القدوسی - نقل نموده در کتاب مختلف، از شیخ مفید رحمه الله تعالی به این عبارت: قال المفید رحمه الله: إذا حضر الصلاة رجل من بنی هاشم وصلی، کان اولی بالتقدم علیه بتقديم ولیه له، ویجب علی الولی تقدیمه (۲).

یعنی: اگر حاضر شود نماز میت را مردی از بنی هاشم و نماز کند، اولی خواهد بود به پیش نمازی بر آن میت، به سبب مقدم داشتن ولی آن مرد هاشمی

ص: ۲۳۰

۱- (۱) سورة توبه: ۳۲.

۲- (۲) مختلف الشیعه علامه حلی ۲: ۳۰۵.

را، و واجب است بر ولی میت که مقدم دارد او را.

وفى الشرح الجديد للقواعد: والهاشمى الجامع للشرائط أولى من غيره بالإمامه، لكن إنما يتقدم لو أن قدمه الولي إجماعاً، كما فى المعتبر، ونهايه الأحكام، والتذكرة، ومعنى أولويته أنه ينبغي له تقديمه، وفى المقنعه يجب، واستدلّ برجحانه لشرف النسب، وقوله صلى الله عليه وآله «قدموا قريشاً ولا تقدموها».

قال الشهيد: ولم نستثبه فى رواياتنا، مع أنه أعّم من المدعى، ثم اشترط اجتماعه الشرائط ظاهر، واقتصر الشيخ وابنا إدريس والبرّاج على ذكر اعتقاده الحقّ، وعن أبى على: ومن لا أحد له فالأقعد نسباً برسول الله صلى الله عليه وآله من الحاضرين أولى به، قال الشهيد: ولعلّه إكرام لرسول الله صلى الله عليه وآله، فكلّ ما كان القرب منه أكثر كان أدخل فى استحقاق الإكرام.

وآيه شريفه (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) را بعضی مؤید از برای این مطلب نقل نموده اند.

و قاضی عضد در مواقف استدلال این آیه را از جانب شیعه به این عبارت بیان نموده که: الأول: قوله تعالى (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) والآيه عامه فى الأمور كلّها لصحة الاستثناء.

و شارح يعنى مير سيد شريف گفته که: إذ يجوز أن يقال: أولى إلّا- فى كذا، ومنها أى من الأمور التى يعتمها الآيه الإمامه والخلافه، وعلى من أولى الأرحام دون أبى بكر.

وقال المفسّر النيشابورى: «إلّا أن تفعلوا» أى: إلّا أن تسدّوا وتوصلوا إلى أوليائكم فى الدين وهم المؤمنون والمهاجرون معروفًا برّاً بطريق الوصيه، والحاصل أنّ الأقارب أحقّ من الأجانب فى كلّ نفع من ميراث و هبه و صدقه و هديه و غير ذلك، إلّا- فى الوصيه، فإنّه لا وصيه لوارث.

و علامه در كشف الحقّ و قاضى نور الله - رحمهما الله - در احقاق الحقّ، و

زمخشری و بیضاوی قریب به این مضامین را نقل نموده اند.

و مجموع آیات در اوایل سوره احزاب به این نحو و ترتیب است (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا) (۱) و در آخر سوره انفال آیه شریفه بدون استثناء واقع است.

و اولویت ذوی الأرحام به پیغمبر در جمیع کمالات موروثه از آن حضرت صلی الله علیه و آله، بنا بر حدیث موضوع «نحن معاشر الأنبياء» الزاماً علیهم نهایت ظهور دارد. و آجاد القائل الشاعر الذی حقیق علی شعره العرشى أن ینشد فی جمیع المشاعر، حیث نظم:

گویند که پیغمبر ما رفت زدنیامیراث خلافت به عمر داد و به عثمان

هز گز ملکانه به بیگانه ندادند رو دفتر شاهان جمله تو بر خوان

با ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

و فی کتاب المناقب للشیخ ابن شهر آشوب: قال الله تعالی: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ) (۲) ولا اتباع أحسن من اتباع الحسن والحسين علیهما السلام، وقال تعالی: (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) فقد ألحق الله بهما ذریتهما برسول الله صلی الله علیه و آله، و شهد بذلك کتابه، فوجب لهم الطاعة بحق الإمامه مثل ما وجب للنبی صلی الله علیه و آله لحق النبوه.

وقال تعالی حکایه عن حملة العرش (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ

ص: ۲۳۲

۱- (۱) سوره احزاب: ۶.

۲- (۲) سوره طور: ۲۱.



رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفُزْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صِلَحْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ) .

وقال أيضاً: (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ) ولا يسبق النبي صلى الله عليه و آله في فضيله، وليس أحق بهذا الدعاء بهذه الصيغه منه و ذريته، فقد وجب لهم الإمامه (١).

و استدلال به اين آيات تقديم ذرية مقدسه به همان نمط و تقريب است كه سابقاً مفصلاً در آيه اولوا الأرحام گذشت، و ضمير تشبه في ذريتهما كه راجع به حسنين عليهما السلام است دال است بر تعميم حكم مهما أمكن، و به قدر مقدور نسبت به جميع ذرية ایشان به جهت آن كه اولاد حضرت امام حسن عليه السلام هيچ يك امام مفترض الطاعه نبودند.

و نعم ما قال ابن الجوزي في مثل هذا المقام: فرخ البط ساجح.

ومن الكلمات العليه العلويه: لا تصغر حدثاً من قريش (٢).

بچه بط اگر دتیه بود آب درياش تا به سينه بود

و مناسب اين مقام است آنچه فاضل دولت آبادی در كتاب مناقب خود آورده: فصل سوم در رعايت اولاد رسول الله صلى الله عليه و آله، قال تعالى: (فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَى) الآيه في الكشاف، و يقدمون على سائر الناس؛ لأنهم اسوه أى: قدوه. و في النافع: و يقدمون على سائر الناس ترجيحاً للقرايه.

ص: ٢٣٣

١- (١) مناقب ابن شهر آشوب ٩: ٩-١٠.

٢- (٢) شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ٢٠: ٢٥٣.

وفى شرعه الاسلام فى باب السفر: ويقدم اولاد الرسول بالمشى والجلوس.

وفيه أيضاً فى باب الصحبه: ويعظم اولاد الرسول، ويسعى فى حوائجهم، ويحبهم بقلبه ولسانه، ويقدم على نفسه فى كل شأن.

وفى تشریح فخرالدين الرازى: لا يجوز للرجل العالم والمتقى أن يجلس فوق العلوى الأُمى وأبيه الأُمى؛ لأنه اسوه فى الدين.

يعنى در جميع كارها اولاد رسول صلى الله عليه و آله را بر خود مقدم داريد، و در صدر ناخوانده نشستن جايز نيست.

عزيز من بدان كه از صدر نشستن ذليل عزيز نگرده، بزرگ كسى است كه مرتبه و جاى خود را بشناسد، و آن كه فرود نشيند در عظمت وى هيچ قصور نپذيرد، و اگر تو اولاد رسول را از بهر عداوت يا حقارت بر صدر نشانى يا سلام نكنى، ايشان را چه كم آيد، اگرچه يزديدان هزار ماه به ايشان لعنت فرستادند، خداى تعالى بهر عمارت دل ايشان فرموده قوله تعالى: (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ) فى الروضه: اى ثنائى على اولاد محمد صلى الله عليه و آله.

قوله تعالى (سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) اى آل محمد. كذا فى الزاهديه. تمام شد كتاب فاضل مذکور.

ولله درّ من قال:

كسى كه از شرفش باب اوست باب الله زفضل اوست نشان آيه كتاب الله

به كعبه مولد جدّ و به قدر سورة قدر خطيب خطبه مدحش بود خطاب الله

ولقد أحسن وأفاد بعض الأفاضل المعاصرين المحسنين(1) - أحسن الله إليه -

ص: ۲۳۴

---

۱- (۱) مراد محدث جليل القدر ملا فيض كاشانى.

حيث قال في بعض فوائده بتقريب غريب لا يخلو من فيض، ما هذه إفادته:

إنَّ عالماً من علماء الزمان، أو قاض من قضاه الدهر من أوساط الناس منزله، لو اجتمع في مجلس ملك مع فاطمي فقير، وعلم أنَّ الفاطمي يحبُّ التقدُّم عليه، ويكره التأخير عنه، ويتأدَّى من التأخير، ولو أجلسا بدون تقديم وتأخير في اليمين واليسار، أو بين يدي الملك بمرتبته واحده لا يكون له رضا ولا كراهه.

فأقلُّ مراتب المحبِّه والمودَّة في القربى التي هي أجر تبليغ الرساله والنبوه في هذا الأمر، أنَّ القاضى أو العالم لو لم يدخل السرور في قلب الفاطمي لم يدخل الحزن أيضاً، ولا يرضى بما فيه أذى الفاطمي وهو التقدُّم عليه، وأمكن له الاحتراز عن الإيذاء باختيار شقِّ المساوات، فلا يختاره ويقصد التقدُّم الذي فيه أذى الفاطمي، ويتجاوز عن مراتب المحبِّه إلى مرتبه من مراتب البغض؛ لأنَّ من لا يبغض أحد إلا يؤذيه، ولو تقدَّم الفاطمي عليه لأبغضه وأنكر منه هذا الصنع.

فعلم من هذا البيان والمثال أنه لا يتيسَّر لأكثر الناس بناءً على العادات والأوضاع المعروفه الدينويه رعايه أدنى مراتب المحبِّه مع آحاد السادات، بل ما يصدر عن الأكثر فيه إهانته وتحقير لشأنهم لا يجوزونه ومثله بأصدقائهم وأعزَّتهم من أهل الدنيا، وهذه مرتبه من البغض (١). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

و از جمله كمیل فضلاء فوق، یعنی: سالک مسلک حق نبوی، عالم ربّانی، غریق بحر اخضر رحمت باری، ملأ محمّد باقر سبزواری، در کتاب روضه انوار عباسی به این عبارت ایراد نموده است: که بر پادشاه لازم است که در مراعات سادات و ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اقصی الغایه بکوشد، و در این باب راه تقصیر و اهمال نگشاید (٢).

ص: ٢٣٥

١- (١) فوائد مرحوم ملا محسن کاشانی.

٢- (٢) روضه انوار عباسی سبزواری ص ٢٥٠.

و حدیث سند دهم را که از فقیه (۱) مرقوم شده جهت حجت ایراد نموده، و بعد از آن ذکر نموده است که: پس باید که پادشاه در تعظیم و اکرام ایشان غایت مبالغه کند، و در ایصال وظائف و سیور غالات ایشان اهتمام ورزد، و از احوال فقراء سادات و ایتم و بیوه زنان ایشان غافل نگردد، و حقوق اخماس و غیر ذلک به ایشان برساند.

و اشراف و نقباء سادات و صاحب خاندانهای بزرگ و رفیع را بزرگ مرتبه دارد، و در اجلال و توقیر ایشان تقصیر ننماید.

پس مستفاد شد از ما ذکر من بعض علماء الفریقین آن که ایشان تا به این مرتبه احتیاط می نموده اند در رعایت و حرمت رحم و قرابت رسول صلی الله علیه و آله، والاحتیاط سبیل لا یضللّ سالکة ولا مسالکة.

و در حبیب السیر مذکور است: که یکی از شرائط صلح حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه آن بوده که پنج هزار درهم که در بیت المال کوفه موجود بود از آن حضرت طلب ندارد، تا از آن وجه دیون خود را ادا نماید، و خراج فسا و داراب جرد فارس را به مدینه بفرستد تا در مصارف اهل بیت مصروف گردد (۲).

و در قاموس اللغه واقع است که: فقط بالکسر بلد بصعید مصر موقوفه علی العلویین من آیام أمير المؤمنين علی علیه السلام (۳).

ص: ۲۳۶

---

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۲: ۶۵ ح ۱۷۲۵.

۲- (۲) حبیب السیر ص ۳۶۴.

۳- (۳) قاموس فیروزآبادی ۲: ۳۸۱.

## سند شانزدهم: عدم حقوق ذرية رسول صلى الله عليه وآله مصداق كناهان كبيره است

ابن بابويه - رحمه الله عليه - در كتاب هدايه، و در باب معرفت كباير از كتاب من لا يحضره الفقيه، به سند خود از حضرت أبى عبدالله عليه السلام نقل نموده: إِنَّ الكباير سبع فينا انزلت، وَمَنَا استحلّت، فأولها الشرك بالله العظيم، وقتل النفس التي حَرَمَ الله عزّوجلّ، وأكل مال اليتيم، وعقوق الوالدين، وقذف المحصنه، والفرار من الزحف، وإنكار حَقَّنَا.

فأما الشرك بالله العظيم، فقد أنزل الله فينا ما أنزل، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله فينا ما قال، فكذبوا الله وكذبوا رسوله فأشركوا بالله.

وأما قتل النفس التي حَرَمَ الله، فقد قتلوا الحسين عليه السلام وأصحابه.

وأما أكل مال اليتيم، فقد ذهبوا بفيئتنا الذي جعله الله عزّوجلّ لنا فأعطوه غيرنا.

وأما العقوق، فقد أنزل الله تبارك وتعالى في كتابه، فقال عزّوجلّ: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) (١)

فعقوا رسول الله صلى الله عليه وآله في ذريته، وعقوا أمهم خديجه في ذريتها.

وأما قذف المحصنه، فقد قذفوا فاطمه عليها السلام على منابره.

وأما الفرار من الزحف، فقد أعطوا أمير المؤمنين عليه السلام بيعتهم طاعين غير مكرهين، ففرّوا عنه فخذلوه.

وأما إنكار حَقَّنَا، فهذا ممّا لا يتنازعون فيه (٢).

ص: ٢٣٧

---

١- (١) سورة احزاب: ٦.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٣: ٥٦٢ ح ٤٩٣١، وكتاب الهداية شيخ صدوق ص ٢٩٧.

و قریب به این حدیث در آخر جزء سیم از کتاب تهذیب الأحکام شیخ المحدثین ابو جعفر طوسی رحمه الله ایراد نموده است: عبدالکریم بن عمرو الخثعمی، عن عبدالله بن أبی یغفور، ومعلی بن خنیس، عن أبی الصامت، عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: أكبر الكبائر سبع: الشرك بالله العظيم، وقتل النفس التي حرم الله عزوجل إلا بالحق، وأكل أموال اليتامى، وعقوق الوالدين، وقذف المحصنات، والفرار من الزحف، وإنكار ما أنزل الله عزوجل.

فأما الشرك بالله العظيم، فقد بلغكم ما أنزل الله فينا، وما قال رسول الله صلى الله عليه وآله، فردوه على الله وعلى رسوله.

وأما قتل النفس الحرام، فقتل الحسين عليه السلام وأصحابه.

وأما أكل أموال اليتامى، فقد ظلمنا فينا وذهبوا به.

وأما عقوق الوالدين، فإن الله عزوجل قال في كتابه: (الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) وهو أب لهم، فعقوه في ذريته وفي قرابته.

وأما قذف المحصنات، فقد قذفوا فاطمه عليها السلام على منابريهم.

وأما الفرار من الزحف، فقد أعطوا أمير المؤمنين عليه السلام البيعه طايعين غير مكرهين، ثم فرّوا عنه وخذلوه.

وأما إنكار ما أنزل الله عزوجل، فقد أنكروا حقنا وجحدوا له، وهذا ممّا لا يتعاجم فيه أحد، والله يقول: (إِنْ تَجَنَّبْتُمْ كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا) (۱).

یعنی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: بزرگ ترین گناهان کبیره هفت گناه است: شرک به خدای عظیم، وکشتن نفسی که قتل او را

ص: ۲۳۸

حرام گردانیده است خدای عزوجل مگر به حق، و خوردن اموال ایتام، و عقوق والدین، و دشنام و فحش دادن به زنان با عصمت، و گریختن از جهاد و جنگ که امام فرموده باشد، و انکار کردن احکام خدای عزوجل که بر نبی صلی الله علیه و آله انزال فرموده در قرآن مجید.

أما شرك به خدا، پس مقصود آن است که رسیده خواهد بود به شما آنچه انزال فرموده خدای تعالی در حق ما ائمه، و آنچه فرمود رسول خدا در حق ما، پس رد کردند آنها را بر خدا و رسولش، و هوا و خواهش خود را در امر الهی شریک و دخیل ساختند، و این مستلزم شرك و کفر است، چنان چه آیه وافی هدایه (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (۱) و آیه (لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) (۲) و جز آن اشاره به این است.

ويؤيد ذلك ما في كتاب الأمل للشيخ الطوسي قدس الله نفسه القدوسي، بإسناده إلى جابر بن عبد الله، أنه تصور إبليس يوم قبض النبي صلى الله عليه وآله في صورته المغيره بن شعبه، فقال: أيتها الناس لا تجعلوها كسراويه ولا قيصرانية، وسعوها تتسع، فلا تردوها في بني هاشم، فتنظر بها الحبالى (۳).

و اما قتل نفس حرام، پس قتل حضرت امام حسين عليه السلام و اصحاب اوست.

و اما اكل اموال يتيم، پس مقصود آن است که ظلم بر آنچه به ما بازگشت بایست داشته باشد نمودند، و بردند حق ما را.

و اما عقوق والدین، پس به درستی که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) الآية، یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله صاحب اختیار و اولاست به مؤمنین از نفسهای ایشان، و ازواج آن حضرت صلی الله علیه و آله مادرهاست مؤمنین اند، و

ص: ۲۳۹

۱- (۱) سورة جاثیه: ۲۳.

۲- (۲) سورة یس: ۶۰.

۳- (۳) امالی شیخ طوسی ص ۱۷۷ ح ۲۹۸.

نبی صلی الله علیه و آله پدر است از برای مؤمنین، پس عقوق ورزیدند در حق ذریه نبی صلی الله علیه و آله و اقربای نبی صلی الله علیه و آله، و تکریم ایشان به جهت پیغمبر نکردند.

و در سبب نزول آیه چنان چه در خلاصه المنهج مسطور است آورده اند: که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به غزوه تبوک عزیمت فرمود، همه مسلمانان را به خروج امر نمود، بعضی گفتند از پدر و مادر خود دستوری طلبیم، آیه آمد که (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) یعنی: پیغمبر برگزیده و سزاورتر است به گرویدگان از نفسهای ایشان در همه کار دین و دنیا، چه هر چه فرماید عین صلاح بنده، و محض فلاح اوست، به خلاف اوامر نفس که موجب عقوبت (۱)، و سبب شقاوت است.

فلهذا اولویت نسبت به آن حضرت صلی الله علیه و آله بر طریق عموم واقع شده، و مقید نیست به بعضی دون بعضی، پس واجب است بر همه مؤمنان که نزد ایشان آن حضرت صلی الله علیه و آله دوست تر باشد از نفس ایشان، و امر او نافذتر بر ایشان، و شفقت ایشان بر او تمام تر از شفقت بر غیر او.

و در حدیث آمده: که هیچ مؤمنی نیست مگر که من اولام به او در دنیا و آخرت. و نیز به روایت صحیحه ثابت شده که نگوید هیچ یک از شما و مؤمن نباشد نا باشم من دوست تر به او از پدر و مادر و فرزند و همه مردمان او، پس باید که فرمان او از همه فرمانها لازم تر شناسید.

و مجاهد گفته: که هر پیغمبری پدر امت خود است، لهذا مؤمنان برادران یک دیگرند، چه پیغمبر صلی الله علیه و آله پدر ایشان است در دین، و أزواجه امهاتهم، و زنان او مادران ایشان است از روی تعظیم و تحریم و احترام نه در سایر احکام، چه رؤیت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند، و به جهت احترام ایشان است

ص: ۲۴۰



تحریم نکاح ایشان بقوله تعالی (وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا) (۱).

و در مصحف ابن عباس و ابن مسعود چنین بوده که: فهو أب لهم و أزواجه امهاتهم. و این قول از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام نیز مروی است. تمام شد کلام تفسیر.

و اما قذف محصنات، این است که قذف و دشنام در منبرها نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام دادند.

و اما گریختن از جهاد، مقصود آن است که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبیعت کردند به رضا و رغبت خود، بعد از آن فرار از متابعت آن سرور در جهاد نمودند، و ترک یاری آن حضرت کردند.

و اما انکار ما أنزل الله عزوجل، این است که انکار کردند حق ما را، و نفی حق ما نمودند، و آن امری است که جاهل نیست در این امر احدی، و خدای تعالی فرموده است: (إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرًا).

بیان آیه مسطوره در تفسیر به این عبارت واقع است: که اگر اجتناب کنید و دور شوید از گناهان بزرگ که نهی شده اید از آن، یعنی خدای شما را از آن نهی کرد در گذرانیم، و عفو کنیم از شما گناهان خورد شما را، یعنی اجتناب کبایر شما را کفاره صغایر گردانیم، و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی تا تمازی، و از رمضان تا رمضان دیگر، از شما در گذرانیم، چنان چه در حدیث ثابت شده، و در آوریم شما را در موضع بزرگ و شریف که بهشت است.

مروی است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر فرمود: به آن خدائی که جان من به امر اوست، و این کلمه را سه بار تکرار کرد، و بعد از آن گفت: که هیچ بنده نیست که پنج نماز بگذارد، و ماه رمضان روزه دارد، و از کبایر اجتناب کند، مگر

ص: ۲۴۱

---

۱- (۱) الآیه فی سوره الأحزاب هکذا: (وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا) «منه».

که درهای بهشت از برای او بگشایند، پس این آیه بخواند که (إِنْ تَجْتَبُوا) (۱) تا آخر.

و گناه کبیره آن است که در قرآن یا حدیث حدّی و عقوبتی معین بر آن مقرّر شده، مانند شرک به خدا، و زنا، و لواط، و شرب خمر، و ربا، و عقوق والدین، و قمار، و فرار از جنگ کفار در حین حضور امام، و قتل به ناحق، و خوردن مال یتیم، و دشنام به زنا، و سحر، و گواهی به زور، و نومید شدن از رحمت خدا، و ایمن شدن از عقوبت الهی. تمام شد عبارت تفسیر.

پس معلوم می گردد از این حدیث که عدم ادای حقوق ذریه رسول صلی الله علیه و آله و اقربای آن حضرت، از جمله گناهان کبیره است، و ترک این عقوق از جمله اموری است که موجب نجات است از آتش دوزخ.

### سند هفدهم: در استدلال بر اینکه سادات اولاد و ذریه پیغمبرند

در عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق ابن بابویه رحمه الله ایراد نموده: حدّثنا أبو أحمد هانی بن محمّد بن محمود العبدی رضی الله عنه، قال: حدّثنا أبا محمّد بن محمود یاسناده، رفعه إلی موسى بن جعفر علیهما السلام أنه قال: لَمَّا ادخلت علی الرشید سلّمت علیه، فردّ علیّ السلام، ثمّ قال: یا موسى بن جعفر خلیفتین یجیبی إلیهما الخراج؟

فقلت: یا أمیر المؤمنین اعیزک باللّٰه أن تبوء بإثمی وإثمک، وتقبل الباطل من أعدائنا علینا، فقد علمت أنه قد کذب علینا منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله کما علم ذلك عندک، فإن رأیت بقرباتک من رسول الله صلی الله علیه و آله أن تأذن لی احداثک بحدیث أخبرنی به أبا عن آبائه عن جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله؟

ص: ۲۴۲

فقال: قد أذنت لك، فقلت: أخبرني أبي، عن آباءه، عن جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إنّ الرحم إذا مسّت الرحم تحرّكت واضطربت، فناولني يدك جعلني الله فداك، فقال: ادن منّي، فدنوت منه، فأخذ بيدي، ثمّ جذبني إلى نفسه، وعانقني طويلاً، ثمّ تركني وقال: اجلس يا موسى فليس عليك بأس.

ف نظرت إليه، فإذا به قد دمعت عيناه، فرجعت إلى نفسي، فقال: صدقت وصدق جدّك صلى الله عليه وآله لقد تحرّك دمي واضطربت عروقي، حتّى غلبت على الرّق، وفاضت عيناى، وأنا اريد أن أسألك عن أشياء تتلجج في صدري منذ حين لم أسأل عنها أحداً، فإن أنت أجبتني عنها خليت عنك، ولم أقبل قول أحد فيك، وقد بلغني عنك أنّك لم تكذب قطّ، فأصدقني عمّا أسألك ممّا فى قلبى.

فقلت: ما كان علمه عندي فإنّي مخبرك به إن أنت آمنتني.

قال: لك الأمان إن صدقتني، وتركت التقيه التي تعرفون بها معشر بني فاطمه، فقلت: ليسأل أمير المؤمنين عمّا يشاء.

قال: أخبرني لم فضّلتكم علينا ونحن من شجره واحده، وبنو عبدالمطلب ونحن وأنتم واحد، إنّنا بنو عباس وأنتم ولد أبي طالب، وهما عمّا رسول الله صلى الله عليه وآله وقرابتهما منه سواء؟

فقلت: نحن أقرب، قال: وكيف ذلك؟ قلت: لأنّ عبد الله وأب طالب لأب وأمّ، فأبوكم العباس ليس هو من أمّ عبد الله ولا من أمّ أبي طالب.

قال: فلم ادّعيتم أنّكم ورثتم النبي صلى الله عليه وآله والعمّ يحجب ابن العمّ، وقبض رسول الله صلى الله عليه وآله وقد توفّي أبوطالب قبله، والعباس عمّه حيّ؟

فقلت له: إن رأى أمير المؤمنين أن يعفيني عن هذه المسأله، ويسألني عن كلّ باب سواه يريده، فقال: لا أوتجيب، فقلت: فأمنّي، قال: قد أمنتك قبل الكلام.

فقلت: إنّ في قول علي بن أبي طالب عليه السلام إنّه ليس مع ولد الصلب ذكراً كان أو انثى لأحد سهم إلاّ الأبوين والزوج أو الزوجه، ولم يثبت للعمّ مع ولد الصلب

ميراث، ولم ينطق به الكتاب، إلا أن تيمماً وعدياً وبنى اميه قالوا: العمّ والد رأياً منهم بلا حقيقه ولا أثر عن الرسول صلى الله عليه و آله، ومن قال بقول على عليه السلام من العلماء، فقضاياهم خلاف قضايا هؤلاء.

هذا نوح بن درّاج يقول فى هذه المسأله بقول على عليه السلام وقد حكم به، وقد ولّاه أمير المؤمنين المصرين الكوفه والبصره وقد قضى به، فأنهى إلى أمير المؤمنين، فأمر بإحضاره وإحضار من يقول بخلاف قوله، منهم سفيان الثورى، وإبراهيم المدنى، والفضيل بن عياض، فشهدوا إنّه قول على عليه السلام فى هذه المسأله.

فقال لهم فيما أبلغنى بعض العلماء من أهل الحجاز، فلم لا تفتون به وقد قضى به نوح بن درّاج؟ فقالوا: جسر نوح وجبنا، وقد أمضى أمير المؤمنين قضيته بقول قدماء العامه عن النبى صلى الله عليه و آله أنه قال: على أقضاكم، وكذلك قال عمر بن الخطاب:

على أقضانا، وهو اسم جامع؛ لأنّ جميع ما مدح به النبى صلى الله عليه و آله أصحابه من القراءه والفرائض والعلم داخل فى القضاء.

فقال: زدنى يا موسى، قلت: المجالس بالأمانات وخاصه مجلسك، فقال: لا بأس عليك، فقلت: إنّ النبى صلى الله عليه و آله لم يورث من لم يهاجر، ولا أثبت له ولايه حتّى يهاجر، فقال: ما حجّتك فيه؟ فقلت: قول الله تعالى (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا) (١) وإنّ عمى العباس لم يهاجر.

فقال لى: أسألك يا موسى هل أفتيت بذلك أحداً من أعدائنا، أم أخبرت أحداً من الفقهاء فى هذه المسأله بشىء؟ فقلت: اللهم لا، وما سألتنى عنها إلا أمير المؤمنين.

ثمّ قال: لم جوزتم للعامه والخاصه أن ينسبواكم إلى رسول الله صلى الله عليه و آله ويقولون لكم يا بنى رسول الله، وأنتم بنو على، وإنّما ينسب المرأ إلى أبيه، وفاطمه إنّما هى

ص: ٢٤٤

وعاء والنبى صلى الله عليه و آله جدكم من قبل امكم؟

فقلت: يا امير المؤمنين لو ان النبى صلى الله عليه و آله نشر، فخطب إليك كريمتك هل كنت تجيبه؟ فقال: سبحان الله ولم لا أجيبه، بل أفتخر على العرب والعجم وقريش بذلك، فقلت: لكنته صلى الله عليه و آله لا- يخطب إلى ولم ازوجه، فقال: ولم؟ فقلت: لأنه صلى الله عليه و آله ولدنى ولم يلدك، فقال: أحسنت يا موسى.

ثم قال: كيف قلتم إنا ذريه النبى صلى الله عليه و آله، والنبى صلى الله عليه و آله لن يعقب، وإنما العقب للذكر لا للانثى، وأنتم ولد البنت ولا يكون لها عقب؟

فقلت له: أسألك يا امير المؤمنين بحق القرابه والقبر ومن فيه إلا ما أعفانى عن هذه المسأله، فقال: لا أو تخبرنى بحجتكم فيه يا ولد على، وأنتم يا موسى يعسوبهم وامام زمانهم، كذا انهى إلى، ولست أعفيك فى كل ما أسألك عنه حتى تأتبنى فيه بحجه من كتاب الله، وأنتم تدعون معشر ولد على أنه لا- يسقط عنكم منه شىء، لا ألف ولا واو إلا وتأويله عندكم، وأحتجتم بقوله عز وجل (ما فرطنا فى الكتاب من شىء) (١) وقد استغنيتم عن رأى العلماء وقياسهم.

فقلت: تأذن لى فى الجواب؟ قال: هات.

فقلت: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم (و من ذريته داود و سليمان و أيوب و يوسف و موسى و هارون و كذلك نجزي المحسنين \* و زكريا و يحيى و عيسى و إيلياس) (٢) من أبو عيسى يا امير المؤمنين؟ فقال:

ليس لعيسى أب.

فقلت: إنما الحقه الله بذرارى الأنبياء عليهم السلام من طريق مريم عليها السلام، وكذلك ألحقنا بذرارى النبى صلى الله عليه و آله من قبل امنا فاطمه عليها السلام، أزيدك يا امير المؤمنين، قال: هات.

قلت: قول الله تعالى (فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا

ص: ٢٤٥

١- (١) سورة: انعام: ٣٨.

٢- (٢) سورة: انعام: ٨٤-٨٥.

نَدُّعُ أَبْنَاءِنَا وَ أَبْنَاءِكُمْ وَ نِسَاءِنَا وَ نِسَاءِكُمْ وَ أَنْفُسِنَا وَ أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلُ فَنَجْعَلُ لِعَنَتِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۱) ولم يدع أحد أنه أدخل النبي صلى الله عليه وآله تحت الكساء عند مباهله النصارى إلا على بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين، فكان تأويل قوله عز وجل «أبناءنا» الحسن والحسين «ونسائنا» فاطمه «وأنفسنا» على بن أبي طالب عليهم السلام.

إن العلماء قد أجمعوا على أن جبرئيل قال يوم احد: يا محمّد إن هذه لهي المواساه من على، قال: لأنته منى وأنا منه، فقال جبرئيل: وأنا منكما يا رسول الله، ثم قال: لا - سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا على، فكان كما مدح الله عز وجل به خليفه عليه السلام إذ يقول: (فتى يذكّهم يُقال له إبراهيم) (۲) إنا معشر بنى عمك نفتخر بقول جبرئيل: إنه منا.

فقال: أحسنت يا موسى ارفع إلينا حوائجك، فقلت له: أول حاجه أن تأذن لابن عمك أن يرجع إلى حرم جدّه صلى الله عليه وآله و آله وإلى عياله، فقال: ننظر إن شاء الله (۳).

و شيخ طبرسى همين حديث را نیز در كتاب احتجاج مرسلأ ایراد نموده است (۴).

يعنى: از حضرت امام موسى كاظم - صلوات الله عليه وعلى آباءه الطاهرين - منقول است كه فرمود: چون مرا داخل كردند بر هارون الرشيد، و سلام كردم بر او، پس جواب سلام مرا داد، بعد از آن گفت: يا موسى بن جعفر دو خليفه هستند كه جمع كرده مى شود نزد ايشان خراج، و مقصود هارون الرشيد از دو خليفه يكى خودش بود، و يكى حضرت امام موسى عليه السلام، كه حقّ امام را در خفيه

ص: ۲۴۶

۱- (۱) سورة آل عمران: ۶۱.

۲- (۲) سورة انبياء: ۶۰.

۳- (۳) عيون أخبار الرضا شيخ صدوق ۱: ۸۱-۸۵ ح ۹.

۴- (۴) احتجاج شيخ طبرسى ۲: ۳۳۵-۳۴۰.

بعضی نزد آن حضرت می بردند.

در جواب هارون الرشید می فرمایند حضرت امام موسی علیه السلام که: پس گفتم:

یا امیرالمؤمنین در پناه می آورم تو را به خدا از این که بازگشت کنی به گناه من و گناه خودت، و قبول کنی باطل را از اعداء ما در افتراء بر ما، پس به تحقیق تو دانسته ای که تهمت به ما گفته اند از زمانی که رحلت نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت امری که معلوم است آن نزد من یا نزد تو، پس اگر مناسب دانی به حق قرابت خودت به رسول خدا که اذن بدهی و مرخص کنی حدیث خواهم گفت تو را به حدیثی که خبر داده است مرا به آن حدیث پدرم از پدران خود از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرموده: به درستی که ذی رحمی هرگاه مس کند بدن ذی رحم خود را به جوش می آید خون محبت، و به حرکت در می آید دل دوستی، و مضطرب می شود در محبت آن ذی رحم، پس بده دست خود را، و از روی تقیه فرمود: بگرداند خدای تعالی مرا فدای تو.

پس گفت هارون الرشید: نزدیک شو مرا، پس نزدیک شدم به او، و چون نزدیک شدم گرفت دست مرا، و بعد از آن کشید به نزد خود و مرا به بغل گرفت زمان طولی، بعد از آن از من دست برداشت و گفت: بنشین ای موسی که از جانب من به تو آزاری نیست، پس نگاه کردم به سوی او ناگاه اشک از دو چشم او بیرون آمده بود، و چون ملاحظه رقت در قلب او نمودم مطمئن شدم، و دلم به حال خود آمد.

پس گفت هارون الرشید: راست گفتمی، و راست گفته است جدّ تو صلی الله علیه و آله، به درستی که حرکت کرد خون من و مضطرب شد رگهای من، تا آن که غلبه کرد به من رقت قلب، و اشک بر آورد هر دو چشم من، و من اراده دارم که از تو سؤال کنم از امور چندی که در دل من می گذرد مدت مدیدی است، و سؤال نکرده ام این امور را از کسی، پس اگر تو جواب بدهی از این سؤالهای من

دست از تو بر می دارم، و قبول نمی کنم سخن مردم را در حق تو، و به من رسیده است که تو دروغ نگفته ای هر گز، پس راست بگو از آنچه از تو می پرسم امری را که در دل من است.

آن حضرت می فرمایند که: گفتم آنچه دانم او را به تحقیق به تو خبر می دهم اگر تو ایمن سازی مرا از اذیت.

گفت هارون الرشید: به تو امان دادم اگر راست گوئی به من، و ترک کنی تقیه که مشهورند به آن اولاد فاطمه.

پس گفتم: سؤال کن یا امیرالمؤمنین از آنچه می خواهی.

گفت هارون الرشید: که خبر ده مرا که چه سبب دارد که شما را مردم بهتر از ما می دانند، و ما همه از شجره واحده و اولاد عبدالمطلبیم، و ما و شما هر دو یک نسب داریم، ما اولاد عباس و شما اولاد ابی طالبید، و عباس و ابی طالب هر دو عم رسول صلی الله علیه و آله بودند، و خویشی ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله مساوی است؟

پس آن حضرت می فرمایند که: گفتم در جواب ما نزدیک تریم.

گفت هارون الرشید: که به چه سبب شما نزدیک ترید به رسول الله صلی الله علیه و آله؟

گفتم: به جهت آن که عبدالله و ابوطالب هر دو برادر پدری و مادری هم بودند، و پدر شما عباس نیست از مادر عبدالله و نه مادر ابوطالب، پس معلوم شد که ابوطالب با پدر رسول صلی الله علیه و آله برادر پدری و مادری بودند، و عباس برادر پدری تنها.

باز گفت هارون الرشید به حضرت امام موسی علیه السلام که: به چه سبب شما ادعا کردید که شما وارث نبی اید صلی الله علیه و آله، با وجود آن که عم مانع ارث پسر عم می شود، و با وجود عم ابن عم وارث نمی شود، و رحلت نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فوت شده بود ابوطالب پیش از آن حضرت، و عباس عم رسول صلی الله علیه و آله زنده بود.

پس گفتم مر او را که: اگر ملاحظه فرماید و مصلحت داند امیرالمؤمنین این



را معاف دارد، و به بخشد مرا از پرسیدن این مسأله، و سؤال کند از هر چه خواهد سوای این مسأله، این نحو نماید، یعنی اراده کند غیر این سؤال را.

پس هارون الرشید گفت: نه دست بر نمی دارم تا آن که جواب مرا بدهی، یا مگر آن که جواب من بدهی، بنابر دو احتمال عبارت (۱).

پس گفتم: مرا ایمن و خاطر جمع گردان.

گفت: به تحقیق که امان داده بودم تو را پیش از این سخن.

پس گفتم: در کلام علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده که: نیست با ولد صلب خواهد مذکر باشد یا مؤنث مر احدی را رسدی مگر پدر و مادر و شوهر یا زن را، و ثابت نیست از برای عم با ولد صلب میراثی، و در قرآن به جهت عم با ولد صلب ارث واقع نشده، و کتاب خدا دلالت بر این مدعا ندارد، لکن قبیله تیم و عدی - یعنی: ابابکر و عمر - و جماعت بنی امیه گفته اند: که عم به منزله والد است، و این مذهبی است از ایشان که اصلی و حقیقتی ندارد، و از رسول صلی الله علیه و آله حدیثی در این باب نیست.

و جمعی از علما که به قول علی بن ابی طالب علیه السلام حکم نموده اند، پس احکام ایشان خلاف حکم قبیله تیم و عدی و بنی امیه است.

اینک نوح بن درّاج می گوید در این مسأله موافق قول علی بن ابی طالب علیه السلام، و به تحقیق که او حکم به این نحو کرده است، و والی و صاحب حکم گردانیده نوح بن درّاج را امیرالمؤمنین، یعنی هارون الرشید در دو شهر که کوفه و بصره است، و به تحقیق که به این نحو حکم کرده بود نوح، و خبر کرده شده بود امیرالمؤمنین، یا نوح بن درّاج خود خبر کرد امیرالمؤمنین را.

پس امر کرده بود هارون الرشید به حاضر گردانیدن نوح بن درّاج، و حاضر گردانیدن کسی که می گوید به خلاف گفته نوح بن درّاج، از آن جمله سفیان

ص: ۲۴۹

ثوری، و ابراهیم مدنی، و فضیل بن عیاض، پس شهادت دادند که این حکم قول علی علیه السلام است در این مسأله.

پس گفت امیر به ایشان در آنچه رسانیده اند و گفتند به من بعض علماء از اهل حجاز که موافق حکم حضرت امیرالمؤمنین آن است که با ولد صلب عم ارث نمی برد، به چه وجه شما فتوا نمی دهید به این طریق؟ و به تحقیق حکم کرده است به این نوح بن درّاج.

در جواب گفتند علما به امیر، یعنی به هارون الرشید: که نوح بن درّاج جرأت و جسارت کرد، و حکم موافق حق کرد، و ما ترسیدیم، و به تحقیق که جاری و ممضی کرد امیرالمؤمنین حکم نوح را به قول قدماء اهل سنت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: علی علیه السلام قاضی تر از شما، و حاکم تر از شماست. و همچنین گفت عمر بن الخطاب: علی علیه السلام قاضی تر از ماست.

و قاضی تر بودن لفظی است که جامع جمیع فضایل است، به جهت آن که جمیع آنچه مدح کرده است به آن پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب خود را از قرائت و علم به فرایض یعنی مواریث، و هر علمی که باید داخل است در قضا، و این اشاره است به حدیثی که عامّه در کتب خود ایراد نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: أقرؤکم ابی بن کعب، و أفرضکم زید بن ثابت، و أفضاکم علی بن أبی طالب.

گفت هارون الرشید: یا موسی زیاد کن از برای من کلام را در این مطلب.

حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: که مجالس محلّ امانات است خصوصاً مجلس تو، پس در جواب گفت: خاطر جمع دار ضرری بر تو نیست.

پس حضرت امام موسی علیه السلام می فرماید: گفتم به درستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله صاحب میراث نمی گردانید کسی را که هجرت از مکه معظمه نکرده بود، و ثابت نمی کرد از جهت او ولایت و اختیاری در ارث تا آن که هجرت نمی کرد.

پس گفت هارون الرشید: چه دلیل داری بر این؟

فرمود آن حضرت که: پس گفتم: دلیل من قول خداست که فرموده (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا) سابق این آیه این است که (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

یعنی: به درستی که آنان که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند به دوستی خدا و رسول از وطنهای خود، و جهاد کرده اند به مالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمایند، و در ضروریات امور خود و به نفسهای خود که متوجه قتال شدند در راه خدا، یعنی اعزاز دین، و اعلاء کلمه اسلام، و اینها قوم مهاجرانند، و آنان که جا دادند مهاجران را و یاری و نصرت کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مراد انصارند، آن گروه بعضی از ایشان دوستان برخی دیگرند، و ولی اند در میراث، چه در مبدء اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار به سبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند نه اقارب، و بعد از آن منسوخ شد به آیه (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که قبل از نزول این آیه میان هر دو کس که مواخات بودی میراث گرفتندی، و تفسیر آیه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا) این است: آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند، نیست مر شما را ای مخاطبین از تولای ایشان از موارث هیچ چیز، تا وقتی که هجرت کنند، یعنی آن کسی که ایمان آورده به خدا و هجرت نکرده است با شما که هجرت نموده اید به سبب ولایت و مواخات موارثی نیست، و هر یکی از دیگری ارث نمی برند تا او هجرت نکند، و به تحقیق که عم من عباس مهاجرت اختیار نکرده، پس میان او و رسول صلی الله علیه و آله به سبب ولایت، ارث متحقق نمی تواند شد، چون هجرت نموده است.

پس حضرت امام موسی علیه السلام دو نحو جواب هارون الرشید را فرمودند، یکی آن که با ولد صلب احدی میراث نمی برد، و آیه ای که با وجود ولد صلب به سبب مواخات ارث برده می شود، منسوخ شده است، و ثانی آن که اگر منظور از این ارث به عنوان مواخات است، پس موقوف بود این ارث قبل از نسخ به مهاجرت، و عباس مهاجرت از مکه به مدینه ننموده (۱).

پس گفت هارون الرشید: که سؤال می کنم از تو ای موسی آیا فتوا دادی به این فتوا احدی را از اعداء ما یا خبر کرده ای احدی را از فقهاء ما در این مسأله به چیزی؟

پس گفتم: بار خدایا فتوا ندادم و خبر نکردم و سؤال نکرد مرا از این مسأله مگر امیرالمؤمنین که هارون الرشید باشد.

بعد از آن گفت: چرا تجویز کرده اید مر عامه و خاصه را بر این که نسبت دهند شما را به رسول خدا، و بگویند مر شما را: ای فرزندان رسول خدا، و شما فرزندان علی اید، و به تحقیق که مرد نسبت داده می شود به پدرش، و فاطمه نبوده است مگر ظرف شما، و نبی جد شماست از جانب مادر شما؟

پس گفتم: یا امیرالمؤمنین اگر رسول الله صلی الله علیه و آله حیات میافت و خواستگاری می نمود صبیئه مکرمه تو را به جهت خود، آیا قبول می کردی به دادن صبیئه خود؟

پس گفت بر سیبل تعجب: سبحان الله چون قبول نمی کردم، بلکه فخر می کردم بر عرب و عجم و قریش به این وصلت.

حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند که: پس گفتم: لیکن آن حضرت

ص: ۲۵۲

---

۱- (۱) حاصل مدعا آن است که: عباس به هیچ وجه ولایت ارث پیغمبر نداشت، نه به جهت قرابت، و نه به جهت مواخات؛ زیرا که ولد صلب آن حضرت موجود بود در حین فوت آن حضرت، و آیه مواخات قبل از رحلت آن حضرت نسخ شده بود، و اگر نسخ نمی شد موقوف بود ارث به عنوان مواخات به مهاجرت، و عباس مهاجرت اختیار نکرد «منه».

نمی فرستد به سوی من به خواستگاری دختر من، و من نمی توانم به او داد دختر خود را.

پس گفت: به چه سبب؟ گفتم: از جهت آن که متولّد ساخته است مرا، و متولّد نساخته تو را، پس گفت: خوب گفتمی یا موسی.

چون سؤال سابق این بود که چرا شما خود را فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانید، و یابن رسول مردم شما را مخاطب می سازند، و از آن سؤال مجاب شد، الحال از ذریه سؤال می کند که ذریه به معنی نسل است، و توهم می شود که نسل باید از عقب مردی متخلف شده باشد، تجدید سؤال نمود که چگونه شما گفتید ما ذریه نبی ایم، و نبی صلی الله علیه و آله عقب نداشت، و عقب از برای مذکر می باشد نه از برای انثی، و شما فرزندان دختر رسول خدائید، و از برای دختر عقبی نمی باشد.

پس گفتم: که سؤال می کنم از هارون الرشید به حقّ خویشی پیغمبر صلی الله علیه و آله، و به حقّ قبر پیغمبر و کسی که در او مدفون است که مرا به بخشد و معاف دارد از این مسأله، و این سؤال را از من نکند.

هارون الرشید گفت: نه دست بر نمی دارم مگر آن که جواب مرا بدهی به دلیلی که چرا شما باید ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشید از اولاد علی، و شما ای موسی سید و بزرگ شیعه و امام زمان ایشانید، به این نحو به من خبر رسیده است، و نیستم که معاف دارم از جواب دادن در هر چیزی که سؤال می کنم تو را از آن تا آن که بگوئی در آن دلیلی از قرآن، و شما ادّعا می کنید ای گروه اولاد علی این را که ساقط نمی شود از قرآن چیزی نه الف و واو مگر آن که تأویل آن نزد شماست، و دلیل می گوئید به قول خدای عزّوجلّ که فرموده: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) یعنی فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیز را.

صاحب خلاصه المنهج گفته: و اکثر مفسّرين بر آن اند که مراد به کتاب قرآن

است، چه آن متضمّن هر چیزی است که محتاج الیه امر دین است مفضّلاً یا مجملاً، از بیان حلال و حرام، و قصص و امثال و مواعظ و اخبار، و آنچه مجمل است بیانش به تفصیل رسول باز گذاشته که (ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) تمام شد کلام تفسیر.

و به تحقیق که شما اهل بیت غنی می شمردید خود را از رأی علما و قیاس ایشان.

پس گفتیم: اذن می دهی در جواب، هارون گفت: بیار جواب را.

پس خواندم: أعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم، بسم اللّٰه الرحمن الرحیم (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) تا آخر آیه، موافق تفسیر خلاصه المنهج تفسیر آیه مذکوره این است که: و هدایت کردیم از ذریه نوح یا ابراهیم داود بن ایشا را که از اولاد یهودی بن یعقوب، و سلیمان بن داود را، و ایوب بن آموص را، و یوسف بن یعقوب را، و موسی بن عمران را، و برادر تو هارون بن عمران را، و همچنین که ابراهیم علیه السلام را پاداش دادیم به رفعت درجات و ثبات دین و مجاهدت در راه معرفت، پاداش می دهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان به نیل ثواب و کرامات، و دیگر راه نمودیم زکریا و یحیی را که پسر زکریا و عیسی بن مریم را و الیاس را. تمام شد کلام تفسیر.

و بعد از قرائت آیه کریمه حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: از هارون الرشید سؤال نمودم: که کیست پدر عیسی علیه السلام یا امیرالمؤمنین؟ پس گفت هارون: نبود از برای عیسی پدری.

پس گفتیم: به تحقیق که ملحق گردانیده است او را خدای تعالی به ذریات

انبیاء علیهم السلام از طریق مریم علیها السلام، و همچنین ملحق گردانیده است ما را به ذرّیتهای پیغمبر صلی الله علیه و آله از قبل مادر ما که حضرت فاطمه علیها السلام است، یعنی: ما اهل بیت از ذرّاری پیغمبر صلی الله علیه و آله به اعتبار حضرت فاطمه علیها السلام می گویند.

آیا زیاده بگویم یا امیرالمؤمنین؟ گفت: بگو، گفتم: قول خدای تعالی (فَمَنْ حَاجَّكَ) تا آخر، یعنی پس هر که خصومت کند با تو ای محمد، و مجادله نماید از نصارا در باب عیسی علیه السلام، و بر اعتقاد باطل خود مصر باشد، از پس آن که آمد به تو از دانستن این که عیسی علیه السلام بنده برگزیده و رسول حق تعالی است، پس بگو ایشان را که بیائید با قصد درست تا از برای مباحله بخوانیم پسران ما و پسران شما را، یعنی: ما پسران خود را و شما پسران خود را، و ما زنان خود را و شما زنان خود را، و ما نزدیکان خود را که از غایت عزّت و ارجمندی و نهایت اتّحاد مانند نفس ما باشد، و شما بخوانید نزدیکان خود را که به همین وجه باشند، پس لعن کنیم بر کاذب خود، پس بگردانیم لعنت خدای را بر دروغ گویان، یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدا متوجّه او شده حق از باطل جدا شود.

صاحب منهج الصادقین نقل نموده که: چون این آیه نازل شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفد نجران را طلبیده فرمود: که هر چند در حجّت می افزایم شما در عناد و منازعه می افزائید، اکنون بیائید تا مباحله کنیم، تا حق تعالی صادق را از کاذب ممتاز گرداند.

گفتند: امروز ما را مهلت ده تا با یک دیگر مشورت کنیم، پس به منزل خود رفتند، عاقب که اعلم و افضل ایشان بود ایشان را گفت: که عناد مورزید که بر شما ظاهر است که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است.

اسقف که از جمله احبار ایشان بود گفت: ای قوم اگر محمد فردا با همه اصحاب خود بیرون آید هیچ اندیشه مکنید، و با او مباحله نمائید که او بر حق نیست، و اگر با خواص و اقربای خود بیرون آید از مباحله او حذر کنید که او

پیغمبر به حق است.

پس روز دیگر صحابه در مسجد جمع شدند، و هر یکی توقع داشتند که رسول او را حاضر سازد، فرمود: مرا نفرموده اند مگر خواص اقارب خود را از زنان و مردان و کودکان که حق تعالی به دعای ایشان عذاب نازل سازد.

پس دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام بگرفت، و حسنین علیهما السلام از پیش او می رفتند، و فاطمه بر عقب ایشان، و به ایشان گفت: چون من دعا می کنم شما آمین بگوئید.

اسقف گفت: اینها کیستند که با محمدند؟ گفتند: آن جوان پسر عم و داماد اوست، و آن زن دختر اوست، و آن کودکان دختر زادگان اویند، پس با ترسایان گفت: که محمد چگونه واثق است که فرزندان و خاصّیان خود را به مباحله آورده، به خدای که اگر او را خوفی در باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی، و از مباحله حذر کردی، و مصلحت نیست که با او مباحله کنیم، اگر به جهت خوف قیصر روم نبود ایمان می آوردم، با وی مصالحه کنید به هر چه او خواهد، و به شهر خود مراجعت کنید، گفتند: آنچه می گوئی عین مصلحت است.

پس اسقف خطاب به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرد و گفت: یا ابالقاسم انا لا نباهلك، ما با تو مباحله نمی کنیم، و لکن مصالحه می کنیم، پس با ما مصالحه کن بر چیزی که به آن قیام توانیم کرد، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ایشان مصالحه کرد و بر دو هزار حلّه از حلّه های ارواقی، قیمت هر حلّه چهار درهم، چنان چه دویست و چهل تومان باشد، و صلح نامه بر آن وجه نوشتند، و کاتب آن امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

پس متوجه دیار خود شدند، و در راه عاقب با یاران خود گفت: واللّه ما و شما می دانیم که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است، و آنچه می گوید از قبل خداست، و به خدا هیچ کس با هیچ پیغمبری مباحله نکرد مگر آن که مستأصل شد، و از کوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند، و اگر مباحله می کردند همه هلاک می شدند، و بر



روی زمین هیچ ترسا باقی نمی ماند، و به خدا که من در ایشان نگاه کردم رویهائی دیدم که اگر از خدا در می خواستند کوه را از موضع خود زایل می کردند.

و بعد از مراجعت ایشان رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که اگر وفد نجران با من مباحله کردند، حق تعالی ایشان را مسخ کردی به بوزینه و خوگ، پس آتش به ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران را بسوختی، حتی مرغانی که بر درخت ایشان می بودند هلاک می شدند(۱).

بدان که به اجماع همه مفسران از موافق و مخالف مراد ب «أبناءنا» حسن و حسین اند علیهما السلام.

و ابوبکر رازی گفته: که این دلیل است بر این که حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول خدای اند، و دختر زاده شخصی فرزند اوست(۲).

و اخبار از طریق مخالف و مؤلف بر این بسیار است، و از جمله حدیث:

ابنای هذان ریحانتای من الدنیا، ابنای هذان إمامان قاما أو قعدا(۳). دو گواه عدل اند بر این مدعا، چه مضمون هر دو راجع است به آن که این هر دو پسران من یعنی حسن و حسین دو ریحانه من اند از دنیا، و این هر دو پسر پیشوای امت من اند در حالت نشستن و بر خواستن، یعنی در جمیع احوال.

در خبر است که محمد بن حنیفه در صفین مقاتله نیکو کرد، و بسیار مردانگی نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که: اشهد أنك ابني حقاً. گواهی می دهم که تو پسر منی به حقیقت، گفتند: یا امیرالمؤمنین حسن و حسین نیز فرزندان

ص: ۲۵۷

---

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم شیخ طبرسی ۲: ۲۳۹-۲۴۰.

۲- (۲) تفسیر کبیر فخر رازی ۸: ۸۱.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم شیخ طبرسی ۲: ۲۴۱.

تواند؟ فرمود: هما ابنا رسول الله، ایشان پسران رسول خدایند.

و نیز به اتفاق مفسرین مراد ب «نسائنا» فاطمه زهراست، و این دلیل افضلیت اوست بر جمیع زنان عالم، و همچنین دلیل است بر فضیلت او آنچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حق او فرموده: که فاطمه پاره ای است از اعضای من، هر که او را آزرده چنان است که مرا آزرده، و هر که مرا آزرده خدای را آزرده.

و نیز این مقدمه دلیل صریح است بر این مطلوب که مراد ب «أنفسنا» امیرالمؤمنین علیه السلام است، که به جهت نهایت اختصاص و غایت محبت او به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را نفس خود گفت.

یزید اسلمی روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند: که زنهاری علی را دشمن مدارید، و با او محبت ورزیده، که او از من است و من از اویم، همه مردمان از اشجار مختلفه آفریده شده اند، و من و علی از یک درخت.

و نیز فرموده: که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم (۱).

و نیز به جهت اختصاص و کمال مرتبت و رفعت درجه او نزد حق تعالی، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او فرموده: که هر که خواهد صفی را به بیند با علم او، و نوح نجی را با تقوای او، و ابراهیم خلیل را با حلم او، و موسی کلیم را با هیبت او، و عیسی را با عبادت او، پس باید که نظر کند در روی علی بن ابی طالب. تا اینجا کلام صاحب تفسیر است (۲).

بعد از آن حضرت امام موسی علیه السلام می فرماید که: و ادعا نکرده است احدی این را که داخل گردانیده باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر عبا در وقت مباهله نصارا

ص: ۲۵۸

---

۱- (۱) بحار الأنوار ۱۱: ۱۵.

۲- (۲) بحار الأنوار ۳۹: ۳۵.

مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را، پس مستفاد می شود که معنی قول خدای عزوجل که فرموده «أبناءنا» حسن و حسین علیه السلام و «نساءنا» فاطمه علیها السلام و «أنفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

با وجود آن که علما به تحقیق اجماع کرده اند بر این که جبرئیل گفت روز جنگ احد: ای محمّد به درستی که جان فشانی همین است که در راه تو می کند علی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: به جهت آن که علی از من است و من از اویم، پس جبرئیل گفت: و من از شمایم یا رسول الله، پس جبرئیل گفت: شمشیری نیست مگر ذو الفقار، و جوان مردی نیست بجز علی.

پس بود این کلام مانند مدحی که خدای عزوجل خلیل خود را به آن ستوده و فرموده (فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) (۱) یعنی: شنیدم از جوانی که به بدی یاد می کرد بتان را می گویند مر او را ابراهیم، یعنی نام او ابراهیم است، ما گروه بنی عمّ تو افتخار می نمائیم بقول جبرئیل که می خواست از ما باشد.

پس هارون الرشید در جواب گفت: خوب گفתי ای موسی، آنچه گفתי، رفع کن به سوی ما حوایج خود را، پس گفتم مر او را: که اول حاجت مرا این است که اذن دهی به ابن عمّ خودت که بر گردد به سوی حرم جدش صلی الله علیه و آله که مدینه مشرفه باشد، و مراجعت کند به سوی عیال خود، پس در جواب گفت: ببینم چون می شود. تمام شد حدیث مکالمه آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه و علی آباءه و اولاده أجمعین إلی یوم الدین با هارون.

و از استدلال حضرت امام موسی علیه السلام از جهت هارون که ائمه اطهار علیهم السلام از اولاد حضرت رسول اند صلی الله علیه و آله ثابت می شود که جمیع سادات فاطمی به سبب

ص: ۲۵۹

حرمت ازدواج صبايآء ايشان بر حضرت رسول صلى الله عليه و آله از جمله اولاد باشند إلى انقراض العالم، و به افتخار جليل مستور از كلام جبرئيل نيز مفتخرند.

و از استدلال آن حضرت بر اين كه ائمه اطهار ذرية حضرت رسول الله اند صلى الله عليه و آله از قبل حضرت فاطمه عليها السلام ثابت مى شود كه سادات فاطمى تماماً ذرية رسول الله صلى الله عليه و آله باشند تا روز قيامت، و كسى كه انكار اين معنا نمايد انكار قول آن حضرت نموده خواهد بود، و از جمله ملاعين است، و احدى را گمان نيست كه انكار استدلال تواند نمود.

### سند هيجدهم: در فرق بين آل و عترت و ائمه

شيخ عظيم القدر نجاشى در باب الرءاء از فهرست خود در ترجمه أبى على ريان بن الصلت الأشعري القمى، ايراد فرموده به اين عبارت كه: روى عن الرضا عليه السلام، كان ثقه صدوقاً، وذكر أنّ له كتاباً جمع فيه كلام الرضا عليه السلام فى الفرق بين الآل والأئمة، قال أبو عبدالله الحسين بن عبدالله رحمه الله: أخبرنا أحمد بن محمد بن يحيى، قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر، عن الريان بن الصلت، وقال: رأيت فى نسخة اخرى الريان بن شبيب (1) انتهى.

و شيخ جليل ابن بابويه - رحمه الله عليه - أيضاً در كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام، در باب ذكر مجلس امام رضا عليه السلام، در بيان فرق عترت و ائمه ايراد نموده: حدّثنا على بن الحسين بن شاذويه المؤدّب، و جعفر بن محمد بن مسرور رضى الله عنهما، قالوا: حدّثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن أبيه، عن الريان بن الصلت، قال: حضر الرضا عليه السلام مجلس المأمون بمرو، وقد اجتمع فى مجلسه جماعه من علماء أهل العراق وخراسان، فقال المأمون: أخبرونى عن

ص: ٢٦٠

معنى هذه الآية (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (١).

فقال العلماء: أراد الله عزوجل بذلك الأمة كلها.

فقال المأمون: ما تقول يا أبا الحسن؟

فقال الرضا عليه السلام: لا أقول كما قالوا، ولكنى أقول: أراد الله بذلك العتره الطاهره.

فقال المأمون: وكيف عنى العتره من دون الأمة؟

فقال له الرضا عليه السلام: إنه لو أراد الأمة لكانت بأجمعها فى الجنة؛ لقول الله تعالى (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ثم جمعهم كلهم فى الجنة، فقال الله عزوجل: (جَنَاتٌ عِدْنٍ يُدْخَلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) الآية، فصارت الوراثة للعترة الطاهره لا لغيرهم.

فقال المأمون: من العتره الطاهره؟

فقال الرضا عليه السلام: الذين وصفهم الله تعالى فى كتابه، فقال تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (٢) وهم الذين قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنى مخلف فيكم الثقلين: كتاب الله، وعترتى أهل بيتى، ألا وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، أيها الناس لا تعلموهم، فإنهم أعلم منكم.

قالت العلماء: أخبرنا يا أبا الحسن عن العتره أهم الآل أم غير الآل؟

فقال الرضا عليه السلام: هم الآل.

فقال العلماء: فهذا رسول الله صلى الله عليه وآله يؤثر عنه أنه قال: امتى آلى، وهؤلاء

ص: ٢٤١

١- (١) سورة فاطر: ٣٢.

٢- (٢) سورة احزاب: ٣٣.

أصحابه يقولون بالخبر المستفاض الذي لا يمكن دفعه آل محمد أمته.

فقال أبو الحسن عليه السلام: أخبروني هل تحرم الصدقه على الآل؟ قالوا: نعم، قال:

فتحرم على الأئمة؟ قالوا: لا، قال: هذا فرق بين الآل والأئمة، ويحكم أين يذهب بكم، أضربتم عن الذكر صفحاً، أم أنتم قوم مسرفون.

أما علمتم أنه وقعت الوراثه والطهاره على المصطفين المهتدين دون سائرهم؟ قالوا: ومن أين يا أبا الحسن؟ فقال: من قول الله تعالى (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (١) فصارت وراثه النبوه والكتاب للمهتدين دون الفاسقين.

أما علمتم أن نوحاً عليه السلام حين سأل ربه تعالى ذكره، فقال: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) (٢) وذلك أنه تعالى وعده أن ينجيه وأهله، فقال له ربه عز وجل: (يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّيْ أَعْظَمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (٣).

فقال المأمون: هل فضل الله العتره على سائر الناس؟

فقال أبو الحسن عليه السلام: إن الله عز وجل أبان فضل العتره على سائر الناس في محكم كتابه.

فقال له المأمون: وأين ذلك من كتاب الله تعالى؟

فقال له الرضا عليه السلام: في قوله تعالى (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) (٤) وقال عز وجل في موضع آخر: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ

ص: ٢٦٢

١- (١) سورة حديد: ٢٦.

٢- (٢) سورة: هود: ٤٥.

٣- (٣) سورة: هود: ٤٦.

٤- (٤) سورة آل عمران: ٣٣-٣٤.

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (١).

ثم رد المخاطبه في اثر هذا إلى سائر المؤمنين، فقال: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (٢) يعنى: الذين قرنهم بالكتاب والحكمه وحسدوا عليهما، فقله تعالى (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) يعنى:

الطاعه للمصطفين الطاهرين، فالملك هاهنا هو الطاعه لهم.

قالت العلماء: فأخبرنا هل فسر الله تعالى الاصطفاء في الكتاب؟

فقال الرضا عليه السلام: فسر الاصطفاء في الظاهر سوى الباطن في اثني عشر موطناً:

فأول ذلك: قوله تعالى (وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (٣) ورهطك المخلصين، هكذا في قراءه ابي بن كعب، وهي ثابتة في مصحف عبد الله بن مسعود، وهذه منزله رفيعه وفضل عظيم، وشرف عال، حين عنى الله بذلك الآل، فذكره لرسول الله صلى الله عليه وآله، فهذه واحده.

والآيه الثانيه: في الاصطفاء قوله عزوجل (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (٤) وهذا الفضل الذي لا يجحده (٥) أحد إلا معاند ضال؛ لأنه فضل بعد طهاره تنتظر، فهذه الثانيه.

وأما الثالثه: فحين ميز الله الطاهرين من خلقه، وأمر نبيه صلى الله عليه وآله بالمباهله بهم في آيه الابتهاال، فقال عزوجل: يا محمد (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

ص: ٢٤٣

١- (١) سورة نساء: ٥٤.

٢- (٢) سورة نساء: ٥٩.

٣- (٣) سورة شعراء: ٢١٤.

٤- (٤) سورة احزاب: ٣٣.

٥- (٥) در عيون: لا يجعله.

فَنَجَّيْلُ لَعْنَتِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (١) فأبرز النبي صلى الله عليه وآله علياً والحسن والحسين وفاطمة صلوات الله عليهم، وقرن أنفسهم بنفسه، فهل تدرّون ما معنى قوله (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) .

قالت العلماء: عنى به نفسه.

قال أبو الحسن عليه السلام: غلطتم، إنّما عنى به على بن أبى طالب عليه السلام، ومما يدلّ على ذلك قول النبي صلى الله عليه وآله حين قال: لينتهين بنو وليعه، أو لأبعثنّ إليهم رجلاً- كنفسى، يعنى: على بن أبى طالب عليه السلام، وعنى بالأبناء الحسن والحسين عليهما السلام، وعنى بالنساء فاطمه عليها السلام، فهذه خصوصيه لا يتقدّمهم فيها أحد، وفضل لا يلحقهم فيه بشر، و شرف لا يسبقهم إليه خلق؛ إذ جعل نفس على كنفسه، فهذه الثالثة.

وأما الرابعة: فأخراجه صلى الله عليه وآله وآله الناس من مسجده ما خلا العترة، حتّى تكلم الناس فى ذلك، وتكلم العباس، فقال: يا رسول الله تركت علياً وأخرجتنا؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما أنا تركته وأخرجتكم، ولكن الله عزّ وجلّ تركه وأخرجكم، وفى هذا تبيان قوله صلى الله عليه وآله وآله لعلى عليه السلام: أنت منى بمنزله هارون من موسى.

قالت العلماء: وأين هذا من القرآن؟

قال أبو الحسن عليه السلام: أوجدكم فى ذلك قرآناً أقرأه عليكم، قالوا: هات.

قال: قول الله تعالى: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً) (٢) فهى هذه الآية بمنزله هارون من موسى، وفيها أيضاً منزله على عليه السلام من رسول الله صلى الله عليه وآله، ومع هذا دليل ظاهر فى قول رسول الله صلى الله عليه وآله حين قال: إلا أنّ هذا المسجد لا يحلّ لجنب إلا لمحمد وآله.

قالت العلماء: يا أبا الحسن هذا الشرح وهذا البيان لا يوجد إلا عندكم معشر أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله.

ص: ٢٦٤

١- (١) سورة آل عمران: ٦١.

٢- (٢) سورة يونس: ٨٧.



قال: ومن ينكر لنا ذلك؟ ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها، ففيما أوضحنا وشرحنا من الفضل والشرف والتقدمه والاصطفاء والطهاره ما لا ينكره إلا معاند، والله تعالى الحمد على ذلك، فهذه الرابعه.

والآيه الخامسه: قول الله تعالى (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (١) خصوصيه خصّهم الله تعالى العزيز الجبار بها، واصطفاهم على الأمه، فلما نزلت هذه الآيه على رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: ادعوا لى فاطمه، فدعيت له، فقال: يا فاطمه؟ قالت:

لبيك يا رسول الله، فقال صلى الله عليه وآله: هذه فدك هي ممّا لم يوجف عليها بخيل ولا-ركاب، وهي لى خاصّه دون المسلمين، فقد جعلتها لك لما أمرنى الله تعالى به، فخذها لك ولولدك، فهذه الخامسه.

والآيه السادسه: قول الله تعالى (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢) وهذه خصوصيه للنبي صلى الله عليه وآله إلى يوم القيامة، وخصوصيه للآل دون غيرهم، وذلك أنّ الله تعالى حكى ذكر نوح عليه السلام فى كتابه (يا قوم لا أسئلكم عليه مالا- إن أجرى إلا على الله وما أنا بطارد الذين آمنوا إنهم ملاقوا ربهم ولكنى أراكم قوماً تجهلون) (٣) وذكر عزوجل عن هود عليه السلام أنه قال: (لا أسئلكم عليه أجرًا إن أجرى إلا على الذى فطرني أ فلا تعقلون) (٤).

وقال عزوجل لنبيه محمد صلى الله عليه وآله: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ولم يفترض الله تعالى مودتهم إلا وقد علم أنهم لا يرتدون عن الدين أبداً، ولا يرجعون إلى ضلال أبداً، وأخرى أن يكون الرجل واداً للرجل، فيكون بعض ولده

ص: ٢٤٥

١- (١) سورة اسراء: ٢٦.

٢- (٢) سورة شورى: ٢٣.

٣- (٣) سورة هود: ٢٩.

٤- (٤) سورة هود: ٥١.

وأهل بيته عدواً له، فلا- يسلم له قلب الرجل، فأحبّ الله عزوجلّ أن لا- يكون في قلب رسول الله صلى الله عليه وآله على المؤمنين شيء، ففرض الله عليهم مودّة ذوى القربى، فمن أخذ بها وأحبّ رسول الله صلى الله عليه وآله وأحبّ أهل بيته، لم يستطع رسول الله صلى الله عليه وآله يبغضه، ومن تركها ولم يأخذ بها وأبغض أهل بيته، فعلى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يبغضه؛ لأنّه قد ترك فريضه من فرائض الله تعالى، فأبى فضيله وأبى شرف يتقدّم هذا أو يدانيه، فأنزل الله تعالى هذه الآية على نبيه صلى الله عليه وآله: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) .

فقام رسول الله صلى الله عليه وآله في أصحابه، فحمد الله وأثنى عليه، وقال: يا أيّها الناس إنّ الله عزوجلّ قد فرض لى عليكم فرضاً، فهل أنتم مؤدّوه؟ فلم يجبه أحد، فقال: أيّها الناس أنّه ليس بذهب ولا فضّه، ولا مأكول ولا مشروب، فقالوا: هات، إذاً، فتلا عليهم هذه الآية، فقالوا: أمّا هذه فنعم، فما وفى بها أكثرهم، وما بعث الله عزوجلّ نبياً إلا أوحى إليه أن لا يسأل قومه أجراً؛ لأنّ الله تعالى يوفى أجر الأنبياء عليهم السلام، ومحمد صلى الله عليه وآله فرض الله عزوجلّ طاعته ومودّة قرابته على أمّته، وأمره أن يجعل أجره فيهم ليؤدّوه فى قرابته بمعرفه فضله الذى أوجب الله تعالى لهم، فإنّ المودّة إنّما تكون على قدر معرفه الفضل.

فلما أوجب الله ذلك ثقل؛ لثقل وجوب الطاعة، فتمسّك بها قوم قد أخذ الله تعالى ميثاقهم على الوفاء، وعاند أهل الشقاوه (١) والنفاق، وألحدوا فى ذلك، فصرفوه عن حدّه الذى حدّه الله تعالى، فقالوا: القرابه هم العرب كلّها وأهل دعوته.

فعلى أىّ الحالتين كان، فقد علمنا أنّ المودّة هى القرابه، فأقربهم من النبى صلى الله عليه وآله أولاهم بالمودّة، وكلّما قربت القرابه كانت المودّة على قدرها، وما أنصفوا نبى الله صلى الله عليه وآله فى حيطته ورأفته، وما منّ الله به على أمّته ممّا تعجز الألسن عن وصف

ص: ٢٦٦

الشكر عليه أن لا- يؤذوه في ذريته وأهل بيته، وأن يجعلوهم فيهم بمنزله العين من الرأس، حفظاً لرسول الله صلى الله عليه وآله فيهم وحيّاً له، فكيف؟ والقرآن ينطق به ويدعو إليه، والأخبار ثابتة بأنهم أهل المودة، والذين فرض الله تعالى مودتهم وواعد الجزاء عليها، فما وفي أحد بها.

فهذه المودة لا يأتى بها أحد مؤمناً مخلصاً إلا استوجب الجَنَّة؛ لقول الله تعالى فى هذه الآية (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ \* ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) مفسراً ومبيناً.

ثم قال أبو الحسن عليه السلام: حدثنى أبى، عن جدى، عن آباءه، عن على بن الحسين، عن الحسين بن على عليهم السلام، قال: اجتمع المهاجرون والأنصار إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالوا: إن لك يا رسول الله مؤونه فى نفقتك وفى من يأتىك من الوفود، وهذه أموالنا مع دماننا، فاحكم فيها باراً مأجوراً، أعط ما شئت وأمسك ما شئت من غير حرج.

قال: فأنزل الله تعالى عليه الروح الأمين، فقال: يا محمد (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) يعنى: أن تودوا قرابتي من بعدى، فخرجوا، فقال المنافقون: ما حمل رسول الله صلى الله عليه وآله على ترك ما عرضنا عليه إلا ليحثنا على قرابته من بعده، إن هو إلا شىء افتراه فى مجلسه، وكان ذلك من قولهم عظيماً، فأنزل الله تعالى هذه الآية (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) ١.

فبعث إليهم النبى صلى الله عليه وآله، فقال: هل من حدث؟ فقالوا: اى والله يا رسول الله، لقد

قال بعضنا كلاماً غليظاً كرهناه، فتلا عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله الآية، فبكوا واشتدَّ بكاؤهم، فأُنزل الله تعالى (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ) (١) فهذه السادسة.

وأما الآية السابعة: فقول الله تعالى (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (٢) وقد علم المعاندون منهم أنه لَمَّا نزلت هذه الآية، قيل: يا رسول الله قد عرفنا التسليم عليك فكيف الصلاة عليك؟ فقال: تقولون اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كما صَلَّيتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، فهل بينكم معاشر الناس في هذا خلاف؟ قالوا: لا.

قال المأمون: هذه ممَّا لا خلاف فيه أصلاً، وعليه إجماع الأمة، فهل عندك في الآل شيء أوضح من هذا في القرآن؟

قال أبو الحسن عليه السلام: نعم أخبروني عن قول الله تعالى (يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) فمن عني بقوله «يس»؟

قالت العلماء: يس محمد لم يشك فيه أحد.

قال أبو الحسن عليه السلام: فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ وَصْفِهِ إِلَّا مِنْ عَقْلِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَسْلَمْ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى: (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (٣) وَقَالَ: (سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (٤) وَقَالَ: (سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) (٥) وَلَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ نُوْحٍ، وَلَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَلَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى

ص: ٢٤٨

١- (١) سورة شوري: ٢٥.

٢- (٢) سورة احزاب: ٥٦.

٣- (٣) سورة صافات: ٧٩.

٤- (٤) سورة صافات: ١٠٩.

٥- (٥) سورة صافات: ١٢٠.

وهارون، وقال: سلام على آل يس، يعنى: آل محمد صلى الله عليه و آله.

فقال المأمون: قد علمت أنّ فى معدن النبوه شرح هذا وبيانه، فهذه السابعه.

وأما الثامنه: فقول الله تعالى (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) (١) فقرن سهم ذى القربى مع سهمه بسهم رسول الله صلى الله عليه و آله، فهذا فصل أيضاً بين الآل والأمه؛ لأنّ الله تعالى جعلهم فى حيز، وجعل الناس فى حيز دون ذلك، ورضى لهم ما رضى لنفسه واصطفاهم فيه، فبدأ بنفسه، ثمّ ثنى برسوله، ثمّ بذى القربى، فكلمّا كان من الفىء والغنيمه وغير ذلك ممّا رضىه عزّوجلّ لنفسه فرضيه لهم.

فقال وقوله والحقّ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) فهذا تأكيد مؤكّد، وأثر قائم لهم إلى يوم القيامه فى كتاب الله الناطق الذى لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

وأما قوله «اليتامى والمساكين» فأما اليتيم إذا انقطع يتمه خرج من الغنائم ولم يكن له فيها نصيب، وكذا المسكين إذا انقطع مسكنته لم يكن له نصيب من المغنم، ولا يحلّ له أخذه، وسهم ذى القربى قائم إلى يوم القيامه فيهم للغنّى والفقير منهم؛ لأنّه لا أحد أغنى من الله جلّ وعزّ، ولا من رسول الله صلى الله عليه و آله، فجعل لنفسه منها سهماً ولرسوله سهماً، فما رضىه لنفسه ولرسوله رضىه لهم، وكذلك الفىء ما رضىه منه لنفسه ولنبيه صلى الله عليه و آله رضىه لذى القربى، كما أجراهم فى الغنيمه.

فبدأ بنفسه جلّ جلاله، ثمّ برسوله، ثمّ بهم، وقرن سهمهم بسهم الله وسهم رسوله صلى الله عليه و آله، وكذلك فى الطاعه، قال: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

ص: ٢٤٩

الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (١) فبدأ بنفسه، ثم برسوله، ثم بأهل بيته.

وكذلك آية الولاية (إِنَّمَا وَثَّقْتُكُمْ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) فجعل طاعتهم مع طاعة الرسول مقرونة بطاعته، كذلك ولايتهم مع ولايته الرسول مقرونة بطاعته، كما جعل سهمهم مع سهم الرسول مقروناً بسهمه فى الغنيمه والفيء، فتبارك الله تعالى ما أعظم نعمته على أهل هذا البيت.

فلما جاءت قصه الصدقه، نزّه نفسه ورسوله ونزّه أهل بيته، فقال: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ) فهل تجد فى شىء من ذلك أنه عزّوجلّ سمى لنفسه أو لرسوله أو لذى القربى؛ لأنه لما نزّه نفسه عن الصدقه، ونزّه رسوله ونزّه أهل بيته، لا بل حرّم عليهم؛ لأنّ الصدقه محرّمه على محمّد وآل محمّد، وهى أوساخ أيدي الناس لا يحلّ لهم؛ لأنهم طهروا من كلّ دنس ووسخ، فلما طهّهم الله واصطفاهم رضى لهم ما رضى لنفسه، وكره لهم ما كره لنفسه عزّوجلّ، فهذه الثامنه.

وأما التاسعه: فنحن أهل الذكر الذين قال الله تعالى: (فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (٢) فنحن أهل الذكر، فاسألونا إن كنتم لا تعلمون.

فقال العلماء: إنّما عنى بذلك اليهود والنصارى.

فقال أبوالحسن عليه السلام: سبحان الله وهل يجوز ذلك إذا يدعوننا إلى دينهم، ويقولون: إنه أفضل من دين الإسلام.

فقال المأمون: فهل عندك فى ذلك شرح بخلاف ما قالوه يا أباالحسن؟

ص: ٢٧٠

١- (١) سورة نساء ٥٩.

٢- (٢) سورة نحل: ٤٣.

فقال أبو الحسن عليه السلام: نعم الذكر رسول الله، ونحن أهله، وذلك بين في كتاب الله عز وجل، حيث يقول في سورة الطلاق: (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا- يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) (١) فالذكر رسول الله صلى الله عليه وآله، ونحن أهله، فهذه التاسعة.

وأما العاشرة، فقول الله تعالى في آية التحريم: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ) (٢) الآية إلى آخرها، فاخبروني هل تصلح ابنتي، أو ابنة ابني، أو ما تناسل من صلبى، لرسول الله صلى الله عليه وآله أن يتزوجها لو كان حيًّا؟ قالوا: لا، قال: فاخبروني هل كانت ابنة أحدكم يصلح أن يتزوجها؟ قالوا: نعم.

قال: ففي هذا بيان؛ لأننى أنا من آل، ولستم من آل، ولو كنتم من آل لحرم عليه بناتكم كما حرم عليه بناتى؛ لأننا من آل وأنتم من أمته، فهذا فرق بين الآل والأمة؛ لأن الآل منه، والأمة إذا لم تكن من الآل فليست منه، فهذه العاشرة.

وأما الحادية عشرة: فقول الله تعالى في سورة المؤمن حكاية عن قول رجل مؤمن من آل فرعون يكتنم إيمانه (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ) (٣) تمام الآية، فكان ابن خال فرعون، فنسبه إلى فرعون بنسبه، ولم يصفه إليه بدينه، وكذلك خصصنا نحن إذ كنا من رسول الله صلى الله عليه وآله بولادتنا منه وعمنا الناس بالدين، فهذا فرق بين الآل والأمة، فهذا الحادية عشرة .

وأما الثانية عشرة: فقوله عز وجل: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) (٤) فخصنا الله تعالى بهذه الخصوصية؛ إذ أمرنا مع الأمة بإقامه الصلاة، ثم خصنا من

ص: ٢٧١

١- (١) سورة طلاق: ١٠-١١.

٢- (٢) سورة نساء: ٢٣.

٣- (٣) سورة مؤمن: ٢٨.

٤- (٤) سورة طه: ١٣٢.

دون الأئمة، فكان رسول الله صلى الله عليه وآله يجيء إلى باب علي وفاطمة عليهما السلام بعد نزول هذه الآية تسعة أشهر، كل يوم عند حضور كل صلاة خمس مرات، فيقول: الصلاة يرحمكم الله، وما أكرم الله أحداً من ذراري الأنبياء عليهم السلام بمثل هذه الكرامه التي أكرمنا بها، وخصنا من دون جميع أهل بيتهم.

فقال المأمون والعلماء: جزاكم الله أهل بيت نبيكم عن الأئمة خيراً، فما نجد الشرح والبيان فيما اشتبه علينا إلا عندكم (١).

یعنی: ریّان بن صلت گفت: حاضر شد امام ثامن ضامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به مجلس مأمون الرشید در مرو، و به تحقیق که مجتمع بودند در مجلس او جماعتی از علماء اهل عراق و خراسان.

پس گفت مأمون: خبر دهید شما مرا از معنی این آیه که (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).

پس گفتند علما که: اراده کرده است خدای عزوجلّ به این آیه کلّ اُمت را.

پس گفت مأمون: چه می گوئی یا اباالحسن؟

حضرت امام رضا علیه السلام گفت: نمی گویم من همچنان چه علما گفتند، و لیکن می گویم من که: اراده نموده است خدای عزوجلّ به این آیه عترت طاهره را، یعنی ایراث کتاب نسبت به ائمه طاهرین متحقّق شده در میان جمعی که ایشان به آیه اصطفینا شرف امتیاز دارند، و به شرف اصطفوا موصوف اند که از بنی هاشم باشند.

و حاصل معنا چنین می شود: که میراث دادیم قرآن را در میان جمعی که ایشان را برگزیده ایم به خصوص عترت طاهره نه غیر ایشان، و آن جمع برگزیده بعضی ظالم بر نفس خود و بعضی مقتصد و بعضی سابق به خیرات اند.

ص: ۲۷۲



و چون آن حضرت علیه السلام فرمودند که اراده کرده است خدای عزوجلّ به این آیه عترت طاهره را، و از سوق کلام الهی و حدیث مسطور مستفاد می شود که غیر معصوم نیز داخل است در این آیه، پس ممکن است که مراد از عترت طاهره جمیع ذریه باشد، لیکن طهارت و اصطفاء شدت و ضعف داشته باشد، اقلّ مراتب طهارت ایشان از اخذ زکات و دنس آن باشد عموماً، و اعلا مراتب آن طهارت ائمه معصومین علیهم السلام باشد از رجس که آیه تطهیر دالّ است بر آن خصوصاً.

یا منظور آن باشد که اراده در آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا» اَوَّلًا وبالذات متعلّق است به خصوص عترت طاهره، و ثانیاً و بالعرض بر ما بقی ذریه، و مذکر این معناست قوله تعالی (وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ) موافق تفسیر که سابقاً گذشت.

و ظاهر آن است که تمام این حدیث دلیل بر اصطفاء مطلق بنی هاشم به مراتب شدت و ضعف و تخصیص و تعمیم باشد، چنان چه از طی کلام معجز نظام آن حضرت اهل بصیرت و انصاف را واضح است.

پس گفت مأمون: چون خواسته است خدای تعالی عترت طاهره را بدون امت؟

فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: که اگر خدای تعالی اراده نموده باشد امت را خواهند بود تمام امت در بهشت از جهت قول خدای عزوجلّ که در قرآن مجید فرموده: (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) یعنی: بعضی از این بندگان ستمکارند بر نفس خود، و بعضی از ایشان متوسط الحال اند و میانه رو، و جمعی دیگر از ایشان پیشی گیرنده اند به نیکوئیها به امر خدای، یعنی: به توفیق و فرمان او، و این توریث و اصطفاء اوست بخشایش بزرگ.

چنان چه تفسیر این آیه کریمه موافق اقوال مفسرین سمت تحریر یافته، بعد از آن جمع کرده است خدای تعالی همه ایشان را در بهشت، پس فرموده است:

(جَنَائِتُ عَيْدِنِ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) الْآيَةَ، پس گردیده است وراثت از برای عترت طاهره نه از برای غیر ایشان.

پس گفت مأمون: کیستند عترت طاهره؟

پس فرمود حضرت رضا علیه السلام: که آن جماعتی اند که وصف نموده است خدای تعالی ایشان را در کتاب خود، پس فرموده است: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) یعنی: جز این نیست که می خواهد خدا تا ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر، و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدی.

خلاصه معنی آن است که: ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی تعلق گرفته به این که خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور دارد، تا دامن عصمت شما بگردد عصیان آلوده و آغشته نشود، و از کبیره و صغیره منزّه و معصوم باشید.

صاحب خلاصه المنهج نقل نموده: که احمد بن حنبل در مسند خود از عطاء بن رباح نقل کرده که امّ سلمه فرمود: که فاطمه زهراء علیها السلام روزی طعامی پخته و ساخته بود در دیگ گلین به نزد سید عالمین آورد، و آن روز آن سید دنیا و دین خانه من بود، چون فاطمه آن طعام را حاضر گردانید، حضرت فرمود: ای نور دیده من علی را با دو فرزند خود بخوان تا با من این طعام بخورند، چون ایشان حاضر شدند همه از آن طعام بنوشیدند، جبرئیل علیه السلام از نزد ربّ جلیل جلّ جلاله رسید، و این آیه را آورد که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) پس آن سرور دین و مرکز دایره یقین کسائی را بر ایشان انداخت و فرمود: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، اللَّهُمَّ فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً).

پس چون این دعا را از آن حضرت بشنیدم گفتم: یا رسول الله أنا معکم من با شماام؟ فرمود: إِنَّكَ عَلَيَّ خَيْرٌ، یعنی تو رتبه اهل بیت من نداری، اَمَّا

زن نیکو کرداری، و به صفات حمیده و خصال پسندیده موصوفی(۱). و مضمون این خبر را ابوالحسن اندلسی که جامع صحاح سته است در جامع آورده(۲).

و ابو عبدالله محمد بن عمران که یکی از علماء اهل سنت است روایت می کند از ابی الحمراء: که من ده ماه ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودم، هر روز می دیدم که آن سرور دین در وقت بامداد می آمد، و دست مبارک بر در سرای شاه اولیا و فاطمه زهراء علیهما السلام می گذاشت، و فی فرمود: السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، چون سید عالم جواب ایشان می شنید می فرمود که: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) بعد از تلاوت این آیه مراجعت می فرمود و به مصلائی خود می رفت، و به نماز مشغول می شد(۳).

و شبهه ای نیست که کذب از رجس است، و خلافتی در این نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام دعوی امامت کرد، و اصحاب با او مخالفت نمودند، پس در دعوی صادق باشد، و اصحاب مخالف حق بوده باشند.

و در مجمع نیز از ابو سعید خدری، و انس بن مالک، و واثله بن الأسقع، و عایشه، و ام سلمه، نیز مروی است که آیه مختص است به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام(۴).

و از ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود نقل کرده که آیه در شأن آل عبا است(۵).

و ثعلبی به اسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی من با مادر خود نزد عایشه رفتیم، مادرم او را گفت که: دیدی در روز جمل خروج کردی و از امر

ص: ۲۷۵

۱- (۱) مسند احمد بن حنبل ۶: ۲۹۲.

۲- (۲) طرائف سید ابن طاووس ص ۱۲۵.

۳- (۳) طرائف سید ابن طاووس ص ۱۲۸.

۴- (۴) مجمع البیان شیخ طبرسی ۸: ۱۱۹.

۵- (۵) مجمع البیان شیخ طبرسی ۸: ۱۱۹.

الهی که (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) پا بیرون نهادی، گفت: آن قدر و قضای حق تعالی بود، پس او را از حال علی علیه السلام پرسید، گفت: پرسیدی از من از دوست ترین مردمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از شوهر دوست ترین مردمان به او، به خدا سوگند که من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را در زیر جامه جمع کرد، و آن جامه را در سر کشید و فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت و خویشان نزدیک من اند، پس رجس را از ایشان دور کن، و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از شوب معصیت.

بعد از آن از عایشه مروی است که من گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت توام؟ فرمود: که دور شو تو بر صفت خیری، و از اهل بیت من نیستی، چه اهل بیت من اینها [ند](#) (۱).

و از ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: این آیه در حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده [\(۲\)](#).

و صاحب مجمع به اسانید معتبره از جابر نقل کرده که آیه «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ» تا آخر که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد در حالتی بود که در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود، پس فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت من اند [\(۳\)](#).

و سید ابوالحمد به اسانید صحیحه از امام حسن علیه السلام نقل کرده بعد از نزول آیه تطهیر، رسول الله صلی الله علیه و آله ما را و خود را در زیر کسائی حبری [\(۴\)](#) جمع کرد و فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت من اند، و عترت طیبه من اند. تم کلام التفسیر [\(۵\)](#).

ص: ۲۷۶

- ۱- (۱) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۱۹: ۸.
- ۲- (۲) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۱۹: ۸.
- ۳- (۳) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۲۰: ۸.
- ۴- (۴) خیبری - خ ل.
- ۵- (۵) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۲۰: ۸.

بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: که ایشان یعنی اهل بیت، آنان اند که گفته است رسول صلی الله علیه و آله در رفعت شأن ایشان: به درستی که من واگذارنده ام در میان شما ثقلین را، یعنی: دو چیز بزرگ کتاب خدا و عترت خودم را که اهل بیت من اند، بدانید و آگاه باشید که این دو ثقل که مراعات ایشان ثقیل است هر گز از هم جدا نمی شوند، تا وقتی که وارد شوند بر من در حوض کوثر، بنگرید که چگونه خواهید بود، پس از من در باب مراعات ایشان ای مردمان تعلیم منمائید ایشان را، به درستی که ایشان اعلم اند از شما.

گفتند علما: خبر ده ما را یا ابالحسن از عترت آیا ایشان آل پیغمبرند یا غیر آل؟

پس فرمود حضرت رضا علیه السلام: ایشان آل پیغمبرند.

پس گفتند علما: اینک از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرموده است: ائمت من آل من اند، و این جماعت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله می گویند به خبری مشهور که ممکن نیست دفع آن خبر که آل محمّد ائمت آن حضرت است.

پس فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: که خبر دهید مرا که آیا حرام است صدقه یعنی زکات بر آل پیغمبر؟ گفتند: بلی حرام است.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: که آیا حرام است زکات بر ائمت؟ گفتند: نه حرام نیست.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: که این است فرق میان آل و ائمت، و یحکم این یذهب بکم، أضربتم عن الذکر صفحاً أم أنتم قوم مسرفون، وای بر شما چه به خاطر شما می رسد، و شیطان شما را به چه باطل انداخته، و اقتباس فرمودند از آیه کریمه (أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذُّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ) (۱).

و معنی حدیث آن است که: آیا باز داشتید و معزول ساختید خود را از فهم و

ص: ۲۷۷

تدبّر در آیات بازداشتنی، به جهت اعراض کردن شما از آن، بلکه هستند شما گروهی مسرفان، و از حد بیرون روندگان، آیا ندانسته ای این را که واقع شده است وراثت و طهارت بر گزیدگان و هدایت یافته شده گان از آل نه سایر ایشان؟

گفتند: از کجا معلوم شد یا اباالحسن؟

فرمود: از قول خدای عزوجلّ که (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) و به تحقیق که فرستادیم نوح نجی را به بنی قایل، و ابراهیم علیه السلام به نمرود، و گردانیدیم یعنی به ودیعت نهادیم در میان فرزندان ایشان پیغمبری را به طریق وحی و کتابی را که نامزد ایشان بود، پس بعضی از ذریه ایشان راه یافته گانند به طریق حق، یعنی گرویدند به انبیاء و کتب ایشان، و بسیاری از ایشان بیرون رفته گانند از طریق حق، یعنی نگرویدند به کتب و رسل.

بعد از استشهاد به آیه کریمه، حضرت می فرماید: پس گردید وراثت نبوت و کتاب مر مهتدیان را نه فاسقان را، آیا ندانسته اید این را که نوح علیه السلام در هنگامی که سؤال کرد از پروردگارش تعالی ذکره، پس گفت: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) ای پروردگار من به درستی که پسر کنعان از اهل من بود، تو فرموده بودی که اهل تو را نجات دهم و او هلاک شد، و به درستی که وعده تو راست است، و تو بهترین حکم کنندگانی.

و این سؤال جهت آن بود که خدای تعالی وعده نموده بود او را که نجات دهد او را و اهل او را از غرق شدن، پس گفت مر نوح را پروردگار او جلّ جلاله: ای نوح به درستی که پسر تو نبود از اهل تو، یعنی از اهل دین تو، به

درستی که او خداوند گرداری بود نه نیک و نه شایسته، پس می پرس از من از آنچه نیست تو را به آن چیز دانشی، یعنی چیزی را که علم به صلاح و فساد آن نداری از من مطلب، و آن عدم علم او بود به صواب و فساد و هلاک کنعان، مراد نهی است، به درستی که من پند می دهم تو را آن که نباشی از غافلان و نادایان از آن که اولی عدم این سؤال است.

پس گفت مأمون: آیا زیادتى داده است خدای تعالی عترت را بر سایر مردمان؟

پس فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: به درستی که خدای ظاهر کردانیده است فضل و زیادتى عترت را بر سایر مردمان در کتاب محکم خودش.

پس گفت مأمون: در کجاست این که عترت از سایر مردمان افضل اند در کتاب خدای تعالی؟

پس گفت امام رضا علیه السلام: در قول خدای تعالی (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ) (۱) یعنی: به درستی که برگزید آدم را به تعلیم اسماء، و امر کرد به ملائکه به سجود او، و بیرون آوردن انبیاء و اصفیاء و اولیاء از صلب او، و نوح علیه السلام را به درازی عمر، و الهام او به ساختن کشتی، و نجات او از غرق، و آل ابراهیم علیه السلام را که اسماعیل و اسحاق اند، و اولاد ایشان نبوت و امامت و بناء خانه کعبه و خلافت، و از جمله اولاد او یعقوب است، و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الأنبیاء و ائمة هدی صلوات الله علیهم اجمعین، و آل عمران را که موسی و هارون است، و سخن گفتن او سبحانه ایشان را به واسطه.

صاحب خلاصه المنهج نقل نموده که: موسی و هارون پسران عمران بن یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب اند، یا مراد عیسی است، و یا مادر او مریم که

ص: ۲۷۹

بنت عمران بن ماثان است، و میان این هر دو عمران هزار و هشتصد سال بود.

و در تفسیر اهل البیت وارد است که: مراد به آل عمران علی بن ابی طالب علیه السلام است، و اولاد امجاد او علیهم السلام، و عمران اسم ابوطالب است.

و ابن عبّاس و اباذر و انس نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: آل ابراهیم منم، و آل عمران علی بن ابی طالب علیه السلام است.

واحادیث متواتره از ائمه هدی - صلوات الله علیهم - در این که مراد از آل عمران کیست وارد شده، چنان چه بعضی از آن بعون الله تعالی سمت ذکر خواهد یافت (۱).

حاصل که حق تعالی می فرماید: که همه انبیاء و اولاد ایشان را برگزیدیم، و تفضیل دادیم بر عالمیان زمان ایشان، این آیه دالّ است بر این که ایشان افضل اند از فرشتگان، پس حق تعالی ایشان را بر همه آدمیان و جنیان و فرشتگان تفضیل داد، در حالتی که ایشان فرزندانانی اند که برخی از ایشان از بعضی زاده شده اند، یعنی: اولاد پسندیده اند از آباء برگزیده.

و گفت حضرت امام رضا علیه السلام: و فرموده است خدای عزوجلّ در جای دیگر از کلام کریم که (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) (۲).

صاحب خلاصه المنهج ذکر کرده که: زعم یهودان چنان بود که ایشان به پادشاهی و پیغمبری سزاوارترند از غیر خود، به دین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند، و می گفتند: که آخر منصب مملکت داری و حکم گذاری و پیغمبری به ما خواهد رسید، حق تعالی فرمود: که ایشان را از پادشاهی بهره نیست، و اگر فرضاً از مال و ملک بهره مند شوند، پس آن هنگام ندهند مردمان را آن مقدار کوی که بر

ص: ۲۸۰

۱- (۱) مجمع البیان شیخ طبرسی ۲: ۲۱۶.

۲- (۲) سوره نساء: ۵۴.



پشت دانه خرما است، نه که چیزی به مردمان ندهند، بلکه حسد می برند مردمان را که قبائل عرب اند بدانچه خدا داده است بدیشان از فضل خود که آن کتاب است و نبوت و بعثت رسول از ایشان یعنی عرب.

در تفسیر اهل البیت از حضرت امام محمدباقر علیه السلام مروی است که مراد ب «ناس» محمد صلی الله علیه و آله است و آل محمد، و مراد به حاسدین آنان که حسد بردند بر نبوت رسول صلی الله علیه و آله و امامت آل اطهار او، پس به درستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله است، کتاب تورات و زبور و انجیل و قرآن و علم حلال و حرام، و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ که نبوت است یا ملک داری، چنان که یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند.

و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام به روایت امام محمد باقر علیه السلام مراد به آل ابراهیم محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات الله علیهم است، و مراد به کتاب قرآن، و به حکمت نبوت، و به ملک عظیم امامت، چه این جمله در هیچ کس جمع نبود مگر در خاندان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله.

و عیاشی در تفسیرش به اسناد خود از ابی الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: که ای ابوالصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض نموده طاعت ما را بر شما، و ما راست غنایم دار الحرب، و ما راست خاصه های ملوک از دار الحرب، و ما راسخانیم در علم، و مائیم آن جماعتی که بر ایشان حسد بردند، همچنان که حق تعالی فرموده: (أَمْ يَحْسُدُونَ) تا آخر (۱).

و بعد از آن فرمود که: مراد به کتاب نبوت است، و مراد به حکمت فهم و قضا، و مراد به ملک عظیم فرض طاعت ما بر شما (۲).

حضرت می فرماید: بعد از این بر گردانیده است خدای تعالی مخاطبه را در

ص: ۲۸۱

۱- (۱) تفسیر عیاشی ۱: ۲۴۷ ح ۱۵۵.

۲- (۲) مجمع البیان ۳: ۸۳.

عقب این کلام بر سایر مؤمنین، پس فرموده است: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۱) مروی است از اهل بیت علیهم السلام که دو آیه در قرآن مجید واقع شده، یکی از برای ماست، و دیگری از برای شما، آیه اول این که (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) (۲) بر ما واجب است که ادای امانت کنیم به اهل خود، و آیه دوم متضمن آن است که بر شما لازم است که اطاعت ما کنید جمیع امر و نهی، و آن آیه این است (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) تا آخر (۳). ای کسانی که گرویدید فرمان برید خدای را در اوامر، و فرمان برید رسول او را در احکام و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما.

در خلاصه المنهج مسطور است که: از امام محمدباقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که اولی الامر ائمه معصومینند از آل محمد که حق تعالی اطاعت ایشان را واجب گردانیده بر همه بندگان همچنان که واجب ساخته است طاعت رسول خود را بر همه مکلفان، و جائز نیست که حق واجب گرداند طاعت احدی را علی الاطلاق مگر که او به زیور عصمت آراسته باشد، و باطن او همچو ظاهر او باشد، و مأمون باشد از غلط و امر به قبیح، و این صفت در امرا و علما که غیر ائمه معصومین باشند تحقق نمی یابد.

مؤید این است که حق تعالی میان ایشان و میان خود و میان رسول خود در حکم و طاعت تسویه فرموده، و طاعت ایشان را مقارن ساخته به طاعت خود، و طاعت رسول خود، پس همچنان که حق تعالی از جمیع قبایح منزّه است، رسول او نیز از همه معاصی معصوم و مطهر است، اولی الامر نیز باید که چنین

ص: ۲۸۲

۱- (۱) سورة نساء: ۵۹.

۲- (۲) سورة نساء: ۵۸.

۳- (۳) مجمع البیان ۳: ۸۵.

باشند نه غیر.

و دیگر آن که اگر مراد به اولی الامر علی العموم باشند، لازم آید که هر حاکمی و عالمی که به ناحق حکم کند تابع او باید شد و اطاعت او باید نمود، به جهت عموم لفظ اولی الامر، و این به اجماع باطل است.

و احادیث صحیحیه نیز دلالت می کند به این که مراد به اولی الامر ائمه اثنا عشرند.

و از جمله روایت مشهوره متواتره است میان مؤالف و مخالف که از جابر بن عبدالله انصاری نقل است که گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله من خدا و رسول او را می دانم و اولی الامر را نمی دانم، رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که ای جابر ایشان خلفای من اند، و امامان اهل اسلام بعد از من، اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام، و بعد از آن حسن، و آنکه حسین، و از پس او علی بن الحسین، و از عقب او محمد بن علی که در تورات معروف به باقر، و تو او را دریابی، و چون او را به بینی سلام من بدو رسانی.

بعد از آن یک یک از ائمه را نام برد، تا آن که چون به حجّت الله القائم صلوات الله علیهم رسید فرمود: او مردی باشد نام او نام من بود، و کنیت او کنیت من، و حجّت خدا باشد، و بقیه الله سبحانه در میان بندگان حق تعالی مشارق و مغارب را به دست او بگشاید، و او از شیعه او غایب گردد بر وجهی که از غایت درازی مدّت غایب شدن او هیچ کس تصدیق به وجود او نکند، مگر مؤمنی که حق تعالی دل او را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر گفت: من گفتم یا رسول الله شیعه در غیبت از او نفع گیرند؟ فرمود: آری مانند انتفاع مردمان به آفتاب و اگرچه در زیر ابر باشد، ای جابر او از مکنون سرّ خداست، و مخزن علم او، و این سخن را از من نگاهدار و به هیچ کس مرسان مگر کسانی که از اهل او باشند.

جابر گوید: که چون مدتی بر این گذشت، روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام نشسته بودم، ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره زنان بیرون آمد در سنّ کودکی، و گیسو در بر افکنده، چون او را دیدم گوشت میان پشت من بلرزید، و موی بر اعضای من راست شد، او را گفتم: یا غلام اقبل، ای پسر روی به من آر، روی به من کرد گفتم: ادبر، پشت به من کن، پشت به من کرد، گفتم: این شمایل رسول خداست به خدای کعبه.

پس گفتم: ای پسر اسم تو چیست؟ فرمود: محمد، گفتم: پسر کیستی؟ گفت:

پسر علی بن الحسین، گفتم: تن و جان من فدای تو باد، همانا که تو باقری؟ گفت:

آری پیغام رسول خدا بگذار، من از این قول متعجب شدم گفتم: رسول خدا مرا بشارت داد که تو را دریابم، گفت: چون او را به بینی از منش سلام برسان، پس گفتم: رسول خدا تو را سلام می رساند.

گفت: علی رسول الله السلام مادامت السماوات والأرض، وعلیک یا جابر ممّا بلغت السلام، سلام الهی بر رسول خدا باد، مادام که زمین و آسمان باشد، و بر تو باد به جهت آن که سلام رسول خدای را به من رساندی.

پس من هر روز به خدمت او می رفتم، و مسائل مشکله از او می پرسیدم و می آموختم، روزی مسأله ای از من پرسید، گفتم: به خدای که من جرأت نکنم به آنچه رسول خدای مرا نهی کرده و گفته که شما خلفاء اوئید و امامان راه نمائید، و حلیم ترین مرمائید به کودکی، و داناترین مرمائید به بزرگی، ایشان را چیزی می آموزید که ایشان عالم تر باشند.

امام علیه السلام فرمود: که صدق جدی رسول الله، راست گفت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله، من این مسأله را از تو بهتر دانم، مرا در کودکی علم و حکمت داده اند، و این از فضل خداست بر ما و برکت رسول او(۱).

ص: ۲۸۴

و در رساله حدائق الیقین فی فضائل أميرالمؤمنین علیه السلام آورده که: از جابر بن سمره روایت است که، از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که: یا رسول الله اولی الامر که حق تعالی طاعت ایشان را به طاعت خود پیوسته گردانیده چه کسان اند؟ فرمودند که: ای جابر اولی الامر خلفای من اند که پیشوای خلقان اند، ای جابر بدان که اول ایشان علی بن ابی طالب است.

و عیسی بن یوسف همدانی روایت کرده است: از ابی الحسن بن یحیی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی، از علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت فرمود: که من از سید انبیاء صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: شریکان من کسانی اند که خدای تعالی اطاعت ایشان را پیوسته گردانیده است به طاعت خود، در حق ایشان فرموده که (وَ اُولی الامر مِنْكُمْ) پس هر گاه که نزاع واقع شود میان شما باید که در آن واقعه رجوع به قول خدا و رسول و اولی الامر کنید، و از فرمان ایشان بیرون مروید.

من چون این سخن بشنیدم، از آن حضرت پرسیدم که: یا رسول الله خبر ده از اولی الامر که ایشان چه کسان اند؟ فرمود: که ای علی تو اول ایشان، و مقدم بر ایشان.

و از این احادیث و روایات صحیحه معلوم شد که این که بعضی از مخالفین تفسیر به امرائی کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی لشگریان را تابع ایشان گردانیده به جنگ فرستاد، مانند خالد بن ولید و امثال او، و او را مخصوص نساخته اند به ائمه معصومین، بر وجه عناد و مکابره است.

و چگونه این صحیح باشد، که از طرق شیعه و اهل سنت به صحت پیوسته،

که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به بنی خزیمه فرستاد، تا ایشان را به اسلام دعوت کند، و به قتال ایشان امر نفرمود، چون به آن قبیله رسید به واسطه دشمنی که با ایشان داشت، خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده با ایشان محاربه کرد.

و چون این حال را به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کردند، آن حضرت از آن حالت بسیار پریشان و غمگین شد، پس بر خواست و روی مبارک به قبله آورد، و دستها بر داشت، و به تضرع این مناجات کرد که: بار خدایا من بیزارم از آنچه خالد ولید کرده است از محاربه با بنی خزیمه.

پس اگر تفسیر اولی الامر به خالد و امثال او صحیح باشد، لازم آید که حق تعالی امر کرده باشد به معصیت؛ زیرا که امر به متابعت عاصی امر است به عصیان، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً. تم کلامه.

بعد از ذکر آیه حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: که یعنی اطاعت کنید آن جماعتی که مقارن کرده است خدای تعالی ایشان را به قرآن و حکمت و حسد برده شده اند بر این هر دو، یعنی: به سبب این هر دو محسود مردمان شده اند، پس قول خدای تعالی که فرموده (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) به معنی اطاعت است از جهت بر گزیدگان و پاکان، پس مراد از ملک اینجا اطاعت است مر ایشان را، یعنی: ایشان مطاع و خلائق مطیع باشند ایشان را.

گفتند علما: پس خبر ده ما را که آیا تفسیر کرده است خدای تعالی اصطفی را در قرآن؟

فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: که تفسیر کرده است خدای تعالی آن را در ظاهر کلام به غیر باطن در دوازده جا و مکان.

پس اول آن تفاسیر: قول خدای تعالی است که (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

الْأَقْرَبِينَ) و رهطك المخلصين، همچنین است در قرائت ابی بن کعب، و این قرائت ثابت است در مصحف عبد الله بن مسعود، و این مرتبه بلند، و فضلی عظیم، و شرفی عالی است، و قتی که خواسته باشد خدای تعالی به این آل را، پس ذکر کرده است این رای رسول خدای صلی الله علیه و آله، یا ذکر کرده این رای خدای تعالی از برای رسول، بنا بر نسخه دیگر.

و این آیه اول است از جهت بیان اصطفی، معنی آیه این است که: بیم بکن ای پیغمبر خویشان نزدیکتر خود را، یعنی در انذار ابتدا کن بالأقرب فالأقرب، و بعد از آن بالأبعد فالأبعد، چنان چه سابقا سمت تحریر یافت، چه اهتمام به شأن اقرب اهم است، و دیگر تخصیص اقرب به جهت تنبیه است بر آن که او هرگاه به جهت قرابت در انذار مدهانه نکند، پس در اجانب به طریق اولی انذار خواهد نمود بدون مدهانه، و این موجب قطع طمع اجانب است بر مدهانه در دین و احکام.

در خلاصه المنهج مسطور است که: آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه همه اقارب رای جمع کرد و انذار فرمود، و این خبری است متواتر نزد خاص و عام، و از آن جمله در خبر مأثور از ابن عازب وارد شده که: چون این آیه آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله کس فرستاد، و همه فرزندان عبدالمطلب رای جمع کرد در سرای ابوطالب، و ایشان چهل کس بودند.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام رای امر کرد که تا برای ایشان ران گوسفندی با مدی چند از گندم طعام ساخت و نزد ایشان حاضر ساخت، با صاعی از شیر، و یکی از ایشان معروف بودن به آن که شتری خوردی که آن جذع خوانند، و آن شتر پنج ساله است، و به روایت دیگر مسنه رای تمام اکل کردی، و قدحی بزرگ از شیر بر سر آن آشامیدی، و مجموع آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایشان آورده بود شصت صاع بود.

و چون ایشان آن رای بدیدند بخندیدند و گفتند: ای محمّد این طعام که تو آورده ای یک کس رای کفایت نکند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کلوا بسم الله، بخورید به نام خدا، یعنی: نام خدا بیرید و شروع کنید در خوردن و آشامیدن، ایشان ده کس ده کس می آمدند و از آن می خوردند و سیر می شدند، تا همه سیر شدند، پس فرمود: اشربوا بسم الله، بیاشامید به نام خدا، ایشان آن صاع شیر بر سر آن آشامیدند و سیراب شدند، و حق تعالی این رای آیتی و معجزی گردانید بر صدق دعوی رسول الله صلی الله علیه و آله.

ابولهب گفت: ای قوم محمّد شما رای به آیات سحر کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن روز خاموش شد و هیچ نگفت، روز دیگر به همین طریقه ایشان رای حاضر ساخت، و به مثل این طعام و شیر ایشان رای طعام داد، و بعد از آن بر خواست و گفت: ای پسران عبدالمطلب بدانید که خدای تعالی مرا به جمله خلقان فرستاده است بر عموم و بر شما به خصوص، و این آیه رای انزال فرموده که (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) و من شما رای به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و آسان است، و در ترازوی عمل سنگین و گران، و شما به این هر دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، و ایشان شما رای منقاد گردند، و به این دو کلمه به بهشت در آئید، و از دوزخ نجات یابید، و آن این است که گواهی دهید که خدای به حق یکی است و من رسول وی ام، و هر که مرا اجابت کند و در این کار معاونت من نماید برادر من باشد، و وزیر من و وصی و خلیفه من از پس من.

هیچ کس جواب نداد إلاّ علی بن ابی طالب علیه السلام که بر پای خواست و گفت: یا رسول الله من تو رای در این کار یار و مدد کارم، و او در آن وقت به سال از همه کمتر بود، و به سائق از همه باریک تر، و به چشم از همه دردمندتر، رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین، و ی بنشت.

پس دیگر باره این سخن باز گفت، کسی جواب نداد مگر وی که بر خواست و



گفت: یا رسول الله من تو رای در این کار معاونت کنم، حضرت فرمود، بنشین، و ی بنشست، بار سیم همین سخن اعاده کرد، کسی اجابت نمود مگر علی علیه السلام که دیگر باره بر خواست و گفت: أنا أنصرک، من یاری دهم تو رای.

فرمود: اجلس یا علی، فإِنَّک أخی و وصیی و وزیر و و ارثی و خلیفتی من بعدی. بنشین ای علی که تو برادر منی، و وصی و وزیر و و ارث و خلیفه منی از پس من، قوم از آنجا بر خواستند و گفتند به ابوطالب بر سبیل استهزاء که: أطلع ابنک فقد امر علیک، فرمان برداری پسر خود کن که او رای بر تو امیر ساختند(۱).

و این روایت رای ثعلبی که امام اصحاب حدیث، و مقتدای اهل سنت است در تفسیر خود در این آیه آورده است(۲).

و این قصه از ابی رافع به این نهج مروی است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را جمع کرد در شعب کوهی، و از ران گوسفندی برای ایشان طعام پخت، و ایشان آن رای بخوردند و سیر شدند، و قدح بزرگی از شیر به ایشان داد تا آشامیدند و سیراب گشتند.

پس فرمود: بدانید که حق تعالی مرا امر کرده که بترسانم خویشان نزدیک تر خود را، و شما خویشان نزدیک و گروه منید، به درستی که حق تعالی هیچ پیغمبری رای نفرستاد مگر که از اهل او برداری و وزیر و و ارثی و وصیی و خلیفه در اهل او برای وی تعیین فرمود، پس کدام از شما بر می خیزد تا متابعت کند با من بر آن که او برادر و وزیر و وصی و خلیفه من باشد، و از من به منزله هارون باشد از موسی، إلا آن است که بعد از من پیغمبری نخواهد بود، یعنی: در جمیع امور قائم مقام من باشد إلا در رتبه نبوت، چه من آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان، و بعد از آن فرمود: باید برخیزد در میان شما ایستاده، یا آن که

ص: ۲۸۹

---

۱- (۱) تفسیر برهان بحرانی ۵: ۵۰۹-۵۱۱ ح ۳.

۲- (۲) تفسیر ثعلبی ۴: ۴۶۵-۴۶۶.

آن ایستاده از غیر شما باشد، و این کلام رای سه بار اعاده فرمود.

پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر خواست و به آن حضرت مباحه کرد، پس وی اجابت کرد و فرمود: ادن مئی، نزدیک من آی ای علی، علی علیه السلام نزدیک وی رفت، و آن حضرت دهن مبارک وی رای گشود، و آب دهن مبارک خود رای در دهن او کرد، و در هر دو دوش و هر دو دست او تفل فرمود.

ابولهب گفت: بد چیزی به پسر عم خود بخشیدی که اجابت تو کرد، و تو دهن و روی او رای به آب دهن پر ساختی، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ملائته حکمه و علما. به حکمت و علم دهن و روی او رای پر ساختم (۱).

و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول آیه مذکوره، رسول صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد و فرمود: یا صباحاه، و این کلمه ای است که در وقت هجوم اعداء و نزول بلوی می گویند، قریش بعد از استماع این کلمه جمع آمدند نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و گفتند: چه می شود تو را؟ فرمود: آیا چه می بینید؟ اگر خبر دهم شما رای که دشمن در وقت صبح یا شام به شما می رسد، تصدیق من خواهید کرد یا نه؟ گفتند: بلی.

فرمود: فإنی أندرکم بین یدی عذاب شدید، پس به تحقیق که من می ترسانم شما رای از عذاب سخت که در پیش است، قوم از استماع این متغیر شد متفرق گشتند، و ابولهب گفت: تبا لک ألهذا دعوتنا؟ زیان کاری باد تو رای ای محمد ما را از برای این می خواندی، حق تعالی سوره تبت یدا ابی لهب تا آخر در باره او نازل گردانید (۲). تم التفسیر.

بعد از ذکر آیه اولی حضرت امام رضا علیه السلام می فرما ید: و آیه ثانیه در اصطفاء قول خدای عزوجل «است که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

ص: ۲۹۰

۱- (۱) تفسیر برهان بحرانی ۵: ۵۱۱-۵۱۲ ح ۴.

۲- (۲) تفسیر برهان بحرانی ۸: ۴۱۷.

يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً) (۱) که تفسیر آن قبل از این مسطور شد، و این فضلی است که انکار آن نمی کند کسی اصلاً، مگر معاندی گمراه، از برای آن که این فضل بعد از طهارتی است که انتظار او برده می شد، این آیه دوّم است.

و اما آیه سیّم در آنجا که تمیز فرموده است خدای تعالی طاهرین از خلق خودش را، و امر فرموده است نبی اش را به مباحله به ایشان در آیه مباحله، پس فرموده است یا محمّد (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (۲) و ترجمه آیه شریفه در حدیث مکالمه حضرت امام موسی با هارون الرشید قبل از این مذکور شد.

پس حضرت می فرماید: که بیرون آورد رسول الله صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین و فاطمه رای صلوات الله علیهم اجمعین، و مقرون ساخت نفوس ایشان را به نفس خود، پس آیا می دانید چه چیز است معنی قول آن حضرت که به امر خدا فرموده است «وأنفسنا و أنفسکم»؟

گفتند علماء: که خواسته است به آن نفس خود رای.

گفت أبو الحسن علیه السلام: غلط کردید، به تحقیق که نخواسته به این مگر علی بن ابی طالب علیه السلام را، و از آنچه دلالت می کند بر این مطلب قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله در وقتی که فرمودند که: لیتهین بنو و لיעه أو لأبعثن إلیهم رجلاً کنفسی. یعنی: علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی باید که البتّه منتهی شوند از فساد کردن، و ترک کنند فساد رای قوم بنو و لיעه، یا آن که خواهم فرستاد به ایشان مردی رای که مانند نفس خودم باشد، و خواسته است به آن علی بن ابی طالب علیه السلام را، و خواسته است به لفظ أبناء حسن و حسین علیهما السلام، و بنساء فاطمه علیها السلام رای.

ص: ۲۹۱

---

۱- (۱) سوره احزاب: ۳۳.

۲- (۲) سوره آل عمران: ۶۱.

پس این خصوصیتی است که مقدّم بر ایشان نمی تواند شد هیچ وقت در این خصوصیت احدی، و فضلی است که نمی رسد به ایشان در این فضل بشری، و شرفی است پیشی نمی گیرد ایشان رای به حسب رتبه به سوی آن شرف هیچ آفریده ای، از این جهت که گردانیده است رسول الله صلی الله علیه و آله نفس علی رای مثل نفس خود، پس این آیه سیم است.

و اما آیه چهارم، پس اخراج فرمودن رسول است صلی الله علیه و آله مردم رای از مسجد خود مگر عترت را، تا آن که گفتگو کردند مردم در این، و تکلم نمود عباس، پس گفت: یا رسول الله و گذاشتی علی رای در مسجد و بیرون کردی ما رای.

پس فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست همچنین که من و ا گذاشته باشم او رای در مسجد، و اخراج کرده باشم شما را، و لیکن خدای عزوجل متمکن ساخته او رای و اخراج فرمود شما را، و در این کلام تبیان ظهور قول رسول است صلی الله علیه و آله مر علی بن ابی طالب علیه السلام رای که تو از من به منزله هارونی از موسی.

گفتند علما: کجاست این که علی نسبت به رسول علیه السلام به منزله هارون است نسبت به موسی؟

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: که می رسانم شما رای به مدعا در این باب به آیه ای از قرآن که می خوانم بر شما.

علما گفتند: بیار، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: قول خدای تعالی (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَ مِمَّنْ بِيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبَلَهُ) (۱).

در بعضی از تفاسیر مسطور است که آورده اند که: چون قوم موسی علیه السلام ایمان آوردند، مساجد بنا کرده اوقات خود رای صرف عبادت کردند، و همیشه در آن مساجد به پرستش و طاعت الهی مشغول بودند، فرعون بفرمود تا مساجدی که در سر محلات و در میان بازار ساخته بودند خراب کردند، و ایشان رای از ادای

ص: ۲۹۲

نماز منع نمود، حق تعالی موسی را فرمود تا درون خانه های ایشان مساجد مقرر کنند، تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نشوند.

چنان چه می فرماید: و وحی کردیم به موسی و برادر او هارون علیهما السلام آن که فرا گیرید جیء بازگشت برای قوم خود در شهر مصر خانه ها که رجوع کنید به آن جهت پرستش خدا، و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما خانه های خود رای مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه، چه موسی علیه السلام نماز را به جانب کعبه گذاردی. تمّ کلام التفسیر.

پس در این آیه بیان منزله هارون از موسی است، و در اینجا نیز منزله علی است از رسول الله صلی الله علیه و آله، و با وجود این دلیلی است روشن در قول رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که گفت: بدانید که این مسجد حلال نیست مر جنبی رای مگر از برای محمّد و آل او.

گفتند علما: یا ابالحسن این شرح و این بیان یافت نمی شود مگر نزد شما گروه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله.

گفت حضرت امام رضا علیه السلام: کیست که منکر شود از برای ما این را، و حال آن که رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید: من شهرستان علمم، و علی در آن شهر است، پس کسی که اراده آن شهر کند، باید به آن مدینه از راه در او داخل شود.

پس در آنچه و اضح کردیم و شرح نمودیم از فضل و شرف و پیشوائی و برگزیدگی و طهارت، چیزی است که منکر آن نیست مگر معاندی، و مر خدای راست سپاس بر این تفضّلات که احدی از معاندین از غایت و ضوح انکار آن نتوانند نمود، پس این آیه چهارم است.

و آیه پنجم قول خدای تعالی است (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (۱) یعنی: بده خداوند خویشی را آنچه حقّ اوست، مراد اقارب حضرت رسالت اند صلی الله علیه و آله، و حقّ

ص: ۲۹۳

ایشان اعطای خمس است بدیشان.

در خلاصه مسطور است: که از ائمه طاهرین علیهم السلام مروی است که مراد از این آیه مائیم که اهل بیت رسولیم.

و در خبر است که: چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید، و در مدّت حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله در تصرّف وی بود، و منافع آن را صرف فرزندان می کرد، چون آن حضرت رحلت فرمود آن را از فاطمه علیها السلام انتزاع کردند.

و ثعلبی که از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده: که در این آیه مراد به ذی القربی اهل بیت رسول اند (۱).

پس خلاصه معنا آن است: بده خمس مالهای خود را به اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله. تمّ کلام التفسیر.

بعد از آن حضرت می فرماید: و این خصوصیتی است که مخصوص گردانیده است ایشان را یعنی ذوی القربی را خدای عزیز جبار به آن خصوصیت، و برگزیده است ایشان را بر سایر امت، پس چون نازل شد این آیه بر رسول صلی الله علیه و آله گفت: بخوانید از برای من فاطمه را، پس خوانده شد از برای آن حضرت.

پس گفت: ای فاطمه؟ گفت: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله: که این فدک است، و این از جمله چیزهایی است که تاخته نشده است بر تحصیل آن هیچ اسبی و نه شتری، و این از من تنهاست، و مسلمین را در این حقّی نیست، پس گردانیدم این را از برای تو، چون امر نمود مرا خدای تعالی به آن، پس بگیر این را از برای خود و اولاد خود، پس این آیه پنجم است.

بدان که در بعضی از کتب مسطور است که: فدک قریه ای است در حجاز، که

ص: ۲۹۴

میان او و مدینه دو روز راه است، و بعضی گفته اند سه روز، و آن قریه از کفار خیبر بوده، که به طریق مصالحه در تحت تصرف آن حضرت در آمده بود، و موجب حکم الهی خالصه و مختصّ حضرت رسالت پناهی شده بود، و در آنجا چشمه آب روان و درختان خرمای بسیار بود.

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام چنان چه صاحب طرائف به اسناد خود نقل نموده، حدود فدک را پرسیدند(۱).

از تحدید آن حضرت، ظاهر می شود که فدک غیر از این قریه مذکور است، و بر هر تقدیر مراد به فدک ممالکی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت نزول این آیه که (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده بود، و بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تحت تصرف او بود، و چون ابوبکر را خلیفه ساختند و کیل حضرت فاطمه علیها السلام را از آنجا اخراج نمود.

و چون آن حضرت اظهار نمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده اند، ابوبکر بر خلاف قانون شریعت از او گواه طلبید، و با آن که او حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و امّ ایمن و امّ سلمه را به گواهی برد، ابوبکر تصدیق ایشان نکرد، چنان چه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء(۲) مذکور ساخته اند، آن را حبه و خالصه خود ساخت، و حال آن که بی گواه و بین تصدیق ازواج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حجره ها نمود، و غرض ابوبکر و عمر آن بود که اهل بیت رسالت درویش شوند تا مردم به ایشان نگروند، و جمعیت ایشان پریشان گردد.

و در کتاب طرائف از بعضی از اعیان مخالفین روایت نموده: که چون فاطمه علیها السلام در ردّ فدک با ابوبکر سخن کرد، و اظهار نمود که پدر بزرگوار آن را به

ص: ۲۹۵

۱- (۱) طرائف سید ابن طاووس ص ۲۵۲ ح ۳۵۰.

۲- (۲) تاریخ تلخفاء سیوطی ص ۲۳۱.

او بخشیده، ابوبکر گفت: مرا گمان بود که تو به علت میراث حضرت پیغمبر فدک را متصرف شده ای، و آن حضرت فرمودند که: نحن معاشر الأنبياء لا نؤثر ما تركناه صدقه. اما هرگاه آن حضرت آن را قبل از وفات به تو بخشیده باشد تو را از آن منع نمی کنم.

و خواست در باب رد فدک کاغذی جهت او بنویسد، عمر بن الخطاب او را از آن نوشتن منع نمود و گفت: او زنی بیش نیست از او گواه طلب باید کرد و آن حضرت ام ایمن و اسماء بنت عمیس را با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر کرد تا گواهی دادند، و ابوبکر در باب رد فدک چیزی نوشت جهت حضرت فاطمه علیها السلام.

و چون خبر به عمر رسید، کاغذ را از دست آن حضرت گرفته پاره نمود و گفت: فاطمه زن علی بن ابی طالب است، و او در این گواهی جز نفع خود منظور نیست، و گواهی دو زن کافی نیست، حضرت فاطمه علیها السلام چون کلام عمر استماع نمود گفت: آیا شما از حضرت رسول نشنیده اید که ام ایمن و اسماء بنت عمیس از اهل جنت اند؟ و هرگاه چنین باشد چگونه گواهی ایشان باطل خواهد بود، ابوبکر و عمر به سخن آن حضرت التفات نمودند.

آنگاه آن حضرت فریاد و ابتهاء بر آورد، و به خانه خود مراجعت نمود، و بعد از اندک زمانی بیمار شد، و در آن بیماری وصیت فرمود به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نگذارد که ابوبکر و عمر بر او نماز گذارند(۱).

و بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: و آیه ششم قول خدای عزوجل است (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۲) که تفسیر آن مجملاً گذشت، و این خصوصیتی است مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، و خصوصیتی است از برای آل پیغمبر نه غیر ایشان، و این خصوصیت منظور است

ص: ۲۹۶

---

۱- (۱) طرائف سید ابن طاووس ص ۲۴۸.

۲- (۲) سورة شوری: ۲۳.



که خدای تعالی حکایت نموده ذکر نوح علیه السلام را در کتاب خود (یا قَوْمٍ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ) (۱).

گفت نوح علیه السلام: ای گروه من نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی را که مزد کار من باشد، تا بر شما گران آید اگر ادا کنید، یا بر من شاق نماید اگر ابا نمائید، نیست مزد من مگر بر خدا که آن ثواب آخرت است.

آورده اند که اشراف قوم می گفتند: که ای نوح اراذل را از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست کنیم، چه نشستن ما با این گروه اراذل موجب ننگ و عار ما می شود، همچنان که کفار زمان خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله نیز همین می گفتند.

نوح علیه السلام در جواب فرمود: که نیستم من راننده آنها از نزد خود که گرویده اند به خدا و پیغمبر او، به درستی که ایشان ملاقات کننده و رسنده اند به جزای پروردگار خود، و لیکن می بینم شما را گروهی که نمی دانید قدر ایشان را.

باز آن حضرت فرمود: و ذکر نمود خدای عزوجل از هود علیه السلام که گفت:

(لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (۲) ای قوم نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی، همه رسولان قوم خود را از بی طمعی خبر داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت، چه دعوت و موعظه وقتی فائده می رساند که به طمع فاسد آلوده نباشد، از این جهت فرموده اند که:

نیست مزد من مگر بر آن کس که به محض قدرت بیافرید مرا، آیا فهم نمی کنید و عقل خود را کار نمی فرمائید، تا محق را از مبطل تمیز کنید.

و گفت خدای عزوجل مر پیغمبرش را که محمد صلی الله علیه و آله است: (قُلْ - یا قوم - لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) بگو ای محمد به امت خود که نمی خواهم

ص: ۲۹۷

۱- (۱) سوره هود: ۲۹.

۲- (۲) سوره هود: ۵۱.

عوض تبلیغ رسالت از شما مزدی مگر محبت خویشان خود را، و فرض و متحتم نگردانید خدای تعالی دوستی ایشان را مگر آن که به تحقیق دانست که ایشان مرتد از دین نمی شوند، یعنی: بعد از اختیار دین کافر نمی شوند هرگز، و بر نمی گردند به گمراهی بعد از آن که اختیار هدایت نمودند ابدأ.

و دیگر جهت امر به موَدّت قریبی آن است که مردی دوست است مردی را، پس می باشد بعضی از فرزندان و اهل بیت محبوب او دشمن داشته باشد مر او را، پس سالم نمی ماند از برای مرد محب دل آن مرد دوست داشته شده در دوستی، پس دوست داشت خدای عزوجلّ این را که نبوده باشد در دل رسول بر مؤمنین چیزی، پس واجب کرد بر مؤمنین موَدّت ذی قریبی را، پس هر که اخذ کند این موَدّت را، و دوست داشته باشد رسول را، و دوست داشته باشد اهل بیت رسول را گنجایش ندارد رسول الله صلی الله علیه و آله این که دشمن دارد او را، و کسی که ترک کند این موَدّت را و اخذ آن نکند و دشمن دارد اهل بیت او را، پس بر رسول الله است این که دشمن دارد او را، به جهت آن که او ترک کرده است فریضه ای از فرائض خدای تعالی را.

پس کدام فضیلت و کدام شرف بر این مقدم است، یا این که نزدیک این شرافت تواند بود، پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

پس بر خواست رسول صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود، و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و گفت: ای مردمان به تحقیق خدای تعالی واجب گردانید از برای خاطر من بر شما واجبی را، پس آیا شما ادای آن واجب خواهید نمود؟ پس جواب نداد پیغمبر را کسی.

پس فرمود: أيتها الناس این امر واجب بر شما برای خاطر من، نیست طلا

و نقره، و نیست خوردنی و آشامیدنی، پس گفتند: کدام است بگو الحال؟ پس خواند بر ایشان این آیه را، گفتند مردمان که: اما این را پس بلی قبول کردیم، یعنی: موَدّت اقرباء تو را، پس وفا نکردند به آن اکثر مردمان.

و نفرستاد خدای عزّوجلّ پیغمبری را، مگر آن که وحی فرمود به او که:

نخواهد از قوم خود مزدی به جهت آن که خدای تعالی خود وافی و کامل می دهد مزد انبیاء را، و نسبت به محمّد صلی الله علیه و آله واجب گردانیده خدای تعالی طاعتش را، و دوستی خویشانش را بر امتش، و امر نمود او را که بگرداند مزد رسالت خود را در میان امت خود، تا ادا نمایند موَدّت را در خویشان آن حضرت به معرفت فضیلتی که مقوّر و متحتّم کرده است خدای برای ایشان، به درستی که دوستی نمی باشد مگر به قدر معرفت فضل.

پس چون واجب گردانید خدای تعالی این موَدّت را، سنگین شد به مردمان از جهت سنگین بودن وجوب طاعت، پس متمسّک شدند به آن دوستی گروهی که خدای تعالی گرفته بود از ایشان پیمان بر وفای به این عهد، و عناد کردند اهل شقاوت و نفاق و برگشتند از این محبّت، و تغییر دادند آن دوستی واجب را از حدّی که قرار داده بود آن حد را خدا.

پس گفتند مفسّرین: که اقرباء رسول صلی الله علیه و آله کل از اهل عرب و اهل دعوت اویند، بر هر تقدیر که باشد الزاماً علیهم اگر اقرباء تمام امت باشند، یا جمعی که قرابت و خویشی واقعی دارند.

پس از آیه کریمه مستفاد شده است ما را که موَدّت مأموره از برای خویشان آن حضرت است، پس نزدیک ترین ایشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی خواهد بود از دیگران به موَدّت، و هر چند خویشی به رسول صلی الله علیه و آله نزدیک تر باشد، لزوم موَدّت به آن قدر لازم خواهد بود، مانند بنی فاطمه و بنی هاشم، و انصاف ننموده اند مردم پیغمبر را در پاس داشتن و رأفت او، و از آنچه منّت گذاشته است خدای تعالی بر

امت آن حضرت از چیز چندی که عاجز می شود زبان ها از وصف شکر بد او، این است که ایداء نرسانند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق ذریتش و اهل بیتش، و بگردانند ذریه و اهل بیت را در میانه خود به منزله چشم در سر از جهت حفظ رعایت رسول صلی الله علیه و آله در میان خود از جهت محبت آن حضرت، چگونه چنین نباشد و قرآن ناطق است به لزوم محبت ذریه و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله، و می خواند مسترشدان را قرآن به این محبت.

و احادیث و اخبار ثابت است به آن که ذریه و اهل رسول اهل مودت اند، و ایشان اند که واجب کرده است خدای تعالی دوستی ایشان را، و گردانیده است این دوستی را مزد رسالت، و وعده داده است محبت ایشان را به جزای خیر، پس وفا نکرد احدی به این مودت، و این مودت ذریت اهل بیت را اتیان نمی کند احدی که مؤمن و مخلص باشد، مگر آن که مستوجب شود بهشت را از جهت قول خدای تعالی در این آیه که (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) (۱).

و آنان که گرویده اند و کرده اند کارهای ستوده، در مرغ زارهای بهشته باشند، یعنی: در مواضع خوش تر از بقعه های بهشت، از حیث انبوهی اشجار مخضره و نباتات ناضره، مر ایشان را است در بهشت آنچه خواهند و آرزو کنند نزد پروردگار خود.

و مراد از نزد خدا قرب رتبه است نه قرب مسافت، آنچه مذکور شد از اصناف کرامت اهل بهشت آن است فضل بزرگ و نعمت بی شمار که در جنب آن نعیم فانی دنیا به غایت حقیر و بی اعتبار است (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) مفسر

ص: ۳۰۰

او مبیناً آن ثواب عظیم آن است که مژده می دهد خدا بدان بندگان خود را که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته، تا به سبب این سرور بهجت در مراسم عبادت افزایشند، و در وظایف طاعت جد و جهد به تقدیم رسانند.

در کشفاف و غیره مذکور است که: روزی انصار اظهار افتخار می کردند بر قریش، ابن عباس رضی الله عنه - و به روایتی عباس - مرایشان را گفت: ما را فضل و مزیت ثابت است بر شما.

رسول صلی الله علیه و آله چون این شنید، به مجلس ایشان آمد و فرمود که: ای معشر انصار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را به واسطه من عزیز و ارجمند گردانید؟ گفتند: بلی، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نه شما گمراه بودید حق تعالی به سبب من شما را هدایت داد؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

بعد از آن گفت: چرا جواب من نمی دهید؟ گفتند: چه بگوئیم یا رسول الله؟ فرمود: در جواب من بگوئید که: نه قوم تو را اخراج کردند و از نزد خود براندند، پس ما تو را جا دادیم و در پناه خود آوردیم، و نه قوم تکذیب تو کردند و ما تصدیق تو نمودیم، و نه تو را مخدول ساختند پس ما تو را نصرت دادیم.

و بر همین طریق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تعداد اوصاف جمیله ایشان می نمود، تا همه به زانو در آمدند و گفتند: یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد، و همه مالها که داریم از آن خدا و رسول الله است، اگر اجازت فرمائی اموال خود را به طیب نفس به خادمان عتبه علیه تسلیم تا در حوائج خود صرف نمائی، و خاطر عاطر را از ممّ اخراجات فراغتی حاصل شود، این آیه آمد که بگو ای محمّد مر اهل ایمان را که نمی خواهیم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی، غرض از ایمان و عملهای صالح که در آیه شریفه به لفظ «والذین آمنوا و عملوا الصالحات» تا آخر آیه واقع شده این موّدت است به حسب تفسیر و بیان (۱).

ص: ۳۰۱

پس گفت ابوالحسن علیه السلام: که حدیث کرد مرا پدرم، از جدّم، از پدرانش، از علی بن الحسین حضرت سید الساجدین و نور العارفین امام زین العابدین علیه السلام:

که جمع شدند مهاجرین و انصار نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفتند: یا رسول الله از جهت تو مؤوتی یعنی ثقل و گرانی هست در نفقه و اخراجات در کسانی که می آمدند از رسولان اطراف، و این اموال ما با خونهای ما حاضر است، حکم فرما در این اموال و دماء، حال کونی که باز و مأجوری، یعنی: در حکم تو حیف و میلی نیست، و خدای تعالی تو را بر این حکم مزد خواهد داد، هر چه را خواهی بده، و هر چه را خواهی نگاه دار، که بر تو هیچ حرجی و باکی نیست.

فرمود سید الساجدین علیه السلام: که آنگاه فرستاد خدای تعالی جبرئیل را بر آن حضرت، پس گفت: یا محمد (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ) تا آخر، یعنی: بگو ای محمد به امت که مزدی که من در رسالت می خواهم از شما آن است که محبت داشته باشید خویشان مرا بعد از من.

پس بیرون آمدند مردم و گفتند منافقان: نگردید باعث ترک نمودن رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی را که ما عرض کردیم بر او مگر از جهت بر انگیختن و رغبت فرمودن ما به دوستی اقباء خودش، بعد از او نیست این مگر چیزی که افتراء نموده است آن را رسول صلی الله علیه و آله در این مجلس، و بود این کلام از ایشان عظیم.

پس فرستاد خدای تعالی این آیه را (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (۱).

یعنی: بلکه گویند: بر بسته است محمد صلی الله علیه و آله قرآن را بر خدا، یعنی: آن را از نزد خود گفته و به خدا نسبت داده، بگو ای محمد مر ایشان را که اگر قرآن را از جانب خود انشاء نموده ام بر فرض محال، پس آن معصیتی باشد در غایت

ص: ۳۰۲

عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد، و چون آن عقوبت بر من نازل گردد شما مالک نتوانید شد، و قادر نخواهید بود برای من از عذاب خدا چیزی را.

پس چگونه به جهت نصیحت نمودن و اشفاق برای شما در این امر خطیری که افتراست بر خدا جرأت کنم، و بر این معصیت عظیم اقدام نمایم، و به استظهار و استعانت کدام شما خود را در مظنه عقوبت اندازم، پس در وعید ایشان می فرماید: که خدا داناتر است به آنچه شروع می کنند در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افتراء به آن، کافی است خدا در هر حالتی که گواه است میان من و شما برای من گواهی دهد به تصدیق کلام من و بر شما به تکذیب و عناد و اصرار، و اوست آمرزنده کسی را که از شرک و کفر رجوع کند، و مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد.

پس فرستاد به سوی ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت: آیا سخنی گفته اید؟ پس گفتند: بلی والله یا رسول الله، به تحقیق که گفتند بعضی از ما کلام درشتی که بد آمد ما را، پس خواند بر ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه مذکوره را، پس گریستند و شدید شد گریه ایشان.

پس فرستاد خدای تعالی این آیه را (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ) (۱) یعنی: و او آن کسی است که به محض فضل قبول می کند توبه را از بندگان خود، یعنی: هر گاه بنده ای به او باز گردد و از گناه نادم شود، و عزم جزم کند بر عدم عود توبه از او، در می پذیرد و در می گذرد از بدیها اگرچه ذنوب کبیره باشد، یعنی: بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان در می گذراند، و می دانند آنچه می کنند از بدی و نیکی، و حفص به «تاء» می خواند، یعنی: خدا می داند آنچه شما می کنید از گناه و توبه، پس هر یک را به جزا و سزای خود می رساند.

ص: ۳۰۳

صاحب خلاصه المنهج گفته: بدان که توبه عبارت است از ندامت بر معاصی ماضیه، و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله، و آن به اجماع امت واجب است، به جهت وجوب ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب، و به جهت وجوب دفع ضرر که آن عقاب است با وقوع خوف آن، و چون دفع ضرر واجب است، پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب بود.

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده: که اعرابی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله در آمد، و دو رکعت نماز بگذارد، و گفت: اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: که ای اعرابی سرعت زبان بر استغفار مظنه توبه مکذوبان است، از این نوع توبه توبه کن، گفت: یا امیرالمؤمنین توبه به چه معنی است؟

فرمود: اسم چیزی است که مشروط است به شش شرط: ندامت از گناه گذشته، و قضا کردن فرائض، و ردّ مظالم با صاحب خود، و اذابت نفس در طاعت همچنان که تربیت آن کرده در معصیت، و چشاندن به نفس تلخی طاعت را همچنان که چشانیده به او شیرینی معصیت، و گریه کردن بدل هر خنده ای که از تو صادر شده.

و شبهه ای نیست در این که این شروط کمال توبه است؛ زیرا که در تحقق اصل توبه ندامت بر معصیت گذشته، و عزم بر عدم عود در زمان آینده کافی است، تمام شد آیه ششم.

و اما آیه هفتم، پس قول خدای عزوجل است که (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (۱) به درستی که خدا و فرشتگان او درود می فرستند بر پیغمبر عالی مقدار، ای کسانی که گرویده اید به

ص: ۳۰۴



خدا و رسول صلوات دهید بر او، و سلام گوئید بر وی سلام گفتنی، یا تسلیم نمائید خود را و انقیاد او را مرعا دارید.

صلوات از خدای تعالی رحمت است، و از غیر او طلب رحمت، و نزد جمعی از جانب او رحمت، و از ملائکه استغفار، و از مؤمنان دعا.

و گفته اند که: معنی «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» آن است که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا به اعلاء دین، و اظهار دعوت، به طریق یقین، و اعظام ذکر، و ابقاء شریعت، و در آخرت به قبول شفاعت او در شأن امت، و تضعیف ثواب، و اظهار فضل او بر اولین و آخرین، و تقدیم او بر کافه انبیاء مرسلین، و لهذا گفتند: که تعظیم و تکریم حق تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به کریمه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) زیاده است از تعظیم آدم علیه السلام به سجود آدم.

در خلاصه مسطور است: از کعب بن عجره روایت است که بعد از نزول این آیه گفتیم: یا رسول الله ما می دانیم که سلام را چگونه به تو کنیم، کیفیت صلوات را بیان فرما، فرمود: که بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، کما صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وبارک علی محمد و آل محمد، کما بارکت علی إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

بعد از آن فرمود: که حق تعالی بر من دو فرشته را موکل کرده، تا هر که هر جا نام من برد و بر من صلوات دهد، آن دو فرشته گویند: غفر الله لك، بیامرزد تو را خدا، و فرشتگان آمین گویند، و اگر بر من صلوات ندهد آن دو فرشته گویند: لا غفر الله لك، بیامرزد تو را خدا، و فرشتگان آمین گویند.

و از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که هر گاه صلوات فرستید، باید که آن بر وجه احسن باشد، چه شاید که آن بر شما رد کرده شود، گفتند: یا بن مسعود

طریق آن را به ما تعلیم فرما، گفت: بگو اللهم اجعل صلواتک ورحمتک وبرکاتک علی سید المرسلین، وإمام المتّقین، وخاتم النبیین، محمّد عبدک ورسولک، إمام الدین، وقائد الخیر، رسول الرحمة، اللهم ابعته مقاماً یغبطه الأولون والآخرون، اللهم صلّ علی محمّد وآل محمّد، كما صلّیت علی إبراهیم وآل إبراهیم، إنک حمید مجید.

انس بن مالک از ابی طلحه نقل کرده که روزی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم، آن حضرت را بسیار شادان و فرحان دیدم، گفتم: یا رسول الله در هیچ روزی به این مرتبه تو را خوشحال ندیدم که امروز دیدم، فرمود: که چگونه شادان و خوش دل نباشم که اکنون جبرئیل نزد من بود، و گفت که: حق تعالی فرمود که: هر که یک بار بر تو صلوات فرستد، من به جهت آن ده بار صلوات فرستم، و ده سیئه از او محو کنم، و ده حسنه برای او بنویسم.

و در عدّه الداعی مذکور است که ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که هر که نزد او نام من مذکور شود و او صلوات بر من نفرستد حق تعالی او را از راه بهشت دور گرداند(۱).

و ابن قداح از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که مردی دست به در خانه کعبه زده بود و می گفت: اللهم صلّ علی محمّد، آن حضرت فرمود: صلوات را منقطع و دنباله بریده مگردانید، و بر حقّ ما ظلم مکنید و بگوئید: اللهم صلّ علی محمّد وأهل بیته(۲).

و جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که: بنده ای از بندگان خدا در آتش

ص: ۳۰۶

۱- (۱) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۴۹.

۲- (۲) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۴۹-۱۵۰.

دوزخ مدّت هفتاد خریف معذب بود، و خریف بمعنی هفتاد سال است، چنان چه چهار هزار و نهصد سال بود، و در این مدّت استغاثه می کرد به خدا، و او را سوگند می داد تا او را از عذاب دوزخ برهاند، مژده راحتی در این مدّت به او نمی رسید.

پس گفت: به حقّ محمّد و اهل بیته لَمّا رحمتی. بار خدایا به حقّ محمّد و اهل بیت او که بر من رحم کن، به جبرئیل علیه السلام وحی رسید که: فرود آی به سوی بنده من، و او را از دوزخ بیرون آر، گفت: یا إله العالمین، چگونه نزد او روم که او در میان آتش است، فرمود: که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد و سلامت باشد.

پس گفت: بار خدایا این بنده در کدام موضع است از دوزخ؟ ندا رسید که در چاهی است از سجّین، پس در آن هبوط کرد، دید که روی او را به قدم او بسته اند به زنجیر آتشین، و به شدّت عذاب گرفتار است، به او گفت: که چند سال است که به آتش دوزخ گرفتاری؟ گفت: نمی دانم، و از غایت درازی مدّت و شدّت عذاب آن را نتوانم شمرد، پس او را از آن مکان بیرون آورد.

حق تعالی به او ندا کرد: که ای بنده من چند بار به من استغاثه کردی و سوگند دادی در آتش؟ گفت: به جهت کثرت عدد آن نتوانم نمود، حق تعالی فرمود: به عزّت و جلال من که اگر محمّد و اهل او را وسیله نجات خود نمی کردی من مدّت مکث تو را در دوزخ دراز می کردم، لیکن بر خود واجب کرده ام که هیچ بنده مطلوب خود را از من سؤال نکند به وسیله محمّد و اهل بیت او مگر که انجام نموده آنچه کرده باشد او را بیامرزم، پس امروز از سر جرم تو گذشتم، و قلم عفو بر جمیع گناهان تو کشیدم(۱).

ص: ۳۰۷

سلمان فارسی - رضی الله عنه - روایت کرده که: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: که حق تعالی به بندگان خطاب می کند که: آیا هیچ کس نیست مر شما را که عرض حوائج نماید نزد من به وسیله آن شخص که مکرم و مقرب است نزد من تا انجاح نمایم حوائج او را؟ بدانید که اکرم خلق بر من و افضل ایشان نزد من محمد صلی الله علیه و آله است، و برادر او علی علیه السلام، و بعد از او ائمه هدی که وسائل اند به من، پس هر که به وسیله محمد و آل محمد حاجت خود را از من طلبد که او وصول منفعت باشد به او، یا دفع بلیه باشد و مضرت از او، من آن را روا گردانم بهتر و نیکوتر از آن که استشفاع نماید به اعزّه خلق نزد شخصی تا آن شخص به جهت این شفاعت انجاح حوائج آن نماید.

قومی از اهل نفاق که این حدیث از سلمان فارسی - رضی الله عنه - شنیدند بر سبیل استهزاء به او گفتند: که یا ابا عبدالله چرا سؤال نمی کنی از خدا به وسیله محمد و آل محمد که تا تو را از اغنیای مدینه گردانند، و بهتر از ایشان؟

سلمان گفت: که من به وسیله ایشان از خدا سؤال کردم آن چیزی را که انفع و افضل از جمیع دنیاست، و آن سؤال من بود از خدای تعالی به وسیله ایشان به آن که زبانی ذاکر به من کرامت فرماید تا ثناء او گویم، و یاد آلاء او نمایم، و قوت بدنی به من عطا نماید تا متحمل مصائب تواند شد، و حق سبحانه و تعالی اجابت این ملتمس من نمود که صد هزار هزار بار افضل از همه دنیاست و خیرات آن (۱).

و محمد بن بابویه به اسانید صحیحه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف علیه السلام، روزی زلیخا از حاجبان بارگاه او اجازت خواست تا نزد او رود، وی را گفتند: مبادا از جانب او به تو آسیبی رسد به جهت اموری که میان تو و او واقع شده، گفت: من نمی ترسم از کسی که از خدا می ترسد.

ص: ۳۰۸

چون بر یوسف علیه السلام داخل شد، یوسف علیه السلام او را گفت: که ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شده؟ جواب داد: الحمد لله، سپاس مر خدای را است که پادشاهان را به جهت معصیت بنده گرداند، و بندگان را به جهت طاعت پادشاه.

گفت: ای زلیخا چه تو را بر این چیز داشت که از تو صادر شد؟ گفت: نیکوئی روی تو، فرمود: چه حال داشته باشی وقتی که پیغمبری را به بینی که او را محمد گویند در آخر الزمان، که روی او از روی من زیباتر و ملیح و نمکین تر باشد، و خلق او از خلق من بهتر، و سماحت و جوان مردی او از من بیشتر، زلیخا گفت:

راست گفتمی، یوسف گفت: از کجا دانستی که من راست گفتم؟

گفت: به جهت آن که چون یاد او کردی دوستی او در دل من جا گرفت، حق تعالی به یوسف علیه السلام وحی کرد: که به تحقیق که او راست گفت، و من او را دوست خود گرفتم به جهت دوستی او به محمد، پس امر کرد به یوسف علیه السلام تا متزوج شد به زلیخا(۱).

و از اینجا معلوم شد که به مجرد ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و توسل به آن بدون صلوات بر او، موجب نجات مرام و مقاصد می شود، چه جای آن که به واسطه صلوات بر او و بر اهلش و متوسل شدن به ایشان به این نوع که: اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا.

جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که: فرشته ای از فرشتگان در خواست نمود از خدای تعالی تا شنیدن آواز بندگان به او کرامت نماید، حق تعالی این مرتبه را به او داد که هر چه بندگان گویند او شنود، تا روز قیامت هیچ بنده مؤمن نگوید که «صَلِّ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ» مگر که این فرشته گوید:

وعلیک السلام، و بعد از آن پیغمبر را گوید که: فلان بنده بر تو سلام می فرستد، آن

ص: ۳۰۹

حضرت صلی الله علیه و آله گوید که: وعلیه السلام (۱).

و از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که: قوت سمع اصوات عباد را به چهار مخلوق داده اند، و آنها حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است، و جنت، و نار، و حورعین، پس هر گاه بنده فارغ شود از نماز، باید که بر آن حضرت صلوات فرستد، و سؤال جنت کند از حضرت عزت، و استجاره نماید از نار، و سؤال تزوج کند از او به حورعین، چه هر گاه بر رسول و آل او صلوات بفرستد دعای او مستجاب شود، و هر که سؤال جنت کند جنت گوید: بار خدایا آنچه این بنده طلبیده به او ده، و هر که از آتش زینهار خواهد آتش گوید: خداوندا آنچه بنده از آن زینهار می خواهد وی را زینهار ده، و هر که سؤال حوریان کند گویند بار خدایا عطا کن به او آنچه از تو طلبیده (۲).

و محمد بن مسلم از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و به تحقیق که در روز حساب عمل وی را در ترازوی عمل او نهند راجح نشود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صلواتی را که آن مرد بر او و آل او فرستاده باشد در کفه ترازوی عمل وی نهد راجح گردد (۳).

و هشام بن سالم از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: دعاء داعی همیشه در پرواز باشد، یعنی: مستجاب نگردد، تا آن که بر محمد و آل محمد صلوات دهد (۴).

و نیز از آن حضرت مروی است که: هر که دعا کند و ذکر پیغمبر نکند، آن

ص: ۳۱۰

---

۱- (۱) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۲.

۲- (۲) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۲.

۳- (۳) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۲-۱۵۳.

۴- (۴) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۳.

دعا بر بالای سر او پرواز کند، و به آسمان نرود که موضع قبول اجابت است، مگر به ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و آل او، پس چون داعی متذکر به نام عافیت فرجام ایشان شود به مرتبه قبول رسد(۱).

و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقول است که: هر که را به خدا حاجتی باشد، باید که ابتدا به صلوات کند بر محمد و آل محمد، و بعد از آن حاجت خود را از او بخواهد، و ختم آن نماید به صلوات بر محمد و آل محمد، پس به تحقیق که خدا از آن بزرگوارتر و کریم تر است که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان آن را واگذارد، چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب نمی ماند، و در معرض قبول می افتد(۲). تا اینجا کلام تفسیر است.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید که: و می دانستند معاندون از ایشان این را که چون نازل شد این آیه، بعضی گفتند: یا رسول الله به تحقیق که می دانستیم سلام بر تو، پس چگونه است صلوات بر تو؟ فرمود رسول صلی الله علیه و آله: می گوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إِنَّک حمید مجید. پس آیا در میان شما ای گروه مردمان در این خلافتی هست؟ گفتند: نه خلافتی نیست.

گفت مأمون: که این خبری است که نیست در او خلافتی اصلاً، و بر این است اجماع امت، مأمون گفت: آیا نزد تو در آل چیزی هست روشن تر از این در قرآن؟

گفت: ابوالحسن علیه السلام: بلی، گفت: خبر دهید مرا از قول خدای تعالی که فرموده: (یس \* وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ \* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ \* عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ)

ص: ۳۱۱

۱- (۱) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۴.

۲- (۲) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۴.

پس که را اراده فرموده است از گفتن یس؟ گفتند علما: یس محمد صلی الله علیه و آله است، و شک نکرده است در این کسی.

بدان که در تفسیر یس از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که یس اسمی است از اسماء سید المرسلین صلی الله علیه و آله. و محمد بن مسلم از حضرت امام محمدباقر صلوات الله علیه روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را دوازده اسم است، از آن جمله در قرآن پنج اسم واقع شد: محمد، و احمد، و عبدالله، و نون، و یس (۱).

و این که اهل البیت آن حضرت صلی الله علیه و آله را آل یس می خوانند تأیید این قول می کند، و نزد بعضی دیگر از علماء یس از اسماء قرآن است، یا نامی از نامهای الهی.

و ابوبکر و زاق روایت کرده که: یس به معنی یا سید الأولین و آخرین است، یعنی ای بهترین جمیع موجودات (۲).

در بعضی تفاسیر در سبب نزول یس مسطور است که آورده اند که: کفار مکه گفتند: که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی، از نزد خود می گوئی آنچه می گوئی، و به خدا نسبت می دهی، حق تعالی به جهت ردّ قول ایشان فرمود: که ای بهترین جمیع موجودات به حق قرآن محکم استوار از نقص و عیب، و یا ناطق به حکمت و یا حکم کننده به حق میان جمیع عالمیان، به درستی که تو بی شک و شبهه از جمله فرستادگانی به راه راست که دین اسلام است. تمّ التفسیر.

گفت حضرت امام رضا علیه السلام: که عطا کرده است خدا محمد و آل محمد را از این فضیلتی که نمی رسد کسی نهایت وصف آن را مگر کسی که به فکر عمیق

ص: ۳۱۲

---

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۸: ۱۹۵.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۸: ۱۹۸.



در یابد او را، و آن عطا این است که خدای عزوجل سلام نکرده است بر احدی مگر بر انبیاء علیهم السلام.

پس فرموده است خدای تعالی: (سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ) سلام و تحیت از جانب ما بر نوح علیه السلام است در میان عالمیان، و فرموده است خدای تعالی: (سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ) سلام و تحیت از جانب خدا بر ابراهیم است، و فرموده است: (سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُوْنَ) سلام و تحیت بر موسی و هارون است، و فرموده سلام بر آل نوح، و نگفته است سلام بر آل ابراهیم، و نگفته سلام بر آل موسی و هارون، و فرموده است: (سَلَامٌ عَلٰی اِلِیَاسِیْنَ) یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله.

پس گفت مأمون: به تحقیق که می دانستم که در معدن نبوت است شرح این و بیانش، این آیه هفتم است.

و اما آیه هشتم، پس قول خدای عزوجل است (وَ اعْلَمُوْا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِی الْقُرْبٰی) (۱) که تفسیر آن قبل از این مسطور شد.

پس مقرون ساخته است خدای تعالی سهم ذی القربی را با سهم خود به سهم رسول الله صلی الله علیه و آله، پس این است فصلی باز و فرقی میان آل و امت از برای آن که گردانیده است خدای تعالی ایشان را در مکان و مرتبه ای، و گردانیده است مردمان را در مرتبه پست تر از این، و راضی شده است از برای ایشان چیزی که راضی شده است از برای نفس خود، و برگزیده است آل را در آن، پس ابتدا کرده

ص: ۳۱۳

است به نفس خود، و بعد از آن مثنی کرده است به رسول خودش، بعد از آن به ذی القربی.

پس هر چه بوده است از فیء و غنیمت و غیر اینها از چیز چندی که راضی شده خدای عزوجل از برای نفس خود، پس راضی شده است آن را از برای آل رسول، پس فرموده است وقول او راست و درست: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى).

پس این تأکیدی است، و استوار نمودن حکمی است مؤکد، و اثری است قائم از برای آل محمد تا روز قیامت در کتاب خدای تعالی که ناطق است آن چنان کتابی که نیاید به آن هیچ باطلی، نه برابر او و نه از خلف او.

یعنی: از هیچ جهت باطلی به سوی آن راه نیابد، نه به طعن طاعن، و نه به تأویل مبطل مطعون، و متأول نگردد، چه هر که در صدد طعن و ابطال آن در آمد قول او محقوق و تأویل او زایل او مضمحل و نابود شد، و به عذاب سرمدی و عقوبت ابدی گرفتار شد، قرآنی که فرو فرستاده شده است از نزد خدائی که داناست به جمیع حکم و مصالح خلقان، ستوده شده به انعام نعم بر بندگان، که از جمله آن انزال قرآن است که از اعظم نعم است.

و بدان که فیء مالی را گویند که از کفار به مسلمانان انتقال یافته باشد به دون خیل و رکاب.

چنان چه در بعضی از تفاسیر مسطور است که اموالی را که ائمه و حکام شرع در آن تصرف دارند سه نوع است:

یکی: آن است که از مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل زکات، و حکم آن در آیه صدقات مبین شده، حیث قال: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ) (۱).

دوم: غنائم است که از کفار به تیغ گرفته باشند بر سبیل قهر و غلبه، و حکم

ص: ۳۱۴

آن نیز در آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) تا آخر معلوم شد.

سیم: فیء است، و آن مختص رسول باشد در حال حیات وی، و بعد از وی کسی را که قائم مقام وی باشد از ائمه هدی، و ایشان به هر کس که خواهند دهند بر حسب مصلحت، و به اجماع فقهای ما مستحقان فیء و خمس بنو هاشم اند از فرزندان ابوطالب و عباس. تم کلام التفسیر.

بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید که: و امّا قول خدای تعالی که فرموده است (وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ) به درستی که یتیم هر گاه تمام شود یتیمی او بیرون می رود از حکم غنائم، و نخواهد بود مر او را در آن غنیمت نصیبی، و همچنین مسکین هر گاه منقطع شود درویشی و فقر او، نخواهد بود از برای او نصیبی از غنیمت، و حلال نیست او را گرفتن مال غنیمت، و حصّه ذی القربی ثابت است تا روز قیامت، و رسد و حصّه از برای غنی و فقیر ایشان هست از جهت آن که نیست احدی غنی تر از خدای عزوجلّ و نه از رسولش.

و مخفی نماند که از این احتجاج رضوی مستفاد می گردد که موافق آیه، شرط نشده که بنی هاشم در اخذ خمس باید فقیر و مسکین باشند، بلکه به اغنیای ایشان ایضاً داده می شود، و جمعی از فقهاء به این فقره از حدیث مذکور احتجاج به این مطلب نموده اند، واللّه تعالی یعلم.

و از آنچه آن حضرت علیه السلام می فرماید که سهم ذی القربی قائم است تا روز قیامت از جهت غنی و فقیر ایشان، به سبب آن که کسی غنی تر از خدا و رسول صلی الله علیه و آله نیست، مؤید به قول علامه رحمه الله که در تذکره الفقهاء ایراد نموده در مبحث خمس که: وقال بعض علمائنا: يقسم خمسة أقسام: سهم لله، وسهم لرسول الله، وسهم لذی القربی إلى آخره (۱).

واز حضرت امام موسی علیه السلام در همان مبحث نقل نموده که: الذین جعل الله لهم

ص: ۳۱۵

الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه وآله، وهم بنو عبدالمطلب الذكر والأُنثى منهم(١).

و در کتاب مختلف علامه رحمه الله در همین مبحث از حضرت ابی الحسن الأول علیه السلام نقل نموده این حدیث را به این نحو که: قال: وهؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه وآله، وهم بنو عبدالمطلب أنفسهم الذكر والأُنثى منهم، ليس فيهم من أهل بيوتات قريش ولا من العرب أحد(٢).

و در کتاب فقه القرآن در آیه خمس واقع است که: عن ابن عباس ومجاهد:

ذوالقربی بنوهاشم(٣)

و در آن کتاب است که: اگر کسی گوید که تعمیم نمودن به اقارب و جمیع بنی هاشم لفظ «ذو القربی» را که در آیه شریفه واقع شده، مستلزم آن است که عطف شیء بر نفس شود، و تضعیف آن نموده به این نحو که: فضعیف وذلك غير لازم؛ لأنَّ الشیء وإن لم يعطف على نفسه، فقد يعطف صفة على اخرى والموصوف واحد(٤).

یعنی: اگر موصوف شیء واحد باشد که بنی هاشم اند، اوصاف ایشان مختلف است که عطف شده، پس عطف شیء بر نفس نیست.

و در شرح ارشاد ملا احمد اردبیلی، در این مبحث واقع است که در نصف آخر شریک اند غیر هاشمی، یعنی: بنی مطلب و ایتم از مسلمین و مساکین و ابن سبیل مسلمین همه موافق مذهب ابن جنید، پس ذی القربی شامل جمیع بنی هاشم خواهد بود، و غنی و فقیر ایشان در نصف اول موافق حدیث رضویه شریک خواهند بود(٥).

ص: ۳۱۶

۱- (۱) تذکره علامه حلی ۵: ۴۳۴.

۲- (۲) مختلف الشیعه علامه حلی ۳: ۳۳۰.

۳- (۳) فقه القرآن راوندی ۱: ۲۴۴.

۴- (۴) فقه القرآن راوندی ۱: ۲۴۶.

۵- (۵) مجمع الفائده اردبیلی ۴: ۱۸۶.

و در کتاب مختلف در مبحث خمس واقع شده: ونقل السيد المرتضى - رضى الله عنه - عن بعض علمائنا أن سهم ذى القربى لا يختص بالإمام عليه السلام، بل هو لجميع قرابه الرسول صلى الله عليه وآله من بنى هاشم.

قال فى المختلف: ورواه ابن بابويه - رحمه الله تعالى - فى كتاب المقنع وكتاب من لا يحضره الفقيه، وهو اختيار ابن الجنيد، ويدل عليه مضافاً إلى إطلاق الآية الشريفه قوله صلى الله عليه وآله فى صحيحه ربعى المتقدم: ثم تقسم الأربعة الأخماس بين ذوى القربى واليتامى والمساكين وأبناء السبيل.

وما رواه ابن بابويه رحمه الله عن زكريا بن مالك الجعفى أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ) فقال: أمّا خمس الله عزوجل، فللرسول يضعه فى سبيل الله. وأمّا خمس الرسول، فلاقاربه، وخمس ذوى القربى فهم أقرباؤه، واليتامى يتامى أهل بيته، فجعل هذه الأربعة الأسهم فيهم.

وأما المساكين وأبناء السبيل، فقد عرفت أننا لا نأكل الصدقه ولا تحل لنا، فهى للمساكين وأبناء السبيل. وهذه الروايه وإن كانت ضعيفه السند بجهاله الراوى، إلا أن ما تضمنته من اطلاق ذى القربى تطابق ظاهر التنزيل (1).

واعلم أن الآية الشريفه إنما تضمنت ذكر مصرف الغنائم خاصه، إلا أن الأصحاب قاطعون بتساوى الأنواع فى مصرف، واستدل عليه فى المعبر بأن ذلك غنيمه، فتدخل تحت عموم الآية، ويتوجه عليه ما سبق، وربما لاح من بعض الروايات اختصاص بعض خمس الأرباح بالإمام عليه السلام، ومقتضى روايه أحمد بن

ص: ٣١٧

محمّد المتقدّمه أنّ الخمس من الأنواع الخمسه تقسّم على الستّه الأسهم، لكنّها ضعيفه بالإرسال، والمسأله قويه الإشكال، واللّه تعالى أعلم بحقيقه الحال.

پس از آنچه مرقوم شده ظاهر می گردد که ذو القربی موافق این احادیث به بنی هاشم تفسیر شده، و از شرح ارشاد معلوم می گردد چنانچه مذکور شد که غیر بنی هاشم در نصف آخر خمس نحوی شریک اند، و از کتاب مختلف مستفاد شد که از مساکین و ابناء سبیل غیر بنی هاشم منظور است که صدقه بر ایشان حرام است، و منظور از ایتمای بنی هاشم است.

و جمعی از فقهاء تصریح نموده اند که در ایتمای ایشان که در آیه واقع است فقر در کار نیست، بلکه به غنی ایشان نیز داده می شود خمس.

و در مختلف علامه رحمه الله در مبحث خمس واقع است که: مسأله قال الشيخ فی المبسوط: لا يعتبر فی الیتیم الفقر، واختاره ابن إدريس، واحتجّ الشيخ بالعموم، وبأنّ اعتبار الفقر يقتضی تداخل الأقسام، فإنّه لو اشترط فيه الفقر لكان داخلاً تحت المساکین (۱).

و در سایر کتب مبسوطه نیز این معنا نقل شده، پس از مضامین مرقومه، و موافق مذهب جمعی که ذو القربی را به بنی هاشم تفسیر نموده اند، و بعضی مساکین و ابن سبیل را بر بنی هاشم حمل نموده اند، و در یتیم که از بنی هاشم باشد فقر شرط ننموده اند، و اگر داخل فقراء غیر بنی هاشم باشد بر او عطا توان نمود، در این حدیث رضویه احتمال دارد که منظور از یتیم و مسکین و ابن سبیل غیر بنی هاشم باشد، یا آن که بعد از یتیمی و فقر و ابن سبیل بودن از این راه بر ایشان حلال نباشد خمس اگرچه به سبب قرابت حلال باشد، و غنی و فقیر ایشان از این جهت مساوی باشند.

حاصل آن که از آنچه مرقوم شده رفع استبعاد می شود، و بر صاحبان

ص: ۳۱۸

بصیرت توجیہات موجہ به نظر می آید که محمل حلّ این حدیث می تواند شد، و موجب تقویت عظیم جهت این معنا می گردد.

و ایضاً حضرت می فرمایند: که پس گردانید از برای نفس خود از غنیمت رسدی، و از برای رسولش صلی الله علیه و آله رسدی، پس آنچه راضی شد از برای خود و رسولش، راضی شد آن را از برای ذی القربی، و همچنین فیء آنچه راضی شد از برای نفس خود و از برای نبیش، راضی شد آن را از برای ذی القربی به نحوی که این حکم را جاری ساخت از برای ایشان در غنیمت.

پس ابتدا کرد به نفس خود جلّ جلاله، بعد از آن به رسول خود، بعد از آن به ذی القربی، و مقارن گرانید سهم ذی القربی را به سهم خدا و سهم رسولش، و همچنین در طاعت فرموده است: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) پس ابتدا کرد به نفس خود، بعد از آن به رسولش، بعد از آن به اهل بیت رسولش، و در تفسیر آیه سابقاً سمت تحریر یافت.

و همچنین است آیه ولایت (إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) پس گردانید خدای عزوجلّ ولایت ایشان را به اطاعت رسول مقرون به طاعت خود، مثل آن که گردانید سهم ذی القربی را با سهم رسول مقرون به سهم خود و غنیمت و فیء.

تفسیر آیه مذکوره این است که: خدای تعالی در بیان اوصاف حمیده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می فرماید: که به تحقیق اولی به تصرّف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خداست و فرستاده تو که محمد صلی الله علیه و آله است، و آن کسانی که ایمان آورده اند که مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: پس بزرگوار و افزون و متعالی است خدای تعالی، چه بسیار عظیم است نعمت خدا بر اهل بیت نبوت، پس چون آمد قصه صدقه منزّه و پاک گردانید نفس خودش و رسولش را، و منزّه و پاک گردانید اهل بیت رسولش را، پس گفت: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ).

یعنی: جز این نیست که صدقات - یعنی: زکات - مفروضه مر درویشان راست و بیچارگان، و هر دو شریک اند در این که قدرت نداشته باشند بر مؤونت سالیانه خود و عیال واجب النفقه خود، و اگرچه فقیر پریشان حال تر است نزد بعضی، به این معنا که اصلاً مال و کسب نداشته باشد، و مسکین نیکو حال تر که او را کسبی باشد، و لیکن کافی نباشد در مؤونت سنه.

در تفاسیر مسطور است که: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مسکین از فقیر بد حال تر است. و قول آن حضرت علیه السلام نصّ است در این باب، و قول ائمه لغت نیز موافق این است، و فایده خلاف ظاهر نمی شود در باب زکات، به جهت اجزای اعطای به هر یک از ایشان، بلکه ظهور فائده آن در افضلیت عطاست، و در کفّارات و نذر و وقف و وصیت گاهی که ذکر یکی از فقیر و مسکین واقع شده باشد، و دیگر صدقات مر عمل کنندگان راست بر آن.

یعنی: جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن، و قومی را که الفت داده شده است دلهای ایشان، و آنها جمعی از اشراف کفّار بودند که رسول صلی الله علیه و آله سهمی از زکات به ایشان می داد تا بر دین اسلام الفت گیرند به کثرت قبیله و اتباع خود، و استعانت ایشان نمایند بر قتال دشمنان، و منع کفّار نمایند از داخل شدن در ثغر مسلمانان، و نزد امامیه حصّه ایشان و عاملان موقوف است بر وجود امام عادل.



و قول معتمد آن است که مؤلفه اعم از کفار و ضعفاء اسلام اند، و اگرچه اختصاص ایشان به اهل کفار اشهر است میان اصحاب.

و در روایت آمده که صفوان بن امیه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا عطا می داد، و اول در همه جهان کسی را از او دشمن تر نداشتم، پس او چندان چیزی به من داد که از او دوست تر کسی را در دنیا نداشتم.

و دیگر زکات برای مصرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از بندگی، و نزد اصحاب ما مراد بندگان مؤمن اند که در تحت شدت باشند، یا بنده ای که به مال زکات بخرند و آزاد کنند اگرچه در تحت شدت نباشد، لیکن به شرط عدم مستحق، و یا مکاتبان که از ادای مال الکتابه عاجز شده باشند.

و دیگر وام داران مفلس که قرض گرفته باشند، و در غیر معصیت صرف کرده باشند در نفقه واجب یا مندوب، یا در معاش مباح، و دیگر صرف زکات در راه خداست به این که بر غازیان و مرابطان نفقه کنند تا سلاح و اسب بخرند و جهاد کنند در راه خدا، خواه غنی باشند یا فقیر، و یا بر عمارت ساختن پل و رباط و امثال آن از وجوه قرب.

و دیگر برای صرف آن در مسافر و رهگذری که از مال خود دور مانده باشد، و چیزی نداشته باشد که به شهر خود معاودت کند، و اگرچه در وطن خود غنی بوده باشد، و امّا ضعیف نزد بعضی داخل اند در این سبیل، حاصل که زکات فرض کرده شده است برای جماعت مذکوره فرض کردن ثابت از جانب خدای تعالی.

پس حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: آیا می یابی در چیزی از این صدقه که خدای عزوجل نام برده باشد از برای خود، یا از برای رسولش، یا از برای ذی القربی، از جهت این که چون منزّه ساخته خدای تعالی نفس خودش را از صدقه، و منزّه ساخته رسولش را، و منزّه ساخته اهل بیت رسولش را، نه تنزیه

تنها، بلکه حرام گردانیده بر ایشان صدقه را از برای آن که صدقه حرام است بر محمد صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت.

و این صدقه چرکهای دستهای مردم است، حلال نیست از برای محمد صلی الله علیه و آله و آلش، به جهت آن که ایشان پاک کند به تطهیر خدا از هر چرک و ریمی، چون پاک گردانید ایشان را راضی شده است از برای ایشان چیزی را که راضی شده است از برای نفس خود، و مکروه داشت از برای ایشان چیزی که مکروه داشت از برای نفس خود خدای عزیز بزرگ، پس این آیه هشتم است.

و اما آیه نهم، پس مائیم اهل ذکری که گفته است خدای تعالی (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (۱).

بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند: پس به پرسید از اهل کتاب که عالم اند به اخبار انبیاء و اولیاء، و می دانند که ایشان یعنی انبیاء و اولیاء بشر بودند اگر هستید که نمی دانید.

و در تفسیر اهل البیت و جامع البیان و تبیان شیخ ابوالفتوح مذکور است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: نحن أهل الذکر، یعنی اهل ذکر مائیم. و این روایت از امام صادق علیه السلام نیز مروی است (۲).

پس حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید که: مائیم اهل ذکر، از ما به پرسید اگر هستید که نمی دانید.

پس گفتند علماء: به تحقیق که خواسته است خدا به اهل ذکر یهود و نصاری را.

پس گفت امام رضا علیه السلام: سبحان الله آیا جایز است که اینها اهل ذکر

ص: ۳۲۲

---

۱- (۱) سورة نحل: ۴۳ و الأنبياء: ۷.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۶: ۱۲۷.

باشند، در این هنگام خواهند خواند ایشان ما را به دین خود، و خواهند گفت: دین ایشان بهتر است از دین اسلام.

پس گفت مأمون: آیا هست نزد تو در این باب شرحی به خلاف آنچه علماء گفته اند یا ابالحسن؟

پس فرمود علیه السلام: بلی، ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله است، و ما اهل اوئیم، و این مبین شده در کتاب خدای عزوجل در سوره طلاق که فرموده: (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) (۱) پس ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما اهل ذکریم، پس این است آیه نهم.

تفسیر این آیه شریفه در خلاصه المنهج به این نحو مذکور شده: (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از آن عذاب شدید که در ما قبل همین آیه در قرآن مذکور است (یا اُولی الْأَلْبَابِ) ای خداوندان عقلها، و از حال و مآل ایشان عبرت گیرید که چگونه در دنیا به عذاب استیصال گرفتار شدند، و چگونه در آخرت به نکال و وبال ابدی معذب گردیدند.

پس از مثل آنچه به ایشان کردند احتراز کنید، و از مخالفت خدا به پرهیزید ای اصحاب عقول و ارباب الباب (الَّذِينَ آمَنُوا) آن کسانی که هستید که ایمان آورده اند (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ) به تحقیق که فرستاده است خدای تعالی (إِلَيْكُمْ ذِكْرًا) به سوی شما پندی را یا شرفی را که قرآن است، چه شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته است به خواندن آن، و عمل کردن به اوامر و نواهی آن.

و گویند مراد جبرئیل علیه السلام است، که مذکور است میان امم انبیاء، یا منزل ذکر است که قرآن است، و یا مذکور و مشهور است در طبقات آسمان، و یا صاحب

ص: ۳۲۳

ذکر و شرف است.

و حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرموده که: مراد به ذکر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است که مواظبت نمایند است به تلاوت قرآن، یا مبلغ است آن را به بندگان، و یا مذکور است اسم سامی آن حضرت بر السنه خلقان.

وقوله «رسولاً» بیان ذکر است، گاهی که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، یعنی: آن ذکر فرستاده شده خداست، و بنا بر آن که قرآن باشد معنی کلام آن است که أرسل رسولاً، یعنی فرو فرستاده است رسول را، یا معنی آن است که انزال فرموده است به شما یاد کردن او رسول را در کتاب تورات و انجیل (يَتْلُوا عَلَيْكُمْ) \* می خواند آن رسول بر شما (آیاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) آیات خدای را که قرآن است در حالتی که روشن کرده شده است آن آیات، و حفص به کسر یاء خوانده، یعنی: روشن کننده اند آن آیاتها حدود و احکام شریعت را.

و اما آیه دهم، پس قول خدای تعالی است در آیه تحریم (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ) (۱) [إلى آخرها](#)، یعنی: حرام شده بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما، خواه پدر و مادری، و یا پدری تنها، و یا مادری تنها.

حضرت می فرماید: پس خبر دهید مرا که آیا شایسته است دختر من یا دختر پسر من، یا آن که جدا شود از پشت من از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله که به زنی بگیرد او را اگر بوده باشد رسول در حیات؟ گفتند: نه، فرمود: پس خبر دهید مرا که آیا دختر یکی از شما شایسته است که بخواهد او را رسول الله صلی الله علیه و آله؟ گفتند: بلی.

گفت حضرت امام رضا علیه السلام: در این بیانی است از برای این که من از آل

ص: ۳۲۴

پیغمبرم، و نیستید شما از آل آن حضرت، و اگر می بودید شما از آل پیغمبر حرام می شد به آن حضرت دخترهای شما، چنان چه حرام است به آن حضرت دختران من از برای این که ما از آل پیغمبریم و شما از امت پیغمبرید، پس این فرق است میان آل و امت از جهت این که آل از پیغمبرند، و امت هر گاه نبوده باشد از آل پس نیستند از او، این است آیه دهم.

و در خلاصه در طی تفسیر آیه کریمه (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ) (۱) که در سوره انعام واقع است، مسطور است که:

روزی مأمون با امام علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثناء گفت: یابن رسول الله در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند بر آن که تو فرزند رسول خدائی از صلب او که غیر آیه مباهله و غیر آیه ای که متضمن «ومن ذریته» است، و عیسی علیه السلام در آن مذکور است که از جانب مادر به ابراهیم علیه السلام می رسد؟

فرمود: که (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ) است، گفت: چگونه این آیه دلالت بر مدّعی من می کند؟ فرمود: که چه می گوئی در این که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شود و دختری را به زنی از تو خواهد به او خواهی داد؟ گفت: چگونه ندهم و که باشد که این رغبت ندارد.

فرمود: که اگر از من خواهد به او ندهم، گفت: چرا؟ فرمود: که اجماع امت است که فرزند خواه از دختر و خواه از پسر بر مرد حرام است، و دیگر آن که اگر من زن خود را طلاق دهم پیغمبر نتواند که او را نکاح کند، گفت: از کجا می گوئی؟ فرمود: که قوله تعالی (وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ).

ص: ۳۲۵

و سيد مرتضى قدس سره در كتاب العيون و المحاسن از شيخ مفيد رضى الله عنه روايت نموده كه: قال: روى أنه لما صار المأمون إلى خراسان وكان معه الرضا على بن موسى عليهما السلام، فيناهما يسيران إذ قال له المأمون: يا أبا الحسن أتى ففكرت في شيء فتح لي الفكر الصواب فيه، ففكرت في أمرنا وأمركم، ونسبتنا ونسبتكم، فوجدت الفضيله فيه واحده، ورأيت اختلاف شيعتنا في ذلك محمولاً على الهوى والعصبيه.

فقال له أبو الحسن الرضا عليه السلام: إن لهذا الكلام جواباً إن شئت ذكرته لك، وإن شئت أمسكت، فقال له المأمون: إني لم أقله إلا لأعلم ما عندك فيه، قال له الرضا عليه السلام: أنشدك الله يا أمير المؤمنين لو أن الله تعالى بعث نبيه محمداً صلى الله عليه وآله، فخرج علينا وراء أكمه من هذه الأكماء يخطب إليك ابنتك كنت مزوجه إياها؟ فقال: يا سبحان الله وهل أحد يرغب عن رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال الرضا عليه السلام: أفتراه كان يحل له أن يخطب إلي؟ قال: فسكت المأمون هنيهة، ثم قال: أنتم والله أمس برسول الله صلى الله عليه وآله رحماً (1).

ص: ٣٢٦

---

١- (١) الفصول المختاره معروف به عيون ومحاسن شيخ مفيد ص ٣٧.

وقال السيد السند السيد حسين رحمه الله في كتابه سياده الأشراف: ومما نقله غير واحد أنّ الرشيد سأل الكاظم عليه السلام لم زعمتم أنّكم أقرب إلى النبي صلى الله عليه وآله منّا؟ فقال:

لو أنّ النبي صلى الله عليه وآله خطب إليك ابنتك هل كنت تزوجه؟ فقال: سبحان الله وكنت أفتخر على العرب والعجم، فقال: لكنّه لا يخطب إليّ ولا ازوجه؛ لأنّه صلى الله عليه وآله ولدنا ولم يلدكم.

وحكى أنّه قال: هل كان يجوز أن يدخل على حرمك وهنّ مكشّفات؟ فقال:

لا، قال: لكنّه يجوز أن يدخل على حرمي كذلك(1).

بر ناظرين این حدیث و سایر احادیث سابقه و لاحق، معلوم شده و می شود تعداد اصطلاحات و استعمالات آل و عترت و ذریه و اهل بیت، و این که نسبت علیّه علویّه فاطمیه بالنسبه إلى غیرها من طبقات بنی هاشم، مثل نسبت بنی هاشم است به سایر ائمت، بلکه از بعضی احادیث ظاهر می شود تفضیل سادات حسینیّه بر سادات حسنیّه.

مثل این حدیث که روایت کرده است آن را صدوق در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه: عن حکیمه بنت محمّد، أنّها قالت لمحمّد بن عبدالله المطهری: إنّ الله تبارک و تعالی خصّ ولد الحسين عليه السلام بالفضل على ولد الحسن عليه السلام، كما خصّ ولد هارون على ولد موسى عليه السلام، وإن كان موسى حجّه على هارون، والفضل لولده إلى يوم القيامة(2). انتهى.

ایضاً حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: و اما آیه یازدهم، پس قول خدای تعالی است در سوره مؤمن حکایت از قول مردی مؤمن از آل فرعون (وَقَالَ

ص: ۳۲۷

---

۱- (۱) کشف الغمّه ۲: ۲۵۱.

۲- (۲) کمال الدین شیخ صدوق ص ۴۲۶ ح ۲.

رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ (۱) تمام الآیه.

و گفت مردی که گرویده بود به موسی علیه السلام از خویشان فرعون یعنی خربیل، و مدّتی مدید بود که می پوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او، و گویند که این مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود نام او حبیب یا شمعون، و اصح و اشهر خربیل است که ابن عم فرعون است یا ابن خال.

و در روایت وارد شده که مدّت صد سال بود که ایمان داشت و تقیه می کرد، و از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما مروی است که تقیه دین من است و دین پدر من، دین ندارد هر که او را تقیه نیست، و تقیه سپر خداست در زمین او که به آن سهام مضرت و سیوف اذیت مندفع می شود؛ زیرا که مؤمن آل فرعون اگر اظهار اسلام می کرد کشته می شد (۲).

و از ابن عباس - رضی الله عنه - مروی است که: از آل فرعون غیر خربیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود کسی دیگر ایمان به موسی علیه السلام نیاورد (۳).

حاصل که خربیل چون دید که فرعون در تکاپوی قتل موسی علیه السلام است، از روی انکار گفت که: آیا می کشید مردی را، یعنی: قصد قتل او می کنید، برای این که می گوید آفریدگار من خدای به حقّ است نه غیر او، و حال آن که آورده است به شما معجزات روشن و هویدا از نزد پرورگار شما، که دلالتی تامّ دارد بر صدق قول او، چون قلب عصا به ازدها و ید بیضا و غیر آن، و با وجود این همه براهین ظاهره اصلاً در امر او تأملی و تفکری نمی نماید.

ص: ۳۲۸

۱- (۱) سورة غافر: ۲۸.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۳۸: ۸.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۳۸: ۸.



بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: پس بود پسر خالوی فرعون، برای این نسبت داد او را خدای تعالی به آل فرعون به اعتبار نسبتی که او داشت به فرعون، و وصف نکرد خدای تعالی به عنوان اضافه آن رجل را به دین فرعون، و همچنین تخصیص داد خدای تعالی ما را به خصوص، به آن که هستیم از رسول صلی الله علیه و آله به سبب تولد یافتن از او، و شریک فرمود ما را با مردمان در دین، پس این فرق است میان آل و امت، این است آیه یازدهم.

و اما آیه دوازدهم، پس قول خدای عزیز بزرگ است که (وَ أُمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا) (۱) و امر کن اهل بیت خود را به نماز، یعنی: بعد از آن که تو مأمور شده در نماز در آیه (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) \* اهل خود را به آن امر نمای.

ابوسعید خدری روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا مدت نه ماه هر وقت نماز به در خانه فاطمه زهراء و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما می آمد و به آواز بلند میگفت: الصلاة رحمکم الله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً) (۲).

از ابوجعفر علیه السلام مروی است که: حق تعالی امر کرد پیغمبر خود را که مخصوص گرداند اهل البیت خود را به نماز دون سایر مردمان، تا بر عالمیان واضح شود که اهل البیت او را نزد خدای تعالی منزلتی است که کسی دیگر از بندگان آن منزلت ندارد، پس به جهت این امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم در کریمه (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ) \* و بعد از آن امر فرمود به ایشان علی الخصوص بر ادای آن (۳).

ص: ۳۲۹

۱- (۱) سورة طه: ۱۳۲.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۵۴:۷.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۵۴:۷.

و در تبیان نیز آورده که: هر گاه آن حضرت به اهالی خود رسیدی ایشان را به نماز امر فرمودی، و این آیه بر ایشان خواندی (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) صبر کن بر نماز، یعنی: مداومت نمای بر امر نماز و بر ادای آن (۱).

بکر بن عبدالله بن مزنی روایت کرده که هر گاه فقر و احتیاج به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسید، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان می گفت: که بر خیزید و نماز گذارید که حق تعالی به این امر کرده است رسول خود را.

حاصل که حضرت حق سبحانه و تعالی رسول خود را امر فرموده که به اهل خود اقبال کن بر صلاه که معظم عبادات است و اساس دین، و به وسیله آن استعانت نما به خدا در فقر و فاقه.

وفی باب حسن البشر من الکافی: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن الحسن بن الحسین، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بني عبدالمطلب إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم، فألقوهم بطلاقة الوجه، وحسن البشر. ورواه عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي عبدالله عليه السلام، إلا أنّه قال: يا بني هاشم (۲).

و این امر به طلاق وجه نیز تخصیص است نسبت به خصوص بنی هاشم، بعد از آن که عموماً مأمور شدند به آن جمیع امت مثل صلاه.

وقال العلامة في الفصل الثاني في الصلاه من كتاب نهج الحق وكشف الصدق، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بني عبدمناف من ولي منكم من أمر الناس شيئاً،

ص: ۳۳۰

۱- (۱) تبیان شیخ طوسی ۱۹۹: ۷.

۲- (۲) اصول کافی ۱۰۳: ۲ ح ۱.

فلا يمنعن أحداً طاف بهذا البيت و صلى أى وقت شاء من ليل أو نهار(۱).

و از این قبیل است آنچه مذکور شد در کتاب اخلاق النبی و شمائله صلی الله علیه و آله، تألیف ابی محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حسان، که از مشاهیر و معتبرین محدثین عامّه است به این عبارت: بحذف الإسناد اختصاراً منّا، بسنده عن الرقاشی، عن أنس، أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله لقی علیاً علیه السلام، فقال: ما تقول یا علی عند منامک؟ قال: أقول كما يقول رسول الله صلى الله عليه و آله، قال: فما هو؟ قال: أقول: اللهم أنت البديع الدائم القائم غير الغافل، خلقت كل شيء لا شريك لك، وعلمت كل شيء من غير تعليم، اغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: یا بنی هاشم تعلّموا دعاء علی بن أبی طالب. انتهى.

که خصوص بنی هاشم را امر به تعلیم این دعا فرمودند، و تعمیم آن از کریمه (لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۲) معلوم است.

و بعد از ذکر آیه حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: پس تخصیص داد خدای تعالی ما را خصوصیت از این جهت که امر کرد ما را با امت به اقامت صلاه، بعد از آن ما را تخصیص داد سوای امت، و بود رسول الله صلی الله علیه و آله که می آمد به در خانه علی بن ابی طالب و فاطمه علیهما السلام، بعد از نزول این آیه نه ماه هر روز در وقت حضور هر نمازی که پنج مرتبه باشد، پس می فرمود: الصلاه یرحمکم الله، حاضر شوید نماز را، بیامرزد شما را خدای تعالی، و اکرام نکرده است خدای تعالی کسی را از ذرّیتهای پیغمبران علیهم السلام را به مثل این کرامتی که اکرام کرده است ما را به آن کرامت، و تخصیص داده است ما را به آن بدون اهل بیت انبیاء سلف.

پس گفت مأمون و علما: جزا دهد خدای تعالی شما اهل بیت پیغمبر را از

ص: ۳۳۱

۱- (۱) نهج الحق علامه حلی ص ۴۳۷.

۲- (۲) سوره احزاب: ۲۱.

جانب امت جزای خوبی که نیافتیم ما شرح و بیان را در چیزی که مشتبه باشد بر ما مگر نزد شما.

و از این حدیث شریف که استدلال فرموده حضرت امام رضا علیه السلام بر فرق میان عترت و امت به سبب حرام بودن دختران ایشان بر رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله و غیر آن، مثل بیان حرمت صدقه بر آل، و عدم حرمت بر امت، و وجوب مودت ذوی القربی که در بعضی مواضع به لفظ جمع ایراد فرموده اند، و وجوب عدم ایذاء ذریه، و سلام و صلوات بر آل، که موافق حدیث مراد از آل ذریه است، و اختصاص معلوم نیست، چنان چه من بعد مذکور می شود.

و از این کلام شریف که فرموده اند: *خَصَّصْنَا نَحْنُ إِذْ كُنَّا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. مِنْ هَرِّ يَكُ فَضِيلَتِ أَوْلَادِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَنِي هَاشِمٍ مَعْلُومٍ اسْتِ، وَظَاهِرٌ مِي گَرَدَدُ كِه ذَرِّيَه وَآلٍ وَعْتَرَتِ شَامِلِ أَوْلَادِ آن حَضْرَتِ اَنْد تَا قِيَامِ قِيَامَتِ، چنان چه حضرت امام موسی علیه السلام اشاره به آن شد.*

و في الفصل الخامس عشر في الصيد وتوابعه من كتاب نهج الحقّ وكشف الصدق للعلامة رحمه الله: قال النبي علي ذبيحته: بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد، ومن أمه محمد (1).

و این دعا نیز دلالت قاطعه دارد بر تقدّم آل بر امت و فرق بینهما.

و في كتاب الكشكول فيما جرى لآل الرسول، من مؤلفات العلامة، أو السيد حيدر الآملي الشيعي المشهور: ولقد فصل رسول الله صلى الله عليه و آله بين آله وأصحابه، ما رواه جابر بن عبد الله الأنصاري وأبوهريره وأبوطلحه، أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله أتى بكبشين أملحين أقرنين، فاضطجع أحدهما على الأرض، وقال: بسم الله وبالله والله أكبر، إنّ هذا عن محمد وآل محمد، ثم اضطجع الآخر وقال: بسم الله وبالله و

ص: ۳۳۲

الله أكبر، إن هذا عن محمد وأُمَّته مَمَّنْ شهد لك بالتوحيد وشهد لى بالبلاغ(١).

و از آنچه مذکور شد فرق میان آل و امت ظاهر می گردد.

### سند نوزدهم: در تفسیر آیه (ومنهم ظالم)

که به فضل الله تعالی به طریق مناوله و وجاده مأخوذ و یافته شد به خط جدی الأمجد، السيد السنند میر سید احمد رحمه الله تعالی علیه: حدّثنا أبو عبدالله الحسين بن يحيى البجلي، قال: حدّثنا: أبي، قال: حدّثنا أبو عوانه موسى بن يوسف الكوفي، قال: حدّثنا عبدالله بن يحيى، عن يعقوب بن يحيى، عن أبي حفص، عن أبي حمزه الثمالي، قال: كنت جالساً في المسجد الحرام مع أبي جعفر عليه السلام إذ أتاه رجلان من أهل البصره، فقالا: يا بن رسول الله إننا نريد أن نسألك عن مسأله، فقال عليه السلام لهما: سلا عما أحببتما.

قالا: أخبرنا عن قول الله عزوجل (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) (٢) إلى آخر الآيتين، فقال عليه السلام: نزلت فينا أهل البيت.

قال أبو حمزه: فقلت: بأبي أنت وأمي فمن الظالم لنفسه؟ قال: من استوت حسناته وسيئاته من أهل البيت، فهو ظالم لنفسه، فقلت: ومن المقتصد منكم؟ قال عليه السلام: العابد في الحالين حتى يأتيه اليقين، فقلت: ومن السابق منكم بالخيرات؟ قال عليه السلام: من دعا والله إلى سبيل ربه وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر، ولم يكن للمضلين عضداً، ولا للخائنين خصيماً، ولم يرض بحكم الفاسقين إلا من خاف على نفسه ودينه، ولم يجد له أعواناً(٣).

ص: ٣٣٣

١- (١) الكشكول فيما جرى على آل الرسول ص ١١٩.

٢- (٢) سورة فاطر: ٣٢-٣٣.

٣- (٣) معاني الأخبار شيخ صدوق ص ١٠٥ ح ٣.

یعنی: ابو حمزه ثمالی گفت: نشسته بودم در مسجد الحرام با حضرت امام همام ابی جعفر الباقر علیه السلام، ناگاه آمدند نزد او دو مرد از اهل بصره، و گفتند: یابن رسول الله ما اراده داریم که سؤال کنیم از تو مسأله ای، پس گفت آن حضرت مر ایشان را: که سؤال کنید از آنچه می خواهید.

ایشان گفتند: خبر ده ما را از قول خدای عزوجل (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ) تا آخر دو آیه، و ظاهر آن است که دو آیه بعد که به حسب معنا به این آیه مربوط است مراد باشد، و تفسیر آیات در سند اول مسطور شد.

پس فرمود حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه الطاهرين که: نازل شده است این آیات در شأن ما اهل بیت.

گفت ابو حمزه گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، پس کیست ظالم بر نفس خود در میان شما اهل بیت؟ فرمود: کسی که ثوابها و گناهان او مساوی باشد از ما اهل بیت، پس او ظالم بر نفس خود است.

پس گفتم، کیست مقتصد از شما؟ حضرت فرمود: عبادت کننده در دو حالت، یعنی: حالت فقر و غنا، یا در سر و علانیه تا روز وفاتش.

گفتم، پس کیست سابق به خیرات از شما اهل بیت؟ فرمود آن حضرت علیه السلام:

به خدا قسم او آن کسی است بخواند مردم را به خدا و به راه حق، و امر نماید به معروف و نهی نماید از منکر، و قوت ندهد گمراه کنندگان را، و خصومت از جانب خیانت کنندگان ننماید، یعنی: تعصب از برای ایشان نکشد، و راضی نباشد به حکم فاسقین، مگر بترسد بر نفس خود و دین خود، و نیابد یاوران و ناصران، یعنی: محل خوف باشد که به سبب تقیه تخلف از امور مذکوره نماید.

پس از این حدیث مستفاد شد که به غیر از ائمه علیهم السلام سادات دیگر نیز داخل بیت هستند، چنان چه از تأمل در حدیث ظاهر می شود.

## سند بیستم: در بیان معنی آل محمد صلی الله علیه و آله

در کتاب معانی الأخبار ابن بابویه - رحمه الله علیه - در باب معنی آل و اهل و عترت و امت، آورده است به این عبارت: اَبی رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْسَرَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا نَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَيَقُولُ قَوْمٌ: نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا آلُ مُحَمَّدٍ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِكَاحَهُ (۱).

یعنی: عبدالله بن میسر گفت: عرض کردم خدمت حضرت ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله عليه: ما می گوئیم اللهم صل على محمد واهل بيته، پس می گویند جماعتی که ما آل محمدیم، پس فرمود آن حضرت عليه السلام که:

منحصر است آل محمد در کسی که حرام گردانیده باشد خدای تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نکاح او را، یعنی: تزویج در میان او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام باشد به سبب ولادت، مثل ساداتی که از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام باشند تا روز قیامت.

## سند بیست و یکم: در اینکه آل اعم است از اهل بیت در اکثر استعمال

من کتاب معانی الأخبار: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الدِّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مِنَ الْآلِ، فَقَالَ: ذَرِيَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَنْ الْأَهْلُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ

ص: ۳۳۵

(أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (۱) قال: واللّٰه ما عنى إلا ابنته (۲).

یعنی: در کتاب معانی الأخبار آورده که: محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده که گفت: عرض کردم به خدمت حضرت میزان اللّٰه الناطق و فرقان اللّٰه الفارق ابی عبداللّٰه الصادق - علیه صلوات اللّٰه وسلامه - که فدای تو شوم کیست آل؟ فرمود آن حضرت: که ذریّه محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، راوی گفت: عرض کردم که پس کیست اهل؟ فرمود: که ائمه طاهرین اند صلوات اللّٰه علیهم.

پس گفتم: که قول خدای عزّوجلّ (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) کیست مقصود از او در این آیه؟ فرمود: به خدا قسم که نخواسته است خدای تعالی از این آیه مگر دختر فرعون را.

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که لفظ اهل بیت شامل غیر ائمه اطهار صلوات اللّٰه وسلامه علیهم نیز می باشد، چنان چه در این کتاب در تفسیر آیه اصطفاء موافق تفسیر حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلام، و حدیث حضرت امام رضا علیه السلام در مکالمه مأمون الرشید که در باب تحریم صدقه فرمودند: نزه نفسه ورسوله، ونزه اهل بیته، وحرّم علیهم الصدقه (۳).

و حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه اصطفاء که از ظالم بر نفس سؤال نمودند فرمود: من استوت سیئاته وحسناته منّا أهل البيت (۴). گذشت، و دلالت تمام بر شمول لفظ اهل بیت غیر ائمه را علیهم السلام نیز داشت.

و از حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از محمّد بن مروان منقول است

ص: ۳۳۶

---

۱- (۱) سورة غافر: ۴۵.

۲- (۲) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۹۴ ح ۲.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۶۲۴.

۴- (۴) معانی الأخبار ص ۱۰۵ ح ۳.



که گفت: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذريتها على النار؟ قال: نعم عنى بذلك الحسن والحسين وزينب و أمّ كلثوم(۱).

که من بعد با ترجمه مذکور خواهد شد، و غیر آن از احادیث ظاهر می شود که گاه است که ذریه گفته می شود و مقصود جمیع ذریه نیست، بلکه بعضی از آل مقصودند، و همچنین آل نیز مختلف استعمال می شود، و طریق جمع ممکن است که در این حدیث که بیان اهل در آن به ائمه: شده و امثال آن، و اکتفا به بیان اهم و اقوی و افضل و اکمل اهل بیت شده باشد، یا آن که ذکر اکثر استعمالاً را فرموده باشند، که مقصود آن باشد که آل در اکثر اوقات مراد از آن جمیع ذریه است، و اهل در اکثر اوقات مراد ائمه اطهارند صلوات الله علیهم أجمعین.

و همچنین عترت از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که: سائل سؤال کرد از عترت که کیست عترت؟ آن حضرت فرمود: هم أصحاب العباء(۲).

و از بعضی احادیث مستفاد می شود شمول عترت جمیع ذریه را بلکه بنی هاشم را، چنان چه در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام در حین مکالمه با مأمون اشاره به این مطلب شد، و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: اللهم إنهم عتره رسولك، فهب مسيئهم لمحسنيهم وهبهم لي الخ(۳).

من بعد بتمامه با ترجمه مذکور می شود، از لفظ «مسيئهم» ظاهر می گردد که عترت شامل غیر ائمه اطهار نیز هست، و غیر آن از حکایت پسران مسلم بن

ص: ۳۳۷

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۱۰۶ ح ۲.

۲- (۲) معانی الأخبار ص ۹۴ ح ۳.

۳- (۳) ذخائر العقبی ص ۲۰.

عقیل، و امثال آن که سابقاً مسطور شد، و طریق جمع به نحوی است که در اهل و غیر آن سمت تحریر یافت.

و اگر از آل جمع ذریه منظور باشد در جمیع موارد استعمال و از اهل خصوص اهل عصمت مراد باشد، باز تفضّل عظیمی است ذریه را به جهت آن که آیات و احادیث در آن بسیار واقع شده، چنان چه بعضی از آن در این کتاب مسطور است.

### سند بیست و دوم: در اینکه اولاد فاطمه علیها السلام اهل رعایت و ائمه و پیشوایان اند

من کتاب معانی الأخبار: حدّثنا أبو رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطار، عن الحسن بن إسحاق التاجر، عن علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن محمّد بن الفضیل، عن الثمالی، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا يقدر أحد يوم القيامة بأن يقول يا ربّ لم أعلم أن ولد فاطمه هم الولاة، وفي ولد فاطمه أنزل الله هذه الآية خاصّه (يا عبّادِ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (۱).

یعنی: حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود: قدرت ندارد احدی روز قیامت به این که بگوید ای پروردگار من نمی دانستم این را که اولاد فاطمه علیها السلام ایشان اند اهل رعایت و ائمه و پیشوایان.

و حال آن که در شأن اولاد فاطمه علیها السلام بخصوصهم فرود فرستاد خدای تعالی این آیه را: که ای بندگان که اسراف نموده اید بر نفسهای خود و خطا کرده اید، مایوس مشوید از رحمت الهی، به تحقیق که حضرت حق سبحانه و تعالی

ص: ۳۳۸

می بخشد گناهان شما را همه، به تحقیق که خدای تعالی بسیار آمرزنده است و رحم کننده است.

### سند بیست و سیم: ثواب شهادت در راه اهل بیت

من کتاب معانی الأخبار، باب معنی فی سبیل الله: أبی رحمه الله، قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمَنْخَلِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ) (١) قال: فقال: أتدرى ما سبيل الله؟ قال: قلت: لا والله إلا أن أسمع منك، قال: سبيل الله هو على وذريته إلى آخر الحديث (٢).

یعنی: سؤال نمودم از حضرت ابی جعفر امام محمّد باقر علیه السلام از تفسیر این آیه کریمه که در قول خدای عزوجل واقع است «ولئن قتلتم» تا آخر، راوی گفت:

پس آن حضرت فرمود: آیا می دانی که کیست سبیل الله؟ گفتم: نمی دانم به خدا قسم مگر آن که بشنوم از تو، حضرت فرمود: سبیل الله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، و ذریه آن حضرت است، اخذ شده از حدیث به قدر حاجت.

و این حدیث شامل جمیع ذریه حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

وفی تفسیر فرات: قال أبو جعفر عليه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) (٣) قال النبي صلى الله عليه وآله: يا علي أنت صالح المؤمنين، قال سالم: قلت: ادع الله لي، قال: أحيأك الله حياتنا، وأماتك مماتنا، وسلک بک سبلنا،

ص: ٣٣٩

١- (١) سورة آل عمران: ١٥٧.

٢- (٢) معانی الأخبار ص ١٦٧ ح ١.

٣- (٣) سورة تحریم: ٤.

قال سعيد: فقتل مع زيد بن علي (١).

و از این حدیث صریحاً مستفاد می شود شهید شدن در راه ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هر چند غیر امام باشند به مرتبه عظیم القدر است، که بعد از مسألت دعای خیر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام این دعا را آن حضرت به جهت مستدعی نموده، و به اجابت رسیده است، و با زيد رتبه شهادت یافته مقتول شده است.

و مراتب دیگر از لفظ «نا» و سایر عبارات بر ذوی الأبصار واضح است.

وفی کتاب المحاسن للبرقی، باب ثواب من استشهد مع آل محمد صلی الله علیه و آله:

إسماعیل بن إسحاق، عن الحسن بن الحسين، عن سعید بن خثیم، عن محمد بن القاسم، عن زيد بن علی، قال: من استشهد معنا أهل البيت له سبع رقوات، قيل:

وما سبع رقوات؟ قال: سبع درجات، ويشفع فی سبعین من أهل بيته (٢).

از کلام محاسن که این حدیث را در باب مذکور نقل نموده، مستفاد می شود که زيد را از آل محمد صلی الله علیه و آله دانسته، و از کلام زيد معلوم می شود که خود را از اهل بیت شمرده، و تعمیم حکم نسبت به جمیع ذریه بدون اختصاص به زيد و عمرو ظاهر است.

پس آنچه مرقوم شد از حکم آیه و حدیث در این سند مستفاد می شود که کسی که در راه محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه آن حضرت هر چند غیر امام باشند کشته شود فی سبیل الله شهید شده، و از برای او هفت درجه در بهشت خواهد بود، و شفاعت هفتاد نفر از اهل بیت خود در روز قیامت خواهد نمود، و سابقاً شطری وافی نیز از این مطلب در سند پنجم سمت ذکر یافت.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) تفسیر فرات کوفی ص ۴۸۹ ح ۶۳۴.

۲- (۲) محاسن برقی ۱: ۱۳۵ ح ۱۷۰.

سلاله سید الثقلین، و ثالث المعلمین، جدّ داعی میر محمدباقر الشهیر بداماد الحسینی رُوح الله روحه، در تقدّمه تقویم الایمان آورده: وفي صحیفه القدسیه الرضویه، روی ثامن أئمتنا الطاهرين مولانا الرضا صلوات الله وملائكته عليه، عن أبيه المعصوم، عن أبيه المعصوم، عن أبيه المعصوم، عن أبيه المعصوم اميرالمؤمنين ويعسوب المسلمين، عن أخيه ونبيه خاتم الأنبياء وسيد المرسلين صلوات الله وتسليماته عليه وعليهم أجمعين، قال صلى الله عليه وآله: يا علي إذا كان يوم القيامة أخذت بحجزه الله، وأخذت أنت بحجزتي، وأخذ ولدك بحجزتك، وأخذت شيعه ولدك بحجزتهم، فترى أين يؤمر بنا(۱).

یعنی: در صحیفه قدسیه منسوب به حضرت امام رضا - صلوات الله وسلامه عليه - روایت نموده است هشتم امامان ما که پاک اند، یعنی: مولای ما حضرت امام رضا صلوات الله وملائكته بر او باد، از پدر معصومش امام موسی کاظم علیه السلام، و آن حضرت از پدر معصومش حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه، و آن حضرت از پدر معصومش حضرت امام محمدباقر علیه السلام، و آن حضرت از پدر معصومش سید الساجدین و رکن العارفين حضرت امام زین العابدین علیه السلام، و آن حضرت از پدر معصومش یعنی الشهيد المقتول بأرض كربلاء أبا عبد الله الحسين صلوات الله وسلامه عليه وعلى جدّه وأبيه وأمه وأخيه.

و آن حضرت از پدر بزرگوار معصومش أعنی خازن سرّ التنزیل وحامل عرش التأویل، يعسوب الوصيين، وامام الموحّدين علی بن ابی طالب اميرالمؤمنين علیه السلام، که آن حضرت فرمودند: که سید هر دو سرا و شفیع روز جزا، أعنی: حجّه الله فی

ص: ۳۴۱

الأرضين سيد الأولين والآخرين محمّد المصطفى الرسول الأمين صلى الله عليه وآله فرمودند: يا على چون روز قیامت شود من می گیرم کمر خدا را، و تو می گیری کمر مرا، و می گیرند اولاد تو کمر تو را، و می گیرند شیعیان اولاد تو کمرهای اولاد تو را، پس خواهی دید که به چه مقام رفیع و منزله منیع امر کرده می شود به ما، یعنی از مراتب الطاف غیر متناهی، و احسان و مرحمت الهی که نسبت به ما مهیا می شود.

و چون نهایت قوت در کمر می باشد، و تا کسی نهایت قرب ندارد، نمی تواند به کمر کسی متمسک شد، لهذا حضرت رسالت پناه نبوی صلی الله علیه و آله بنا بر قرب آن حضرت به بارگاه احدیت از باب تشبیه معقول به محسوس فرمودند که: متمسک می شوم و چنگ در می زوم به کمر خدا، یعنی: به قوت خدا.

و بعضی حجزه را به جبل متین خدا، و بعضی به نور الهی تفسیر نموده اند، و مآل همه واحد است.

و ثقه الاسلام یعنی ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی رحمه الله در صحیفه الرضا نقل این حدیث از راوی نوشته، که قال أبوالقاسم الطائی: سألت أبا العیّاس بن تغلب، عن الحجزه، فقال: هی السبب، وسألت نبطویه النحوی عن ذلك، فقال: هی السبب (۱).

و اعتضاد و تقویت شمول اولاد جمیع را به لفظ ذریت دست و گریبان از افق المبین سند بعد مبین و روشن بر می آید.

و جدّ داعی در کتاب مذکور بعد از ذکر حدیث حجزه این دعا انشاد فرموده که: اللهم فکما أنت بنورک هدیتنی لنورک، فأخذت فی هداک بحجزتهم، فأسألك بالجاه الذی لهم منک والشأن الذی لهم عندک أن تصلی علیهم، وأن تحفنی برحمتک فی شیعتهم، وتنظمنی بمنک فی عدّتهم، وتحشرنی إلیک معهم فی زمرتهم، یا ربّ عاملنی بفضلک ولا تعاملنی بعدلک، فإتی أنا عبدک المذنب

ص: ۳۴۲

العاصی المقصّر فی حقّك المفرط فی جنبك، مقرّ بآئی أنا المستحقّ أشدّ العقاب، وشاهد أنّك أنت أرحم الراحمین.

و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب کامل بهائی در تحت احادیث موضوعه اهل سنت جهت عثمان وردّ مذهب ایشان ایراد این مضمون نموده: که در بهشت چون بنات و زنان رسول الله صلی الله علیه و آله با رسول الله اند، و موافق حدیث غصّوا أبصارکم حتّی تجوز فاطمه، و آیه شریفه (وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) \* حجاب خواهد بود، پس با رسول صلی الله علیه و آله نخواهد بود مگر ذریه او، كما قال: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) و ذریه شامل جمیع اولاد هست تا روز قیامت. رباعی:

جدّم نکشید بو که جدّم بکشد سوی قدم آن نهال قدم بکشد

آن رود نیم که خود به دریا برسم دریا شاید بجزر و مدم بکشد

آیا در آن روز صدر نشینان دار رفعت عناد که از محبت اهل بیت نبوت کناره می کنند، در آن میان دست بر کمر که خواهند زد، پس عاقل آن است که بعد از تأمل در این اخبار صحیحه و احادیث صریحه دیده رمد دیده اعتقاد را به کحل الجواهر محبت اهل البیت مکحل سازد، و دست اعتصام در عروه الوثقای موت ایشان زند، تا به سبب آن به مرتبه اعلاى جنان و فضای راحت افزای روضه رضوان رسد، و از منازل مخوفه و مهالک مهوله ایمن گردد.

چه اعتصام به ایشان متصل است به اعتصام به وصی و نبی صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین، و به این خاکدان خراب دنیا از راه غرور دل نبندد که این نشأه فانی مزرع ثواب است، و فواید و تفضّلات الهی و کمالات علمی و عملی و

ترقیات نفس انسانی در دار قرار و نشأه باقی است، نه در دار غرور و منزل فانی که گفته اند الموت ولاده الروح.

للسید الداماد المتخلص بالإشراق رُوح الله روحه العزیز:

ای آن که تو را حریم گردون حرم است گر خون خوری از ساغر و دوران چه غم است

دنیا چو رحم دان و در و خود را طفل خون است غذای طفل تا در رحم است

لمؤلفه:

این نشأه فانی که محلّ گذر است دل بسته به او کسی کزوبی خیر است

تا در بدنی تو هستت پیدا نیست تا در خاک است دانه خاکش بسر است

**سند بیست و پنجم: در بیان اینکه ذریه ائمه پشت سر آنها می باشند**

وهو يؤید السند السابق من وجه جلال الدین محمّد السیوطی، أو المحبّ الطبری، در کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، آورده عن عبدالله، قال:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: أما ترضی أنّک معی فی الجنّه، والحسن والحسین وذریاتنا خلف ظهورنا، وأزواجنا خلف ذریاتنا، وأشیاعنا عن أیماننا وعن شمائلنا(۱).

یعنی: گفت عبدالله که: فرمود حضرت سید الأنبیاء صلوات الله علیه به حضرت سید الأوصیاء سلام الله علیه وعلی ذریته: آیا راضی نیستی که به تحقیق

ص: ۳۴۴



تو با من باشی در بهشت، و حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله وسلامه علیهما وذرّیات ما پشت سر ما باشند، و زنان ما عقب ذرّیات ما باشند، و شیعیان و تابعین ما از جانب راست و چپ ما باشند.

### سند بیست و ششم: در توجیه حدیث مشکل فعل وهو فاعل

من الذخائر: وعن علی رضی الله عنه، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: اللّٰهُمَّ اَنْهَمْ عتره رسولک، فهب مسیئهم لمحسنهم وهبهم لی، قال: ففعل وهو فاعل، قلت:

ما فعل؟ قال: فعله بکم، ویفعله بمن بعدکم (۱).

یعنی: از حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الموحّدین علیه السلام منقول است که فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: خداوندا به درستی که ایشان عترت رسول تواند، پس به بخش گناه کاران ایشان را از جهت نیکوکار ایشان، و همه را به بخش به جهت خاطر من.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تعالی کرده است این بخشش را، و او کننده است، گفتم: چه کرده است؟ یعنی: این موهبت نسبت به که به عمل آمده، و نسبت به که به عمل نیامده؟ در جواب فرمودند: که نسبت به شما که موجودید به عمل آمده، و نسبت به آنان که بعد از شما خواهند بود به عمل خواهد آمد.

و این معنا مبنی بر آن است که لفظ «ما فعل» در تقدیر «من فعل» باشد، و احتمال دارد که لفظ «ما» نافیّه مستلزم استفهام باشد، چنان که کسی که کلام او مسلم باشد، و خبری بدهد که سامع هر چند گفته او را تصدیق کند، لکن بنا بر امری آن خبر در نظر او بعید نماید از جهت استفهام ثانیاً منشأ بعد آن را نقل

ص: ۳۴۵

نموده از جهت اطمینان قلب سؤال می نماید در این مقام نیز.

چون آن سرور دنیا و دین «فعل وهو فاعل» لفظ ماضی و اسم فاعل که احتمال حال و استقبال دارد فرمودند، و همه عترت در آن وقت موجود نشده بودند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال نمودند به لفظ «ما فعل» به معنی ما فعل بالجمع، یعنی: نسبت به جمعی از عترت که موجود نشده اند نکرده است، پس منظور از «فعل وهو فاعل» آیا چه باشد؟

بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: فعله بکم و یفعله بمن بعدکم، که تصریح به فعل ماضی نسبت به مخاطبین و موجودین فرمودند، و عوض فاعل یفعل مضارع مؤکد ب «من بعدکم» ایراد نمودند، یعنی: به شما کرده است، و به عترت آینده خواهد کرد.

و بعضی از ساده العلماء والمحققین - دام عزّ سیادته - می فرمودند: که احتمال دارد که معنی قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن باشد که فعل ما فعل، یعنی: آنچه کرده است کرده است، و آنچه نکرده چون می شود، فرمودند در جواب که کرده است به شما، و به جمعی که خواهند آمد از عترت، باز این تفضّل متحقّق می شود.

و بعضی در مقام توجیه این حدیث می گفتند: که چون آن سرور دعا به عترت کردند، و عترت به معنی ذریه و اقارب نزدیک آمده است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جهت اطمینان قلب سؤال کردند «ما فعل» یعنی: إلی من فعل، که معلوم شود که خود آیا داخل در این جمیع عترت مدعوّ لهم هستند یا نه، و تصریح به این معنا متحقّق شود، آن سرور در جواب به عنوان خطاب فرمودند:

فعله بکم و یفعله بمن بعدکم. که تصریح شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل اند.

و به هر تقدیر به جمیع معانی از این کلام شریف ثابت است که غیر ائمه

معصومین علیهم السلام مذنبین از ایشان نیز داخل عترت مدعو لهم اند.

و حدیث مذکور را عبدالعلی بن محمد الناصحی الکرمانی در کتاب الدرّ الزاهره فی مناقب العتره الطاهره از کتاب سیره ملاً ترجمه نموده، و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در کتاب کامل بهائی در بیان تزویج حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام ایراد نموده.

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از تحقّق نکاح یک کف آب میان پستان حضرت فاطمه علیها السلام ریخت و فرمود: اللهم انی اعیذها وذریتها من الشیطان الرجیم. و باز یک کف آب برداشت و میان هر دو پستان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ریخت و گفت: اللهم انی اعیذ أخی علی بن أبی طالب وذریته من الشیطان الرجیم. و کف دیگر برداشت و میان هر دو کتف حضرت امیر علیه السلام ریخت و باز گفت: اللهم انی اعیذه وذریته من الشیطان الرجیم.

و چون شیخ طبرسی از معتمدین علماء شیعه است، و تألیف کامل بهائی را مدّتهاست که تألیف نموده، و اقرب بوده به ائمه علیهم السلام، و دعاء آن حضرت صلی الله علیه و آله در باب جمیع ذریه دور نیست که در وقت مرگ مؤثر باشد که با ایمان بروند از دنیا ان شاء الله تعالی، و تقویت مقصود می کند این حدیث.

### **سند بیست و هفتم: تحریم بهشت بر ظالمین اهل بیت**

در کتاب عمده صحاح الأخبار فی مناقب الأئمه الأبرار، تألیف أبی الحسین یحیی بن الحسن بن محمد البطریق الأسدی الحلی قدس الله سرّه، که احادیث مسطوره در آن کتاب را استخراج نموده از صحاح معتبره اهل سنت، و علماء خاصه آن را نیز معتبر دانسته اند، به نحوی که در دیباچه کتاب مذکور ذکر نموده.

و بعد از آن گفته است که: هر گاه در این کتاب منقبتی ثابت شود، ثبوت آن

منقبت اجماعی کافّه اهل اسلام است، از برای این که نزد عامّه ثابت است به طرق صحیحّه مذکور، و از طرق شیعه نیز ثابت است، لکن ذکر نکرده ام طرق شیعه را از برای حجّت بر خصم.

و این بعضی از عبارات دیباچّه کتاب مذکور است: فإذا ثبت فی ذلك منقبه، کان ثبوتها إجماعاً من کافّه أهل الإسلام؛ لکونها ثابتة عندهم من هذه الطرق الصحاح بثبوت الحقّ الناصع، والدلیل القاطع، وعلى مثال هذا الثبوت هی ثابتة من طرق شیعه صلی الله علیه و آله، غیر آنی لم أذكر من طرق الشیعه فی ذلك دليلاً - مطرداً، ولا - طریقاً معتمداً، کراهه أن یزکی الشاهد نفسه، والغارس غرسه، والقائل قیله، والمستدلّ دلیله، ولم یکن ذلك بمفرده حجّه قاطعه للخصم القوی، ولا عدّه حصینه منه للمولی الولی، وإتّما تحرّینا ذلك رشداً، وطرفنا طرائق قدداً، وأحصینا أسانیده عدداً، لیكون حجّه علی راویه ومناوییه، إذ عکس دلیله علیه أولى من توجّه قول خصمه إلیه (۱).

و بعد از فهرست کتاب گفته: وهذا الكتاب یشتمل علی تسعمائه حدیث وثلاثه عشر حدیثاً صحاحاً متّفقاً علیها من کافّه أهل الإسلام؛ إذ هی من کلا الطرفين من السنّه مع اتّفاق من الشیعه علیها (۲).

ملخص معنا آن که: هر گاه منقبتی ثابت شود در این کتاب ثبوت آن منقبت اجماعی همه اهل اسلام خواهد بود از عامّه و خاصّه، از جهت آن که نزد اهل سنّت ثابت است به این طرق صحیحّه که در این کتاب مسطور شده، ثبوت حقّ خالص، و دلیل قاطع.

و نزد شیعه نیز ثابت است به همین نحو ثبوت، لیکن من ذکر نکردم از طرق شیعه در این باب دلیل مطّردی، و نه طریق معتمدی، از جهت ناخوشی این که

ص: ۳۴۸

۱- (۱) عمده عیون صحاح الأخبار ابن بطریق ص ۴.

۲- (۲) عمده عیون صحاح الأخبار ابن بطریق ص ۱۷.

شاهد تزکیه خود نماید، و غارس تعریف غرس خود کند، و قائل قول خود را پسندد، و مستند دلیل خود را تمام داند، و مع هذا بانفراده حجت قاطع بر دشمن گمراه نمی شود، و برهان ساطع از برای دوست به راه نمی گردد.

و پس سزاوار از روی رشد و زیرکی آن است که اسانید و طرق مختلفه رواه خصم که اهل سنت باشد بر ایشان بشمریم، و برگردانیم دلیل ایشان را بر ایشان، و تصریح نمائیم که شما به این طریق و اسانید خود این احادیث را صحیح می دانید، و خود نقل آن نموده اید و قائلید به آن، بنا بر این الزاماً لازم است بر شما که تخلف ننمائید.

پس موافق قول مؤلف کتاب مذکور احادیث این کتاب نزد سنی و شیعی معتبر است، و مخالف آن خرق اجماع به یقین نموده خواهد بود.

از آن جمله در کتاب مذکور آورده: وبالاسناد قال: أخبرنا يعقوب بن السري، أخبرنا محمد بن عبد الله بن جنيد، حدثنا محمد بن عبد الله بن أحمد بن عامر، حدثني أبي، حدثنا علي بن موسى الرضا، حدثني أبي موسى بن جعفر، حدثني أبي جعفر بن محمد، حدثني أبي محمد بن علي، حدثني أبي علي بن الحسين، حدثني أبي الحسين بن علي، حدثني أبي علي بن طالب صلوات الله عليهم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حرمت الجنة علي من ظلم أهل بيتي، وآذاني في عترتي، ومن صنع صنيعه إلى أحد من ولد عبدالمطلب ولم يجازه عليها، فأنا اجازيه غداً إذا لقيني يوم القيامة (1).

یعنی: حضرت امام همام ثامن ائمه انام علیه وعلی آبائه السلام، از آبای گرام خود، از حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الموحّدین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده که، گفت آن حضرت که حضرت

ص: ۳۴۹

رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حرام است بهشت بر کسی که ظلم کند به اهل بیت من، و ایذا و آزار رساند مرا در عترت من، و هر آن کس که بکند نیکوئی با یکی از اولاد عبدالمطلب، و جزا نداده باشد او را بر آن نیکوئی، پس من جزای او را می دهم فردای قیامت در هنگامی که ملاقات کند مرا.

و از لفظ «آذانی فی عترتی» در این حدیث شریف عالی الاسناد ظاهر می شود که آزار و ایذاء عترت آن حضرت آزار و ایذاء آن حضرت است، و قال الله تعالی فی سوره الأحزاب (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا) (۱).

و فی کتاب معدن الجواهر عن أحد الأئمة عليهم السلام، أنهم قالوا: ثمانیه لا یقبل لهم صلاه، ولا یجاب لهم دعوه: العبد إذا أبق حتّى یعود إلى مولاه، وساق الحدیث إلى أن قال فی آخره: وجاحد حقّ أهل البيت (۲).

وهمچنین موافق احادیث رعایت اهل بیت آن حضرت رعایت آن حضرت است.

چنان چه ابن اثیر در باب الرءاء مع القاف ایراد نموده: ومن الحدیث «ارقبوا محمداً فی أهل بیته» ای: احفظوه فیهم (۳).

و در کتب فقه شیعه بیان اهل بیت در مبحث وقف وارد است که: ولو قال:

لأهل بیتی، انصرف إلى أقاربه من قبل الرجال والنساء. که اهل بیت رجل به اقارب تفسیر شده، چنان چه بیان اهل بیت مکرر گذشت.

ص: ۳۵۰

---

۱- (۱) سوره احزاب: ۵۷.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۵۸.

۳- (۳) نهایه ابن اثیر ۲: ۲۴۸.

ذكر الشريف الأجل ابوالحسن علي بن محمّد بن علي العلوي العمري النسّابة المعروف بابن الصوفي في كتاب المجدي في أنساب الطالبيين، ما هذا لفظه: في تعليق أبي الغنائم الحسنی، قال: حدّثني أبي، عن أبيه، عن جدّه عمر بن علي، عن علي عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من اصطنع إلى أحد من أهل بيتي يداً كافيته عليها يوم القيامة (١).

و در کتاب تهذیب الأحكام مسنداً از کلینی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و در کتاب ذخایر العقبی أيضاً مسطور است، علی بن ابی طالب علیه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من صنع إلى أحد من أهل بيتي يداً كافيته يوم القيامة (٢).

یعنی: فرمود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که بکند به یکی از اهل بیت من نیکی، من جزا و پاداش او می دهم در روز قیامت.

و در ذخایر مرقوم است که: وفي طريق آخر عن غيره: من صنع إلى أحد من أهل بيتي معروفاً، فعجز عن مكافأته في الدنيا، فأنا المكافىء له يوم القيامة (٣).

یعنی: فرمود آن حضرت: که کسی که نیکوئی کند در حقّ اهل بیت من، پس عاجز شود او از جزای آن در دار دنیا، پس من خود مکافات و جزا می دهم

ص: ۳۵۱

۱- (۱) محاسن برقی ۱: ۱۳۷ ح ۱۷۷، بحار الأنوار ۲۶، ۲۲۸ ح ۶.

۲- (۲) تهذیب شیخ طوسی ۴: ۱۱۰ ح ۳۱۲.

۳- (۳) ذخائر العقبی ص ۱۹.

او را در روز قیامت.

و از تناسب معانی احادیث این سند و سند قبل مستفاد می شود اتحاد اهل بیت، بلکه عترت با ولد عبدالمطلب، پس اولویت تعمیم نسبت به ذریه به نحوی که از کلام علامه رحمه الله تعالی و غیره در مثل این حدیث مستفاد می شود ظاهر است.

وفی دیباجه بعض المشجرات فی علم الأنساب لبعض المشاهیر من العاۃ: إن أفعال الخیر أولى أن یؤثر علیها، وأعمال البرّ یجب المسارعه إلیها، وعوارف المعروف وتقلیدات الانسان یوجب القیام علیها بنشر فوائح الثناء والاحسان إلی الساده الأشراف، وهذا من أعظم القربات، ومساعدتهم بقضاء حوائجهم من أفضل مسارعه الخیرات، ومحبتهم فرض کلّ انسان، ومودّتهم أصل من اصول الإیمان.

والشاهد فی ذلك نصّ القرآن المجید قوله تعالی: (لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید) (۱) وقوله عزّ من قائل وجلّ من تکلم (قل لا أسئلكم علیه أجرأ إلاّ المودّة فی القربی) (۲) لما نزلت هذه الآیه الشریفه قیل: یا رسول الله من هم أهل بیتک الذین أوجب الله مودّتهم علینا؟ قال: علی وفاطمه وأولادهما.

وفی الصحیح عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لا یدخل قلب رجل الإیمان حتّی یحبّکم لله ولرسوله.

وعن أنس بن مالک، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: حبّی وحبّ أهل بیتی نافع فی

ص: ۳۵۲

۱- (۱) سورة فصّلت: ۴۲.

۲- (۲) سوری شوری: ۲۳.



سبعة مواضع، أهوالهنّ عظيمه: عند الوفاء، وعند الصراط، وعند الميزان، وعند الكتاب، وعند الحساب، وعند القبر، وعند النشور.

وقال صلى الله عليه وآله: لا يؤمن عبد بالله حتّى أكون أحبّ إليه من نفسه، وعترتي أحبّ إليه من عترته.

وقال صلى الله عليه وآله: ألا من مات على حبّ آل محمّد مات مؤمناً مستكمل الإيمان، ألا من مات على حبّ آل محمّد، فهو أهل السنّة والجماعة، والتمسك بحبل آل محمّد نجاه من النار، والتخلّف عنهم هلاك وهوان.

وقد روى عن ابن عباس رضی اللّٰه عنهما، وأبى ذرّ الغفارى، أنّ رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله قال: مثل أهل بيتى كمثل سفينه نوح من ركبها نجا، ومن تخلّف عنها غرق.

فثبت حينئذ أنّ محبّتهم إيمان، وبغضهم كفر وطغيان.

وروى عطا وعكرمه، عن ابن عباس، عن النّبي صلى الله عليه وآله أنّه قال: لو أنّ رجلاً صفّ قدميه بين الركن والمقام، وصلّى وصام، ثمّ لقيه الله مبغضاً آل محمّد أدخله النار، ومن مات على بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمته الله تعالى، ومن مات على بغض آل محمّد لم يشم رائحة الجنّة.

وعن أبى سعيد الخدرى أنّه قال: قال النّبي صلى الله عليه وآله: لا يبغض أهل بيتى أحد إلاّ أدخل النار.

فوجب على كلّ نفس زكية ذى همم أن تجنح إلى امتطاء عوارف وغوارب اكتسابها، فتعيّن على كلّ مؤمن ذى همّة أن ينافس فى تحصيل ثوابها؛ لأنّ الحسنه الواحده فى ذلك مائه ألف حسنه يكون له أجرها وأجر من عمل بها إلى يوم القيامة، فيجب على كلّ مؤمن الوصيه فى حقّهم تقرباً إلى الله تعالى بقضاء حوائجهم.

متمثلاً بكلام رب العالمين، ووصيه النبي سيد المسلمين، قال صلى الله عليه وآله: إنني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله، وأهل بيتي - وفي حديث: وعترتي - ما إن تمسيكتم بهما لن تضلوا أبداً، حبلان ممدودان لا تنقطعان حتى يردا على الحوض، اوصيكم الله في أهل بيتي ثلاثاً، فمن تقرب إليهم بالإحسان ضوعفت حسناته، ورفعت درجاته؛ لقوله صلى الله عليه وآله من اسدى إلى أحد من ذريتي معروفاً، فهو في درجاتنا في الجنة.

وقال صلى الله عليه وآله: من أولى رجلاً من بني عبدالمطلب في الدنيا معروفاً ولم يقدر أن يكافيه كافيته يوم القيامة.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربعه أنا شافع لهم يوم القيامة لو جاؤوا بذنوب أهل الأرض: المكرم لذريتي، والساعي إليهم في أمورهم، والقاضي لهم في حوائجهم، والمحِبُّ لهم بقلبه ولسانه.

والأخبار في ذلك كثيرة، فرحم الله امرئاً ينظر إليهم بعين العناية، وذلك كرامه لجدهم المصطفى، صاحب المقام الأرفع، والذكر الأرفع، والشفيع في يوم المحشر، الذي أعطاه الله الكوثر، وأخبره إن شئتك هو الأبر، وأرسله رحمه للعالمين بالشرع المطهر، والدرّ المنصر، أبو القاسم محمّد بن عبدالله، ذو الوجه المنور، والجبين المزهر، قائد الجند المظفر، وصاحب التاج والمغفر والقراق والمنبر، الذي إذا أعظم الخطاب لجاء أكثر الخلق إليه، فيسألونه الشفاعة، فلا يمتنع له، ويقول: أنا لها لا يتضعع ولا يتللع، حتى يناديه الحقّ: محمد شفيع يشفه صلى الله عليه وآله وأصحابه السجّد الرّكع، ما طار البروق اللمع، وتعاقب الأنوار بتكرير الليل والنهار.

در سند دهم حدیثی در باب نصرت سادات، و سعی در قضای حاجات

ایشان، با مؤیدات سمت ذکر یافت، و در این سند و غیره نیز اصطناع معروف به ایشان، و نیکوئی و بر مبالغه احسان اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله، و امر به التزام این مراتب مکرراً مرقوم شده، خصوصاً در عبارت «أربعة أنا شافع لهم يوم القيامة» إلى آخر، که دلالت مطابقت بر طبق مدعا دارد طبقاً عن طبق.

وصریح است در آنکه ساعی و قاضی حوائج و محب ایشان به دل و زبان، اگر به ذنوب اهل ارض باشند، به شفاعت آن حضرت آن گناهان هیچ زیان به ایشان نخواهد رسانید.

و این حدیث بخصوصه در باب زیادات در تهذیب الاحکام از کلینی مسنداً وارد است (۱).

و این تخصیص حکم با تعمیم قضاء حوائج مسلمین، مشعر است بر تأکید قضاء حوائج ذریه.

چنان چه صدوق رحمه الله در آخر باب الاعتکاف از من لا یحضره الفقیه روایت نموده: عن میمون بن مهران، قال: کنت جالساً عند الحسن بن علی علیهما السلام، فأتاه رجل، فقال له: یا بن رسول الله إن فلاناً له علی مال ویرید أن یحبسني، فقال: واللّه ما عندی مال فأقضى عنک، قال: فکلمه، قال: فلبس علیه السلام نعله، فقلت له: یا بن رسول الله أنسیت اعتکافک؟ فقال له: لم أنس، ولکنی سمعت أبي علیه السلام یحدث عن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: من سعی فی حاجه أخیه المسلم، فکأنما عبد الله تسعه آلاف سنه، صائماً نهاره، قائماً ليله (۲).

و در ثواب قضای حوائج مسلمین زیاده از ما یحصی احادیث در کتب معتبره وارد است.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) تهذیب الأحکام ۴: ۱۱۱ ح ۳۲۳.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۲: ۱۸۹-۱۹۰ ح ۲۱۰۸.

## سند بیست و نهم: آل محمد بر جمیع عالم تفضیل دارند

من کتاب عمدہ صحاح الأخبار، ومن تفسیر الثعلبی: بالإسناد المقدم، قوله سبحانه وتعالى في سورة آل عمران (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (۱) قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ النَّصِيبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الصَّالِحِ السَّيِّعِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مِيثَمِ بْنِ نَعِيمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبَادَةَ السَّلَوِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: قَرَأْتُ فِي مِصْحَفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲).

یعنی: خواندم در قرآن عبدالله بن مسعود که بدل آل عمران آل محمد مسطور بود، به این نحو «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» پس موافق این روایت معلوم می شود که آل محمد بر جمیع عالم تفضیل دارند.

## سند سی ام: در تفسیر آیه (ومن یقترف حسنه)

أيضاً من العمده: بالإسناد المقدم، قال ابن المغازلي في قوله تعالى (وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا) (۳) قال: وبالإسناد أخبرنا أحمد بن محمد بن

ص: ۳۵۶

۱- (۱) سورة آل عمران: ۳۳.

۲- (۲) عمدہ عیون صحاح الأخبار ابن بطریق ص ۵۵.

۳- (۳) سورة شوری: ۲۳.

عبدالوہاب إجازہ، انّ أبأحمد عمر بن عبداللہ بن شوذب أخیرہم، قال:

حدّثنا عثمان بن أحمد الدقاق، وحدّثنا محمّد بن أحمد بن أبي العوام، قال: حدّثنا محمّد بن الصباح الدولابی، قال: حدّثنا الحکم بن ظہیر، عن السدی فی قوله تعالی (وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسِيئَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) قال: المودّہ فی آل رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ (۱).

ومن تفسیر الثعلبی فی هذه الآیہ بالاسناد، قال: أخبرنی ابن فنجویہ، حدّثنا ابن حبیب، حدّثنا أبو القاسم الفضل، حدّثنا علی بن الحسین، حدّثنا إسماعیل بن موسی، حدّثنا الحکم بن ظہیر، عن السدی، عن أبي مالک، عن ابن عباس (وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) قال: المودّہ لآل محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ (۲).

وفی قوله تعالی (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) قال: رضی محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ أن یدخل أهل بيته الجنّة (۳).

یعنی: در تفسیر این آیہ کریمہ کہ مفادش آن است کہ: و آن کسی کہ اکتساب نیکوئی نماید، زیاد کنیم مر او را در آن حسنه نیکوئی، یعنی: مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را، گفته است ابن عباس، و گفته است سدی: مراد از نیکوئی مودّت آل محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ است.

و به همین سند گفته است ابن عباس در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: کہ زود باشد کہ عطا کند تو را پروردگار تو ای محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ نعم تامّیہ خود را تا این کہ تو راضی شوی، رضای محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ آن است کہ داخل گرداند اهل بیت خود را در بہشت.

ص: ۳۵۷

۱- (۱) عمدۃ ابن بطریق ص ۳۵۵، مناقب ابن مغزلی ص ۳۱۶.

۲- (۲) عمدۃ ابن بطریق ص ۵۵.

۳- (۳) عمدۃ ابن بطریق ص ۳۵۵.

وروی محمّد بن یعقوب الكلینی فی الکافی: عن الحسین بن محمّد الأشعری، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن شاذان، عن أبی الحسن موسی علیه السلام، قال: قال أبی: إنّ فی الجنّه نهراً یقال له: جعفر، علی شاطئه الأیمن درّه بیضاء فیها ألف قصر، فی کلّ قصر ألف قصر لمحمّد وآل محمّد صلی الله علیه و آله، وعلی شاطئه الأیسر درّه صفراء فیها ألف قصر، فی کلّ قصر ألف قصر لإبراهیم علیه السلام وآل إبراهیم علیه السلام (۱).

و این حدیث در مناقب خوارزمی که از علماء اهل سنّت است نیز ایراد شده، و در سند نود و هفتم در تفسیر آیه وسیله از جوامع الجامع مثل این حدیث مذکور می شود.

و فاضل دولت آبادی در کتاب مناقب خود بعد از ذکر آیه (وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) یعنی: هر که نیکوئی کند در حقّ اهل بیت رسول، حقّ تعالی در حقّ او نیکوئیها کند به انواع نیکوئی، از جهت آن که حسنه و حسنا هر دو نکره واقع شده اند بدون حرف تعریف.

و از جمله آن نیکوئیها دو تا را به ذکر خاص یاد کرده، که همه انبیاء و اولیاء جویان اویند، یکی آمرزش گناه، دوّم قبول طاعت باطل، یعنی: غفورم گنااهش را بیامرزم، و شکورم طاعت باطلش بپذیرم.

و این کلام بشارتی است که به غیر از این حسنه که موّدت اهل بیت است بدین دو نعمت نرسی، یکی آن که به مجرّد اکتساب به قبول وعده کرد، دوّم حسنا نکره فرموده تا شامل باشد کلّ حسنات را، و در آیه دیگر فرموده که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۲) تمّ کلامه.

ص: ۳۵۸

۱- (۱) روضه کافی ۸: ۱۵۲ ح ۱۳۸.

۲- (۲) سوره انعام: ۱۶۰.

من كلام عمده صحاح الأخبار: ومن صحيح مسلم في الجزء الرابع منه، بالاسناد المقدم، قال: حدثني زهير بن حرب، وشجاع بن مخلد، جميعاً عن ابن عليه، قال زهير: حدثنا إسماعيل بن إبراهيم، حدثني أبو حيان، حدثني يزيد بن حيان، قال: انطلقت أنا وحصين بن سبره وعمرو بن مسلم إلى زيد بن أرقم.

فلما جلسنا إليه، قال له حصين: قد لقيت يا زيد خيراً كثيراً، رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله، وسمعت حديثه، وغزوت معه، وصليت خلفه، لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً، حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: يا ابن أخي والله لقد كبرت سنّي، وقدم عهدي، ونسيت بعض ما كنت أعي من رسول الله صلى الله عليه وآله، فما حدثتكم فاقبلوه، وما لا فلا تكلفونه.

ثم قال: قام رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً فينا خطيباً بماء يدعى خمّاً بين مكّة والمدينه، فحمد الله وأثنى عليه، ووعظ وذكر، ثم قال: أمّا بعد يا أيها الناس إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيب، وأنا تارك فيكم الثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه، ثم قال: وأهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي.

فقال حصين: ومن أهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ فقال: لا أهل بيته من حرم الصدقه عليه بعده (1).

ذكر کرده است ابن حجر بعد از نقل این حدیث اضافه به این عبارت: فأشار إلى أنّ نساءه من أهل بيت سکناه الذين امتازوا بكرامات وخصوصيات أيضاً لا

ص: ۳۵۹

من أهل بيت نسيه، وإنما أولئك من حرمت عليهم الصدقه.

یعنی: گفت یزید بن حیان: که رفتم من و حصین بن سبره و عمرو بن مسلم به خدمت زید بن ارقم، که از صحابه حضرت سید الانبیاء است صلی الله علیه و آله، پس چون نشستم نزد او، گفت زید را حصین: به تحقیق که ملاقات کرده ای یا زید خیر بسیاری را، دیده ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و شنیده ای حدیث آن حضرت را، و جهاد نموده ای در خدمت آن حضرت، و نماز کرده ای عقب آن حضرت، به تحقیق که دریافته ای ای زید خوبی بسیاری را، حدیث کن به ما ای زید چیزی را که شنیده ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

گفت زید: ای پسر برادر من به خدا قسم که بسیار شده است سال من، و گذشته است روزگار من، و فراموش نموده ام پاره ای از چیزها را که در خاطر داشتم، و ضبط کرده بودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس آنچه خبر دهم شما را قبول کنید آن را، و آن چه خبر ندهم پس تکلیف حدیث کردن آن به من نکید.

بعد از آن گفت: برخاست رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در میان ما به جهت خطبه خواندن در غدیر آب در مکانی که شهرت یافته است به خم، و واقع شده است میان مکه و مدینه، پس حمد خداوند سبحانه و تعالی بجای آورد، و ثنا گفت بر او، و موعظه نمود، و متذکر ساخت مردم را، یا ذکر خدای تعالی نمود علی الاحتمالین.

و بعد از آن گفت: اما بعد حمد و ثنای الهی، ای مردمان به تحقیق که نیستم من مگر بشری نزدیک شده که بیاید مرا رسول پروردگار من، یعنی: حضرت عزرائیل مأمور شود به قبض روح من، و اجابت نمایم، و من واگذارنده ام در میان شما دو چیز بزرگ سنگینی را که اول آنها کتاب خدای تبارک و تعالی است که در آن هدایت و فیروزی است، یعنی: عمل به آن سبب اهتدا و فیروزی و رستگاری است، پس بگیریید کتاب خدا و چنگ در زنید به او،



پس ترغیب و تحریر فرموده بر کتاب خدا.

و بعد از آن گفت: و اهل بیت من، بیاد شما می آوردم خدا را در اهل بیت خودم، سه مرتبه تکرار این عبارت فرمود، یعنی: اهل بیت من باعث اند بر این که شما خدا را فراموش نکنید، و معین شما در یاد خدا و دین و ایمان می باشند، شما دست از ایشان بر مدارید، یا آن که در حق اهل بیت خدا را بیاد شما می آورم، که ملاحظه خدا نموده حق ایشان را مرعا دارید، و ظلم به ایشان مکنید.

پس گفت حصین: کیست اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله یا زید؟ آیا نیستند زنان پیغمبر از اهل بیت او؟ گفت زید: نه اهل بیت آن حضرت کسی است که حرام است صدقه بعد از آن حضرت بر ایشان، یعنی: اول صدقه بر آن حضرت حرام شد، و بعد از آن به وساطت قرابت آن حضرت بر بنی هاشم نیز حرام شد.

و اشاره که اضافه نقل نموده ابن حجر ترجمه اش این است که: اشاره کرد زید به این معنا که نساء از اهل بیت مسکن انسان است، و به خصوصیات معلومه ممتاز است، و اهل بیت نسبی رحمی نیست که از پشت پدر اهل بیت هم باشند، پس همچنان که صدقه بر ایشان بعد از آن حضرت حرام است، حرمت ایشان نیز بعد از آن حضرت لازم است.

و از این خبر معلوم می شود که جمیع سادات که صدقه بر ایشان حرام است داخل اهل بیت نبوت اند، و چون حدیث مسطور اجماعی فریقین است، پس تعظیم و تکریم ایشان بر هر دو مذهب لازم، و ترک آن خرق اجماع شیعه و اهل سنت است.

ص: ۳۶۱

أيضاً من العمده: وبالاسناد قال: حدّثنا محمّد بن بكار بن ريان، حدّثنا حسان يعنى ابن ابراهيم، عن سعيد وهو ابن مسروق، عن يزيد بن حيان، عن زيد بن أرقم، قال: دخلنا على زيد، فقلنا له: صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وصلى الله خلفه، وساق الحديث بنحو حديث أبي حيان، غير أنه قال: ألا وائى تارك فيكم الثقلين:

أحدهما كتاب الله هو جبل الله من اتّبعه كان على الهدى، ومن تركه كان على ضلاله.

وفيه قلنا: من أهل بيته نساؤه؟ قال: ولا أيم الله، إنّ المرأة تكون مع الرجل العصر ثمّ الدهر، ثمّ يطلقها فترجع إلى أهلها وقومها، أهل بيته أصله وعصبته الذين حرّموا الصدقه بعده(۱).

یعنی: گفت راوی: داخل شدیم بر زید بن ارقم، پس گفتیم به او: به تحقیق که تو در یافته ای شرف صحبت حضرن رسول الله صلى الله عليه وآله و نماز کرده ای عقب آن حضرت، و گذرانید حدیث را به نحوی که در حدیث ابی حیان گذشت، فرقی که هست در این آن است که حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: که من واگذارنده ام در میان شما ثقلین را، که یکی کتاب خداست که او ریسمان محکم الهی است، کسی که متابعت او کند و متمسک به آن بشود خواهد بود بر هدایت، و می رسد به مطلب، و کسی که ترک کند آن را خواهد بود بر ضلالت.

و از بقیه این خبر است که: راوی پرسید که زنان آن حضرت از اهل بیت آن حضرت اند؟ گفت زید بن ارقم: نه به خدا قسم، به درستی که زن می باشد با مرد پاره ای از ایام، بعد از این جمیع ایام یعنی کم و پیش پس طلاق می دهد او را،

ص: ۳۶۲

پس باز می گردد آن زن به اهل و قبیله و خویشان خود، اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله اصل او و خویشان پدری اویند که حرام است اموال صدقه بر ایشان بعد از آن حضرت.

### سند سی و سیم: توصیه پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت

صاحب کتاب درر المطالب و غرر المناقب ایراد نموده این حدیث را، و ابن بابویه نیز در امالی به اسانید خود آورده: و آخری من مناقبه علیه السلام ما رواه ابن عباس رضی الله عنه، قال: صعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر، فخطب واجتمع الناس إليه، فقال: يا معشر المؤمنين إن الله عزوجل أوحى إلي أنني مقبوض، و أن ابن عمي علياً مقتول.

وأنى أيها الناس أخيركم خيراً إن عملتم به سلمتم، وإن تركتموه هلكتم، إن ابن عمي علياً هو أخي ووزيري، وهو خليفتي، وهو المبلغ عني، وهو إمام المتقين، وقائد الغر المحجلين، إن استرشدتموه أرشدكم، وإن تبعتموه نجوتهم، وإن خالفتموه ضللتهم، وإن أطعتموه فالله أطعتم، وإن عصيتموه فالله عصيتم، وإن بايعتموه فالله بايعتم، وإن نكثتم بيعته فبيعه الله نكثتم، إن الله أنزل علي القرآن، وهو الذي من خالفه ضلّ، ومن ابتغى علمه عند غير علي هلك.

أيها الناس اسمعوا قولي، واعرفوا حق نصيحتي، ولا تخلفوني في أهل بيتي إلا بالذي امرتم به من حفظهم، فإنهم حامتي وقرابتي وإخوتي وأولادي، وإنكم مجموعون ومسائلون عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، إنهم أهل بيتي، فمن آذاهم فقد آذاني، ومن ظلمهم ظلمني، ومن أذلهم أذلني، ومن أعزهم أعزني، ومن أكرمني أكرمني، ومن نصرهم نصرني، ومن خذلهم خذلني، ومن طلب الهدى في غيرهم فقد كذبني.

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَانظُرُوا مَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ، إِذَا لَقِيتُمُونِي فِائِي خَصِمٌ لِمَنْ آذَاهُمْ، وَمَنْ كُنْتُ خَصِمَهُ خَصِمْتَهُ، أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ (۱).

یعنی: ابن عباس - رضی الله عنه - روایت نموده که بر منبر بالا رفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پس خطبه خواند، و جمع شدند مردم در خدمت آن حضرت.

پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله: ای گروه مؤمنان به درستی که خدای عزوجلّ وحی فرستاد به سوی من که قبض روح من می شود، و پسر عمّ من حضرت علی بن ابی طالب کشته می شود.

و به تحقیق که من ای مردمان خبر می کنم شما را به چیزی که اگر عمل کنید به آن چیز سلامت خواهید بود، و اگر ترک کنید هلاک می شوید، به درستی که پسر عمّ من علی او برادر من است، و وزیر من است، و او خلیفه من است، و اوست که احکام الهی را از جانب من خواهد رسانید، و او امام متقیان است، و کشنده و راهنمای جبهه و دست و پا منوران با میمنت است به هر بابی از ابواب خیر، اگر شما طلب رشد و هدایت و ایمان از او کنید شما را راه رشد و هدایت در ایمان می نماید، و اگر تابع او شوید نجات می یابید.

و اگر مخالفت او کنید گمراه خواهید شد، و اگر اطاعت او کنید اطاعت خدا کرده اید، و اگر عصیان او ورزید پس عصیان جناب اقدس الهی کرده خواهید بود، و اگر با او بیعت کنید پس با خدای تعالی بیعت کرده خواهید بود، و اگر بشکنید بیعت او را بیعت خدا را شکسته خواهید بود.

و به درستی که خدای تعالی فرو فرستاد بر من قرآن را، و قرآن منزل آن چنان کتاب منزلی است که هر که مخالفت او کرد گمراه شد، و کسی که طلب کرد

ص: ۳۶۴

---

۱- (۱) درر المطالب و غرر المناقب فی فضائل غلی بن ابی طال علیه السلام ص ۷۵-۷۶ ح ۳۳، أمالی شیخ صدوق ص ۱۲۱-۱۲۲ ح ۱۱۲.

علم قرآن را نزد غیر علی بن ابی طالب هلاک شد.

ای مردمان بشنوید سخن مرا، بدانید نصیحت مرا بعد از من در حقوق اهل بیت من، خلاف آنچه مذکور شد مکنید مگر به آن چیزی که مأمور به آن شده اید، به درستی که ایشان یعنی اهل بیت مخصوصان من اند، و اقرباء من اند، و اولاد من اند.

و به تحقیق که شما جمع کرده خواهید شد و سؤال کرده خواهید شد از تقلین که کتاب خدا و اهل بیت من باشد در روز قیامت، پس ملاحظه کنید که چگونه بعد از من با ایشان سلوک خواهید نمود، ایشان اهل بیت من اند، کسی که آزار کند ایشان را به تحقیق که مرا آزار کرده است، و کسی که با ایشان ظلم کند مرا ظلم کرده است، و کسی که ایشان را خوار کند چنان است که مرا خوار کرده است، و کسی که به ایشان اعزاز و احترام کند مرا اعزاز و احترام کرده است، و کسی که گرامی دارد ایشان را مرا گرامی داشته است، و کسی که یاری کند ایشان را مرا یاری کرده است، و کسی که واگذارد ایشان را مرا وا گذاشته است، و کسی که طلب هدایت از غیر ایشان کند پس مرا دروغگو شمرده.

ای مردمان بترسید از خدا، بنگرید که در جواب خدا چه خواهید گفت، هرگاه ملاقات کنید او را، به درستی که من خصم می کنم کسی را که آزار کرده باشد ایشان را، و کسی را که من خصم و دشمن او باشم در خصومت با او غالب خواهم شد، و می گویم سخن خود را که این است و طلب آمرزش می کنم از خدای تعالی از برای خود و از برای شما.

پس فذلکة حدیث مسطور این شد که باید ائمة اطهار علیهم السلام را به عنوان امامت به حق امام و مقتدا دانست، و محبت امامت بالذات به ایشان خاصه داشت، و ذریه و اقرباء رسول صلی الله علیه و آله را عموماً به سبب قرابت و اطاعت وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمة علیهم السلام در باره ایشان، و ملاحظه اجر نبوت محبت بالعرض

داشت، و با ایشان عداوت نکرد تا حق اجر نبوت و حق معرفت قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله بفعل آید.

### سند سی و چهارم: ذریه حضرت رسول افضل است از جمیع ذریات انبیاء

روی الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه رحمهم الله تعالى في أماليه، بإسناده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا سيد الأنبياء والمرسلين، وأفضل من الملائكة المقربين، وأوصيائي سادة أوصياء النبيين والمرسلين، وذريتي أفضل ذريات النبيين والمرسلين، وأصحابي الذين سلكوا منهاجى أفضل من أصحاب النبيين والمرسلين، وابنتي فاطمه سيدة نساء العالمين، والطاهرات من أزواجي أمهات المؤمنين، وأمتي خير أمة أخرجت للناس، وأنا أكثر النبيين تبعاً يوم القيامة، ولي حوض عرضه ما بين بصرى وصنعاء، فيه من الأباريق عدد نجوم السماء، وخليفتي على الحوض يومئذ خليفتي في الدنيا.

ف قيل له: ومن ذاك يا رسول الله؟ قال: إمام المسلمين، وأمير المؤمنين، ومولاهم بعدى على بن أبي طالب عليه السلام، يسقى منه أولياؤه، ويزود عنه أعداؤه، كما يزود أحدكم الغريبه من الإبل (١).

يعنى: ابن بابويه - رحمه الله عليه - روایت کرده است به سند خود از ابن عباس، که او گفت که: فرمود بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله: که من بهترین انبیاء و مرسلینم، و افضل از ملائکه مقربین، و اوصیای من بهترین اوصیاء پیغمبران و رسولان، و ذریه من افضل ذریات پیغمبران و مرسلانند، و اصحاب من آنان که رفته اند بطریقه من بهترینند از اصحاب پیغمبران و رسولان، و

ص: ۳۶۶

دختر من فاطمه سیدة زنان عالمیان است، و پاکان از زنان من مادران مؤمانند، و امت من بهترین امم اند، که بیرون آورده شده از عالم غیب برای مردمان تا ایشان را به راه راست دعوت کنند.

و در تفسیر وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: که خیریت امت من در این سه صفت است که در قرآن مجید بیان آن واقع شده (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ) (۱) یعنی: ای امت امر می کنید به آنچه شارع امر به آن فرموده است، و نهی می کنید از هر چه شارع نهی از آن فرموده است، و می گروید به خدا. تمام شد کلام تفسیر.

و تابعان من بیشتر از تابعان پیغمرانند در روز قیامت، و از برای من حوضی است که عرض او ما بین بصری است - که موضعی است از شام تا صنعا که موضعی است از یمن - و در آن حوض هست از ابرقی ها که دسته ولوله دار باشند به عدد ستارگان آسمان، و جانشین من بر آن حوض جانشین من است در دنیا.

پس کسی عرض کرد به آن حضرت: که کیست آن که خلیفه توست بر حوض، و امروز خلیفه و جانشین توست در دنیا؟

فرمود: پیشوای مسلمانان و امیر و فرمان فرمای مؤمنان و آقای ایشان بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام، سیراب می سازد از آن حوض دوستان خود را، و میراند از آن حوض دشمنان خود را، همچنان که میراند و دور می کند احدی از شما شتران غریب را از آب محتاج خود.

از این حدیث مستفاد شد که ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله افضل از ذریات جمیع انبیاء و مرسلین اند.

و مؤید این است آنچه ابن بابویه در کتاب حج نقل نموده در باب تلبیه از ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه به این عبارت: مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرَبَادِي،

ص: ۳۶۷

عَنْ يُوسُفَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَاصِطَفَاهُ نَجِيًّا، وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ، وَنَجَّى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَاعْطَاهُ التَّوْرَةَ وَالْأَلْوَاحَ، رَأَى مَكَانَهُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: يَا رَبِّ لَقَدْ أَكْرَمْتَنِي بِكَرَامِهِ لَمْ تُكْرِمْ بِهَا أَحَدًا مِنْ قَبْلِي.

فَقَالَ اللَّهُ حَيَلًا جَلَالُهُ: يَا مُوسَى أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّدًا أَفْضَلُ عِنْدِي مِنْ جَمِيعِ مَلَائِكَتِي وَجَمِيعِ خَلْقِي، فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ أَكْرَمَ عِنْدَكَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ، فَهَلْ فِي آلِ الْأَنْبِيَاءِ أَكْرَمٌ مِنْ آلِي؟

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُوسَى أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ جَمِيعِ آلِ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ كَذَلِكَ فَهَلْ فِي أُمَّمِ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ مِنْ أُمَّتِي ظَلَلَتْ عَلَيْهِمُ الْغَمَامُ، وَأَنْزَلْتَ عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى، وَفَلَقْتَ لَهُمُ الْبَحْرَ؟

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأُمَّمِ كَفَضْلِهِ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِي (١).

يعني: حضرت امام حسن عسکری عليه السلام نقل نمود از پدر معصوم خودش که او از پدرانش، وایشان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمودند، که آن حضرت فرموده: که شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که چون بر انگیخت به پیغمبری خدای تعالی موسی بن عمران را، پس او برگزید به شرف تکلیم و راز گوئی خود، و از برای او دریا را شکافت، و نجات داد بنی اسرائیل را از بلیه فرعون، و به او عطا فرمود کتاب تورات و الواح را، دید مرتبه عزت و مکان خود را از فضل خدای عزوجل.

ص: ۳۶۸



پس گفت: ای پروردگار من به خدای که گرامی داشتی مرا به کرامتی که گرامی نداشته ای به آن کرامت کسی را پیش از من.

پس گفت خدای عزیز بزرگ: ای موسی آیا ندانسته ای که محمد بهتر است نزد من از جمیع ملائکه من و جمیع خلق من؟

گفت موسی: ای پروردگار من، پس اگر محمد نزد تو گرامی تر است از جمیع خلق تو آیا در میان آل پیغمبران خواهد بود گرامی تر از آل من؟

فرمود: ای موسی آیا ندانسته ای که فضل آل محمد بر جمیع آل نبیین مثل فضل محمد است بر جمیع مرسلین، بعد از آن گفت: ای پروردگار من پس اگر آل محمد این نحو باشد آیا در میان امتهای پیغمبرت افضل باشد نزد تو از امت من که سایه انداختی از فضل خود بر ایشان ابرها را، و فرستادی بر ایشان من و سلوی را، که عبارت است از انگبین و مرغ بریان، که بر ایشان تفضل شده بود، و شکافتی از برای ایشان دریا را.

پس فرمود خداوند جلیل بزرگ: ای موسی آیا ندانسته ای که فضل امت محمد بر جمیع امتهای مثل فضل و زیادتى محمد است بر جمیع خلق من.

### سند سی و پنجم: نظام عالم بوجود اهل بیت قائم است

حدیثی است که جمعی از محدثین در کتب خود نقل نموده اند، و از آن جمله صاحب کتاب صحیفه اهل البیت علیهم السلام که آن را صحیفه الرضا علیه السلام نیز می گویند، نقل نموده و اسانید متکثره دارد، لیکن او به دو سند آورده، و ما به حذف اسناد ایراد می کنیم آن را، به این عبارت که: و باسناده عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: النجوم أمان لأهل السماء (۱)، و اولادی و اهل بیتهی أمان لأمتی (۲).

ص: ۳۶۹

۱- (۱) الأرض - خ ل.

۲- (۲) صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ص ۱۱۰ ح ۶۷.

يعنى: حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود: ستاره ها امانند اهل آسمان را، و اولاد من و اهل بيت من امانند مرآة من.

و فى كتاب كامل الزياره فى آخر حديثين مذكورين فيه بحذف الاسناد:

إنَّ أوَّل قَتيل هذه الأُمَّة أنا وأهل بيتى، والذى نفس حسين بيده لا تقوم الساعة وعلی الأرض هاشمى يطرف(۱).

و این دو حدیثین کتابین را می توان گفت که مشعر است بر این که هاشمى از اهل بيت است، و نظام عالم بوجود فايض الجود ایشان قائم است.

### سند سی و ششم: در بیان استجاب دعای ذریه پیغمبر

من الصحيفه الرضويه، وباسناده عنه صلى الله عليه و آله أنه قال: دعاء أطفال ذرّيتى مستجاب ما لم يقاربوا(۲) الذنوب(۳).

وهذا الحديث فى كتاب المجتبى من الدعاء المجتبى للسيد ابن طاووس(۴)، نقل عن كتاب ربيع الأبرار للزمخشري(۵)، وذكره قطب الراوندى أيضاً فى الخرائج والجرائح، كما رأيت فى بعض النسخ.

يعنى: حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود، دعای طفلان ذرّية من مستجاب است

ص: ۳۷۰

---

۱- (۱) كامل الزيارات ابن قولويه ص ۱۵۶.

۲- (۲) يقارفوا - خ ل.

۳- (۳) صحيفه الإمام الرضا عليه السلام ص ۱۱۳ ح ۶۹.

۴- (۴) المجتبى ص ۲۰.

۵- (۵) ربيع الأبرار زمخشري ۲: ۲۴۹.

مادام که اکتساب نکرده باشند گناهان را، پس از دعای ایشان امیدوار، و از نفرین ایشان پرهیز کار باید بود.

و در اصول کافی در بیان مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام واقع است:

محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن عبدالله بن أحمد، عن صالح بن مزید، عن عبدالله بن المغیره، عن أبی الصباح، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: كانت أمی قاعده عند جدار، فتصدّع الجدار، وسمعنا هده شديده، فقالت بيدها: ألا وحقّ المصطفى ما أذن الله لك في السقوط، فبقي معلقاً في الجوّ حتّى جازته، فتصدّق أبی عنها بمائه دينار.

قال ابن الصباح: وذكر أبو عبدالله عليه السلام جدّته أمّ أبيه يوماً، فقال: كانت صديقه لم تدرک في آل الحسن امرأه مثلها(۱).

و از این حدیث نیز مستفاد می شود استجابت صالح دعاء صالحه علویه.

قال الشهيد في أثناء سند الحديث الثالث والعشرين من أربعينه: نقلت من خطّ السيد العالم صفی الدين محمد بن معد الموسوی بالمشهد المقدّس الكاظمی فی سبب تسميته - یعنی السيد المرتضى رحمه الله - بعلم الهدی، أنّه مرض الوزير أبوسعّد محمد بن الحسين بن عبد الرحيم سنة عشرين وأربعمائه، فرأى في منامه أمير المؤمنين عليه السلام وكأنّه يقول له: قل لعلم الهدی اقرأ عليك حتّى تبرأ، قال: يا أمير المؤمنين ومن علم الهدی؟ فقال عليه السلام: علی بن الحسين.

فكتب إليه، فقال المرتضى رضی الله عنه: الله الله في أمری، فإنّ قبولی لهذا اللقب شناعه علیّ، فقال الوزير: والله ما أكتب إليك إلا ما أمرنی به أمير المؤمنين علی عليه السلام، فعلم القادر بالله بالقضيه، فكتب إلى المرتضى: تقبل يا علی بن الحسين ما لقبك به جدك، فقبله وسمع الناس(۲).

ص: ۳۷۱

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۴۶۹ ح ۱.

۲- (۲) الأربعون حديثاً مطبوع در رسائل شهيد اول ص ۵۲ ح ۲۳.

و این معنا امری است دال بر جلالت او که از طبقه سادات است.

ومن مهج الدعوات للسيد الجليل على بن طاووس رحمه الله: نقل من مجموع عتيق، قال: كتب الوليد إلى صالح بن عبد الله المرى عامله على المدينة: أبرز الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، و كان محبوباً في حبه، و اضربه في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله خمسمائة سوط، فأخرجه صالح إلى المسجد، واجتمع الناس وصعد صالح المنبر يقرأ عليهم الكتاب، ثم ينزل، فيأمر بضرب الحسن.

فبينما هو يقرأ الكتاب إذ دخل علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، فأفرج الناس عنه، حتى انتهى إلى الحسين بن الحسن، فقال له: يا ابن عم ادع الله بدعاء الكرب يفرج عنك، فقال: ما هو يا ابن عم؟

فقال: قل لا إله إلا الله الحليم الكريم، لا إله إلا الله العلي العظيم، سبحان الله رب السماوات السبع و رب الأرضين السبع و رب العرش العظيم، و الحمد لله رب العالمين.

قال: و انصرف علي بن الحسين عليهما السلام، و أقبل الحسن يكررها، فلما فرغ صالح من قراءه الكتاب و نزل، قال: أرى سيئته رجل مظلوم أخروا أمره، و أنا راجع أمير المؤمنين فيه، و كتب صالح إلى الوليد في ذلك، فكتب إليه: أطلقه (١).

و این حدیث صریح است به توجه ائمه علیهم السلام نسبت به سائر ذریه، و استجابت دعای ایشان.

وقال أبو الحسن الفارسي في كتاب عرائس حكم العلماء والشعراء: حدثنا أبو القاسم الحسن بن محمد الواعظ، بإسناد لا يحضرني ذكره أنّ هارون الرشيد لما حجّ اعترض له في بعض المراحل رجل، فقال: يا هارون اتق الله الذي أنت في قبضته و ناصيتك بيده يصرفك حيث شاء، و اعدل في خلقه، فانك مسؤول عنهم

ص: ٣٧٢

فى يوم لا يحجب عنك حاجب، ولا ينجيك إلا العدل والصدق، وقد تركت طريقه آباءك الطاهرين، وهدمت ما بنوه من بنىان العدل والاحسان.

قال: فاستشاط هارون غيظاً، وقال: اقبضوا على الرجل، فقبضوا عليه وحملوه، قال: وكان لهارون بغله حمون يرمح ويعضّ، وسايسها منها فى بلاء وحظر، فأمر هارون بالرجل، فجعل حلقه القيد رأساً فى رجل البغله، ورأساً فى رجل الرجل الطالبى، وأرسلوا البغله فى الاصطبل وأطبق الباب، ولم يشكّ أحد فى قتل الرجل.

فلما أصبحوا وجدوا الرجل محلول القيد من رجله ورجل البغله، فعظم على الناس أمر الرجل، وقال هارون: أخلعوا عليه من أثواب خاصّتى، ونادوا عليه أنّ هذا رجل أراد أمير المؤمنين أن يذلّه ويهينه، وأراد الله أن يعزّه ويرفعه، فحصل مراد الله دون مراد أمير المؤمنين.

و اين حكايت دلالت بر كرامات ذريه مى كند.

وقال الشيخ سليمان بن داود فى كتابه زهره الرياض ونزهه القلوب المراض:

حكى أنّ الخليفه منصوراً خرج يوماً من بغداد وهو راكب على بغلته، إذاً تعلّقت امرأه علويه بعنان بغلته، فقالت: يا أمير المؤمنين بالرحم الذى بينى وبينك إلا وقت ساعه، فوقف.

فقالت: إتنى امرأه من بنات الحسين بن على عليهما السلام، وأنكك قتلت لى أخوين وعمى وبعلى، ولى أيضاً ولد وهو كان قرّه عينى وثمره فؤادى قد حبسته فى جنايه غيره، فاعف الآن عنه، فلبث ساعه ثم غضب عليها غضباً شديداً، فقال: لا أعفو عنه، فرجعت باكيه حزينه، فدعت إلى الله، فوالله ما استتمت الكلام حتى عثرت بغله منصور، فرمت به وكاد أن يندقّ عنقه، فقام سريعاً وقال: أطلقوا ولدها، واعطوها عشره آلاف درهم.

و اين خبر نيز دالّ است بر استجابت نفرين ايشان.

ابن بابویه - رحمه الله علیه - در مجلس پنجم از کتاب أمالی آورده: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازُ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ السَّنْدِيُّ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ عِيسَى بْنِ مُوسَى، عَنْ جَعْفَرِ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُ حَبْرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصِيَّ ارِيَّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُقْبَلُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدْبِجَةَ الْجَبْتَيْنِ، خَطَامُهَا مِنْ لَوْلُؤٍ رَطْبٍ، قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرْدِ الْأَخْضَرِ، ذَنَبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، عَيْنَاهَا يَاقُوتَانِ حَمْرَاوَانِ، عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ، وَخَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ، عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ، لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْنًا، كُلُّ رُكْنٍ مُرْصَعٌ بِالذَّرِّ وَالْيَاقُوتِ، يُضَيُّهُ كَمَا يُضِيُّ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَعَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَعَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَجَبْرَيْلُ أَخَذَ بِخَطَامِ النَّاقَةِ، يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا غُضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَتَسِيرُ حَتَّى تُحَازِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ فَتَرْجُحُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا، وَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي، اللَّهُمَّ أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدِي.

فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَابْنَةَ حَبِيبِي سَلِّبْنِي تُعْطَى، وَاشْفَعِي تُشْفَعِي، فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا جَازَنِي ظُلْمُ ظَالِمٍ، فَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَشِيعَتِي وَشِيعَةَ ذُرِّيَّتِي، وَمُحِبِّي وَمُحِبِّي ذُرِّيَّتِي.

فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَشَيْعَتُهَا وَمُحِبُّوهَا وَمُحِبُّو ذُرِّيَّتِهَا؟ فَيُقْبَلُونَ وَقَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ (۱).

یعنی: حضرت مولی الزاهر و سیدنا الطاهر نور الله الباهر ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود: که شنیدم از جابر بن عبد الله الأنصاری، که می گفت: که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: که چون روز قیامت شود دختر من فاطمه بیاید بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار، از پهلوهای آن ناقه از دیبای بهشت آویخته باشد، و مهار آن ناقه از مروارید تر باشد، و دست و پاهای آن از زمرد سبز، و دم آن از مشک ناب، و دیده های آن دو یاقوت سرخ.

و بر آن ناقه قبه ای باشد از نور که اندرونش از بیرون، و بیرونش از اندرون نمایان باشد، و میانش عفو پروردگار، و بیرونش رحمت کریم غفار باشد، و بر سر فاطمه علیها السلام تاجی باشد از نور که مشتمل باشد بر هفتاد رکن، و هر رکنی را مرصع کرده باشند از درّ و یاقوت، نور بخشد مانند ستاره روشن در کنار آسمان، و از جانب راست آن حضرت هفتاد هزار فرشته باشند، و از جانب چپ او هفتاد هزار فرشته، و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته باشد، و ندا کند به اعلا صوت خود که به پوشانید دیده های خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

پس نماند در آن روز پیغمبری و نه رسولی و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آن که دیده های خود را بپوشانند تا فاطمه بگذرد، پس همه جا آید تا آن که محاذی عرش پروردگارش جلّ جلاله شود، و خود را از ناقه به زیر افکند و بگوید: ای خدای من و سید من حکم کن میان من و میان آنها که بر من ستم کرده اند، خداوندا حکم کن میان من و میان آنها که فرزندان مرا شهید کردند.

ص: ۳۷۵

پس ندا از جانب حق تعالی برسد که: ای حبیبه من و فرزند حبیبه من از من سؤال کن تا عطا کنم، و نزد من شفاعت کن تا شفاعت تو را روا گردانم، به عزت و جلال خودم قسم یاد می کنم که امروز ظلم و ستم و ستمکاری از من نمی گذرد.

پس در آن وقت فاطمه علیها السلام گوید: پروردگار من و سید من ببخش ذریه مرا و شیعیان مرا و شیعیان ذریه مرا و دوستان مرا و دوستان ذریه مرا.

پس ناگاه ندا از جانب حق تعالی در رسد: که کجایند ذریه فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذریه او، پس ایشان بیایند و فرو گرفته باشد ایشان را ملائکه رحمت از هر طرف، پس فاطمه پیشاپیش ایشان روان شود تا ایشان را داخل بهشت گرداند.

و مؤید این حدیث در تفسیر فرات در سوره طور واقع است، که: قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا فِرَاتٌ مُعَنَّأً، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تُكْسَى وَيَسْتَقْبِلُهَا مِنَ الْفِرْدَوْسِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ حُورَاءَ لَمْ يَسْتَقْبِلْنَ أَحَدًا قَبْلَهَا وَلَا أَحَدًا بَعْدَهَا، عَلَى نَجَائِبٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَجْنِحَتْهَا وَأَزَمَّتْهَا اللَّوْلُؤُ، عَلَيْهَا رَحَائِلُ مِنْ دُرٍّ عَلَى كُلِّ رِحَالٍ مِنْهَا نُمْرَقَةٌ مِنْ سِنْدُسٍ، وَرِكَابُهَا زَبْرَجِدٌ، فَيَجُزْنَ بِهَا الصِّرَاطَ، حَتَّى يَنْتَهِينَ بِهَا إِلَى الْفِرْدَوْسِ، فَيَتَبَاشَرُ بِهَا أَهْلُ الْجَنَانِ.

وَ فِي بُطْنَانِ الْفِرْدَوْسِ قُصُورٌ بِيضٌ، وَقُصُورٌ صُفْرٌ مِنْ لَوْلُؤِهِ مِنْ عِزْقٍ وَاحِدٍ، إِنَّ فِي الْقُصُورِ الْبَيْضِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَنَازِلُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ إِنَّ فِي الْقُصُورِ الصُّفْرِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَسَاكِينُ إِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَتَجْلِسُ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ وَيَجْلِسُونَ حَوْلَهَا، وَيُبْعَثُ إِلَيْهَا مَلَكٌ لَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ قَبْلَهَا، وَلَا يُبْعَثُ إِلَى أَحَدٍ بَعْدَهَا، فَيَقُولُ: إِنَّ رَبَّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: سَلِّبْنِي أُعْطِكَ، فَتَقُولُ: قَدْ أَتَمَّ عَلَيَّ نِعْمَتَهُ، وَهَيَّا لِي كَرَامَتَهُ، وَأَبَاحْنِي جَنَّتَهُ، أَسْأَلُهُ وَوَلَدِي وَذُرِّيَّتِي وَمَنْ وَدَّهْمُ بَعْدِي وَحَفِظْتُهُمْ مِنْ



بَعْدِي، فَيُوحَى إِلَيَّ الْمَلَكُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَزُولَ مِنْ مَكَانِهِ أَنْ سِيرَهَا وَبَشَّرَهَا أَنِّي قَدْ شَفَعْتُهَا فِي وُلْدِهَا وَمَنْ وَدَّهْمَ بَعْدَهَا وَحَفِظْتُهُمْ فِيهَا، فَتَقُولُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ وَأَقَرَّ بَعِينِي.

الْجَعْفَرِيُّ: كَانَ أَبِي يَقُولُ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِذَا ذَكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) الْآيَةَ (١).

فَرَاتٌ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مَعْنَعًا، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا جَمَعَ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَدَنِي الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ، وَ هُوَ وَافٍ لِي بِهِ، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِي مِنْبَرٌ لَهُ أَلْفُ دَرَجَةٍ لَا كَمَرَاقِيكُمْ، فَأَضَعُهُ حَتَّى أَعْلُو فَوْقَهُ، فَيَأْتِينِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلِوَاءِ الْحَمْدِ، فَيَضَعُهُ فِي يَدِي، وَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامَ الْمُحْمُودُ الَّذِي وَعَدَكَ اللَّهُ، فَأَقُولُ لِعَلِيِّ: اضِعْ عَدَّ، فَيَكُونُ أَسْفَلَ مِنِّي بِدَرَجَةٍ، فَأَضَعُ لِوَاءَ الْحَمْدِ فِي يَدِهِ، ثُمَّ يَأْتِي رِضْوَانُ بِمَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامَ الْمُحْمُودُ الَّذِي وَعَدَكَ اللَّهُ، فَيَضَعُهَا فِي يَدِي، فَأَضَعُهَا فِي حَجْرِ عَلِيٍّ.

ثُمَّ يَأْتِي مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامَ الْمُحْمُودُ الَّذِي وَعَدَكَ اللَّهُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ النَّارِ أَدْخِلْ عِدْوَكَ وَ عِدْوَهُ ذُرِّيَّتَكَ وَ عِدْوَهُ أُمَّتَكَ النَّارَ، فَأَخْذُهَا وَأَضَعُهَا فِي حَجْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَالنَّارُ وَ الْجَنَّةُ يَوْمَئِذٍ أَسْمَعُ لِي وَ لِعَلِيِّ مِنَ الْعُرُوسِ لِرُؤُوسِهِمَا، فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) (٢) أَلْقِي يَا مُحَمَّدُ وَيَا عَلِيُّ عِدْوَكُمْ فِي النَّارِ.

ثُمَّ أَقُومُ، فَأُتْنِي عَلَى اللَّهِ ثَنَاءً لَمْ يُشْنِ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلِي، ثُمَّ أُتْنِي عَلَى الْمَلَائِكَةِ ا

ص: ٣٧٧

١- (١) تفسير فرات كوفي ص ٤٤٣-٤٤٤ ح ٥٨٥.

٢- (٢) سورة ق: ٢٤.

لَمَقَرَّيْنِ، ثُمَّ أَتْنِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، ثُمَّ أَتْنِي عَلَى الْأَمَمِ الصَّالِحِينَ، ثُمَّ أَجْلِسُ فَيُنِي اللّٰهُ وَيُنِي عَلَيَّ مَلَائِكَتُهُ، وَيُنِي عَلَيَّ أَنْبِيَآؤُهُ وَرُسُلُهُ، وَيُنِي عَلَيَّ الْأَمَمَ الصَّالِحَةَ.

ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ: يَا مَعَشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللّٰهِ إِلَى قَصْرِهَا، فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ بِنْتِي عَلَيْهَا رَيْطَانِ خَضِرَاوَانَ، حَوْلَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَى بَابِ قَصْرِهَا وَجَدَتْ الْحَسَنَ قَائِمًا وَالْحُسَيْنَ نَائِمًا مَقْطُوعَ الرَّأْسِ، فَتَقُولُ لِلْحَسَنِ: مَنْ هَذَا؟ فَيَقُولُ: هَذَا أَخِي إِنَّ أُمَّهُ أَبِيكَ قَتَلُوهُ وَقَطَعُوا رَأْسَهُ.

فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ: يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللّٰهِ إِنِّي إِنَّمَا أَرِيْتُكَ مَا فَعَلْتَ بِهِ أُمَّهُ أَبِيكَ، لِأَنِّي ادَّخَرْتُ لَكَ عِنْدِي تَعْزِيَةً بِمِصَّةِ بَيْتِكَ فِيهِ، إِنِّي جَعَلْتُ لِتَعْزِيَتِكَ بِمِصَّةِ بَيْتِكَ فِيهِ أَنِّي لَا أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبِهِ الْعِبَادِ حَتَّى تَدْخُلِي الْجَنَّةَ أَنْتِ وَذُرِّيَّتُكَ وَشِعْتُكَ وَمَنْ أَوْلَاكُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِعْتِكَ قَبْلَ أَنْ أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبِهِ الْعِبَادِ، فَتَدْخُلُ فَاطِمَةُ ابْنَتِي الْجَنَّةَ وَذُرِّيَّتُهَا وَشِعْتُهَا وَمَنْ أَوْلَاهَا مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِعْتِهَا، فَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ (لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ) قَالَ: هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) (١) هِيَ وَ اللّٰهُ فَاطِمَةُ وَذُرِّيَّتُهَا وَشِعْتُهَا وَمَنْ أَوْلَاهُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِعْتِهَا (٢).

و دور نیست که مراد از غیر شیعه موالی و محبین باشد؛ زیرا که احادیث وارد شده که شیعه کسی است که متابعت آثار و اطاعت اخبار ایشان در جمیع اوامر و نواهی نماید، و قول خدای عزوجل (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِأْرَاهِمِمْ) (٣) موافق بعضی از احادیث که ضمیر مجرور راجع به حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّٰه و

ص: ٣٧٨

١- (١) سورة انبياء: ١٠٣.

٢- (٢) تفسیر فرات کوفی ص ٤٣٧-٤٣٨ ح ٥٧٨.

٣- (٣) سورة صافات: ٨٣.

سلامه علیه است، شاهد صدقی است بر این معنا، پس بناءً علیه اکثر مردم مستظهر به ولایت و محبت ایشان اند، چنانچه در احادیث تصریح به آن شده.

### سند سی و هشتم: شفاعت حضرت فاطمه علیها السلام برای محبین آن حضرت

ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب علل الشرایع ایراد نموده، باسناد خود از محمد بن مسلم که گفت: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لِنَاطِمَةِ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَفَّهُ عَلَى يَابِ جَهَنَّمَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَتَبَ بَيْنَ عَيْنِي كُلِّ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ أَوْ كَافِرٍ، فَيَوْمَئِذٍ بِمُحِبِّ قَدْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ إِلَى النَّارِ، فَتَقْرَأُ فَاطِمَةُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُحِبًّا، فَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي سَمَّيْتَنِي فَاطِمَةَ، وَفَطَمْتُ بِي مَنْ تَوَلَّانِي وَتَوَلَّى ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ، وَوَعَدُكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: صَدَقْتَ يَا فَاطِمَةُ، إِنِّي قَدْ سَمَّيْتُكَ فَاطِمَةَ وَفَطَمْتُ بِكَ مَنْ أَحَبَّكَ وَتَوَلَّكَ وَأَحَبَّ ذُرِّيَّتَكَ وَتَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ، وَوَعِدِي الْحَقُّ وَأَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِيعَادَ، وَإِنَّمَا أَمَرْتُ بِعَبْدِي هَذَا إِلَى النَّارِ لِتَشْفَعِي فِيهِ فَأَشْفَعُكَ وَلِيَسَّيِّنَ لِمَلَائِكَتِي وَأَنْبِيَائِي وَرُسُلِي وَأَهْلِ الْمُؤَقَّفِ مَوْقِفِكَ مِنِّي وَمَكَانَتِكَ عِنْدِي، فَمَنْ قَرَأَتْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنًا فَخَدِي بِيَدِهِ وَأَدْخَلِيهِ الْجَنَّةَ ۱.

یعنی: محمد بن مسلم گفت: شنیدم که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود:

که حضرت فاطمه علیها السلام را توقفی متحقق می شود بر در جهنم، پس چون روز قیامت شود نوشته می شود میان دو چشم هر کس که آن مؤمن است یا کافر، پس امر کرده می شود به محبی از محبّیان اهل بیت که گناه او بسیار بوده باشد به آتش دوزخ، پس می خواند حضرت فاطمه نوشته میان دو چشم او را که

او محبّ است، پس می گوید: ای خدای من و سید من نام نهادی مرا فاطمه، و نگاه داشتی به سبب من کسی که مرا دوست دارد و دوست دار ذریّه من باشد از آتش دوزخ، و وعده تو حقّ است، و تو خلف وعده نمی کنی.

پس می فرماید خدای عزّوجلّ: راست گفתי ای فاطمه، به درستی که من نام گذاشتم تو را فاطمه، و نگاه داشتم به سبب تو کسی که دوست دار و معین تو باشد، و دوست دار و معین ذریّه تو باشد از آتش، و وعده من حقّ است، و من خلاف وعده خود نمی نمایم، و به تحقیق که امر نموده بودم به این بنده خود به آتش دوزخ تا آن که شفیع شوی تو، پس قبول کنم شفاعت تو را تا ظاهر شود به ملائکه و پیغمبران و رسولان من و اهل محشر مرتبه تو و مقام تو نزد من، پس هر که را که بخوانی میان دو چشم او که مؤمن است، پس بگیر دست او را و داخل گردان او را در بهشت.

### سند سی و نهم: وجوب رعایت حرمت حضرت فاطمه علیها السلام

شیخ المحدثین شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب، و ابن بابویه رحمه الله در کتاب علل الشرایع، باسناد خود نقل نموده اند از حمّاد که: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يحلّ لأحد أن يجمع بين اثنتين من ولد فاطمه عليها السلام، إنّ ذلك يبلغها فيشقّ عليها، قال: قلت: يبلغها؟ قال: إي والله (۱).

یعنی: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت: که حلال نیست مر احدی را که جمع نماید میان دو زن از اولاد فاطمه علیها السلام، به درستی که این می رسد به حضرت فاطمه علیها السلام و دشوار می نماید بر او، راوی گفت: عرض

ص: ۳۸۰

---

۱- (۱) تهذیب شیخ طوسی ۴۶۳:۷ ح ۱۸۵۵، علل الشرائع شیخ صدوق ص ۵۹۰ ح ۳۸.

کردم که می رسد به او؟ فرمود: که آری به خدا.

واین معنا دلالت دارد بر لزوم رعایت ایشان.

من وسائل الشیعه(۱): قد روی الشیخ الحدیث الدالّ علی عدم جواز الجمع بین ثنتین من ولد فاطمه علیها السلام، ولم یرد له معارضاً، ولا- تعرّض لتأویله ولا- لتضعیفه، ویظهر من کلامه فی العده وفي کتاب الأخبار أنّ کلّ حدیث كذلك فهو قائل بمضمونه معتقد لوجوب العمل به، وكذلك غیره من المحدثین، كما يظهر بالتبع.

وصرح فی أول الاستبصار بأنّ کلّ حدیث لم ینقلوا له معارضاً، فهو مجمع علی نقله، بل علی العمل به إذا لم یعرف فتوهم بخلافه، وفقهاؤنا لم یصرّحوا بمنع ولا جواز، بل اقتصروا علی روايه الحدیث.

بل صرح ابن بابویه رئیس المحدثین فی کتاب العلل بالمنع، فقال: باب العله التي من أجلها لا يجوز لأحد أن یجمع بین ثنتین من ولد فاطمه علیها السلام، ثمّ أورد الحدیث بغير معارض، ولم یتعرّض لتأویله.

فلاحتیاط معین، والعام لا یعارض الخاصّ الصحیح الصریح، والله أعلم. من إفادات شیخنا الحرّ رحمه الله علیه.

### سند چهلم: آمرزش گناه ذریه اهل بیت

من الصواعق: وفي حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی إنّ الله قد غفر لك ولذریتك ولولدك وأهلك ولشعبتك ولمحبّی شیعتك، فابشر فإنّك الأنزع البطين.

ص: ۳۸۱

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که یا علی به تحقیق که خدای تبارک و تعالی آمرزیده است تو را ذریه تو را و اولاد تو را و اهل تو را و شیعیان تو را و دوستان تو را و دوستان شیعیان تو را، پس مژده باد تو را، به درستی که خالی از شرک و مملو از علمی.

وفی کتاب ریاض الجنان لفضل الله بن محمد الفارسی: عبدالله بن العباس رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأئمة المؤمنين علیه السلام: يا علي من تبسم في وجه محبيك ومحبي عترتك نظر الله إليه يوم القيامة، ومن نظر الله تعالى إليه فله الجنة، يا علي من أعرض في الله عن مبغضيك كتب الله له بقدر كل شعره على جسده ثواب عتق رقبة.

### سند چهل و یکم: در بیان حرمت الله

ابن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب خصال در باب الثلاثة آورده: عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن لله حرمت ثلاث من حفظهن حفظ الله له أمر دينه وديناه، ومن لم يحفظهن لم يحفظ الله له شيئاً: حرمة الإسلام، وحرمتي، وحرمة عترتي (۱).

و در کتاب صواعق بدل «حرمة عترتي» به سند خود «حرمة رحمی» مسطور نموده.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: از برای خدای تعالی سه حرمت است، کسی که نگاه دارد آنها را نگاه می دارد خدای تعالی از برای او امر دین و دنیای او را، و کسی که نگاه ندارد حرمت آنها را نگاه نمی دارد خدای تعالی از برای او چیزی: یکی از آن حرمت حرمت دین اسلام است، دوّم حرمت من

ص: ۳۸۲

است، و سیم حرمت عترت من است.

و بنا بر نسخه دیگر حرمت اقرباء و خویشان ذی رحم من است.

و قریب به این حدیث سید منصور بن اسحاق الحسینی در کتاب مسمی به بلال غله المطالب و شفاء غله المآرب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ایراد نموده به این عبارت: قال عمر: قال النبی صلی الله علیه و آله: من حفظنی فی أهل بیتی، فقد اتّخذ عند الله عهداً لن تمسه النار.

و این کلام دالّ است بر رستگاری محبین اهل بیت نبوت، و این فضلی است که حتی عمر انکار این را نتوانسته نمود، و الفضل ما شهدت به الأعداء.

### سند چهل و دوّم: اهل بیت امانند برای اهل زمین

من العمده: وبالاسناد المتقدم، قال: حدّثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، عن أبيه، قال: وفيما كتب إلينا محمّد بن علی (۱) الحضرمی يذكر أنّ يوسف بن يعیش (۲) حدّثهم، قال: حدّثنا عبد الملك بن هارون، عن عنتره، عن أبيه، عن جدّه، عن علی علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: النجوم أمان لأهل السماء إذا ذهب النجوم ذهبوا، وأهل بیتی أمان لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض (۳).

یعنی: خورشید آسمان ولایت و تیر اعظم فلک امامت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: که مهر سپهر رسالت و اصطفاء حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله

ص: ۳۸۳

۱- (۱) در عمده: عبد الله.

۲- (۲) در عمده: نفیس.

۳- (۳) عمده ابن بطریق ص ۳۰۸، فضائل الصحابه ابن حنبل ۲: ۶۷۱ ح ۱۱۴۵.

فرمود: که ستاره ها امان اند از برای اهل آسمان، هرگاه بر طرف شود ستاره ها از آسمان بر طرف می شوند اهل آسمان، و اهل بیت من امان اند از برای اهل زمین، یعنی وجود ایشان سبب است از برای بقاء اهل ارض، هرگاه اهل بیت من بر طرف شوند بر طرف می شوند اهل زمین.

و در حدیث دیگر وارد شده که مثل اهل بیتی کمثل النجوم(۱).

یعنی: مثل اهل بیت من مثل نجوم است، یعنی: خدای تعالی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را مانند کواکب نیزه راهنمای بندگان گمراه ساخت، تا متمسک به ایشان شده از تاریکیهای شقاوت ابدی نجات یافته، به سعادت دارین مستسعد گردند.

و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیه کریمه (جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِيَهْتَدُوا بِهَا) (۲) گفته: مراد به نجوم آل محمداند صلوات الله عليهم اجمعین(۳).

### سند چهل و سیم: مثل اهل بیت مثل کشتی نوح است

من العمده: وبالسناد المقدم، قال: أخبرنا أبو الحسن أحمد بن المظفر بن أحمد العطار الفقيه الشافعي، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطي، قال: حدثني أبو بكر محمد بن يحيى الصولي النحوي، قال: حدثني محمد بن زكريا الغلابي، قال: حدثنا جهم بن السباق الرياحي، قال: حدثني بشر بن المفضل، قال: سمعت الرشيد يقول: سمعت المهدي يقول: سمعت المنصور يقول: حدثني أبي، عن ابن عباس رضي الله عنه، قال: قال

ص: ۳۸۴

۱- (۱) کمال الدین شیخ صدوق ص ۲۴۱.

۲- (۲) سورة انعام: ۹۷.

۳- (۳) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۲۱۱.



رسول الله صلى الله عليه وآله: مثل أهل بيتي فيم مثل سفينه نوح، من ركبها نجي، ومن تأخر عنها هلك (١).

يعنى: گفت ابن عباس كه حضرت سيد المرسلين وخاتم النبيين صلوات الله عليه و على آله الطيبين فرمود: مثل اهل بيت من مثل كشتى نوح است در حين طوفان، هر كه به كشتى نوح نشست نجات يافت، و هر كه تخلف كرد هلاك شد.

وفى الروضه من الكافى: عن أبى عبد الله عليه السلام كان إذا ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله قال:

بأبى وأمى وقومى وعشيرتى، عجباً للعرب كيف لا تحملنا على رؤوسها والله عزوجل يقول فى كتابه: (وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) (٢) فبرسول الله صلى الله عليه وآله انقذوا (٣).

### سند چهل و چهارم: اهل بيت در آخرت معذب نخواهند شد

من كتاب الصواعق ابن حجر به طريق صحيح خود نقل نموده از حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: وعدنى ربى فى اهل بيتى، من أقر منهم بالتوحيد ولى بالبلاغ أن لا يعذبهم (٤).

يعنى: وعده کرده است مرا پروردگار من در حق اهل بيت من كه كسى كه اقرار داشته باشد از ايشان به توحيد خدا، و قائل باشد به تبليغ رسالت من، اين را كه عذاب نكند ايشان را.

و در كتاب أشرف المناقب للسيد إبراهيم الموسوى اين حديث از رسول الله صلى الله عليه وآله منقول است بدون لفظ «ولى بالبلاغ» و عوض «أن لا يعذبهم» «فله الجنة»

ص: ٣٨٥

١- (١) عمده ابن بطريق ص ٣٥٨-٣٥٩ ح ٦٩٣.

٢- (٢) سورة آل عمران: ١٠٣.

٣- (٣) روضه كافي ٨: ٢٦٦ ح ٣٨٨.

٤- (٤) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ٢٣٥.

واقع است.

وفی كشف الغمّه أيضاً قال النبی صلی الله علیه و آله: سألت ربّي أن لا یدخل أحداً من أهل بیتی النار فأعطانیها(۱).

### سند چهل و پنجم: فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام معذب نخواهند بود

من الصواعق أيضاً: به سند موثق از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمودند به حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها: إنّ الله غیر معذبک ولا أحد من ولدک(۲).

یعنی: خدای تعالی عذاب کننده نیست تو را و نه احدی از فرزندان تو را.

### سند چهل و ششم: اهل بیت سبب نجات اند

من العمده: وبالسناد قال: أخبرنا محمّد بن أحمد بن عثمان، قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ إذناً، قال: حدّثنا محمّد بن محمد بن سليمان، قال: حدّثنا سويد، قال: حدّثنا المفصل بن عبد الله، عن إسحاق، عن ابن المعتمر، عن أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّما مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من ركب فیها نجی، ومن تخلف عنها غرق(۳).

و چون این حدیث با حدیث سابق در سند مختلف و اندک اختلاف در لفظ حدیث بود علاحدہ نقل، و اکتفا به ترجمه حدیث سابق شد.

ص: ۳۸۶

۱- (۱) كشف الغمّه ۱: ۴۴.

۲- (۲) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۵.

۳- (۳) عمده ابن بطریق ص ۳۵۹ ح ۶۹۵.

ومن مجمع البيان في تفسير قوله تعالى (وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا) (١) في سور البقره، وقال أبو جعفر عليه السلام: آل محمد أبواب الله وسبله، والدعاه إلى الجنه، والقاده إليها، والأدلاء عليها إلى يوم القيامة (٢).

### سند چهل و هفتم: حرام بودن بهشت برای ظالمین اهل بیت

من الذخائر: علی رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله حرّم الجنه علی من ظلم أهل بیته، أو قاتلهم، أو أغار علیهم وسبهم (٣).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند، که خدای تعالی حرام گردانیده است بهشت را بر کسی که ظلم به اهل بیت من کرده است، یا با ایشان مقاتله کرده است، یا آن که ایشان را غارت کرده است، یا آن که ایشان را ناسزا گفته است.

### سند چهل و هشتم: وجوب خیر خواهی نسبت به اهل بیت پیغمبر

ابن بابویه - رحمه الله علیه - در باب نوادر از کتاب من لا یحضره الفقیه، به اسناد خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است، که آن حضرت فرمود در حدیث طویلی: یا علی وصیت می کنم تو را به وصیتی چند، پس حفظ نما آن وصایا را که همیشه متلبس به خیر و خوبی خواهی بود مادام که حفظ کنی این وصیت را، و از آن جمله این است:

ص: ۳۸۷

۱- (۱) سورة بقره: ۱۸۹.

۲- (۲) مجمع البیان ۲: ۲۱.

۳- (۳) ذخائر العقبی طبرسی ص ۲۰.

یا علی سبعه من کنّ فیہ، فقد استکمل حقیقه الایمان، وأبواب الجنّه مفتّحه له: من أسیغ وضوءه، وأحسن صلاته، وأدّى زکاه ماله، وکفّ غضبه، وسجنّ لسانه، واستغفر لذنبه، وأدّى النصیحه لأهل بیت نبیّه (۱).

یعنی: یا علی هفت خصلت است که هر آن کس که این خصال سبعه در او بوده باشد، پس به تحقیق که او کامل دریافته است حقیقت ایمان را، و درهای بهشت از برای او گشاده شده است: کسی که کامل سازد وضوی خود را، و نیکو بجا آورد نماز خود را، و بدهد زکات مال خود را، و نگاه دارد غضب خود را، و حبس کند زبان خود را، و طلب آمرزش کند از برای گناه خود، و آنچه شرط خیر خواهی است نسبت به اهل بیت پیغمبر خود بعمل آورد به موالات و دوستی ایشان، و اتباع اقوال ایشان، و خلوص نیت خود از برای ایشان.

### سند چهل و نهم: حرمت سادات از نسل حضرت علی علیه السلام

نیز شیخ صدوق رحمه الله علیه در باب نوادر از کتاب مسطور آورده: یا علی ما بعث الله عزوجل نبیاً إلاّ وجعل ذرّيته من صلبه، وجعل ذرّیتی من صلبک، ولولاک لما کانت لی ذرّیه (۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی مبعوث نگردانید خدای عزوجل پیغمبری را مگر این که گردانید ذرّیه آن پیغمبر را از صلب او، و گردانید خدای تعالی ذرّیه مرا از صلب تو، و اگر تو نمی بودی نمی بود از برای من ذرّیه.

و در صواعق محرّقه مسطور است: وأخرج صاحب کنوز المطالب فی بنی أبی طالب، بعد نقل حدیث: إنّ الله عزوجل جعل ذرّیه کلّ نبی فی صلبه، وجعل

ص: ۳۸۸

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۵۹.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۶۵.

ذَرِيَّتِي فِي صِلبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (۱).

زاد صاحب كنوز المطالب في روايته: إنه إذا كان يوم القيامة دعى الناس بأسماء أمهاتهم سرّاً من الله عليهم إلا هذا وذريته، فإنهم يدعون بأسماء آبائهم لصحة ولادتهم.

يعنى: زياد نموده است صاحب كتاب كنوز المطالب در حديث مسطور موافق روايت خود اين را: كه هرگاه روز قيامت خوانده مى شوند مردمان به نامهاى مادران از جهت سرّى از جانب خداى تعالى بر ايشان، كه اگر نطفه ايشان از حرام باشد باعث رسوائى ايشان نشود هرگاه به اسم پدران خوانده شوند مگر على بن ابى طالب صلوات الله وسلامه عليه، و ذريّه آن حضرت، پس به درستی كه ايشان خوانده مى شوند به نامهاى پدران از جهت صحيح بودن ولادت ايشان، و عدم شبهه در ولادت ايشان.

و در كتاب فردوس الأخبار تأليف ابن شيرويه ديلى و تحفه شاهی نیز واقع است حديثی كه از ائمه اطهار عليهم السلام نقل نموده اند كه: إنا أهل بيت قد أذهب الله عزّوجلّ عنّا الفواحش ما ظهر منها وما بطن (۲).

و از اين حديث معلوم مى شود نسبت به اهل بيت رسول صلى الله عليه و آله اذهاب فواحش ظاهره و باطنه شده است.

و يؤيد ذلك ما ورد في الكتاب المستجاد من فعلايات الأجداد، تأليف محسن بن أبى القاسم على التنوخى المعاصر للسيد المرتضى - رحمهما الله - حكاية طريفه: عن ابن عمر، قال: رأى إسحاق بن إبراهيم الظاهري فى منامه النبى صلى الله عليه و آله، وهو يقول: أطلق القاتل، فاستيقظ مرتاعاً، ودعا بشمعه، وأحضر الكتب الواردة

ص: ۳۸۹

۱- (۱) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۶.

۲- (۲) فردوس الأخبار ديلى ۱: ۸۷ ح ۱۴۷.

من الجبوس، فلم ير فيها ذكر قاتل، فأمر بإحضار السندی وعباس وسألهما عن الخبر، فقال له عباس: نعم قد كتبنا بخبر قاتل.

فأعاد النظر فيها، فوجد الكتاب في أضعاف القراطيس، وإذا رجل قد شهد عليه بقتل وأقرّ به، فأمر بإحضاره، فلما مثل بين يديه ورأى ما به من الارتياح، قال له: إن صدقتني أطلقتك، فانبرىء بخبره، وذكر أنّه كان هو وعدّه معه يرتكبون كلّ عظيمه، ويستحلّون كلّ محرّم، وكان اجتماعهم بمدينة أبي جعفر يعتكفون على كلّ بليه.

فلما كان في بعض الأيام جاءتهم عجوزه كانت تختلف إليهم بالفساد، ومعها جارية بارعه في الجمال، فلما توسّطت الجارية الدار ورأتنا صرخت صرخه عظيمه، ثم اغمى عليها، فلما أفاقت قالت: اللّٰه اللّٰه فيّ، فإنّ هذه العجوزه قد خدعتني، وأعلمتني أنّ في جيرانها قوماً لهم حقّ لم ير مثله، وشوّقتني إلى النظر إليه، فخرجت معها واثقه بقولها، فهجمت بي عليكم، وجدّى رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله، وأمى فاطمه، وأبى الحسين بن على بن أبى طالب عليهما السلام، فاحفظوهم فيّ، فكأنّها واللّٰه إنّما أغرتهم بنفسها.

فقمّت دونها، ومنعت عنها، وقاتلت من أرادها، فنالتني جراحات، فعمدت إلى أشدّهم في أمرهم وأكلبهم، فقاتلته وتخلّصت الجارية منه آمنه، وأخرجتها سالمه، فسمعتها تقول مخاطبه لى: سترك اللّٰه كما سترتني، وكان لك كما كنت لى، فسمع الجيران الضجّج، فدخلوا عليها والسكين في يدي، والرجل متشخّط في دمه، فرفعت على هذه الحال.

فقال إسحاق: قد عرفت لك ما كان، ووهبتك لله ورسوله، فقال الرجل: فوحقّ من وهبتني له لا عدت إلى معصيه أبداً(١).

و مجمل ترجمه این حکایت آن است که: عجوزه ای جاریه سیده از ذریه

ص: ٣٩٠

١- (١) المستجاد من فعلات الأجواد تنوخی ص ١٠٥-١٠٦.

رسول صلی الله علیه و آله را به حيله و مکر نزد جمعی از فسقه برده بود، و چون او نزدیک ایشان رسیده فریادی کرده بیهوش گشته افتاده بوده است، و بعد از آن که به هوش آمده به ایشان گفته است: خدا را در باب من یاد آورید که مرا به مکر این عجزه به این مکان آورده، و جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله، و مادر من فاطمه علیها السلام، و پدر من حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است، پس بد به من مکنید.

وایشان با وجود استماع این معانی نسبت به او قصد بدی نموده بودند، آخر یکی از ایشان مانع شده اعظم ایشان را مقتول ساخته، و او را سالمه خلاص می نماید، و آن دختر در وقت بیرون آمدن دعا در حقّ آن شخص نموده است، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خواب به حاکم عصر که اسحاق نام داشته امر فرموده اند که قاتل را سر ده، حاکم بعد از استعلام او را سر داده، و او تائب از جمیع معاصی گشته است، والله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم.

و این حکایت را نیز مسعودی در تاریخ خود آورده.

و شبیه به این نقل حکایتی است که از روی خطّ شریف شهید ثانی اعنی: زین المله والدین شیخ زین الدین قدّس سرّه قلمی شده، به این عبارت: وجدت فی کتاب المدهش لأبی الفرج ابن الجوزی، قال بعض الصالحین: دخلت إلى مصر، فوجدت بها حدّاداً يخرج الحديد من النار بيده ويقبله على السندان ولا يجد لذلك ألماً، فقلت فی نفسي: هذا عبد صالح لا تعدو عليه النار، فدنوت منه وسلّمت عليه، فردّ علیّ السلام، فقلت: یا سیدی بالذی منّ علیک بهذه الکرامه إلاّ ما دعوت لی.

قال: فبکی وقال: واللّه یا أخی ما أنا کما ظننت، فقلت: یا أخی إنّ هذا الذی فعلته لا یقدر علیه إلاّ الصالحون، فقال: اسمع أنّ لهذا حدیثاً عجیباً، فقلت: إن رأیت أن تطرفنی به فافعل.

فقال: نعم کنت يوماً من الأيام جالساً فی هذا الدکان، وکنت کثیر التخلیط، إذ

وقفت على امرأه جميله الصورة لم أر قط أحسن منها وجهاً، فقالت: يا أخى هل عندك شىء لله عزوجل؟ فلما نظرت إليها فتننت بها وقلت لها: هل لك أن تمضى معى إلى البيت وأرفع إليك ما يكفيك زماناً طويلاً، فقالت: لست والله ممن يفعل هذا، فقلت، فاذهبي عنى.

قال: فذهبت وغابت عنى طويلاً، ثم رجعت وقالت: قد أحوجتني الضرورة إلى ما أردت، قال: فقفلت الدكان، ومضيت بها إلى البيت، قال: فقالت: يا هذا ان لي أطفالاً قد تركتهم على فاقه، فإن رأيت أن تعطيني شيئاً أذهب به إليهم وأرجع إليك فافعل، فأخذت عليها العهود والمواثيق، ثم دفعت إليها دراهم، فمضت وغابت ساعه، ثم رجعت فدخلت إلى البيت، وأغلقت الباب وسكرته، فقالت: لم فعلت هذا؟ فقلت: خوفاً من الناس، فقالت: ولم لا تخاف من رب الناس، فقلت: إنه غفور رحيم.

ثم تقدمت إليها، فوجدتها تضطرب كما تضطرب السعفه فى يوم ريح عاصف، ودموعها تنحدر على خديها، فقلت، ممّا اضطرابك؟ قالت: يا هذا خوفاً من الله عزوجل، ثم قالت: يا هذا إن تركتني لله تعالى ضمنت لك أن الله لا يعذبك بناره لا فى الدنيا ولا فى الآخرة.

قال: ففقت ودفعت إليها جميع ما كان عندى، وقلت: يا هذه اذهبي لسبيلك قد تركتك خوفاً من الله عزوجل، قال: فلما فارقتني غلبتني عيناي، فرأيت امرأه لم أر أحسن منها وجهاً، وعلى رأسها تاج من الياقوت، فقالت: يا هذا جزاك الله عنّا خيراً، فقلت لها: ومن أنت؟ قالت: أم الصبيه التى أتتك وتركتها خوفاً من الله عزوجل، لا أحرقتك الله لا فى الدنيا ولا فى الآخرة، فقلت: ومن هى يرحمك الله؟ فقالت: هى من نسل رسول الله صلى الله عليه و آله.

قال: فحمدت الله عزوجل إذ وقفتني وعصمتني، ثم ذكرت قوله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ثم أفقت من ذلك



الوقت لم تعد علي النار في دار الدنيا، وأرجو أن لا تعدو علي في الآخرة.

از این خبر روشن می گردد که هر که آتش شهوت خود را در این نشأ از حرام منطفی سازد، خصوصاً از محترمی که از محارم رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، ربّ جلیل مانند حضرت خلیل در نشأین حدّ آتش را بر او برد و سلام می گرداند.

وفي آخر مقاله الحاديه عشر من كتاب سّر العالمين للغزالي: نحن أهل بيت طاهر لا نفجر ولا يفجر بنا. تمّ الحديث.

### **سند پنجاهم: سادات از ذریه حضرت علی علیه السلام می باشند**

در اربعین ابن المؤذن، و در تاریخ الخطیب وارد، و به اسانید خود روایت کرده اند از جابر که قال النبی صلی الله علیه و آله: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذَرِيَةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ خَاصَّةً، وَجَعَلَ ذَرِيَّتِي مِنْ صُلْبِي وَصَلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ كُلَّ بَنِي بَنَاتٍ يَنْسَبُونَ إِلَيَّ أَيْبَهُمْ، إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ (۱).**

یعنی: فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله: به تحقیق که خدای عزوجل گردانیده است ذریه هر پیغمبری را از صلب او و بس، و گردانیده است ذریه مرا از پشت من و از پشت علی بن ابی طالب، به تحقیق که هر اولاد دختری منسوب می باشند به پدران خود مگر اولاد فاطمه به تحقیق که من پدر ایشانم.

### **سند پنجاه و یکم: برتری اهل بیت بر دیگران**

در کتاب حدیقه الناظر ونزهه الخاطر آورده شده، در حدیث طویلی که یهودی به خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و سؤال نمود از ده چیز، از جمله

ص: ۳۹۳

---

۱- (۱) تاریخ بغداد ۱: ۳۳۳، مناقب ابن شهر آشوب ۹: ۶۱.

سؤالهای او یکی این است:

قال اليهودی: یا محمد فآخبرنی عن فضلکم أهل البيت.

قال النبی صلی الله علیه و آله: لی فضل علی النبین، فما من نبی إلا دعا علی قومه بدعوه، وأنا أخرت دعوتی لأمتی لأشفع لهم یوم القیامه، وأما فضل أهل بیتی وذرّیتی علی غیرهم کفضل الماء علی کلّ شیء، وبه حیاه کلّ شیء، وحبّ أهل بیتی وذرّیتی استکمال الدین، وتلا رسول الله صلی الله علیه و آله (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِینًا) إلی آخر الآیه (۱).

قال اليهودی: صدقت یا محمد (۲).

یعنی: گفت یهودی: راست گفتی یا محمد، پس گفت: خبر ده مرا از فضل شما اهل بیت بر سایر مردمان.

فرمود حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله: مرا فضل و زیادتی هست بر جمیع پیغمبران، و نبوده است هیچ پیغمبری مگر این که دعا کرده است بر قوم خود به دعائی، و من تأخیر کردم دعای خود را از برای امت خود تا روز قیامت که در آن روز شفاعت کنم ایشان را، و اما فضل اهل بیت من و ذرّیه من بر غیر ایشان مانند فضل آب است بر همه چیز، و به آب هر چیز زنده و ذی حیات است، همچنین سایر مردمان به وجود اهل بیت و ذرّیه آن حضرت حیات صوری و معنوی دارند.

و فرمود: دوستی اهل بیت من و ذرّیه من سبب کامل گردانیدن دین الهی است، و خواندن این آیه را (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ) تا آخر آیه.

گفت یهودی: راست گفتی یا محمد.

ص: ۳۹۴

۱- (۱) سورة مائده: ۳.

۲- (۲) امالی شیخ صدوق ص ۲۵۹.

## سند پنجاه و دوّم: رعایت نمودن ذرّیه پیامبر صلی الله علیه و آله

عروه الاسلام الشيخ الصدوق ابو جعفر ابن بابويه القمّي رضوان الله تعالى عليه در کتاب من لا يحضره الفقيه، در باب رسم الوصيه، نقل نموده وصيتی را که وصی و نفس خیر المرسلین امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود، و اول آن وصیت این عبارت است:

ثمّ إني اوصيك يا حسن وجميع ولدي وأهل بيتي ومن بلغهم كتابي من المؤمنين بتقوى الله ربكم.

و بعد از چند فقره دیگر می فرماید: والله الله في ذرّيه نبيكم، فلا تظلمنّ بين أظهركم وأنتم تقدرون على الدفع عنهم(۱).

یعنی: پس به تحقیق وصیت می کنم به تو ای حسن و جمیع اولاد خودم را، و هر کس را که برسد به ایشان این کتاب، وصیت من از مؤمنین به تقوی و پرهیزگاری الهی که ربّ شماست، و اجتناب کردن از عدم رعایت ذرّیه پیغمبر شما، پس واقع نشود ظلم بر ایشان میان جماعت و پشتۀ شما، و حال آن که شما قادر بر دفع آن ظلم باشید از ایشان و دفع نکنید.

و فی کتاب الوصیه من الکافی عند نقله وصیه طویلۀ لأمیرالمؤمنین علیه السلام هذه التوصیه فی الذرّیه النبویه صلی الله علیه و آله: الله الله في ذرّيه نبيكم، فلا يظلمنّ بحضرتكم وظهرانيكم وأنتم تقدرون على الدفع عنهم(۲).

ص: ۳۹۵

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۴: ۱۹۰-۱۹۱ ح ۵۴۳۳.

۲- (۲) فروع کافی ۷: ۵۲.

وجدت فی حرف العین من أصل عتیق من اصول أصحابنا، تاریخه نیف وأربعمائه، ولعلّه کتاب قرب الاسناد، أو کتاب الإمامه والتبصره من الحیره لوالد الصدوق علی بن بابویه، ما صورته هكذا: حدّثنا سهل بن أحمد، قال: حدّثنی محمّد بن محمّد بن الأشعث، عن موسى بن إسماعیل بن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: عیاده بنی هاشم فریضه وزیارتهم سنّه (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که عیادت بنی هاشم فریضه، و زیارت ایشان سنّت است.

و این حدیث در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذریّه الطیبه و ثواب صلتهم نیز وارد شده (۲).

شکل عیادت ار چه به صورت عبادت است اما بنقطه ای زعبادت زیادت است

و در بعضی از کتب عامّه نیز واقع است، قال عمر بن الخطاب للزبير بن العوام:

هل لك أن تعود الحسن بن علي فإنه مريض؟ فكان الزبير تلكأ عليه، فقال له عمر:

أما علمت أنّ عیادت بنی هاشم فریضه و زیارتهم نافله.

وفیه حکایه اقراض الرجل الذی کان یقرض العلویه، ویکتب باسم علی علیه السلام، وإعطاؤه علیه السلام فی النوم، كما سیدکر هنا.

وفی کتاب بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی للشیخ الطبری، باسناده المتّصل

ص: ۳۹۶

۱- (۱) بحار الأنوار ۲۳۴:۹۶ ح ۳۳ از الإمامه والتبصره.

۲- (۲) بحار الأنوار ۲۳۴:۹۶ ح ۳۳ از الإمامه والتبصره.

إلى أبي عبد الله، عن أبيه عليهما السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث طويل: إن الله قد وكل بفاطمه عليها السلام رعيلاً من الملائكة يحفظونها من بين يديها ومن خلفها وعن يمينها وعن شمالها(١)، وهم معها في حياتها وعند قبرها بعد موتها، يكثر الصلاه عليها وعلى أبيها وبعلمها وبنيتها، فمن زارني بعد وفاتي، فكأنما زارني في حياتي، ومن زار فاطمه فكأنما زارني، ومن زارني علي بن أبي طالب فكأنما زار فاطمه، ومن زار الحسن والحسين فكأنما زار علياً، ومن زار ذريتهما فكأنما زارهما(٢).

و از این حدیث مستفاد می شود که عبادت و زیارت بنی هاشم و ذریه رسول صلی الله علیه و آله عبادت مفروضه، و سنت مؤکده است به مثابه ای که زیارت ایشان به حسب ثواب بی قیاس مساوی زیارت جد ایشان است به قیاس مساوات، و از تصریح نمودن به ذریه حضرت امام حسن علیه السلام مستفاد می شود که این حکم مختص به ائمه علیهم السلام نیست.

و در کتاب ثواب الأعمال(٣) واقع است: عنه صلى الله عليه وآله: من زارني أو زار أحداً من ذريتي زرته يوم القيامة، فأنقذته من أهوالها(٤).

یعنی: مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زیارت کند مرا یا آن که زیارت کند احدی از ذریه مرا، زیارت خواهم کرد او را در روز قیامت، پس او را خلاص خواهم نمود از هولهای روز قیامت.

و قریب به این حدیث در جامع الأخبار واقع است به این عبارت: من زار واحداً من أولادی فی الحیاه وبعده الممات، فكأنما زارني ومن زارني غفر له

ص: ۳۹۷

۱- (۱) یسارها - خ.

۲- (۲) بحار الأنوار ۱۰۰: ۱۲۲ ح ۲۸ از بشاره المصطفی ص ۱۳۹.

۳- (۳) صحیح در کتاب کامل الزیارات.

۴- (۴) کامل الزیارات ص ۴۱ ح ۴.

و در سند دوازدهم و سیزدهم مؤید این معانی گذشت.

وفی کتاب المزار من کتاب هدایه الأئمه للشیخ محمد الحرّ رحمه الله، قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: یا علی إنّ الله جعل قبرک وقبر ولدک بقعه من بقاع الجنّه، وعرصه من عرصاتها (۲).

و از بعضی از اخبار ظاهر می شود که چون قبر شریف هر امام زاده از امام زادهای واجب التعظیم والتکریم بقعه ای از بقاع جنت، و عرصه ای از عرصات آن، و مهبط فیض سبحانی، و صدف جمان جثمان بحرین فاطمه و علی عمرانی است تخصیص یافته، خصوص قبور عالی شأن ایشان به تخصیص و نقش اسامی سامیه بر الواح مرکوزه در قبور زاکیه این طائفه علیه علویه ذی شأن.

ففی کتاب الکافی: روی یونس بن یعقوب، قال: لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَغْدَادِ وَمَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ، مَاتَتْ بِنْتُ لَهُ بِفَيْدٍ، فَدَفَنَهَا وَأَمَرَ بِعُضِّ مَوَالِيهِ أَنْ يَجْصَّصَ قَبْرَهَا، وَيَكْتُبَ عَلَى لَوْحٍ اسْمَهَا، وَيَجْعَلَهُ فِي الْقَبْرِ (۳).

وروی النجاشی فی فهرسته، باسناده إلى أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قال:

كان عبد العظيم ورد الری هارباً من السلطان، وسكن سرباً في دار رجل من الشيعة في سكة الموالى، وكان يعبد الله في ذلك السرب، ويصوم نهاره، ويقوم ليله، وكان يخرج مستتراً فيزور القبر المقابل قبره وبينهما الطريق، ويقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام.

فلم يزل يأوى إلى ذلك السرب، ويقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة

ص: ۳۹۸

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۹۷.

۲- (۲) هدایه الأئمه حرّ عاملی ۵: ۴۵۴ ح ۸.

۳- (۳) فروع کافی ۳: ۲۰۲ ح ۳.

آل محمّد عليهم السلام حتّى عرفه أكثرهم.

فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه وآله، قال له: إنّ رجلاً من ولدى يحمل من سكه الموالى، ويدفن عند شجرة التفاح، فى باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب، وأشار إلى المكان الذى دُفن فيه، فذهب الرجل ليشترى الشجرة ومكانها من صاحبها، فقال له: لأىّ شىء تطلب الشجرة ومكانها، فأخبر بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنّه كان رأى مثل هذه الرؤيا، وأنّه قد جعل جميع موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفاً على الشريف والشيعة يدفنون فيه.

فمرض عبدالعظيم رحمه الله، فلما جرّد ليغسل وجد فى جيبه رقعه فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب (١).

وفى ترجمه أبى محمّد عبدالله بن أحمد طباطبا الحجازى الأصل المصرى الدار والوفاه، من كتاب التاريخ لابن خلكان: أنّه كانت ولادته سنة ستّ وثمانين ومائتين، وتوفّى فى الرابع من رجب سنة ثمان وأربعين وثلاثمائة بمصر، وصلى عليه فى مصلى العيد، وحضر جنازته من الخلق ما لا يحصى عددهم إلاّ الله تعالى، ودفن بقرافه مصر، وقبره مشهور معروف بإجابته الدعاء.

وروى أنّ رجلاً حجّ وفاته زياره النبى صلى الله عليه وآله، فضاق صدره لذلك، فرآه فى نومه، فقال له النبى صلى الله عليه وآله: إذا فاتتك الزيارة فزر قبر عبدالله بن أحمد ابن طباطبا، وكان صاحب الرؤيا من أهل مصر.

وحكى من له عليه إحسان أنّه وقف على قبره وأنشد:

وخلفت الهموم على اناسٍ وقد كانوا بعيشك فى كفاف

فرآه فى نومه، فقال: قد سمعت ما قلت، وحيل بينى وبين الجواب والمكافأه،

ص: ٣٩٩

١- (١) رجال نجاشى ص ٢٤٨ شماره: ٦٥٣.

ولكن صر إلى مسجدي وصل ركعتين وادع، يستجيب لك رحمه الله تعالى (۱).

و این سید جلیل القدر مذکور پسر عمّ محمد بن قاسم الرسی بن ابراهیم الملقّب بطباطبا است که جدّ امّی داعی است.

و ذکر مطلق ثواب زیارت برادران مؤمن یکدیگر را قرینه‌ی الله در احادیث بسیار وارد است.

چنان که در کتاب کافی محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله نقل نموده: عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حدّثنی جبرئیل أنّ الله عزّوجلّ أهبط إلى الأرض ملكاً، فأقبل ذلك يمشى حتّى وقع إلى باب عليه رجل يستأذن على ربّ الدار، فقال له الملك: ما حاجتك إلى ربّ هذه الدار؟ قال: أخ لي مسلم زرته في الله تبارك وتعالى، قال له الملك: ما جاء بك إلاّ ذلك، فقال: ما جاءني إلاّ ذلك، قال: فإنّی رسول الله إليك وهو يقرؤك السلام ويقول: وجبت لك الجنّة، وقال الملك: إنّ الله عزّوجلّ يقول: أيّما مسلم زار مسلماً، فليس آياه زار، آيای زار وثوابه الجنّة (۲).

یعنی: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که گفت: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: که حدیث کرد به من جبرئیل علیه السلام، به تحقیق خدای عزّوجلّ فرستاد به زمین ملکی را، پس متوجه شد آن ملک و حال آن که می رفت تا آنکه رسید بر در خانه ای که مردی طلب اذن داخل شدن بر صاحب خانه می نمود.

پس گفت مر او را ملک: که چه حاجت داری به صاحب این خانه؟ گفت:

برادر مسلمان من است اراده زیارت و دیدن او دارم از برای خدای تعالی، گفت مر او را ملک: که نیاورده است تو را در این مکان مگر همین معنا که از برای خدا او را زیارت کنی؟ آن مرد گفت: نیاورده است مرا مگر همین معنا.

ص: ۴۰۰

---

۱- (۱) وفيات الأعيان ابن خلکان ۳: ۸۲.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۱۷۶ ح ۲.



گفت آن ملک: به تحقیق که من رسول خدایم به سوی تو، و خدای تعالی تو را سلام می رساند و می گوید: واجب گردانیدم از برای تو بهشت را، و گفت آن ملک: به تحقیق که خدای عزوجل می گوید: هر مسلمانی که زیارت کند مسلمانی را، پس او را زیارت نکرده است مرا زیارت کرده است، و ثواب آن شخص بهشت است.

### سند پنجاه و چهارم: در بیان مقامات ذریه در محشر

من کتاب الأمالی المشهور بعرض المجالس للصدوق رحمه الله فی کتب الرجال: ابن المَوَكَّل، عن مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ، عَنِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدِ الْأَزْدِيِّ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّبَّاحِ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ.

ومن کتاب حدیقه الناظر ونزهه الخاطر، بحذف الاسناد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام، قال: إذا كان يوم القيامة جمع الله الأولين والآخرين في صعيد واحد، فتعشاهم ظلّمه شديدة، فيضجون إلى ربهم، ويقولون: يا رب اكشف عنا هذه الظلمة.

قال: فيقبل قوم يمشى النور بين أيديهم، قد أضاء أرض القيامة، فيقول أهل الجمع: هؤلاء أنبياء الله، فيحييهم النداء من عند الله: يا هؤلاء بآبائهم، فيقول أهل الجمع: هؤلاء ملائكتهم، فيحييهم النداء من عند الله: يا هؤلاء بملائكتهم، فيقول أهل الجمع: هؤلاء شهداء، فيحييهم النداء من عند الله: ما هؤلاء بشهداء.

فيقولون: من هم؟ فيحييهم النداء: يا أهل الجمع سلوهم من أنتم؟ فيقول أهل الجمع: من أنتم؟ فيقولون: نحن العلويون، نحن ذرية محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، نحن أولاد علي ولي الله، نحن المخصوصون بكرامه الله، نحن الأمنون المطمئنون، فيحييهم النداء من عند الله عز وجل: اشفعوا في محبيكم وأهل مودتكم وشيعتكم،

یعنی: ابوبصیر از حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمودند: که چون روز قیامت شود جمع می کند حضرت اللّه تعالی خلق اولین و آخرین را در مکانی واحد، پس فرو می گیرد ایشان را تاریکی شدیدی، پس تضرّع و زاری می کنند به پرورگار خود، و می گویند:

پروردگارا بردار از ما این تاریکی را.

فرمود حضرت صادق علیه السلام: پس بیاید قومی که برود نور و روشنی پیشاپیش ایشان، چنان چه روشن گرداند زمین محشر را، پس بگویند اهل محشر: ایشان پیغمبرانند، پس بیاید بر ایشان ندائی از جانب خدا که نیستند ایشان پیغمبران، پس بگویند اهل محشر: که ایشان ملائکه اند، پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا که: نیستند ایشان ملائکه، پس می گویند اهل محشر: ایشان شهیدانند، پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا: که نیستند ایشان شهیدان.

پس گویند اهل محشر: کیستند ایشان؟ پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا: ای اهل محشر از ایشان سؤال کنید که شما کیستید، پس گویند اهل محشر:

چه کسانیید شما؟ پس می گویند: ما جماعتیم منسوب به علی بن ابی طالب علیه السلام، ما ذرّیه محمّدیم صلی الله علیه و آله، ما اولاد علی بن ابی طالبیم علیه السلام که ولی خداست، مائیم مخصوصان به کرامت خدا، مائیم ایمن از عذاب جهنّم، ومطمئن از جهت این که از اهل بهشتیم.

پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا: که شفاعت کنید در حقّ دوستان خود و اهل موّدت خود و شیعیان خود، پس شفاعت کنند ایشان محبّان و شیعیان

ص: ۴۰۲

خود را، و قبول شفاعت در حقّ دوستان و شیعیان ایشان بشود.

و این حدیث در باب مدح الذریّه الطیبه و ثواب صلّتهم در کتاب بحار الأنوار نیز واقع است (۱).

### سند پنجاه و پنجم: ثواب احسان به ذریّه پیغمبر صلی الله علیه و آله

در کتاب امالی شیخ طوسی رحمه الله روایت شده، و در کتاب منهاج الصفوی جدّ امجد داعی میر سید احمد - رحمه الله علیه - نیز ایراد نموده است این حدیث را از امالی ابن بابویه رحمه الله علیه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من وصل أحداً من اهل بیتی فی دار هذه الدنيا بقیراط، کافیته یوم القیامه بقنطار (۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که کسی که برساند به یکی از اهل بیت من در این دنیا قیراطی را، پاداش و جزا می دهم او را در روز قیامت به قنطاری.

و در بعض کتب لغت واقع شده که قیراط نیم دانگ است، و أصله قراط بالتشدید؛ لأنّ جمعه قرايط، فأبدل من احدی حرفی تضعیفه یاءً کما فی دینار.

و در قاموس اللغه ایراد شده که قیراط و قراط بکسر هر دو به حسب بلاد مختلف است، و در مکه ربع سدس دینار است، و در عراق نصف عشر (۳).

و قنطار را در نهایت ابن اثیر نقل نموده که در حدیث وارد است که: قنطار هزار و صد اوقیه است، و اوقیه ما بین سماء و ارض است. و نقل نموده است که بعضی گفته اند که: قنطار مثل پوست گاوی است که پر از اشرفی باشد (۴).

ص: ۴۰۳

۱- (۱) بحار الأنوار ۹۶: ۲۱۷-۲۱۸ ح ۱.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۴۴۰ ح ۹۸۴.

۳- (۳) قاموس فیروزآبادی ۲: ۳۷۹.

۴- (۴) نهایت ابن اثیر ۴: ۱۱۳.

و از بعضی از کتب معتبره مستفاد می شود که قیراط عبارت است از یک جزء از بیست و چهار جزء از مثقال.

و در حدیثی واقع است بیان قنطار از ابی جعفر الباقر علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش صلوات الله علیهم که، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: والقنطار خمسون ألف مثقال ذهب، والمثقال أربعة وعشرون قيراطاً، أصغرهما مثل جبل احد، وأكبرها ما بين السماء (١) والأرض (٢).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که قنطار عبارت است از پنجاه هزار مثقال طلا، و هر مثقالی بیست و چهار قیراط است، و کوچکترین قنطیری که کفایت در روز قیامت می شود، و اظهر آن است که کوچکترین قیراطی که کفایت شود مراد باشد که ضمیر أصغرهما که در حدیث مذکور است راجع به قیراط باشد.

و حاصل معنا آن می شود که کوچکترین قنطیری یا کوچکترین قیراطی که عطا می شود مانند کوه احد است، و بزرگترین آنها مقدارش میانه آسمان و زمین است.

و در کتاب بشاره المصطفی لشیعته المرتضی تصنیف شیخ طبری، بحذف الاسناد، عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: سمعته يقول: لا تدعوا صله آل محمد من أموالکم، من كان غنياً فعلى قدر غناه، ومن كان فقيراً فعلى قدر فقره، ومن أراد أن يقضى الله أهمّ الحوائج إليه، فليصل آل محمد وشيعتهم بأحوج ما يكون إليه من ماله (٣).

ص: ٤٠٤

---

١- (١) السماوات - خ.

٢- (٢) امالی شیخ صدوق ص ١١٥ ح ٩٧.

٣- (٣) بحار الأنوار ٩٣: ٢١٩-٢١٧ ح ٦ از بشاره المصطفی ص ٧.

من معانی الأخبار بحذف الاسناد، عن جابر الجعفی، قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن قول الله عز وجل (كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) (١) قال: أمّا الشجره فرسول الله صلى الله عليه و آله، و فرعها على عليه السلام، و غصن الشجره فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله، و ثمرها أولادها عليهم السلام، و ورقها شيعتنا، ثم قال: إن المؤمن من شيعتنا ليموت فيسقط من الشجره ورقه، و إن المؤمن من شيعتنا ليولد فتورق الشجره ورقه (٢).

یعنی: جابر گفت: پرسیدم از حضرت امام محمدباقر علیه السلام از معنی قول خدای تعالی (كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ) تا آخر، فرمود آن حضرت: امّا مراد از شجره یعنی اصل و ساق آن پس رسول خداست صلی الله علیه و آله، و مراد از فرع و اعلاى آن شجره حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام، و شاخ و نهال آن درخت حضرت فاطمه دختر رسول خداست صلی الله علیه و آله، و میوه آن شجره اولاد حضرت فاطمه علیها السلام و ثمره قلب آن حضرت اند صلوات الله علیهم، و برگ آن درخت شیعیان مایند.

پس فرمود حضرت امام محمدباقر علیه السلام: که چون مؤمنی از شیعیان ما بمیرد پس می افتد از آن درخت برگی، و چون مؤمنی از شیعیان ما زائیده شود یقین که برگی بر می آورد آن شجره.

و قریب به این حدیث در کتاب مسمی به بلال غله المطالب و شفاء عله

ص: ۴۰۵

۱- (۱) سورة ابراهيم: ۳۰.

۲- (۲) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۴۰۰-۴۰۱ ح ۶۱.

المآرب، به این عبارت وارد است، قال مقداد: قال النبي صلى الله عليه وآله: أنا وأهل بيتي شجره في الجنة أغصانها في الدنيا، فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلاً.

### سند پنجاه و هفتم: هر سبب و نسب منقطع است مگر سبب و نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله

من العمده: وبالاسناد المقدم، قال: أخبرنا أبو طالب محمد بن أحمد بن عثمان، قال: حدثنا أبو الحسن علي بن محمد بن لؤلؤ إذناً، قال: حدثنا الحسن بن أحمد بن سعيد السلمی، قال: حدثنا الحسن بن هاشم الحرّانی، قال: حدثنا محمد بن طلحه الحجّتی، قال: حدثنا عبد الله (۱) بن عمرو، عن زيد بن أبي أنيسه، عن المنهال بن عمرو، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس رضی الله عنه، وعن عمر بن الخطّاب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كلّ سبب و نسب منقطع يوم القيامة إلا ما كان من سببی و نسبی (۲).

یعنی: حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند: هر خویشی که به اعتبار سبب و نسب باشد منقطع می شود در روز قیامت، مگر آنچه بوده باشد از خویشی سببی و نسبی من که آن منقطع نمی شود و باقی می ماند.

وفی کتاب فردوس الأخبار: ما بال أقوام يؤذون نسبی و ذا رحمی، ألا من آذى نسبی و ذا رحمی آذانی، و من آذانی فقد آذى الله تعالى عزّوجلّ (۳).

ص: ۴۰۶

۱- (۱) در عمده: عیب الله.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۲۹۸ ح ۴۹۷.

۳- (۳) بحار الأنوار ۲۷: ۲۲۵.

## سند پنجاه و هشتم: دوست و بغض داشتن قریش

من العمده: وبالسناد المقدم، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني، قال: أخبرنا أبو أحمد عبد الله بن أبي مسلم القرظي، قال: حدثنا أحمد بن سليمان، قال: حدثنا محمد بن يونس بن موسى القرظي وهو الكديمي، قال:

حدثنا زياد بن سهل الحارثي، قال: حدثنا عماره بن ميمون، قال: حدثنا عمرو بن دينار، عن سالم، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْخَلْقَ اخْتَارَ الْعَرَبَ، فَاخْتَارَ قَرِيشًا مِنَ الْعَرَبِ، وَاخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ مِنَ قَرِيشَ، فَأَنَا خَيْرُهُ مِنْ خَيْرِهِ، أَلَا فَأَحْبَبُوا قَرِيشًا وَلَا تَبْغُضُوهَا فَتَهْلِكُوا، أَلَا كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مَنْقُوعٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي (1).

یعنی: حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر فرمودند: که چون خلق کرد خدای عزوجل خلق را اختیار کرد عرب را، پس اختیار کرد در میان عرب قریش را، و اختیار کرد از قریش بنی هاشم را، پس من بهتر از بهترانم که از بنی هاشم.

پس آگاه باشید و دوست دارید قریش را، و بغض ایشان را نداشته باشید، که اگر بغض ایشان را داشته باشید هلاک می گردید، بدانید که هر سببی و نسبی منقطع می شود روز قیامت مگر سبب و نسب من.

## سند پنجاه و نهم: نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل نسب دیگران نیست

در کتاب عمده در فصل سی و پنجم آورده: من مسند ابن حنبل، وبالسناد المقدم، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثنا محمد، قال: حدثنا

ص: ۴۰۷

بشر بن مهران، قال: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ شَيْبٍ، عَنْ عُرْوَةَ (١)، عَنِ الْمَسْتِظَلِّ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مَنْقُوعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا سَبِيًّا وَنَسَبِيًّا، كُلُّ قَوْمٍ فَإِنَّ عَصَبَتَهُمْ لِأَبِيهِمْ مَا خَلَا وَلَدَ فَاطِمَةَ، فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَعَصَبَتُهُمْ (٢).

یعنی: عمر بن الخطاب گفت: که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: هر سببی و نسبی منقطع می شود در روز قیامت مگر سبب و نسب من، و هر قومی عصبه ایشان از جانب پدران ایشان است مگر فرزندان فاطمه علیها السلام، پس به تحقیق که من پدر ایشانم و عصبه ایشانم نه غیر من، و عصبه در لغت اقوام پدری را گویند.

و این احادیث منافات ندارد با کریمه (فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ) (٣) و غیر آن از احادیث که واقع شده که نسب نفع نمی دهد؛ زیرا که «ما خلا سببی و نسبی» استثنائی است غیر منقطع، و مستثنائی است منقطع از انساب دیگران، یعنی: نسب آن حضرت مثل نسب دیگران نیست که نفع ندهد بلکه نفع می دهد.

### سند شصتم: ثواب ادخال سرور بر ذریه

در کتاب تحفه النجباء من مناقب أهل العباء، و در کتاب صواعق، مسطور است، قال النبی صلی الله علیه و آله: من أراد التوصل (٤) إلیّ، و أن یكون له عندی ید أشفع بها یوم القیامه، فلیصل مع ذرّیتی، و یدخل السرور علیهم (٥).

ص: ٤٠٨

- ١- (١) در عمده: غرقده.
- ٢- (٢) عمده ابن بطریق ص ٢٨٧ ح ٤٦٤.
- ٣- (٣) سورة مؤمنون: ١٠١.
- ٤- (٤) التوصل - خ.
- ٥- (٥) امالی شیخ صدوق ص ٤٦٢ ح ٦١٥.



یعنی: حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین فرمود: که کسی که ارادهٔ توّسل و پیوستن به من داشته باشد، و خواهد که از برای او نزد من نعمتی و قدرتی باشد که شفاعت کنم او را به سبب آن در روز قیامت، پس ارتباط و مواصت با ذریّهٔ من جوید، و داخل سازد سرور و خوشحالی در دل ایشان.

و توّصل به معنی خویشی، و به معنی عطا نمودن نیز آمده است، یعنی: با ایشان مواصله یا عطائی نماید که خوشحال گرداند ایشان را، تا به برکت آن مواصت یا عطا و سرور مستعدّ این شود که در روز قیامت به شفاعت آن حضرت مشرف گردد.

و در جامع الأخبار وارد است که قال النبی صلی الله علیه و آله: من أكل الطعام مع أولادی، حرّم الله جسده علی النار.

یعنی: کسی که بخورد طعام با اولاد من حرام گردانیده است خدای تعالی جسد او را بر آتش.

و از این حدیث ظاهر می شود که به این قدر مواصت با ایشان موجب رستگاری از جحیم می گردد، و هم نمک شدن با ایشان نیز نحوی است از طریقهٔ مواصت مأموره در باب ذریّهٔ أُمّ المؤمنین صلی الله علیه و آله الطیبین.

و در تفسیر ثعلبی حدیثی وارد است که از آخر آن روایت معلوم می شود که جبرئیل فرمود: از طعام بهشت نمی خورد در دار دنیا مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا فرزند پیغمبر، و حسنین علیهما السلام از آن طعام تناول فرمودند.

و این حکم شامل ایشان بوده، و چون فرزند به عنوان عموم واقع شد، و آن سرور دنیا و دین نیز فرموده اند نسبت به اولاد فاطمه علیها السلام که پدر ایشان، و نسب من منقطع نمی شود، و دور نیست که این حکم عموم داشته باشد، و از لفظ فرزند ظاهر آن است که مراد بی واسطه نباشد، و إلاّ حسنین علیهما السلام را شامل نخواهد بود، و بر طریق عموم جمیع ذریّه را شامل است.

و اگر گفته شود که از لفظ وصی حسنین علیهما السلام داخل اند، و لفظ فرزند شامل فاطمه علیها السلام است، پس وجه تعمیم وصی و تخصیص فرزند معلوم نیست.

و مؤید این قابلیت و گنجایش تعمیم مواصلت و سرور مسطور است، این حدیث که قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كل سب ونسب وصهر منقطع إلا نسبی وصهری، فإنهما یأتیان یوم القیامه یشفعان لصاحبهما(۱).

و روی كل حسب ونسب وصهر منقطع إلا حسبی ونسبی وصهری(۲).

أخرجه عدّه من العلماء عن طرق متعدّده، منهم أحمد والحاكم من حدیث المسور بن مخرمه، والبيهقی بلفظ: فاطمه بضعه منی، بیغضنی من بیغضها، ویبسطنی من یبسطها، وإنّ الأنساب یوم القیامه تنقطع غیر سببی ونسبی وصهری.

وأخرجه فی الأوسط من حدیث عبدالله بن الزبیر، وأخرجه البیهقی من طریق ابن عمر، وأخرج البغوی عن عبدالله بن جعفر، والطبرانی فی الکبیر من حدیث ابن عباس، والحافظ القشیری فی صحاحه عن عمر.

### سند شصت و یکم: خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله نفع می رساند

من تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله: وأمّا قوله تعالی (یا أئیها الذین آمنوا لا- تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤکم) (۳) فإنه حدیثی أبی، عن حنان بن سدید، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السلام، أن صیفته بنت عبد المطلب مات ابن لها - فأقبلت، فقال لها عمر بن الخطاب: غطی قُرطک، فإن قرابتک من رسول الله صلى الله عليه وآله لا تنفعک شیئاً، فقالت له:

ص: ۴۱۰

۱- (۱) عمده ابن بطریق ص ۲۹۹ ح ۵۰۰.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۲: ۱۰۶.

۳- (۳) سورة مائده: ۱۰۱.

هَلْ رَأَيْتَ لِي قُرْطًا يَا ابْنَ اللَّخْنَاءِ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ وَبَكَتُ.

فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَنادَى: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ، فَقَالَ: - مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّ قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ -، لَوْ قَدْ قُرِبْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِي حَاءٍ وَحَكَمٍ (١)، لَا يَسْأَلُنِي الْيَوْمَ أَحَدٌ مِنْ أَبْوَاهِ إِلَّا أَخْبَرْتُهُ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ فَقَالَ: أَبُوكَ غَيْرُ الَّذِي تُدْعَى لَهُ، أَبُوكَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، فَقَامَ آخَرَ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبُوكَ الَّذِي تُدْعَى لَهُ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا يَأَلُّ الَّذِي يَزْعُمُ - أَنَّ قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ أَبِيهِ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَمْرٌ، فَقَالَ لَهُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ - وَغَضَبِ رَسُولِهِ أَعْفُ عَنِّي عَفَا اللَّهُ عَنْكَ -، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - لَا تَسْتَكْبِرُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُؤُهُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ) (٢).

یعنی: علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر قول خدای تعالی که فرمود: (یا ایُّها الذِّین آمنوا) تا آخر، یعنی: ای جماعتی که گرویده اید سؤال مکنید از چیزهائی که اگر ظاهر کرده شود مر شما را جواب آن اندوهگین نماید شما را.

گفته است: به تحقیق که حدیث کرد به من پدرم از حنان بن سدید، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که: به تحقیق صفیه دختر عبدالمطلب فوت شد پسری از او، پس رو کرد صفیه به جانبی، پس گفت به او عمر: به پوشان گوشوار خود را، پس به تحقیق که قرابت و خویشی تو با رسول الله صلی الله علیه و آله نفع نمی دهد تو را چیزی، پس گفت مر او را صفیه: آیا دیدی از من گوشواری ای پسر مادر ختنه نا کرده و گنده بو، و بعد از آن داخل شد صفیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله، و خبر داد آن حضرت را

ص: ۴۱۱

۱- (۱) علوجکم - خ. در تفسیر: أحوجکم.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۱۸۸.

به آنچه عمر گفته بود و گریست.

پس بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله، پس ندا فرمود: که الصلاه جامعه، و این کلامی بود که چون اراده جمعیت مردم می نمودند این کلام را فی فرمودند، پس جمع شدند مردمان، پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله: چیست به خاطر جماعتی که گمان دارند که به تحقیق خویشی و قرابت من نفع نمی دهد، اگر به تحقیق نزدیک شود مقام محمود و پسندیده، البته شفاعت دو قبيله بی آب حاء و حکم می نمایم، چون شفاعت اقارب خود نخواهم نمود، و قرابت من نفع نخواهد داد، سؤال نمی کند امروز از من احدی که کیست پدرش مگر آن که خبر دهم او را از پدرش. پس برخواست مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: کیست پدر من یا رسول الله؟ فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: پدر تو غیر آن کسی است که تو را منسوب به او می سازند، پدر تو فلان بن فلان است، پس برخواست دیگری و گفت: کیست پدر من یا رسول الله؟ حضرت فرمود: پدر تو آن کسی است که تو را به او منسوب می سازند. بعد از آن گفت رسول الله علیه و آله: که چیست به خاطر آن که می گوید به دروغ قرابت من نفع نمی دهد، سؤال نمی کند که پدرش کیست؟

پس برخواست عمر به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: پناه می برم به خدا یا رسول الله از غضب خدا و از غضب رسول خدا، به بخش مرا که خدا به بخشد تو را، پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) تا آخر.

و این حدیث در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم از کتاب بحار الأنوار نیز مذکور است (۱).

ص: ۴۱۲

## فهرست کتاب

تقریظ آیه الله سید عبدالحسین روضاتی ۵

شرح حال مؤلف کتاب ۱۹

نام و نسب و خاندان مؤلف ۷

کلمات علما در باره مؤلف ۲۱

اجازه علامه مجلسی به مؤلف ۲۴

اساتید مؤلف ۲۵

شاگردان مؤلف ۲۵

مؤلفات مترجم ۲۵

اشعار مؤلف ۲۷

وفات مؤلف و مزار ایشان ۳۱

مقدمه کتاب ۳۵

فصل اول در بیان طریقه ثبوت نسب ۵۰

فصل دوم در بیان تشخیص آل و اولاد و ذریه و عترت است ۵۲

فصل سیم در بیان خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله است ۵۶

ص: ۴۱۳

باب اوّل در بیان سند از آیه و حدیث و مؤیداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین و یعسوب المتّقین علی بن اَبی طالب علیه السلام و ذرّیه آن سرور و مطلق بنی هاشم و اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ۹۵

سند اوّل در بیان آیه اصطفی ۹۷

سند دوّم در بیان آیه مودّت ۱۱۷

سند سیّم در بیان سوره مبارکه کوثر ۱۳۶

سند چهارم در بیان آیه (و اِنَّهٗ لَذِکْرٌ لِّکَ و لِقَوْمِکَ و سَوفَ تَسْأَلُوْنَ) ۱۵۲

سند پنجم در بیان آیه (و اِنْ مِنْ اَهلِ الْکِتَابِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ) ۱۵۵

سند ششم در باره آیه اصطفی ۱۷۲

سند هفتم در بیان آیه (و اَتَ ذَا الْقَرْبٰی حَقَّهٗ) ۱۷۴

سند هشتم در بیان صلوات بر آل محمّد ۱۷۵

سند نهم در بیان بغض و دوستی خاندان حضرت علی علیه السلام ۱۷۹

سند دهم در ثواب احسان به سادات ۱۸۰

سند یازدهم در بیان حدیث وسیله ۱۸۹

سند دوازدهم در بیان حدیث نظر به آل محمّد علیهم السلام ۱۹۶

سند سیزدهم در بیان ثواب نظر به ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۹۷

سند چهاردهم در بیان تحیت و سلام بر ذرّیه ۱۹۹

سند پانزدهم در بیان تقدّم هاشمی در جمیع امور ۲۰۰

سند شانزدهم عدم حقوق ذرّیه رسول صلی الله علیه و آله مصداق کناهان کبیره است ۲۱۶

سند هفدهم در استدلال بر اینکه سادات اولاد و ذرّیه پیغمبرند ۲۴۲

سند هیجدهم در فرق بین آل و عترت و اَمت ۲۶۰

سند نوزدهم در تفسیر آیه (و منهم ظالم) ۳۳۳

سند بیستم در بیان معنی آل محمد صلی الله علیه و آله ۳۳۵

سند بیست و یکم در اینکه آل اعم است از اهل بیت در اکثر استعمال ۳۳۵

سند بیست و دوّم در اینکه اولاد فاطمه علیها السلام اهل رعایت و ائمه و پیشوایان اند ۲۳۸

ص: ۴۱۴

سند بیست و سیم ثواب شهادت در راه اهل بیت ۳۳۹

سند بیست و چهارم در بیان حدیث حجزه

سند بیست و پنجم در بیان اینکه ذریه ائمه پشت سر آنها می باشند ۳۴۴

سند بیست و ششم در توجیه حدیث مشکل فعل وهو فاعل ۳۴۵

سند بیست و هفتم تحریم بهشت بر ظالمین اهل بیت ۳۴۷

سند بیست و هشتم ثواب محبت به اهل بیت ۳۵۱

سند بیست و نهم آل محمد بر جمیع عالم تفضیل دارند ۳۵۶

سند سی ام در تفسیر آیه (و من یقترف حسنه) ۳۵۶

سند سی و یکم در بیان وجوب تکریم و تعظیم اهل بیت ۳۵۹

سند سی و دوم در تفسیر اهل بیت ۳۶۲

سند سی و سیم توصیه پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت ۳۶۳

سند سی و چهارم ذریه حضرت رسول افضل است از جمیع ذریات انبیاء ۳۶۶

سند سی و پنجم نظام عالم بوجود اهل بیت قائم است ۳۶۹

سند سی و ششم در بیان استجابت دعای ذریه پیغمبر ۳۷۰

سند سی و هفتم در بیان حدیث ورود حضرت فاطمه علیها السلام به محشر ۳۷۴

سند سی و هشتم شفاعت حضرت فاطمه علیها السلام برای محبین آن حضرت ۳۷۹

سند سی و نهم وجوب رعایت حرمت حضرت فاطمه علیها السلام ۳۸۰

سند چهلم آمرزش گناه ذریه اهل بیت ۳۸۱

سند چهلم و یکم در بیان حرمت الله ۳۸۲

سند چهلم و دوم اهل بیت امانند برای اهل زمین ۳۸۳



سند چهل و سیم مثل اهل بیت مثل کشتی نوح است ۳۸۴

سند چهل و چهارم اهل بیت در آخرت معذب نخواهند شد ۳۸۵

سند چهل و پنجم فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام معذب نخواهند بود ۳۸۶

سند چهل و ششم اهل بیت سبب نجات اند ۳۸۶

سند چهل و هفتم حرام بودن بهشت برای ظالمین اهل بیت ۳۸۷

ص: ۴۱۵

سند چهل و هشتم وجوب خیر خواهی نسبت به اهل بیت پیغمبر ۳۸۷

سند چهل و نهم حرمت سادات از نسل حضرت علی علیه السلام ۳۸۸

سند پنجاهم سادات از ذریه حضرت علی علیه السلام می باشند ۳۹۳

سند پنجاه و یکم برتری اهل بیت بر دیگران ۳۹۳

سند پنجاه و دوم رعایت نمودن ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۹۵

سند پنجاه و سوم در فضیلت زیارت امام زادگان ۳۹۳

سند پنجاه و چهارم در بیان مقامات ذریه در محشر ۴۰۱

سند پنجاه و پنجم ثواب احسان به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۰۳

سند پنجاه و ششم در بیان شجره طیبه ۴۰۵

سند پنجاه و هفتم هر سبب و نسب منقطع است مگر سبب و نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۰۶

سند پنجاه و هشتم دوست و بغض داشتن قریش ۴۰۷

سند پنجاه و نهم نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل نسب دیگران نیست ۴۰۷

سند شصتم ثواب ادخال سرور بر ذریه ۴۰۸

سند شصت و یکم خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله نفع می رساند ۴۱۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

